

تاریخ

شیعه و فرقہ ہادی اسلام

تا قرن چہارم

مشتمل بر:

فرق الولیہ اسلام و سنت و جماعت
و مذاہب فقہی و کلامی و فرق شیعه
اعظم از شیعه امامیہ و غلامہ و اسماعیلیہ.

تالیف

دکتر محمد جواد مسکور

تاریخ

شیعہ و فرقہ ہامی اسلام

تا قرن چہارم

شکل بر :

فرق اولیہ اسلام و سنت و جماعت و
مذہب فقہی و کلامی و فرق شیعہ اعم
از شیعہ امامیہ و خلاۃ و اسماعیلیہ.

تالیف

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

انتشارات اشراقی

مشکور، محمد جواد، ۱۲۹۷ - ۱۳۷۲.
تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم:
مشمول بر فرق اولیه اسلام و سنت و جماعت و... /
تالیف محمد جواد مشکور. - تهران: اشراقی، ۱۳۶۸.
هفت، ۳۱۲ ص. - مصور، نمودار.
۱۹۵۰۰ ریال.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات لیا.
چاپ ششم ۱۳۷۹. ISBN 964-5966-48-5
۱. اسلام -- فرقه‌ها. ۲. شیعه -- تاریخ.

الف. عنوان.

ت ۲۵ / BP۲۳۶ ۲۹۷/۵

۵۵۲ - ۶۸ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: انتشارات اشراقی



نام کتاب : تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی

تألیف : دکتر محمد جواد مشکور

لیتوگرافی : اردلان

چاپ : چاپخانه خاشع

شمارگان : ۲۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ : ششم

ناشر : انتشارات اشراقی

قیمت : ۱۹۵۰۰ ریال

مرکز پخش : پخش کتاب بینش ① ۶۴۰۸۴۸۷

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می‌باشد ۱۳۷۹

www.nasherin.com/saffar

saffar@nasherin.com

شابک ۹۶۴-۵۹۶۶-۴۸-۵

ISBN 964-5966-48-5

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۲-۴	اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس
۴-۶	حدیث غدیر
۷-۸	سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر
۹-۱۲	چگونگی بیعت علی بن ابیطالب
۱۳-۱۴	دوستان علی بن ابیطالب
۱۵-۱۷	اختلاف درباره فدک
۱۷-۲۰	حدیث تفرقه
۲۰-۲۱	اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا
۲۲-۲۳	خلافت عثمان
۲۴-۳۰	خلافت علی بن ابیطالب
۲۱-۲۲	خلافت حسن بن علی
۲۲-۲۴	رفتار بنی امیه با شیعه
۲۵-۲۶	شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء
۳۷	فرق اسلام
۳۷-۳۸	خوارج
۳۹-۴۱	شیعه
۴۴	مرجئه
۴۴	اختلاف درباره امامت
۴۴	قائلین به اتفاق و اختیار امت
۴۵	طرفداران نص
۴۵	قائلین به نص جلی
۴۵	قائلین به نص خفی
۴۶	امامت فاضل و مفضول
۴۷	اختلاف درباره قوم و قبیله امام
۴۷-۴۹	امامت از نظر شیعه امامیه
۴۹-۵۲	دلایل امامت علی (ع)

۵۲ - ۵۲	خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)
۵۴ - ۵۲	توابعین
۵۵ - ۵۴	قیام مختار
۵۹ - ۵۵	کیسانیه و محمد بن حنفیه و فرق کیسانیه
۶۳ - ۵۹	زیدیه و فرق آن
۶۵ - ۶۳	معتزله
۶۵	اصول پنجگانه معتزله
۶۶	فرق معتزله
۶۸ - ۶۷	علم کلام در اسلام
۷۰ - ۶۸	اشاعره
۷۳ - ۷۰	کلام در شیعه
۷۶ - ۷۳	بعضی از متکلمان نخستین شیعه
۷۸ - ۷۶	شیعیان عباسی
۸۲ - ۷۸	ابومسلم خراسانی
۸۶ - ۸۲	فرق شیعه عباسی
۸۸ - ۸۶	شیعیان علوی
۹۳ - ۸۸	بقیه ائمه شیعه امامیه
۹۳	مبانی شریعت اسلام
۹۴ - ۹۳	قرآن
۹۵ - ۹۴	سنت
۹۵	مسانید و مصنفات
۹۶ - ۹۵	اجماع
۹۸ - ۹۶	قیاس و عقل
۹۹ - ۹۸	تعریف فقه
۹۹	اجتهاد
۹۹	افتاء
۹۹	مجتهد جامع شرایط
۱۰۰ - ۹۹	اهل حدیث و رای

فهرست مطالب	بج
۱۰۱ - ۱۰۰	مذاهب اربعه
۱۰۲ - ۱۰۱	امام ابوحنیفه
۱۰۳ - ۱۰۲	امام مالک
۱۰۴ - ۱۰۳	امام شافعی
۱۰۴	امام احمد حنبل
۱۰۵ - ۱۰۴	مذاهب منسوخه سنت و جماعت
۱۰۶ - ۱۰۵	فقه جعفری
۱۰۷ - ۱۰۶	فقه زیدی
۱۰۷	اعتقادات خاص شیعه
۱۰۸ - ۱۰۷	امامت و ولایت
۱۰۸	عصمت
۱۰۹ - ۱۰۸	تقیه
۱۱۰ - ۱۰۹	بداء
۱۱۰	متعه
۱۱۲ - ۱۱۰	رجعت
۱۲۴ - ۱۱۲	عقاید کلامی شیعه
۱۲۴	مهدی
۱۲۸ - ۱۲۴	مهدی در اسلام
۱۳۰ - ۱۲۸	مهدی در شیعه
۱۳۱ - ۱۳۰	اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم
۱۳۲ - ۱۳۱	قائم آل محمد
۱۳۵ - ۱۳۲	علائم ظهور
۱۳۶ - ۱۳۵	ظهور قائم
۱۳۸ - ۱۳۷	نواب اربعه
۱۳۹ - ۱۳۸	نایب اول
۱۳۹	نایب دوم
۱۴۱ - ۱۴۰	نایب سوم

شماره	عنوان
۱۴۱	نایب چهارم
۱۴۲	مدعیان بابیت
۱۴۲ - ۱۴۴	حسین بن منصور حلاج
۱۴۴ - ۱۴۵	ابن ابی العزاقر (شلعفائی)
۱۴۵	ابو محمد شریعی
۱۴۶	محمد بن نصیر نمیری
۱۴۶	احمد بن هلال عبرتایی
۱۴۶	ابوطاهر محمد بن علی بن بلال
۱۴۶ - ۱۵۱	فرق شیعه امامیه
۱۵۱ - ۱۵۲	غلاة شیعه
۱۵۲ - ۱۵۴	نهی ارغلو در قرآن و حدیث
۱۵۴ - ۱۵۶	غلاة و قرآن
۱۵۶ - ۱۶۰	غلو در باره پیغمبر وائمه
۱۶۰ - ۱۶۸	بیزاری علی وائمه، اظهار از غلاه
۱۶۸ - ۱۸۶	فرق غلاة
۱۸۷	اسماعیلیه
۱۸۷ - ۱۸۹	منابع اسماعیلیه
۱۸۹ - ۱۹۱	اسماعیل بن جعفر
۱۹۱ - ۱۹۵	ابوالخطاب
۱۹۵ - ۱۹۶	محمد بن اسماعیل
۱۹۶ - ۲۰۳	میمون قدام و پسرش عبدالله
۲۰۳ - ۲۰۵	دندان
۲۰۵ - ۲۰۷	امان مستور
۲۰۷ - ۲۱۰	امام مستودع و مستقر
۲۱۰	نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه
۲۱۰ - ۲۱۳	دور ظهور و تاسیس دولت فاطمی
۲۱۳ - ۲۱۵	نسب فاطمیان

صفحت	فهرست مطالب
۲۱۷ - ۲۱۵	قرامطه
۲۱۹ - ۲۱۷	وضع اجتماعی قرامطه
۲۲۱ - ۲۱۹	روابط قرامطه و فاطمیان
۲۲۴ - ۲۲۱	مستعلویه و نزاریه
۲۲۵ - ۲۲۴	حسن صباح و دعوت جدید
۲۲۶ - ۲۲۵	القاب اسماعیلیه
۲۳۱ - ۲۲۶	عقاید کلامی اسماعیلیه
۲۳۴ - ۲۳۱	فرق اسماعیلیه
۲۴۹ - ۲۳۵	فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام
	فهرست شجره نسبها و گراورها
۵	شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی کنند
۳۳	شجره نسب بنی امیه
۸۳	شجره نسب آل عباس
بین صفحه ۸۷ و ۸۶	شجره نسب آل ابی طالب
۲۰۹	شجره نسب ائمه مستقر و مستودع اسماعیلی و دروز
۲۱۵ - ۲۱۴	شجره نسب خلفای فاطمی مصر
۲۱۹	شجره نسب قراسطه بحرین
۲۵۰	جنود عقل و جهل
۲۵۱	مخالطه جنود عقل و جهل
۲۵۲	هدایت ملائکه و وسوسه شیاطین
۲۵۳	صورت خیالی دجال

پیشگفتار

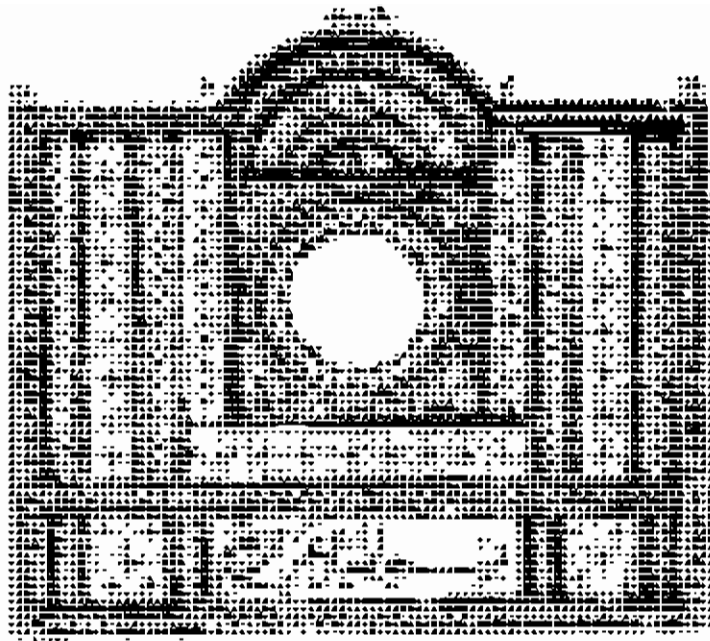
این کتاب در اصل مقدمه‌ای بوده که نگارنده بر ترجمه «فرق‌الشیعه» نوبختی تحت عنوان «نگاهی به شیعه و دیگر فرقه‌های اسلام تا پایان قرن سوم هجری» نوشته است. چون برای دانشجویان درس فرق و مذاهب اسلام استفاده از کتاب حجیم ترجمه «فرق‌الشیعه» که تنها کافی بود همین مقدمه را بخوانند مشکل مینمود، از این لحاظ در تسهیل کار ایشان بر آن شد که مقدمه مزبور را بطور مستقل تحت عنوان «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم» منتشر سازد.

در این کتاب مختصر مولف کوشیده است غالب اطلاعاتی را که یک منتبع و طالب معرفت تاریخ تحولات شیعه و فرقه‌های اسلام در قرون اولیه هجری احتیاج دارد بطور فشرده و جامع در حدود دویست و پنجاه صفحه با روشی تحقیقی و منصفانه به رشته تحریر درآورد. برای آنکه کتاب از هر جهت مورد اعتماد باشد تا آنجا که توانستم کوشیدم که منبع و مآخذ هر مطلب را در ذیل صفحات آن ذکر کنم تا پژوهنده دانشمند اگر بخواهد در سطح گسترده‌تری به تحقیق پردازد به اصل آن منابع مراجعه نماید.

روش تحقیق نگارنده در این مختصر نخست بحث درباره ریشه اختلاف بین مسلمین و پیدایش مذهب شیعه و دیگر فرقه‌های اصلی اسلام چون خوارج و مرجئه و مذهب عامه و سواد اعظم مسلمین بوده است. سپس درباره اختلاف مسلمین در امامت و فرق کلامی اسلام چون معتزله و اشاعره به گفتگو پرداخت. آنگاه در پیرامون مبانی فقهی شریعت اسلام بحث جامعی نموده و از مذاهب اربعه سنت و جماعت سخن به میان آورده است.

غیر از ذکر فرقه‌هایی که بر حسب توالی تاریخی در این کتاب آمده، سعی و همت نگارنده بیشتر متوجه این مسئله بوده که وضع شیعه و تحولات آنرا تا قرن چهارم روشن کند و بویژه در باره سه فرقه بزرگ شیعه که فرق جعفری و غلاة و اسماعیلیه باشند بطور مستوفی بحث نماید.

برای راهنمایی دانشجویان و پژوهندگان که بخواهند پژوهش و تتبع تازه‌ای نمایند در آخر این کتاب فهرست نسبتاً جامعی از کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام بیفزود، و امید است این مختصر مورد قبول دانشمندان و استفاده دانش‌پژوهان واقع شود.



اِخْتِلافِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ

پیش از اینکه سخن از سقیة بنی ساعده به میان آوریم ، و یا از اختلاف شیعه و مخالفان اموی ایشان بعد از قتل عثمان سخن گوئیم ، بهتر است به عقب رفته و اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس را در روزگار جاهلیت جستجو نماییم . به عقیده من ریشه دشمنی بین ابوسفیان و رسول خدا ، و بین شیعه و بنی امیه ، و بین بنی امیه و بنی عباس این اختلاف بوده است :

چنانکه می دانیم نفوذ و سلطه قریش بر مکه و خانه کعبه از زمان قصی بن کلاب نیای بزرگ رسول خدا آغاز می شود . گویند قصی کودک بود که پدرش در گذشت و مادرش با مردی از بنی قضاعه ازدواج کرد ، و به مرزهای شام رفت . قصی در آنجا در نزد شوهر مادرش بزرگ شد ، سپس به مکه آمد و دختر امیر خزاعی مکه را به زنی گرفت . پس از مرگ پدر زنش قبیله خود را که قرشی ها بودند گرد آورد ، و از قضاة بان که خویشان شوهر مادرش بشمار می رفتند نیز

یاری خواست، و خزاعیانند که تا آن گاه برمکه فرمان میراندند شکست داده به امارت مکه رسید، و تولیت خانه کعبه را به دست گرفت.

تقی قیله قریش را در مکه و پیرامون کعبه جای داد و برای آنان انجمنی بنام دارالندوة ساخت، و منصب کلیدداری و سقایت و رقادت (آب دادن و پذیرایی از زائران) را به عهده گرفت. اختلافاتی کم و بیش پس از مرگش بر سر این مناصب بین فرزندان او روی داد، تا اینکه نوبت به هاشم بن عبدمناف رسید. هاشم با وجود آنکه از برادرش عبدشمس خردسال تر بود، ولی چون مردی توانگر و بخشنده بود، و نیز برادرش عبدشمس غالباً به مقر می رفت، فرصت آن را یافت که مناصب رقادت و سقایت و کلیدداری خانه کعبه را به خود اختصاص دهد.

برادرش عبدشمس به گمنامی درگذشت، اما پسر او امیه بن عبدشمس از عمری خود هاشم اطاعت نمود و دهوی ریاست بر قریش کرد. چون امیه را برخی از مخالفان هاشم یاری می کردند، اختلاف در میان آندو بالا گرفت و کار به داوری کاهنی خزاعی انجامید. کاهن با ادای جمله های مسجع و مفقایی به داوری پرداخت و امیه را محکوم ساخته، حق را به جانب هاشم داد. در نتیجه این داوری امیه ناگزیر شد که مدت ده سال از مکه تبعید شود و به شام رود. این نخستین دشمنی بین خاندان عبدمناف بود که حاصل آن منتهی به کینه و اختلاف بنی هاشم و بنی عبدشمس گردید. این دشمنی تا زمان بعثت رسول خدا ادامه داشت، و چون آن حضرت به پیامبری مبعوث شد، ابوسفیان بن حرب بن امیه که در آن گاه از بزرگان قریش بشمار می رفت، و پس از مرگ ابرطالاب ریاست آن طایفه را بر عهده داشت بنا به سابقه دشمنی اجدادی، تا آنجا که توانست با رسول خدا که از بنی هاشم بود خصومت و دشمنی ورزید، و چون طالع محمد را بلندیافت و آینده سیاسی او را درخشان دید، برای خاطر دنیا، و نه دین، به ظاهر قبول اسلام کرد، تا بتواند برای خود و فرزندانش در دستگاه محمدی مقام و منصب جدیدی پیدا کند. همین اختلاف دیرین بین بنی هاشم و بنی امیه بود

که پس از قتل عثمان موجب تجاوز معاویه بن ابوسفیان به حق مسلم علی در خلافت گردید، که به عکس العملی منطقی و حقانی بنام فرقه شیعه انجامید.

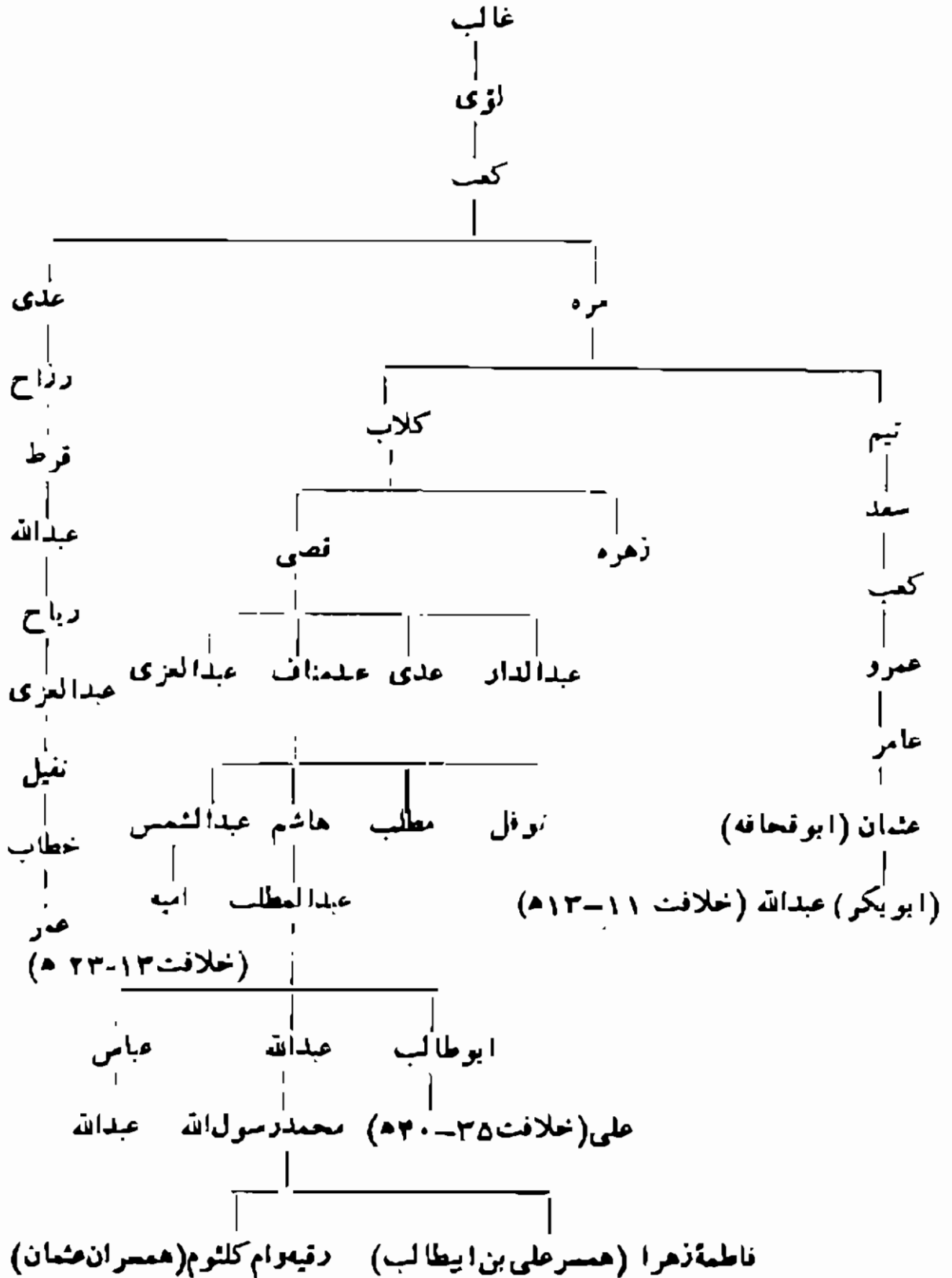
حدیث غدیر :

در اواخر ذی قعدة سال دهم هجری پیامبر خدا با زنان و یاران و کسان بسیار برای زیارت خانه کعبه بهمکه رفت . چون سفرهایی که پیش از این بهمکه کرده بود همگی صورت عمره داشت ، این تنها حج پیغمبر خدا در دوره زندگانی او به خانه کعبه بود ، و چون در آخرین سال زندگانی پیغمبر روی داده آنرا حجة الوداع خوانده اند . علی که در این هنگام از بك ماموریت جنگی از یمن فرا رسیده و چند قربانی برای حج پیغمبر آورده بود، کسی را به جای خود بر لشکریان خویش گمارده به رسول خدا پیوست . لشکریانی که با وی از یمن آمده بودند غیبت او را مغتم شمرده از غنایم چنددستی جامه برداشته بر تن کردند . پس از ادای مراسم حج علی بازگشت و چون لشکریان را در آن حال دید برآشفته و به گمارده خود گفت چرا ایشان بی فرمان من این جامه ها را پوشیده اند؟ وی گفت که من این جامه ها را بر آنان پوشانیدم تا آراسته و زیبا باشند. علی فرمود که جامه ها برکنند و بجای خود بگذارند . لشکریان او از علی سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا بردند . پیغمبر برای فرو نشانیدن این فتنه برخواست و خطبه ای ایراد فرموده در آن میان گفت : «ایها الناس لان شکوا علیاً ، فوالله انه لاخشن فی ذات الله ، اوفی سبیل الله ، من بشکی» ، ^۱ یعنی «ای مردم از علی شکوه نکنید ، به خدای سوگند وی در امری که مربوط به خدا و در راه حق باشد سختگیرتر از آن است که از او گله توان کرد» . پس از ادای مراسم حج رسول خدا با اردوی خود به سوی مدینه بازگشت .

در هیجدهم ذی حجة سال دهم هجری در راه به آبگیری به نام غدیر خم که نزدیک جایی بنام جحفه بود رسید. مسلمانان در آنجا با رسول خدا از ستوران خود فرود آمدند، ناچلی پیامند . در اخبار شیعه آمده که در این هنگام آیه:

۱- سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۵۰ : طبری ، تاریخ الرسل و الملوك ج

شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی



« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتک والله یعصمک من الناس »^۱ ، یعنی « ای پیغمبر برسان آنچه را که بر تو از سوی پروردگارت نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام او را نرسانیده باشی ، خداوند ترا از مردم نگاه میدارد » نازل شده است. سپس پیغمبر برضری از جهاز شتر بالارفت و علی را باخود بر آن بلندی برد ، و پس از خواندن خطبه‌ای که آنرا محدثان عامه و خاصه خطبة حجة الوداع گویند ، دست علی را گرفته فرمود :
 « من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من رآه و عاد من عاده . . . »
 یعنی « هر که من سرور و خواجه اویم ، علی سرور و خواجه اوست ، خدایا دوست بدار کسی که او را دوست دارد ، و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد » .
 همه عامه و خاصه ابن حدیث را نقل کرده‌اند ، منها محدثان و مورخان عامه آنرا مربوط به نارضایی لشکریان علی از او میدانند ، ولی محدثان خاصه پنا به آیه « الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً »^۲ ، یعنی « امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم » ، حدیث غدیر را دلیل جانشینی حضرت علی میدانند .
 سپس حدیث دیگر از پیغمبر روایت کنند که فرمود : « یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته و انهم لئن یفترقا... » یعنی « ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها را می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خویشان خاص و اهل بیت من است ، و آندو از هم جدا نیستند »^۳ .

به قول مـمودی در کتاب التنبیه و الاشراف حدیث « من کنت مولاه... » را پیغمبر در سال ششم هجری در هنگام بازگشتن از جنگ حدیبیه درباره علی قبل از نیزگفته است.^۴

۱- سوره پنجم (المائدة) آیه ۶۷

۲- سوره پنجم (المائدة) آیه ۳

۳- تاریخ مقوی طبع نجف ج ۲ ص ۹۰-۹۳ ، اعیان الشیعه تألیف

سید محسن عاملی ج ۲ ص ۴۰۵ - ۴۲۴ . درباره حدیث غدیر و ثقلین و اختلاف روایت آن رجوع شود به کتاب التذییر تألیف شیخ عبدالعزیز احمد امینی طبع بیروت .

۴- التنبیه و الاشراف طبع نجف ص ۲۲۱ .

سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر :

مفادن رحلت رسول خدا هنگامی که علی و ابن عباس مشغول غسل دادن جسد پیغمبر بودند، انصار یا مسلمانان مدینه در زیر سقیفه که آنرا سقیفه بنی ساعده می‌گفتند گرد آمده امارت سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج را خواستار شدند. در این مجلس اسید بن حضیر که رئیس قبیله اوس بود از نظر رقابتی که با خزرج داشت به مزد مهاجران آمد و ایشان را از ادعای امارت سعد بن عباده خزرجی آگاه کرد. ابوبکر و عمر با ابوعبیده بن الجراح و گروهی از مهاجران به سقیفه رفتند، دیدند که سعد بن عباده با حال بیماری نشسته و سخنگوی بی‌اثر طرف او فضایل وی و قبیله‌اش را برای مردم شرح میدهد. و می‌گوید همین انصار بودند که رسول خدا را در شهر خود پناه دادند. حال آنکه خویشاوندان او که قریش باشند به دشمنی او برخاستند، و وی را ترك کردند. از این جهت فرمانروایی اسلام باید در دست انصار باشد. سپس ابوبکر برخاست و شرحی در فضایل مهاجران بیان کرد و گفت همین مهاجران بودند که پیش از شما به دین اسلام درآمدند و دعوت پیغمبر را پذیرفتند و جان خود را بر کف نهاده از مکه به مدینه مهاجرت کردند. چون سخن بدینجا رسید انصار گفتند حال که چنین است لا انا امیر و منکم امیر، یعنی «بک امیر و فرمانروا از ما و بک امیر و فرمانروا از جانب شما باشد» که هر یک در شهر خود، مدینه و مکه به فرمانروایی پردازد. بشیر بن سعد که از بزرگان خزرج و از خویشان سعد بن عباده بود بمحض اینکه دید انصار به بیعت با سعد بن عباده همدستان گذشته‌اند از جهت رشکی که بر سر عم خود سعد بن عباده داشت برخاست و با فرمانروایی سعد بن عباده مخالفت کرده گفت که مهاجران را بر انصار از نظر سابقه حق تقدم در اسلام است. و رسول خدا خود از قریش بود و قوم وی به حانشینی او سزاوارتر از ما می‌باشند.

دو این هنگام ابوبکر برای فرونشاندن اختلاف برخاست و شرحی دربارهٔ وجوب وحدت اسلام، و یگانگی و اتحاد مسلمانان بیان کرد و این حدیث را از پیغمبر روایت نمود که فرمود: «الائمة من قریش» یا «الخلیفة من قریش»،

یعنی « امامان و جانشین رسول خدا باید از قریش باشند ». این حدیث را سیوطی در تاریخ الخلفاء به اختلاف در چند وجه به شرح زیر ذکر کرده است : « الائمة من قریش ما حکموا فعدلوا ، و وعدلوا فوفوا ، و استرحموا فرحموا ، یعنی « امامان از قریش اند زیرا اگر فرمانروایی کنند داد ورزند ، و اگر وعده دهند وفا نمایند ، و اگر از ایشان بخشایشی خواست شود بر مردمان ببخشند و رحم کنند » ، و نیز روایت کرده است که :

« الملك فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی الحبشة » ، یعنی پادشاهی در قریش و قضاوت و داوری در انصار و اذان گویی [مراد بلال حبشی است] در حبشیان است ، و نیز روایت کرده :

« الخلافة فی قریش ، و الحكم فی الانصار ، و الدعوة فی الحبشة » ، یعنی « خلافت در قریش ، و داوری در انصار ، و دعوت در حبشیان است » و نیز روایت کرده :

« الامراء من قریش ابرارها امراء ابرارها و فجارها امراء فجارها » ، یعنی « امیران از قریش اند نیکن ایشان امیران نیکن و بدان ایشان امیران بدان آنان هستند » .^۱

بر اثر حمن عقیدتی که مهاجر و انصار به رسول خدا داشتند بدون آنکه در صحت و سقم این حدیث تحقیق کرده باشند آنرا پذیرفتند. در این هنگام ابوبکر پیشنهاد کرد که مسلمانان به ابو عبیده بن الجراح یا عمر بن خطاب بیعت کنند و یکی از آنها را به جانشینی پیغمبر برگزینند. هر دوی ایشان از پذیرفتن این امر امتناع کرده گفتند تو بر ما برتری داری زیرا قدیمترین مهاجران در اسلام و بار خاں پیغمبر هستی و در هنگام بیماری رسول خدا به جای او نماز گزاردی، از این رو خلافت ترا سزد. در حال آن دو به سوی ابوبکر رفته و با بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود با وی بیعت کردند. ابوبکر به مسجد رسول خدا رفت و مسلمانان دسته دسته از مهاجر و انصار به سوی او می شتافتند و بیعت می کردند. اما سعد بن عبادة به بیعت ابوبکر در نهد و در مسجد برای نماز حاضر نمی شد تا آنکه ابوبکر در گذشت و عمر به خلافت نشست. در روزگار او سعد به بیعت عمر در

نیامد و به شام رفت و در محلی بنام حوران کشته شد. گویند شیعی که از خانه خود بیرون می آمد ناگهان در تاریکی دو نیر به سوی وی رها شد و از آن زخم به قتل رسید. قتل مرموز او را به جیان نسبت داده اند (ترجمه فرق الشیعه ص ۶). ظاهراً کشته شدن وی به تحریک عمر بوده است.

جگونی بیعت علی بن ابیطالب :

در این هنگام مسلمانان به چهار دسته شده بودند: گروه کثیری طرفدار بیعت ابوبکر بودند، و گروهی از انصار هنوز امید امارت سعد بن عباد را داشتند، عده ای قلیل از بنی هاشم و انصار طرفدار خلافت علی بودند، و دسته چهارم عثمان و بنی امیه بودند که هنوز در امر خلافت متردد بودند و نمی دانستند به کدام دسته روی آورند.

علی و ابن عباس که از شستن و به خاک سپردن جسد پیغمبر فارغ شده بودند، به قصد رفتن به خانه نزدیک مسجد پیغمبر به ابرسفیان بن حرب، هادف شدند، ابرسفیان روی به آنان کرده گفت «من گرد و خاک انبوهی را می بینم که آنرا جز خون قرون خواهد نشاند، ای فرزندان عبد مناف چرا بایستی ابوبکر در کار شما دخالت کند، کجا هستند آن دو مظلوم ضعیف علی و عباس، چرا امر خلافت باید به دست کمترین خانواده قریش (ابوبکر) بیفتد، سپس روی به علی کرده گفت دستت را بمن بده تا با تو بیعت کنم، بخدای سوگند اگر تو بخواهی برای تو اسبان و مردانی فراهم آورم». علی چون می دانست که او قصد فتنه دارد روی از وی بگردانید و او را از خود براند و گفت بخدا سوگند تو جز فتنه قصدی نداری، و توهمانی که مدتهای دراز با اسلام دشمنی کردی، ما را به نصیحت تو حاجتی نیست.

در این هنگام عثمان و بنی امیه و عبدالرحمن بن عوف و بنی زهره در کناری گرد آمده متردد بودند، که ناگاه عمر به ایشان رسید و گفت بیهوده اینجا چرا جمع شده اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. پس همگی برخاستند و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۰-۱۸۲۵، ابن فقیه دینوری، الامامه

به مسجد رفتند و با ابوبکر بیعت کردند.

اما بنی‌هاشم و چند تنی از انصار در خانه علی و فاطمه جمع شده و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، وی خواستند علی را به پیشوایی برگزینند. شبانگاه علی، فاطمه دخت رسول خدا را بر ستوری نشانده به انجمنهایی که انصار در خانه‌های خود تشکیل داده بودند رفت و از ایشان یاری خواست. همه گفتند ای دخت رسول خدا اکنون کار از کار گذشته و بیشتر انصار با ابوبکر بیعت کرده‌اند، اگر پسر عموی تو علی قبلاً از ما یاری خواسته بود از او حمایت می‌کردیم. علی گفت من چگونه می‌توانستم جسد رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و او را به خاک نسپرم و برای طلب ریاست به پیش شما آیم. سپس فاطمه گفت شوهرم ابوالحسن کاری را کرد که سزاوار او بود.

بامدادان عمر با گروهی به در خانه علی آمد تا کسانی را که در آنجا جمع شده‌اند به بیعت ابوبکر ببرد. ایشان همچنان امتناع کردند. گفت اگر بیعت نکنید این خانه را خواهم سوزانید. ذیرین عوام با شمشیر آخته بیرون دوید، عمر گفت تا شمشیر او را گرفته و بردیوار زده بشکستند. آن جماعت بیرون شده و به بیعت ابوبکر روی آوردند.

به قول ابن قتیبه علی به نزد ابوبکر آمد و گفت که من به این امر از شما سزاوارترم و بر شماست که بامن بیعت کنید، سپس به خویشاوندی خود با رسول خدا اشاره کرد و گفت در این مورد به من ستم روا داشته‌اید. عمر او را گفت ای علی تو هیچگاه از خلافت دور نیستی، و نوبت تو هم بزودی فرا خواهد رسید. ابوبکر گفت اگر می‌خواهی بیعت نکنی من ترا به این کار مجبور نمی‌کنم. ابو عبیده بن الجراح گفت ای عمر زاده تو هنوز جوانی، و اینان پیرند و سالخورده و ترا هنوز تجربه این کار و معرفت به اداره امور نیست، و من می‌دانم که ابوبکر در این کار از تو نیرومندتر است. این امر را به ابوبکر واگذار، زیرا اگر زندگی دراز بایی خلافت به تو هم خواهد رسید، و ما هیچکدام منکر فضیلت و دین و علم و فهم و سابقه و نسب و الای تو نیستیم و می‌دانیم که تو داماد رسول خدا هستی. علی گفت ای مهاجران سلطنت محمد را بر عهده از خانواده او خارج نکنید و حتی خاندان او را ضایع سازید. بخدای سوگند من در این امر از همه مردم حق

یشتری دارم زیرا ما اهل بیت پیغمبریم و قاریان قرآن و فقیهان دین و عالم به سنت رسول الله هستیم. بشیر بن سعد انصاری که در آن مجلس حاضر بود روی به علی کرده گفت ای علی اگر این سخنان را انصار پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند از تومی شنیدند حتی دوتن هم از ایشان در بیعت با تو مخالفت نمی کردند. علی از آن مجلس بیرون آمد و به خانه خود رفت.

روز دیگر عمر به نزد ابوبکر آمد و او را گفت ترا خلیفه رسول الله می گویند پس چرا کاری نمی کنی که علی با تو بیعت کند. ابوبکر بسیار بگسریست، و کسانی را به نزد علی فرستاده او را پیش خود خواند. آنان علی را به نزد او آوردند و گفتند بیعت کن. علی خودداری کرد. ابوبکر همچنان ساکت بود و سخن نمی گفت، عمر ابوبکر را گفت درباره علی چه فرمایی؟ ابوبکر گفت تا هنگامی که فاطمه در کنار اوست او را بدین کار مجبور نکنم. چون سخن از حضرت فاطمه به میان آمد، ابوبکر گفت که من از خشم پیغمبر و خشم فاطمه به خدا پناه می برم. روزی به مسجد آمد و گفت ای مردم مرا رها کنید و مرا نیازی به بیعت شما نیست، بیعت خود را با من فسخ کنید. او را گفتند ای خلیفه رسول خدا ما چگونه این کار توانیم کرد. کار خلافت بی قبول تو به سامان نرسد.

علی از بیم ایجاد شکاف در میان مسلمین قصد بیعت داشت. ولی فاطمه او را از این کار مانع میشد، به قول ابن قتیه حضرت فاطمه هفتاد و پنج روز پس از پدر بزیست. گویند سرانجام حضرت علی پس از چهل روز به ابوبکر دست بیعت داد. به قول ابن اثیر امیرالمومنین علی پس از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد. ابن قتیه گوید چون فاطمه درگذشت علی کس به پیش ابوبکر فرستاد و او را به خانه خویش خواند. ابوبکر به خانه علی آمد و در آنجا عده ای از بنی هاشم جمع بودند. علی رو به ابوبکر کرده و گفت ای ابوبکر این که ما با تو بیعت نکردیم از جهت انکار فضیلت تون بود، از این جهت بود که میدانیم در این کار ما را حقی است، و تو خودسرانه بدین کار دست زدی. پس آنگاه فرمود و عده گاه ما فردا در مسجد خواهد بود، و من ان شاء الله برای بیعت بدانجا خواهم آمد. بامدادان ابوبکر به مسجد آمد و علی فرا رسید و سابقه و فضیلت او را در اسلام بستود و پیش آمد و با وی بیعت کرد. مردمی که در آنجا بودند پیش آمده

و همگی گفتند ای ابوالحسن کازنیکویی کردی، چون بیعت علی به انجام رسید، ابوبکر سرود پیاپی از مردم می‌خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند می‌توانند بیعت خورد را با وی فسخ کنند. علی برخاست و گفت ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای ما بازدارد و واپس اندازد.^۱

در احادیث زیدیه و اسماعیلیه و امامیه آمده است که سلمان فارسی از اصحاب رسول خدا و هواخواهان علی بود، پس از بیعت اصحاب با ابوبکر از فرط اندوه و تأسف به زبان پارسی گفت: «کردید و نکردید». این عبارت را به زبان عربی «فعلتم ولم تفعلوه»، و «اصبتم و اخطاتم»، یعنی نیکو کردید و اشتباه کردید ترجمه کرده‌اند، و در تفسیر آن نوشته‌اند که «اصبتم ذالمن منکم و لکنکم اخطاتم اهل بیت نیکم»، یعنی «در باره سالخورده‌ترین خود کار نیکو کردید، ولی درباره اهل بیت پیغمبرتان به خطا رفتید». معتزله در معنی این حدیث نوشته‌اند که: «استخلفتم خلیفه و نعم ما فعلتم الا انکم عدلتم عن اهل البیت»، یعنی «خلیفه‌ای را تعیین کردید و چه نیک‌کاری کردید، ولی از اهل بیت پیغمبر روی گرانیدید^۲». از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت: چون ابن عبارت را از سلمان شنیدم از او بدم‌آمد و گفتم این سخن را جز از جهت بغض بر ابوبکر نگفته است.^۳

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵-۱۸۳۰، ابن اثیر ج ۲ ص ۳۲۵، ۳۳۲، الامامة و السیاسة تألیف ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۱-۱۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۲-۱۰۵.

۲- ذک، الدرجات الرفیعه، تألیف سید علی‌خان المدنی شیرازی طبع نجف ۱۹۶۲، ص ۲۱۴، عبدالرحمن بدوی شخصیات قلقة فی الاسلام، ص ۲۰-۲۲، طبع قاهره ۱۹۴۶.

۳- الايضاح لفضل بن شاذان نیشابوری در گذشته در ۲۶۰، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱، به تصحیح استاد سید جلال الدین محدث اردموی، ص ۴۵۷-۴۵۸.

دوستان علی بن ابیطالب

چنانکه در پیش گفتیم دوستان علی که تخلف از بیعت ابوبکر کرده و اظهار تمایل به بیعت او نمودند، عده قلیلی از مهاجر و انصار بودند که یعقوبی آنها را ده تن بدین شرح نوشته است:

عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، ربر بن هوام، خاندین سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، برابن عارب، ابی بن کعب^۱.

محدثان شیعه امامیه عده طرفداران واقعی علی را در این واقعه بنا به حدیثی که نقل کرده اند از سه تن تا نه تن نوشته اند و آن حدیث چنین است: «ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثة حتی نسمة»^۲.

بنا به روایات مختلف شاید بتوان نام هفت تن را از آن میان بطور قطع بدین گونه تعیین کرد:

مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، عبدالله بن عباس، عباس بن عبدالمطلب، عمرو بن امیه ضمری. سیدخلی خان مدنی شیرازی در کتاب الدرجات الرفیعه به روایت حباب بن سدید (ظاهرأ حنان بن سدید) از قول امام محمد باقر آورده که فرموده است: «كان الناس اهل ردة بعد النبی الا ثلاثة، قلت من هم، قال: المقداد بن الاسود و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی»^۳.

مطلبی که بر ما مجهول است آنست که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیآورده است. اگر طرفداران علی به آن حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیآورده نمی گذشت و بایستی همه کسانی که در حجة الوداع حاضر بودند آنرا به خاطر داشته باشند، ذکر می کردند، سرنوشت اسلام طور دیگر می شد و آن دهن مسیر دیگری را می پیمود.

اما در صحت حدیث «الخلافة فی قریش» که ابوبکر آن را از پیغمبر روایت

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳

۲- سفینة البحار مجلسی ماده ردد ص ۵۱۷.

۳- الدرجات الرفیعة ۲۱۳.

کرد، می‌توان شك نمود، زیرا این حدیث مخالف آیه «با ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً لتعارفوا ان اکریمکم عندالله اتقیکم»^۱، یعنی ای مردم ما شما را از مرد و زن پیا فریدیم و شما را به شعبه‌ها و قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید زیرا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است»^۲، و نیز مخالف احادیثی مانند اینست که فرمود: «لا فضل لعربی علی اجمعی و لا لقریشی علی حبشی الا بالتقوی»^۲، یعنی «هیچ عربی را بر عجمی، و هیچ قرشی را بر حبشی جز در تقوی و پرهیزکاری برتری نیست».

از فرق اسلام که جرأت انکار این حدیث را کرده‌اند خوارج بودند که در خلافت فرق نژادی و قومی را اذمیان برداشته و آن امر دینی را بطور تساوی در بین عرب و نبطی و سبطی و قرشی و حبشی به شرط تقوی و شجاعت جایز دانستند.

درست یا نادرست این حدیث اثر روحی خود را بخشید، و از نخستین خلفای اسلام ابوبکر تا آخرین ایشان المستعصم بالله عباسی همه از قریش بودند، و بنا به جدولهای شجره انساب که ضمیمه این کتاب است دور یا نزدیک همه ایشان از طایفه و خویشاوندان رسول خدا بشمار می‌روند. جانشینان پیغمبر بجز شش تن (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، عمر بن عبدالعزیز) که مردمی ظاهرالصلاح و با تقوی بودند و علمای اسلام آنان را خلفای راشدین یعنی دیندار و متدین خوانده‌اند، دیگر خلفا کم و بیش مردمی ستمگر، و فاسق و فاسد بودند و ابداً لیاقت جانشینی رسول خدا را نداشتند. همه اختلافات و فرقه‌های اسلام از خودکامگی و یعدالتی و نژاد پرستی ایشان پیدا شد.

بنی‌امیه و بنی‌عباس به زور و تزویر در دستگاه محمدی اسلام به خلافت و ریاست رسیدند، و جاه و منصب دنیوی یافتند. تنها اهل بیت مظلوم رسول خدا بودند که از میراث جد خود بی‌بهره ماندند. اینان چون علی و حسین و زید بن علی بن حسین به شمشیر کین کشته شدند و باهمچون امام محمد باقر و امام جعفر صادق خانه‌نشین گشته و یا به زندان افتادند، و هر کوتاه خود را در هراس و وحشت از کید دشمنان گذرانیدند.

۱- سوره ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۳.

۲- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ج ۷ ص ۳۰۰.

اختلاف در باره فدک

فدک به فتح فاء و دال بنا به قول یاقوت در معجم البلدان «قریه‌ای بوده نزدیک خیبر که بین آن و مدینه دو روز و به قولی سه روز راه بوده است. این قریه در سال هفتم هجری بدون جنگ بدست مسلمین افتاد و نیمی از آن از غنائم خالصه رسول خدا گشت. در این قریه چشمه‌ای جوشان و نخلستانهای فراوان بود. پیغمبر در زمان حیات خود این ملک را در دست داشت و چون درگذشت به فاطمه رسید. ابوبکر در آغاز خلافت خود با نقل حدیثی از پیغمبر که «نحن معاشر الانبیاء لامورث ما ترکناه صدقه»، یعنی «ما یار و همدم پیغمبر ایمیم و از خود میراثی باقی نگذاریم، آنچه را که از ما بماند باید به صدقه برسد و در راه خدا صرف شود»، آن باغ را ضبط نموده جزو اموال عمومی مسلمانان اعلام کرد. حضرت فاطمه پس از مطالبه چون از بازستاندن آن مأیوس شد از ابوبکر روی گردانید و تا پایان عمر خود با وی سخن نگفت. چون عباس بن عبدالمطلب نیز از سهم پیغمبر در قلعه خیبر دهوی ارث می‌کرد، برای مطالبه میراث خود به ابوبکر رجوع کرد، وی همان جوابی را که به فاطمه داده بود به او داد. پس از ابوبکر چون عمر به خلافت نشست، به اجتهاد خود می‌خواست آن سرزمینها را به وارثان رسول خدا بازگرداند. عباس دعوی می‌کرد که در میراث پیغمبر شریک است، و بر سر میراث رسول خدا بین علی و عباس اختلاف افتاد. سرانجام برای داوری به عمر رجوع کردند. عمر گفت شما به حال خود بهتر از من آگاهید. فقط وظیفه من آن بود که این املاک را بشما برگردانم. هر طور که می‌خواهید با هم کنار آید، چون این اختلاف حل نشد این املاک همچنان در تصرف دولت اسلام بماند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز تنها خلیفه نیکوکار بنی‌امیه به خلافت نشست. وی به عامل خود در مدینه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه [امام محمد باقر] بازگرداند. ایشان میراث جد خود را تصرف کردند، اما چون یزید بن عبدالملک به خلافت نشست آنها را دیگر باره از ایشان بگرفت. تا روزگار خلافت عبدالله سفاح نخستین خلیفه عباسی فرارسید، و فدک را به حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب بازگردانید، و وی آنها را بین دیگر اولاد علی بن ابیطالب تقسیم کرد. چون منصور به خلافت نشست و سادات حسنی بروی قیام کردند فدک را از ایشان

پس گرفت. پس از وی پرسش مهدی آنرا به صاحبانش بازگردانید. پس از او پرسش موسی الهادی آنرا دیگر باره بازستاند. در روزگار مأمون نمایندگان از طرف فرزندان ابوطالب به خدمت او رسیده و از وی خواستند که قبالة آن ملك را به ایشان بدهد و آنرا بنام ایشان مسجل کند. مأمون سجل و سندی بنوشت و به آنان داد. در این باره دعبل شاعر معروف شیعه گفته است:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا برد مأمون هاشم فدكا

یعنی: چهره زمانه از اینکه مأمون فدکا را به بنی هاشم بازگردانید خندان شد. یا قوت می نویسد که درباره فدک اختلاف بسیار است. روایت کرده اند که چون رسول خدا در گذشت فاطمه به نزد ابوبکر آمد و گفت پدرم فدک را برای من میراث گذاشته آنرا به من بازده. ابوبکر گفت آیا برای وراثت خود شاهی داری؟ علی بن ابیطالب شهادت داد. گفت شاهی دیگر لازم است. ام ایمن از کنیزان آزاد کرده رسول خدا شهادت داد. ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا میدانی که جز شهادت دو مرد یا يك مرد و دوزن پذیرفته نشود و توبك مرد و يك زن را به شهادت آوردی، و نیز روایت کرده اند که فاطمه به نزد ابوبکر آمد، او را گفت وارث تو که خواهد بود؟ گفت پسر من و خویشانم. پس گفت چرا مرا که دختر رسول خدا هستم وارث او نمیدانی؟ و سهم ما را از خیر و فلك ادا نمیکنی. گفت ای دختر رسول خدا من از پیغمبر شنیدم که می گفت در آمد آن دو ملك خرجی و روزی ما در مدت حیات من است، پس هرگاه بمیرم تعلق به مسلمانان دارد.

چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت نشست بر منبر رفت و پس از خطبه داستان فدک را شرح داد و گفت رسول خدا در زندگی خود از در آمد این ملك مخارج خود را تأمین می کرد و باقی مانده آنرا در راه ابناء السبیل (مسافران نیازمند) به مصرف می رسانید، و چون فاطمه از او خواست که آن ملك را به وی ببخشد رسول خدا ایا کرد. معاویه آن ملك را به ثیول مروان بن حکم در آورد، و مروان آنرا به دو پسر خود عبدالعزیز و عبدالملك بخشید، سپس به من و ولید بن عبدالملك و سلیمان بن عبدالملك رسید. چون ولید و سلیمان به خلافت نشستند از آن دو خواستم که سهم خود را به من ببخشند و آنان چنین کردند. حال این ملك از آن

من است ، و اکنون من شما را به شهادت می گیرم که فلك را به وضع نخستین خود یعنی همانطور که در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده است درمی آورم و منافع آنرا به فرزندان علی می سپارم، تا حق خود را بدانند و ماژاد آنرا در راه اهتداء السبیل خرج کنند.

چون مأمون به خلافت نشست در سال ۲۱۰ هـ آن ملك را به فرزندان فاطمه بازگردانید، و به ثم بن جعفر عامل خود در مدینه نوشت که آن ملك از آن رسول خدا بوده، به مستحقانش بازگردان. وی آنرا به محمد بن حسین بن زید بن علی بن حسین، و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بازگردانید.

چون متوکل به خلافت نشست آن ملك را به وضع روزگار رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز در آورد.^۱

مسعودی در مروج الذهب می نویسد که خلیفه منتصر پسر متوکل دیگر بار فلك را مانند زمان مأمون به علویان بازگردانید.^۲

در ماخذ شیعه آمده است که فلك از آن رسول خدا بود ، حضرت فاطمه دعوی سبوات آن کرد و ابوبکر از رد آن به وی امتناع کرد. چون نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید، وی آنرا به حضرت امام محمد باقر بازگردانید و سندی بدین شرح نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامه محمد بن علی الباقر فلك»، یعنی «این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمد ابن علی باقر که به ظلم گرفته بودند فلك را».^۳

حدیث تفرقه

علمای فرق و ملل و نحل اسلام فرقه های آن دین را بنا بر اصل حدیث تفرقه هفتاد و سه فرقه دانسته اند. این حدیث به اختلاف روایات سند آن به ابوهریره می رسد و به چند وجه به شرح زیر آمده است:

- ۱- معجم البلدان ج ۳ ص ۸۵۵-۸۵۸.
- ۲- دائرة المعارف اسلام (ترجمه فرانسه) ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۵ ماده فلك.
- ۳- الكمل بهائی فی القیفة طبع بمبئی ص ۲۶۷-۲۷۶، اعیان الشیعه ج ۲ ص ۵۹۰-۵۹۴.

«افتרכת اليهود علی احدى وسبعین فرقه وافتרכת النصارى : علی الثنتين وسبعین فرقه وافتترق۲ امتی علی ثلاث وسبعین فرقه»^۱، یعنی «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه تفرقه پذیرفتند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تفرقه پذیرند»، و نیز از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده که پیغمبر فرمود: «لبائتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل . تفرق بنو اسرائیل علی اثنتین وسبعین ملة، و ستفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملة ، تزيد علیهم ملة . کلهم فی النار الا واحدة . قالوا یا رسول الله وما ملة لئی تغلب . قال : ما انا علیه واصحابی»، یعنی «بر امت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت . بدان سان که ایشان به هفتاد و دو فرقه گردیدند، امت من به یک فرقه بیشتر به هفتاد و سه گروه شوند، و همه آنان در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند. چون از آن حضرت پرسیدند که آن دست کیانند؟ فرمود آن دست که من و یارانم بر آنیم» و نیز از قتاده بن مالک بن نضر روایت شده که پیغمبر فرمود: «ان بنی اسرائیل افتרכת علی احدى وسبعین فرقه و ان امتی ستفرق علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحدة وهی الجماعة»، یعنی «همان سان که بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گردیدند ، پیروان من به هفتاد و دو گروه شوند، و همه ایشان در دوزخ اند، جز یک گروه و آنان فرقه سنت و جماعت است»^۳.

عبدالقاهر بغدادی خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده و آنرا در آغاز کتاب خویش آورده و اساس تفرقه مسلمین را بر آن قرار داده است، و سعی کرده فرق اسلام را به صورتی متکلفانه و تصنعی به هفتاد و دو فرقه برساند . همین کار را مقریزی و سید شریف جرجانی کرده اند. اما ابن حزم اندلسی در کتاب خود «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل»^۵ اعتمادی به این تقسیم ساختگی نکرده

۱- «وتفرقت النصارى» الجامع الصغير طبع مصر ج ۱ ص ۴۸.

۲- «وتفرقت امتی» ایضا الجامع الصغير .

۳- در کتاب و نسیتک، المعجم المتهرس لالعائد الحدیث النبوی ج ۵ ص ۱۳۴ این حدیث، «ان هذه الامة ستفترق... آمده است.

۴- الفرق بین الفرق بغدادی طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹-۱۰.

۵- الفصل ابن حزم ج ۲ ص ۸۸ .

و با يك روش منطقی فرق اسلام را بر روی مواضع مورد اختلاف دسته‌بندی کرده است.

از کسانی که استشهداد به این حدیث کرده‌اند، امام محمد غزالی در کتاب «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه»^۱ است، و در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به تسامح شده می‌نویسد که: «کلیهما فی الجنبه الا الزنادقة»، یعنی «همه آن فرقه‌ها در بهشت‌اند جز زندقه‌ان» نخستین کسی که در صحت این حدیث شبهه نموده امام فخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیر خود بنام مفاتیح الغیب^۲ است.

از خاورشناسانی که درباره این حدیث و چگونگی پیدایش آن بحث کرده‌اند، یکی پالگراف^۳ است که گوید این عدد اشاره به هفتاد و دوشاگرد از شاگردان مسیح است که در انجیل مکرر از آنان سخن رفته است. دیگرانشانین شنیدر^۴ خاورشناس آلمانی است که در مجله آلمانی ZDMG ص ۱۲۷ قول هفتاد و يك فرقه شدن یهود را به روایت تورات که موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را برگزید رد کرده است.

سرانجام اسلام‌شناس معروف گلدزیهر است که در کتاب «العقیده والشریعة»^۵ درباره این حدیث بحث کرده و در مجله «تاریخ ادیان»^۶ ادعا نموده که نقل حدیث بدین صورت اشتباه است، و صورت اصلی آن در «صحیح بخاری» (ج ۱، ص ۸) چنین آمده است: «الایمان بضع و سبعمون شعبه فافضلها قول لاله الا الله و ادناها امامة الاذی عن الطریق و الحیاء شعبه من الایمان»^۷ یعنی «ایمان

۱- فیصل التفرقة ص ۱۵.

۲- مفاتیح الغیب ج ۳ ص ۱۹۳ تفسیر سوره (۹۳، ۲۱).

۳- Palgrave

۴- Stein Schneider.

۵- Ignaz Goldziher: Vorlesungen Nuder Den Islam.

ترجمه عربی ص ۱۶۷

۶- Revue de L'Histoire des Religions. P. 126.

۷- المعجم المنهرس ج ۱ ص ۱۰۹

هفتاد و اند شعبة است که برترین آنها گفتن لا اله الا الله و پائین ترین آنها بر طرف کردن آزار از راه [مردم] است، و شرم شعبة ایت از ایمان». او می گوید که درگذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبة» بد فهمیده شده، و حدیث به صورت بالا تحریف پذیرفته است.

این حدیث اگر هم تحریف نشده باشد، ذکر عدد هفتاد در آن دلالت بر بسیاری و مبالغه می باشد و نظایر آن در قرآن و سنت فراوان است. منظور رسول خدا ظاهراً پیشینی آن بوده که پس از وی مسلمانان به فرق بسیاری تفرقه خواهند پذیرفت.

غالباً فرقه‌هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی از جمله آنها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی اصل است، و پیروان اکثر آن فرق مردمان آزاد فکری بودند که در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید می شده مقاومت و ایستادگی می کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده‌اند مخالفان خود را تا آنجا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند؛ و نامهای مستهجنی برایشان بگذارند. چنانکه شیعه را رافضه خوانده و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی از مجسمه شمرده‌اند.

اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا

تا زمانی که رسول خدا زنده بود مسلمانان اختلافی با هم نداشتند؛ و اگر در احکام و مسائل دینی و امور اجتماعی برایشان شك و شبهه‌ای پیش می آمد، به آن حضرت رجوع می کردند و رفع اشتباه می نمودند. چون ابوبکر به خلافت نشست عده‌ای از قبایل بدوی از دادن زکات امتناع کردند. دسته‌ای نیز به کلی از اسلام برگشتند و آنان را اهل رده یا مرتدان گویند. در آن بین پیغمبران دروغین چون مسیلمه کذاب و طلحه و سجاح ظهور کردند. ابوبکر با اعزام لشکرهایی به سرداری خالد بن ولید این فتنه‌ها را فرونشاند و دیگر باره وحدت اسلامی عربستان را برقرار ساخت^۱.

۱- الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۶-۳۸۳: تاریخ الخلفاء تألیف سیوطی

در میان غنایمی که خالد از اهل رده گرفته و به مدینه برای ابوبکر فرستاده بود، دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمان نام داشت. به قول میرخواند این دختر را ابوبکر به علی بخشید و وی مادر محمد بن حنیفه است. میرخواند گوید: از حضرت رسول روایت شده که به علی فرمود: «سَمِعَ نَبِيَّكُمْ جَارِيَةَ حَنِيفَةَ فَإِذَا أَوْلَدَتْهَا وَلَدًا فَسَمِّهِ بِاسْمِي وَكُنْهُ بِكُنْيَتِي» ، یعنی « بزودی کنیزی حنیفی بهره تو خواهد شد اگر از تو پسری بزاید او را به نام و کنیه من نامگذاری کن »^۱.

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ هـ اختلاف دیگر درباره شورایی بود که عمر در هنگام مرگ خویش برای تعیین جانشین خود در باره آن وصیت کرده بود. این شورا مرکب از عبدالرحمن بن عوف، علی، عثمان، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص بود. عمر وصیت کرد که این شورا ملزم است در ظرف سه روز جانشین او را با اکثریت آراء معین کند. اگر طرفین مساوی در رأی باشند ترجیح با دسته‌ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن زمره باشد و دسته دیگر اگر تسلیم نشوند باید به قتل برسند. در این شورا به غیر از عبدالرحمن این عوف همه داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون اخذ نتیجه سپری شد. روز سوم عبدالرحمن که به سبب خویشاوندی باطناً طرفدار عثمان بود به همدستی سعد بن ابی وقاص از آن جمع اختیار گرفت که از علی و عثمان یکی را انتخاب کنند. ایشان به مسجد رفتند بعضی علی را پیشنهاد کردند و برخی عثمان را. در نتیجه بین بنی هاشم و بنی امیه گفتگو در گرفت. عبدالرحمن روی به علی کرده گفت آیا با من عهد میکنی که اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول و ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی گفت آری بقدر طاعت و استطاعت خود، و به روایتی علی پاسخ داد فقط به کتاب خدا و سنت رسول. سپس عبدالرحمن همین سوال را از عثمان کرد. وی گفت آری چنان کنم. عبدالرحمن دست خویش پیش آورده با عثمان بیعت کرد و او را بر منبر پیغمبر نشانید تا دیگران هم با او بیعت کردند.^۲

۱- تاریخ روضة الصفا، میرخواند ج ۲ ص ۱۶۹.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۵-۷۵؛ ملل و نحل شهرستانی طبع مصر

۱۹۳۸ ج ۱ ص ۱۸.

خلافت عثمان :

عثمان در سال بیست و چهار هجری به خلافت نشست . وی ذوالنورین لقب داشت زیرا دو دختر رسول خدا رقیه و ام کلثوم را یکی پس از دیگری به زنی گرفته بود . در زمان او فتوحات اسلام توسعه یافت و اموال و غنائم بسیاری از اطراف و اکناف به بیت‌المال مسلمین سرازیر گشت . وی دست گرم بر گشاد و خویشان اموی خود را از بیت‌المال مسلمین بهره‌مند ساخت . از اینجهت دیگر مسلمانان رنجیده خاطر شده و از وی ناراضی گشتند ، و ایراداتی بر او وارد ساختند که از جمله خطاهای زیر است :

یکی اینکه وی سرعم خود مروان بن حکم را که رانده پیغمبر بود و او را « طرید رسول الله » می‌گفتند و ابوبکر و عمر نیز او را تبعید کرده بودند . بخواند و به وی منصب دیوانی بخشید و او را مشیر و وزیر خود ساخت . و دختر خود را به وی داد ، و یک پنجم غنائم افریقا را که به دو بیست هزار دینار میرسید به او بخشید .

دیگر اینکه انگشتری رسول خدا را که در دست داشت از بی‌مبالایی در چاه آریس واقع در دوریلی مدینه انداخت . این انگشتری مهر رسول خدا بود که نامه‌ها و عهدنامه‌ها را با آن مهر می‌کرد ، و سه‌سطر کوتاه به این صورت بر آن نوشته شده بود : « محمد رسول الله » .

دیگر اینکه عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که زمانی کاتب وحی بود ، سپس مرتد و مشرک شده و پیغمبر خون او را حلال ساخت در خانه خود پناه داد ، و به جای عمرو بن العاص به حکومت مصر رسانید (۲۷ هـ) ، و وی را مامود فتح افریقا کرد . باید دانست که عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضای عثمان بود .

دیگر تبعید ابوذر غفاری که از اصحاب خاص رسول خدا است . باید دانست که معاویه بن ابوسفیان حاکم شام بر اثر ایراداتی که ابوذر به کارهای زشت او گرفته بود وی را برای تادیب به مدینه پیش عثمان فرستاد ، عثمان در سال سی هجری دستور داد که او را به رنده و سه‌میلی مدینه تبعید کنند ، و وی در همانجا تحت نظر بود تا اینکه به سال سی و دو هجری در آن قریه

درگذشت .

بصراحت این خطاها مردم مدینه از او ناراضی شدند و حتی عایشه ام‌المومنین شدیداً از او انتقادی کرد . در کوفه ناراضیان به گرد مالک بن اشتر نخعی فراهم آمدند. مالک بالشکریان خود به بهانه حج عمره به مدینه آمد و از طرف دیگر محمد بن ابی بکر که از جانب عثمان به جای عبدالله بن سعد بن ابی سرح به حکومت مصر تعیین شده و سپس به توطئه مروان از این منصب عزل گشته و حکم قتل او را داده بودند ، بالشکری به مدینه آمد. بنا به نوشته طبری و مورخان دیگر مانند ابن اثیر، عبدالله بن سبا که او را به نام مادرش عبدالله السواد می‌گفتند و اصلاً یهودی و از اهل یمن ، و سپس مسلمان شده بود ، در برانگیختن شورش بر ضد عثمان نقشی مهم داشت .

باری شورشیان در مدینه دور خانه عثمان را محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت استعفا بدهد و مروان بن حکم را به ایشان تسلیم کند . چون عثمان حاضر به این کار نشد و در ضمن خبر آمد که وی از معاویه و ابن عامر دو حاکم خود در شام و بصره مدد خواسته است ، شورشیان او را مهلت نداده و برهام خانه وی بالارفتند و درحالیکه قرآن می‌خواند او را بکشند (۱۸ ذی‌حجه سال ۳۵ هـ) .

در مدتی که عثمان در محاصره شورشیان بود حضرت علی دو پسر خود حسن و حسین و غلامانش را با سلاح برای یاری به درخانه او فرستاده بود . حتی یکی از شورشیان تیری انداخت و حسن بن علی مختصر جراحاتی از آن برداشت . چون آب را بر او بسته بودند علی سه‌مشک آب بخانه او رسانید . بمحض اینکه علی از کشته شدن عثمان آگاه شد به خانه او آمد و از فرط خشم و اندوه حسن و حسین را بزد و محمد پسر طلحه و عبدالله پسر زبیر را که هر چهار مأمور حفاظت بودند دشنام داد . طلحه روی به علی کرده گفت ای ابوالحسن اینان را مزن و دشنام مده ، اگر عثمان مروان بن حکم را به مردم می‌سپرد هرگز کشته نمیشد . اما مروان بن حکم بطور ناشناس از هام خانه عثمان بگریخت ، و هر چه جستند او را نیافتند . جسد عثمان را شبانه به قبرستان بقیع در مدینه بردند

و به خاک سپردند.^۱

خلافت علی بن ابیطالب :

پس از قتل عثمان مسلمانان مدینه علی را به خلافت نامزد کردند ، ولی وی زیرا این بار سنگین نمی‌رفت ، و از آن کار امتناع داشت و می‌گفت کسی دیگر را برگزینید و من وزارت را بر امارت ترجیح میدهم ، همانطور که در دوران خلافت خلفای سه‌گانه وزیر و مشیر ایشان بودم. با وجود اکراه و عدم تمایل او به این امر ، مسلمانان سخن از صلاح و مصاحبت اسلام‌گفته در جمعه هجدهم ذی حجه سال ۳۵ هـ به وی دست بیعت دادند. تنها سه تن علناً از بیعت علی سر باز زدند و آنان مروان بن حکم ، و سعید بن العاص ، و ولید بن عقبه بودند. ایشان عذر آورده گفتند که تو دوتن از پدران ما را در جنگ بدر کشته‌ای و پدر ولید بن عقبه را نیز دشنام داده‌ای و به عثمان عیب و خرده‌گرفته‌ای ، از اینرو ما با تو بیعت نمی‌کنیم. علی پاسخ داد آنچه که من در بدر کردم به امر خدا و رسول او بود. و در کشته شدن عثمان نیز دستی نداشته‌ام و از قاتلین وی بیزارم.

دیری نگذشت که بعضی از اصحاب پیغمبر مانند طلحه و زبیر و غیره بن شبه با علی ملاقاتهایی کرده و از او مناصب و مشاغل خواستند که علی قبول درخواستهای نامشروع ایشان را برخلاف تقوی و مصلحت اسلام می‌دانست . گویند که طلحه و زبیر و صهیب و سلمه بن سلامه بن وقش ، و اسامه بن زید به اکراه با علی بن ابیطالب بیعت کرده بودند .

اما نعمان بن بشیر بن سعد که از انصار بود در خفا به خانه عثمان رفته و پیراهن خونین او را از زن وی بگرفت ، و به شام گریخته آنرا به معاویه داد . معاویه آن پیراهن خونین را که انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود در مسجد دمشق آویخت و علی را مشول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده‌ای از مهاجر و انصار بدوی پیوستند و با معاویه در مشهم ساختن علی به قتل عثمان همداستان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۸۰ ؛ سیوطی تاریخ الخلفاء ص ۱۴۷-۱۶۵ ؛ الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹-۲۱ ؛ دونالدسن: تقيده الشيمه طبع مصر ص ۴۱-۴۴ ؛ طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۱۵ ؛ الايضاح لفضل بن شاذان، طبع دانشگاه، ص ۵۴-۵۵.

گشتند، این فرقه را عثمانیه خواندند.

چون طلحه و زبیر از علی در گرفتن مناصب مایوس شدند، محرمانه نامه‌هایی به معاویه نوشته و مخالفت خود را با علی به وی اطلاع دادند. پس آنگاه به بهانه زیارت کعبه و حج عمره از علی اجازه گرفته به مکه رفتند. در آنجا از کینه عایشه نسبت به علی استفاده کرده او را که تا کنون از سخت‌ترین مخالفان عثمان بود در دشمنی با علی با خود همداستان کردند، و خون عثمان را بهانه ساخته مردم مکه را فریفته به خونخواهی از وی تحریر نمودند. عایشه یا ام‌المؤمنین رسماً مخالفت خود را در مکه با علی اظهار داشت و با طلحه و زبیر قصد عراق کرد. از مردم کوفه عده‌ای به ایشان پیوستند، و چون به بصره رسیدند شمار ایشان به سه هزار تن می‌رسید. آنان عثمان بن حنیف والی علی را در بصره که از انصار مدینه بود به خفت و خواری بیرون کردند، و بیت‌العالی مسلمین را در آن شهر به یغما بردند. در این هنگام عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سعد بن مالک که همان سعدوقاص باشد، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و محمد بن مسلمه انصاری، و اسامه بن زید، و احنف بن قیس تمیمی دوش‌بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفته، با وجودی معنی که با علی کرده بودند، خود را در این حوادث کنار کشیده از همراهی با علی و همچنین طرفداری از مخالفان او خودداری کردند. از اینجهت آنان را معتزله یعنی کناره‌گیران خواندند، که البته نباید به سبب شباهت اسمی، ایشان را با فرقه معتزله که بعدها در اسلام پیدا شدند، اشتباه کرد. علی با هفتصد تن از لشکریان خود از مدینه بیرون آمده در راه کوفه به بصره در محلی بنام ذی‌قار (که سابقاً در زمان خسرو پرویز بین سالهای ۶۰۴ و ۶۱۰ م در آن جنگی میان ایرانیان و بنی‌شیمان روی داده بود) فرود آمد، و در آنجا عده دیگری با حسن بن علی و یاسر به‌وی پیوستند. مخالفان نیز بدانجا آمده و جنگی در جمادی‌الآخر سال ۴۶ هـ روی داد که به شکست لشکریان طلحه و زبیر انجامید. زبیر از میدان جنگ بیرون آمده و به سوی یابان رفت، در راه مردی که نامش عمرو بن جرموز بود او را بکشت. طلحه نیز زخم مهلکی برداشت و در دم آخر به نیرمروان بن حکم که او را قاتل عثمان می‌دانست کشته شد. چون عایشه در این جنگ برهودجی سوار اشتر بود از این جهت این جنگ را جمل خواندند.

زیرا جمل به زبان عربی به معنی اشتر است. علی عایشه را که از کرده خود پشیمان بود یا برادرش محمد بن ابوبکر روانه مدینه کرد. با این فتح عراق و ولایات تابعه آن به دست علی افتاد، اما شام همچنان در دست معاویه بود.

اصحاب جمل پس از شکست از علی و کشته شدن طلحه و زبیر به شام نزد معاویه رفتند، و به گروه عثمانیه پیوستند سپس علی به دفع معاویه پرداخت و با لشکری بسوی شام رهپاز شد و در دشت صفین که در جنوب شهر رقه قرار دارد با لشکریان معاویه روبرو شد. این نبرد را جنگ صفین گویند. در این نبرد نزدیک به هزار تن از یاران پیغمبر که هفتاد تن ایشان از فاطمان جنگ بدر بودند در رکاب علی می جنگیدند (ذی حجه سال ۳۶ هـ).

پس از دو ماه متار که در صفر سال ۳۷ هـ جنگ بین طرفین آغاز شد، چون معاویه خود را در برابر لشکریان علی ناتوان دید به تدبیر عمرو بن العاص امر داد تا پاره های قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند ما هر دو مسلمانیم و باید به حکمی که قرآن می کند راضی باشیم. این حيله سخت مؤثر افتاد و مردم ساده دل دست از جنگ کشیدند، و نصایح علی در ایشان تأثیر نکرد. چون کار بدینجا رسید اشعث بن قیس کندی که در باطن با علی میانه خوبی نداشت و با قبیله خود در لشکر علی حاضر بود دست از جنگ بکشید و پیشنهاد کرد که به سفارت نزد معاویه رود و تعیین کند که به چه شکل حکم قرآن را باید معلوم نمود. چون بازگشت گفت نظر آن است که هر يك از فریقین حکمی را تعیین کرده تا وظیفه مسلمانان را از روی قرآن بیان نمایند.

شامیان عمرو بن العاص را به داوری خود برگزیدند، هراقیان اشعث و ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند. چون بین ابوموسی اشعری و علی سابقه خصومت وجود داشت، علی از وکالت دادن به وی خودداری کرد، و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را برای این کار پیشنهاد نمود، ولی مردم قبیله اشعث اصرار کردند که جز ابوموسی کسی دیگر را نمی پذیرند. علی ناچار به حکمیت او تن در داد، قرار شد که دو حکم (داوران) در ماه رمضان سال ۳۷ هـ در دومة الجندل (که واحه ای در جوف المرحان بود) حاضر شده و رای خود را بدهند. در هنگامی که علی از صفین به کوفه بازمی گشت عده ای از لشکریان او

سربه‌شورش برداشته، حکمیت‌دراکاری برخلاف اسلام دانستند، و گفتند «لا حکم الا لله». ایشان را محکمه اولی نامند. گویند عروه بن حدیر، و یزید بن عاصم محاربی از پیشوایان ایشان بودند، و دوازده هزار تن از آنان از لشکر علی جدا شده به حروراء دهی نزدیک کوفه روی آوردند، و با علی آغاز به مخالفت کردند، از اینرو آنان را حروریه نامند. پیشوایان ایشان در آنجا عبدالله بن کواء بشکری، و عبدالله بن وهب راسبی، و حرقوص بن زهیر بجلی معروف به ذوالثدیبه بودند. سپس به حال اجتماع از کوفه بیرون آمده به نهر روان در ناحیه‌ای بین بغداد و واسط رفتند و در آنجا مستقر گشتند، و از این زمان معروف به خوارج شدند (شوال سال ۴۷ هـ).

در برابر ایشان دسته دیگری بودند که بر اطاعت از علی پایدار ماندند و خوارج را در رفتاری که پیش گرفته بودند سرزنش و نکوهش می‌کردند، و ایشان را از آن روز شیعه یا پروان علی خواندند.

در همین هنگام حکمین در دومة الجندل انجمنی کردند، طبق قراری که بسته بودند، علی عبدالله بن عباس را با چهار صد تن سرار به همراهی ابوموسی اشعری به آنجا فرستاده بود. پس از گفتگوی بسیار عمرو عاص که مردی محیل بود ابوموسی را بفریفت و گفت جهان اسلام از اختلاف بین علی و معاویه مضطرب و آشفته شده است، صلاح مسلمانان در این است که هر دوی ایشان را از امارت برکنار کنیم، و شخص ثالث و صالحی را برای این کار اختیار نمایم. ابوموسی از ساده دلی گفته‌های او را باور کرد، و بر این نهادند که هر يك به نوبت بر منبر رفته و موکل خود را خلع کند. چون ابوموسی مردی پیرو سالخورده بود عمرو عاص به وی تعارف کرده گفت بهتر است که شما پیش از من که جوانترم بر منبر روید و موکل خود را عزل کنید، سپس من هم موکل خود را عزل می‌کنم. ابوموسی بر منبر رفت و گفت ما قرار گذاشته‌ایم که علی و معاویه را از خلافت و امارت خلع کنیم تا مردم برای خود خلیفه‌ای انتخاب نمایند و من اینک علی و معاویه را خلع می‌کنم. آنگاه عمرو عاص بر منبر رفت و گفت ای مردم شنیدید که وکیل علی چه گفت و صاحب خود را از خلافت عزل کرد، من هم صاحب او را خلع می‌کنم ولی معاویه را به خلافت تثبیت می‌نمایم.

گویند چون ابوموسی دانست فریب خورده به عمرو دشنام داد و به وی نامزا گفت . اما بعضی عقیده دارند که عمروعاص و ابوموسی اشعری برضدعلی با یکدیگر ساخته بودند.

نتیجه این حکمیت و داوری جز اختلاف بین مسلمین نبود زیرا پس از ناکثین یعنی عهدشکنان که اصحاب جمل بودند ، قاسطین که بازگردندگان از حقیق و همان لشکریان نیمه راه او در جنگ صفین بشمار میرفتند ، گروه مارقین که همان خوارج جنگ نهر روان باشند ، بوجود آمدند. علی درنهر روان یا مارقین بجنگید و هزار و هشتصدتن از آنان را به قتل رسانید (۹ صفر سال ۳۸ هـ) . این حدیث از آن حضرت درباره جنگ با مخالفان آمده است : «أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» ، یعنی « به جنگ با ناکثان و قاسطان و مارقان مامور گشتم » . باری همان اشعث بن قیس ، و مسعود بن فدکی تمیمی ، وزید بن حصین طائی و دیگران که علی را وادار به قبول حکمیت کرده بودند ، خود بر او ابراد گرفته که چرا بایستی به داوری راضی شده باشی که به چنین نتیجه ای منتهی شود . علی گفت من راضی به حکمیت نبودم شما مرا بدین کار اجبار کردید . گفتند مگر تو امام نیستی . گفت چرا . گفتند اگر امام بودی میخواستی به امامت خود اجتهاد کنی و اصرار مارا نپذیری .

در جنگ با مارقین طرفداران علی آنچنان از خود شجاعت نشان دادند که کسی را جز ده تن از آنان زنده نگذاشتند و ایشان به اطراف و اکناف بلاد اسلام پراکنده شده و با تبلیغات زهر آگین خویش فرقه شمیرزن و کینه توز و خونریزی را بنام خوارج تشکیل دادند .

معاویه پس از بازگشت به شام آغاز به تحریک در دستگاه بلاد اسلامی کرد مالک اشتر را که علی به حکومت مصر گمیل داشته بود به وسایلی در راه زهر داده بکشت ، و محمد بن ابوبکر را که علی پس از مالک وی را به حکومت مصر فرستاده بود نیز در راه به حیل به قتل رسانید ، سپس عمروعاص بدون هیچ سناذی بر مصر دست یافت و دیگر پاره حکمران آن ایالت گردید .

معاویه در شام بدون آنکه مسلمانان او را به خلافت برگزیده باشند دعوی جانشینی رسول خدا می کرد . علی (ع) در نامه هایی که به وی می نوشت او را

از این کار بر حذر می‌داشت و تذکر می‌داد که خلافت او بدون شورای مهاجرین و انصار درست نیست، زیرا همچنان که مسلمانان به ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند مرا نیز پس از شورا به خلافت برداشتند. خلافت کسی درست است که مسلمانان بر بیعت او فراهم آیند و وی را امام خویش بخوانند و این امر است که موجب رضای خداوند خواهد بود.^۱

بر اثر تحریکات معاویه در شهرهای عراق قتل وفادت بالا گرفت و امنیت از بلاد اسلام رخت بر بست. علی هر چه می‌کوشید که مردم کوفه را به جنگ با معاویه راضی کند و لشکری به سر کوبی او روان‌دارد موفق نمی‌گشت و کوفیان بی‌وفاتن آسا حاضر به جنگ و دفاع از حیثیت اسلام نبودند. در همین موقع بود که واقعه شوم شهادت علی اتفاق افتاد.

به قول سمودی در سال ۴۰ هـ عده‌ای از خوارج در مکه گرد آمده گفتند که چون باعث فتنه و جنگ در اسلام علی و معاویه و عمرو عاص هستند، از اینرو باید آنان را از میان برداشت. از این جهت سه تن بنام حجاج بن عبدالله صریعی ملقب به برك، و زاویه بنده آزاد کرده بنی‌عزیر، و عبدالرحمن بن ملجم داوطاب شدند نامعاویه و عمرو عاص و علی را در شب موعودی به قتل رسانند. آن دو تن که بر سر معاویه و عمرو رفته بودند به مقصود خود نرسیدند، و در کار ماموریت خویش موفق نشدند. ولی سومین که عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود در کوفه بر سر راه علی به مسجد در کمین نشست و با شمشیری فرق آن حضرت را بشکافت (۱۹ رمضان سال ۴۰ هـ) و به قول مورخان شیعه آن ضربه در حال سجده بر فرق آن حضرت فرود آمد و در بیست و یکم همان‌ماه علی از آن زخم درگذشت و به شهادت رسید. گویند چون عبدالرحمن بن ملجم به کوفه در آمد به نزد قطام دختر عمویش رفت و از او خواستگاری کرد. قطام گفت میدانی که علی پدر مرا در جنگ نهر روان کشته است. من به زنی تو در نمی‌آیم مگر اینکه علی را به قتل برسانی، و این یکی از علل ترغیب او به قتل علی بود.

علی در هنگام وفات شصت و سه تا شصت و پنج سال داشت. حسن و حسین و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند و پسرش حسن بر او نماز خواند و

۱- نهج البلاغه، طبع مصر، به تصحیح محمد عبده ج ۳ ص ۸.

از بیم دشمنان جسد مبارکش را شبانه به خاک سپردند .

در مدفن او بین مودرخان سنت و جماعت اختلاف است . به قول سیوطی گویند قبر علی را از برای اینکه مبادا خوارج آنرا نبش کرده جسدش را بیرون آورند ، از مردم پنهان کردند ، و نیز گویند دوبار قبر او را از جایی به جایی تغییر دادند . بعضی گویند جسد او را با شتری به مدینه فرستادند تا در کنار رسول خدا به خاک سپرده شود ، ولی شتر در راه گم شد و ندانستند کجا رفت . برخی گویند که آن شتر را بنی طی گرفته و جسد آن حضرت را به خاک سپردند . مسعودی با اختلاف اقوال گوید که او را در رجه در قصر خلافت در کوفه و به قولی در مسجد کوفه و یا در الفری (نجف) دفن کردند . ولی علما و مودرخان شیعه بر این سخن متفقند که جسد آن حضرت را در نجف اشرف یعنی همین جایی که زیارتگاه است به خاک سپردند و مسلم همین است .

اما قاتل او عبدالرحمن بن ملجم را با آنکه علی علیه السلام سفارش کرده بود او را بایک ضربت قصاص کنند ، شیعیان از فرط خشم دست و پای او را بریدند ، و جسدش را بسوزانیدند .

در باره شمایل حضرت امیر المؤمنین علی مسعودی و دیگران نوشته اند که وی مردی گندمگون و بزرگ شکم با سری بی موی بود ، از اینجهت او را «الانزع البطین» یا «الاصلع البطین» می خواندند . قامتی متوسط و شانه ای فراخ و بازوانی پیچیده و سطیر و چشمانی سیاه و درشت و ماقهایی باریک و چهره ای دلنواز داشت . موی سر و ریش او سپید بود ، و ریش وی تمام سینه او را فرومی پوشاند ، غالباً متبسم و خندان بود . مسعودی گوید در آن گاه که درمی گذشت سیم و زری از خود نگذاشت و جز هفتصد درهم از مال دنیا چیزی نداشت ، برخی گفته اند که تنها دو بیت و پنجاه درهم و یک مصحف و شمشیرش را برای اهل و عیال خود به سیراث گذاشت . نقش خاتم او «الملك لله» بود و چهار سال و نهماد و هشت روز خلافت کرد . دیر و کاتبش عیدالله بن ابی رافع ، غلام آزاد کرده رسول خدا و قاضیش «شریح» و دربانش «قبر» بود ،

وبازده پرداخت^۱.

خلافت حسن بن علی :

پس از رحلت علی (ع) شیعیان کوفه با پسر او حسن بن علی بیعت کردند. حسن چون به خلافت نشست لشکری به سرداری قیس بن سعد انصاری که شمار ایشان به دوازده هزار تن می‌رسید به جنگ معاویه فرستاد، و خود به تیفون (مدائن کسری) درآمد، و معاویه نیز در نزدیکی موصل اردو زد. هنوز جنگی روی نداده بود که در لشکر حسن بن علی کسی ندادرداد که قیس بن سعد کشته شده بگریزد. با شنیدن این بانگ مردم بر هم ریخته و جمعی سرا پرده حسن را غارت کردند و حتی فرش زیرپای او را کشیدند. چون حسن به مظلّم سابط مدائن رسید یکی از کمانی که تمایل به خوارج داشت و نامش جراح بن قیبه بود خنجرى بردان آن حضرت زد و او را مجروح ساخت. با این وضع مسلم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم او رفتن صحیح نیست. بدینجهت با معاویه وارد مکانه و مذاکره صلح شد. نتیجه گفتگو بدینانجامید که حسن موجودی بیت‌المال کوفه را بردارد و با خراج دارا بگردد که از شهرهای فارس است اعاشه کند و از کارکناره‌گیری نماید. معاویه نیز تمهید کرد که نام علی را پیش حسن به زشتی نبرند و به او دشنام ندهند و نیز فرار گذاشت که یک میلیون درهم برای برادرش حمین بن علی بفرستد و بنی‌هاشم را در عطا و پیشکشها بر بنی عبدشمس برتری دهد. حسن پس از پنج ماه و نیم از خلافت

۱- الکامل ابن اثیر ص ۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۲۲۱ - ۲۶۰ ، ۲۷۶ - ۳۱۵.
 ۳۲۶ - ۳۴۸ ، ۳۵۲ - ۳۵۸ ، ۳۷۲ - ۳۸۷ ، ۳۹۶ ، تاریخ الخلفاء - سیوطی ۱۶۶ - ۱۸۷ :
 الفرق بین الفرق بغدادی ص ۴۶ ؛ ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱ - ۲۳ ؛ مردح
 الذهب مسعودی ج ۴ ص ۴۳۴ ؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۴ - ۱۹۰ ؛
 سفینه البحار ج ۲ ص ۲۲۹ - ۲۳۳ ، التیبه والاشراف مسعودی چاپ بغداد ص
 ۲۵۵ - ۲۶۰ .

H. Lammens L' Islam Croyances et institutions
 Beytouth, 1943, P. 32-46; H. Massè, L: Islam: Paris:1952

کناره گرفت و با اهل بیت خود به مدینه رفت و معاویه به خلافت نشست ،
(۲۱-۵۶۰) .

اما اهل بصره از دادن خراج دارا بگرد به حسن بن علی ممانت کرده
گفتند که آن غنیمت ما است و به هیچکس نخواهیم داد . پس از چندی حسن بن
علی به تحریک معاویه در سال ۴۹ هـ به دست یکی از زنان خود به نام جمده
دخت اشعث بن قیس در مدینه مسموم گشته رحلت فرمود و آن حضرت را در کنار
مادرش فاطمه زهرا در گورستان بقیع به خاک سپردند .^۱

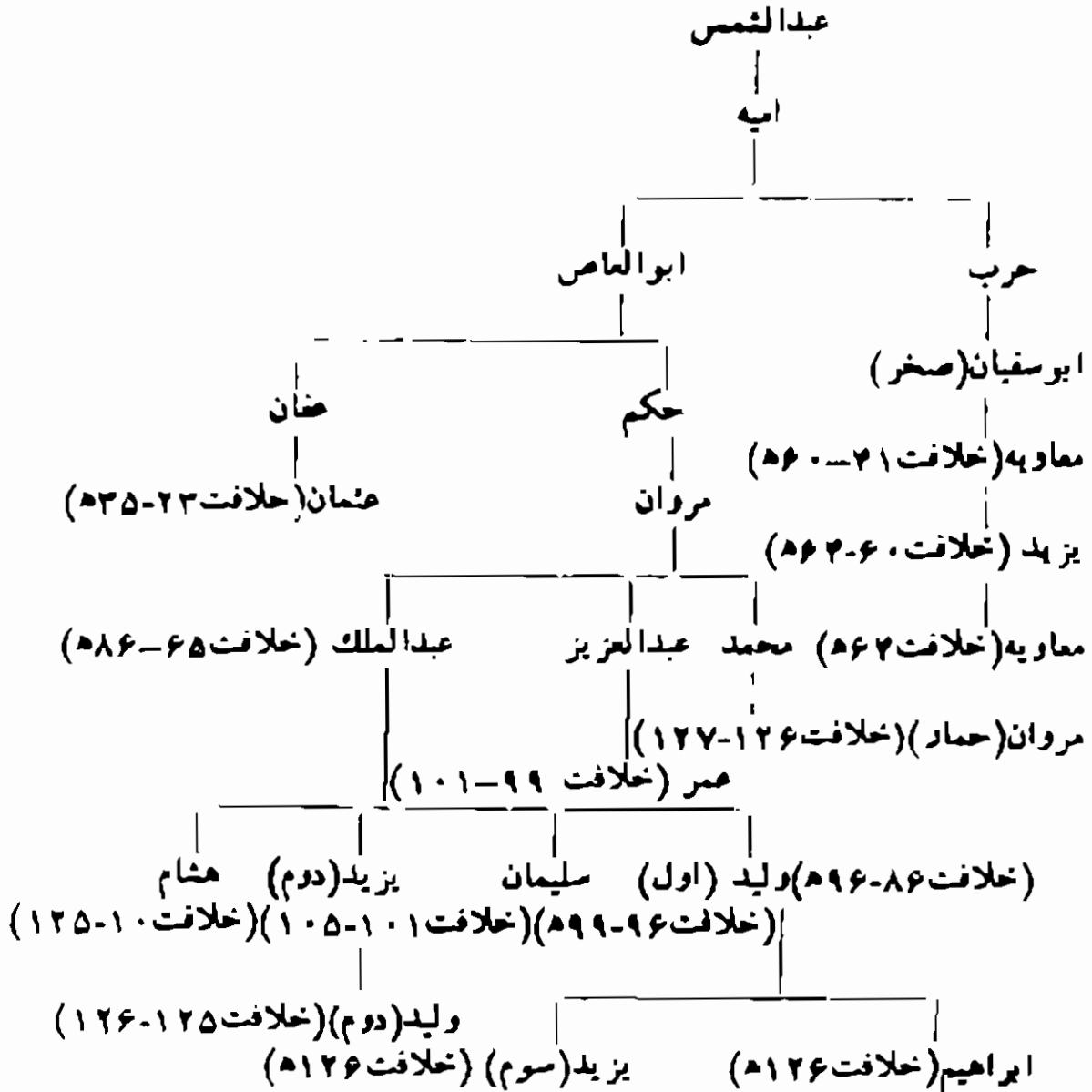
رفتار بنی امیه با شیعه :

معاویه همچنان خون عثمان را بهانه کرده و علی را مسئول قتل اومی دانست
و برخلاف قرارداد صلحی که با حسن بن علی بسته بود دستور داد علی را
بر منبرها دشنام دهند، و برای توهین به وی او را با کبیۀ «ابو تراب» سب می کردند،
غافل از اینکه این کبیۀ را رسول خدا به آن حضرت داده بود . معاویه پس از
ثابت کردن برادری خود با زیاد که وی را به جهت روسپس بودن مادرش سمیه،
زیاد بن ابیه می خواندند و از آن پس زیاد بن ابوسفیان نام گرفت او را بر هراق
بگماشت . زیاد که سابقاً از عمال و طرفداران علی بود و شیعیان آن حضرت را
به نحوی می شناخت ، حق نمک علی را فراموش کرده برای جلب رضایت
برادرش معاویه هواخواهان آن حضرت را به سختی تعقیب نموده و آنان را مورد
شکنجه و آزار و کشتار قرار میداد . معاویه دستور داد هر که دوستدار علی باشد
نامش از دیوان عطا و سهمیه مسلمانان از بیت المال حذف شود و مورد شکنجه و آزار
قرار گیرد و خانه اش ویران گردد . معاویه و جانشینان او چنان تبلیغات زهر آگینی
بر علیه علی کرده بودند که مردم نا آگاه که علی را نمی شناختند گمان می کردند
که ابو تراب گردنکشی از ماجراجویان و یا راهزنان بوده است . از این جهت
چون عمر بن عبدالعزیز فرمان به موقوف کردن لعن بر علی را داد مردم حران

۱- ابن اثیر ، الکمل فی التاریخ ، طبع بیروت ، ج ۳ ص ۴۰۲-۴۰۷ .

۴۶۰ ، مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۳ ، تاریخ یعقوبی طبع لندن ج ۲ ، ص

شجرہ نسب بنی امیہ



فریاد برآوردند « نمازی که در آن لمن بر علی نباشد درست نیست »^۱. مسعودی فهرستی از نام علویانی که از طرف بنی امیه به هلاکت رسیده‌اند در کتاب خود داده است^۲. به قول دوزی پیروزی بنی امیه در حقیقت پیروزی دست‌های بود که قلاً با اسلام دشمنی داشتند و بازر و زور و حيله خلافت پیغمبر را غصب کردند و آن مقام را در خانواده خود موروثی ساخته، تشکیل امپراطوری و سلطنت دادند^۳.

دیگر از مظالم بنی امیه بر شیعه آن بود که چون عیدالله بن زیاد بر مسلم بن عقیل دست یافت هر کسی را که گمان می‌برد از شیعیان و هواخواهان علی است او را به زندان می‌افکند تا زندانهای او از شیعیان علی پرشد، و دوازده هزارتن از شیعیان در زندان او بودند که عده زیادی از بزرگان شیعه مانند مختار بن ابوعبید ثقفی، و سلیمان بن سرد خزاعی، و مسیب بن نجبه، و رفاعه بن شداد، و ابراهیم بن مالک اشتر تا پس از شهادت حضرت حسین و عزل عیدالله بن زیاد در آن زندان بر می‌بردند.

همچنین این زیاد گروهی از شیعه را که سرآمدايشان میثم تمار بود به دار آویخت. وی دستور به بریدن دست و پای میثم داد و در آن حال او همچنان به ذکر فضائل علی مشغول بود. سپس امر داد که زبان وی را ببرند و شکم او را بشکافتند و در آن حال برود. در عصر بنی امیه، علویان آنقدر به تنگی معیشت و فقر گرفتار شدند که حتی از گرسنگی می‌مردند.

چون حجاج از طرف عبدالملک بن مروان به فرمانروایی عراق رسید. به اندک گمانی شیعیان را می‌کشت، بطوریکه متهمان زندیق و کافر خواندن خود را از بیم حجاج بر شیعه علی بودن ترجیح میدادند. حتی زهاد و عباد از بیم

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳-۴۴۱-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۰؛
الدكتور كامل مصطفي الشيب، الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۴-۸۵؛ اللدحات
الرفیقه ص ۵۰۳.

۲- مروج الذهب ج ۷ ص ۴۰۴.

۳- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح ج ۱،
ص ۳۳۰.

حجاج و به امید تقرب به وی تظاهر به بغض و دشمنی با علی می کردند . گویند روزی جد اصمعی به نزد حجاج آمده فریاد بر آورد ای امیر پدر و کسان من مرا عاق کرده و نامم را علی گذاشته اند ، و من مردی بی چیز و فقیرم و محتاج و نیازمند به بخشش و کرم امیر هستم . حجاج بخندید و گفت چیز خوبی رادست آویز قراردادی ، ترا از فلان محل مورد عطای خود فرار میدهم .

شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء :

پس از معاویه پسرش یزید به خلافت نشست (۶۰-۶۳ هـ) ، وی جوانی فاسق و فاجر بود . چون در هنگام بیعتی که پدرش برای او گرفت چهارتن از بزرگان اسلام: حسین بن علی ، و عبدالله بن عمر ، و عبدالرحمن بن ابی بکر ، و عبدالله بن زبیر به وی بیعت نکرده بودند در آغاز خلافت بر آن شد که آن چهارتن را به بیعت خود در آورد ولی موفق نگشت . مسلمانان که سالخوردهگان ایشان هنوز عصر تقوای رسول خدا و خلفای راشدین را به خاطر داشتند از خلافت این جوان هوسباز و تبهکار راضی نبودند ، از اینجهت مردم کوفه که بیشتر شیعه و پیروان علی بن ابیطالب بودند نامه هایی به حسین بن علی نوشته و با اعزام رسولانی او را از مدینه به کوفه طلب کردند ، و به آن حضرت وعده یاری و جانفشانی دادند . امام حسین ، سرعم خود مسلم بن عقیل را برای تحقیق احوال مردم به کوفه فرستاد . مسلم در آغاز پیشرفت بسیاری داشت و گروه زیادی به یاری حسین با او بیعت کردند ، اما بزودی یزید ، عیدالله بن زیاد را که والی بصره بود به کوفه گسیل داشت ، عیدالله با حبله و تزویز مسلم بن عقیل و حامی او هانی بن عروه را بکشت . حسین که از اوضاع کوفه خبری نداشت بر اثر نامه هایی که قبلا مسلم با و نوشته بود با اهل و عیال خود از مدینه بیرون آمد و پس از زیارت خانه کعبه به کوفه رهسپار شد . چون به نزدیک آن شهر رسید . حربن یزید ریاحی از طرف عیدالله بن زیاد به جاوگیری او آمد ، ولی چون مظلومیت حسین را دید خود به تنهایی به وی پیوست ، سپس عمر بن سعد بن

این وقاص بالشکری گران که برای حکومت ری می‌رفت ، از طرف عیدالله که حکومت عراقین را داشت مامور قلع و قمع حسین و اصحاب او شد . حسین چون نفاق اهل کوفه را دید ناچار رضا به قضای الهی داد و مانند همه مردان بزرگ جهان مرگ با شرافت را برزندگانی به ذلت ترجیح نهاد ، و با هفتاد و دو تن از فرزندان و نزدیکانش به شهادت رسید . این واقعه غم‌انگیز در کربلاء در نزدیکی بابل قدیم و در کنار رود فرات واقع شد (دهم محرم سال ۶۱ هجری، مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ و هجدهم مهرماه سال ۵۸ شمسی) . به قول الفخری محققاً فاجعه‌ای ننگین تر از شهادت امام حسین در اسلام روی نداده است .

در واقعه کربلا امویان چنان کشتاری شیع مرتکب شدند و چندان اسیران را شکنجه و آزار دادند که از شنیدن آن فجایع هول‌انگیز شنونده را لرزه بر اندام می‌افتد .

در واقعه خونین کربلاء پنج تن از نزدیکان حضرت حسین بن علی از قتل‌های نجات یافتند و آنان : حضرت علی بن الحسین زین العابدین، و برادرش همر، و دو خواهرش ام کلثوم و سکینه و عمه او حضرت زینب بودند . گویند که سن علی اصغر در آن‌گاه بالغ بر بیست و سه سال بود ، و حضرت زین العابدین به سبب بیماری و بستری بودن در جنگ شرکت نکرد ، و از کشته شدن نجات یافت . برادرش عمر چهار ساله بود . این پنج تن را به نزد عیدالله بن زیاد به کوفه فرستادند و او ایشان را به اسارت به شام روان ساخت . پس از خطبه معروف حضرت زینب در مجلس یزید ، آن پنج تن را به امر یزید به مدینه فرستادند . در باره فرجام سر حضرت حسین بن علی اختلاف است . ابن خلکان گوید که پیش از آنکه آنرا به مصر ببرند در عقلمان در نزدیکی دمشق به خالک سپردند ، و نازمان ابن بطوطه آن محل ربان‌نگاه شیمیان بوده است . در قاهره مسجدی وجود دارد که آنرا جامع الحسین خوانند ، گویند که سر حضرت حسین بن علی در آنجا است ، و زیارتگاه مردم است .

۱- الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹-۹۴: مردح الذهب ج ۵ ص ۱۲۷ :

تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۲۲۸.

بعضی از شیعیان معتقدند که سرانجام سر حضرت حسین بن علی را برخی از شیعیان او به کربلا آورده و در آنجا نزدیک جسد آن حضرت به خاک سپردند.^۱

فرق اسلام

فرقه‌هایی که در اسلام پدید آمدند نخست احزاب و دسته‌های سیاسی بودند که بتدریج به فرق مذهبی تبدیل گشتند. قدیمترین این فرق، فرقه عثمانیه یعنی انتقامجویان از خون عثمان و فرقه شیعه یعنی طرفداران علی بن ابیطالب، و خوارج و مرجئه بودند، و سپس فرقه‌هایی کلامی چون قدریه، و معتزله، و جبریه، و اشاعره در اسلام پدید آمدند. شهرستانی اختلافات کلامی اسلام را بر چهار اصل: اثبات و نفی صفات الهی، جبر و قدر، عقائد و اعمال، عقل و نقل قرارداد است.^۲

خوارج :

خوارج خود را شراة می‌خواندند که به معنی فروشنده‌گان، و فرد آن شاری است و این عنوان را از آن رو اختیار کردند که جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌نمودند. این نام مأخوذ از آیه: «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»^۳، یعنی «از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خوشنودی خداوند می‌فروشند [و در راه او فدا می‌سازند]» و نیز آیه «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون»^۴ یعنی «همانا خداوند از مؤمنان نفوس و اموال ایشان را بخرید و به جای آن به ایشان بهشت را داد، تا در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند» است. بروننو (Brünnow) در صفحه ۲۸ رساله خود درباره خوارج می‌نویسد

۱- طبقات ابن سعد ج ۵، ص ۱۵۶؛ اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ دونالدسن، عقیده شیعه، ص ۱۰۰، ۱۱۴.

۲- شبلی نعمان، علم کلام جدید، ج ۱ ص ۱۶۱.

۳- قرآن سوره دوم (البقرة) آیه ۲۰۱.

۴- قرآن سوره نهم (التوبة) آیه ۱۱۲.

این که گفته اند لقب خوارج را دشمنان شان به آن گروه داده اند درست نیست ، زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نبأ آمده است ، و این کلمه مانند لفظ مهاجرین مراد کسانی است که در راه خدا جلاء وطن نموده و دور از خانه و کاشانه زندگی کردند و آن ماعوذ است از آیه: «ومن یخرج من بینة مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» ، یعنی «هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و سپس او را مرگ در یابد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد»^۱.

خوارج علی و عثمان و معاویه و حکمین را کافر می دانستند. آنان می گفتند که خلیفه و جانشین پیغمبر لازم نیست که عرب و از قبیله قریش باشد، و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را هم جایز می دانستند، به شرط آنکه او شخصی باتقوی و شمشیر زن و عادل باشد. بعضی از فرق ایشان مانند شیبه در خلافت فرقی بین جنس زن و مرد نمی گذاشتند، و امامت زنان را نیز جایز می دانستند. خوارج اهل گناهان کبیره را کافر می شمردند و ریختن خونشان را مباح می دانستند. ایشان نکاح با زنان و دختران و فرقه هایی را که از آنان تبری می جستند جایز نمی شمردند، و خروج با امامان خود را بر ضد کافران و منافقان واجب می دانستند. بعضی از فرق ایشان خودداری کتدگان از جنگ را ولو اینکه طرفدار آنان باشند کافر می شمردند. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر بنی امیه. و زمین داران بزرگ، و مخالف وجود املاک خصوصی بودند. ایشان اصل مخلوق بودن قرآن را قبول نداشتند و بعضی از فرق آن چون عجارده ، سوره یوسف را جزو قرآن نمی دانستند و می گفتند که آن داستانی عشقی است و چنین داستانی نمی بایستی جزء قرآن باشد. فرق معروف خوارج از این قرارند: از ارقه ، پیروان ابوداود نافع بن اذرق. نجدات، پیروان نجدة بن عامر حنفی. بیهیه ، پیروان ابویهس هیصم بن جابر. عجارده ، پیروان عبدالکریم بن عجرد. اباضیه ، پیروان عبدالله بن اباض. صفریه ، پیروان زیاد بن اصغر. شیبیه ، پیروان شیب بن یزید شیبانی که پس

۱- قرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۰۱.

۲- تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۵.

از وی پیروانش با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند^۱.

شیعه :

شیعه کسانی هستند که از علی پیروی کرده و چه از وی نص جلی و یا خفی فائل به امامت او پس از رسول خدا شدند ، و گویند که امامت از خاندان او بیرون نخواهد رفت ، و اگر امامت گاهی از دست ایشان خارج شده باشد ، با به سبب ظلم غاصبان یا ثقیه امامان از دشمنان بسوده است . گویند که امامت قضیه ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد ، بلکه آن قضیه ای اصولی است که رکن و پایه دین بشماره برود ، و بر پیغمبر جایز نبوده که از آن امر غفلت ورزد و یا تعیین امام را به عامه مردم تفویض کرده باشد .

جا حظه می نویسد که در صدر اسلام جز به کسی که علی را بر عثمان مقدم می داشت شیعی نمی گفتند ، از این جهت اصطلاح شیعی و عثمانی در آن روزگار معمول شد ، و شبی کسی بود که علی را بر عثمان مقدم می داشت ، و عثمانی کسی بود که عثمان را از علی برتر می دانست . مثلاً واصل بن عطاء پیشوای معتزله منسوب به تشیع بود زیرا علی را بر عثمان مقدم می شمرد^۲.

ابن خلدون در مقدمه خود می نویسد که شیعه در لغت به معنی پیروان و هواخواهان هستند ، و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام بر پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او اطلاق می شود^۳.

درباره تسمیه پیروان علی به شیعه اختلاف است . ابن حزم اندلسی می گوید که این اصطلاح از سال سی و پنج هجری بر آن فرقه اطلاق شد ، و آن پس از کشته شدن عثمان بود . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست

۱- دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۱-۱۷۱، ملل و نحل شهرستانی، شرح احمد فهمی محمد، قاهره ۱۹۴۸، ص ۱۷۰-۱۲۲۲ پطروشفسکی، اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز ، ص ۵۸-۶۷ ، الابضاح لفضل بن شاذان ، ص ۴۸-۵۰ .

۲- رکن، کتاب المقالات و الفرق ص ۱۵۴ .

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۸ .

گروید که اصطلاح شیعه در جنگ جمل پیدا شد و پیروان علی را که بر ضد طلحه و زبیر بودند شیعه گفتند. بعضی گویند که این اصطلاح پس از جنگ صفین در روز خروج خوارج بوجود آمد، و کسانی که با علی پس از آن جنگ در دوستی او استوار ماندند شیعه خوانده شدند.

چنانکه در پیش گفتیم حقیقت این است که شیعه و پیروان علی از همان زمان رسول خدا پیدا شدند و آنان دوستان آن حضرت مانند مقداد بن الاسود، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمار یاسر و دیگران بودند، و آن اصلا از اختلاف بین دو خاندان بنی هاشم و بنی عبد شمس نشأت گرفته است. بنا بر این عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت رسول خدا امامت را حق حضرت علی بن ابیطالب می دانستند، و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند.^۱

شیعه فکری عربی است که در ارادت و مودت به علی بن ابیطالب و فرزندان او و تمایل به خاندان بنی هاشم و تفرق از طایفه بنی امیه خلاصه میشود. بعدها این فکر مورد قبول ایرانیان و موالی قرار گرفت و ایشان که از ظلم بنی امیه و عمال آنان رنج می بردند خود را با خاندان مظلوم علوی و بنی هاشم در کشیدن رنج و آزار از دشمنان سهم دانسته و به ایشان پیوستند.^۲

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از موالی بخصوص در عراق و ایران به ایشان گرویدند. موالی می کوشیدند از وضع تحقیر آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آورند. شیعیان نیز حصول این مقصود را به ایشان نوید می دادند.^۳

شعرای شیعه از همان آغاز، احساسات و عواطف خویش را درباره علی و

۱- تاریخ الشیعه، تالیف دکتر حسین علی محفوظ ص ۸-۱۱، ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص ۱۳۳، خاندان نوبختی ص ۴۹.

۲- گلدزیهر، العقیمة والشریعة ص ۲۰۵. رك ایضاً، المقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم.

۳- اسلام در ایران ص ۵۴.

اولاد او در اشعار خود بیان می کردند . مثلاً در آن هنگام که ولید بن عقبه برای عثمان گریه می کرد و بنی هاشم را رد و طرد می نمود، فضل بن عباس از شعیان علی به وی پاسخ داده می گفت :

و كان ولي العهد بعد محمد علي وفي كل المواطن صاحبه

یعنی : جانشین محمد و یار او در هر جای علی است.

در جنگ صفین ابوالاسود دؤلی که از اصحاب علی بود و در رکاب او می جنگید ، در ستایش علی چنین گفت :

اذا استقلت وجه ابي حسين رأيت البدر راق الناظر بنا
فقد عمت قریش حيث كانت بانك خيرهم حسبا و دينا

یعنی : هر گاه به روی ابوالحسین (علی) نگاه کنی، ماهی تمام را می بینی که با ما می نگردد . قریش هر جا باشند می دانند که تو ای علی از لحاظ دین و تبار بهترین ایشان هستی .

دعل خزاعی پس از کشته شدن حسین، در سوگ او چنین گفت، و خروج امامی را بناچار واجب دانست :

فلوالذی ارجوه فی الیوم اومجد لقطع قلبی اثرهم حرراتی
خروج اسمام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات
یعنی : اگر نمی بود کسی که امروز یا فردا انتظار او را دارم، هر آینه دل من به دنبال ایشان از اندوه حسرت تکه تکه می شد . بناچار امامی خروج خواهد کرد و نام خدا و برکات او را بر پای خواهد داشت .

يكدهم مسلمانان عالم شیعه هستند و شمار ایشان بالغ بر چهل میلیون نفر می باشد . اغلب ایرانیان ، و نیمی از مردم عراق ، و یمن، و عده ای در سوریه ، و يك سوم لبنانیان ، شیعه هستند . در شرق عربستان سعودی ، و شمال هند، و بخصوص در حوالی لکنهو ، در دکان Deccan ، و بمبئی و در پاکستان ، و

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۴۴۳ ، المراجعات عبدالحمین شرف الدین ،

صیدا ۱۳۵۵ ، ص ۱۶۷ ، دائرة المعارف الاسلامیه (ترجمه عربی) ، ج ۱ ، ص ۱۴ ، ص ۶۱-۶۲ .

بلك چهارم مردم افغانستان، و مردم آذربایجان شوروی مذهب شیعه دارند.^۱

مرجئه :

پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن بنی امیه توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند در برابر خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه و نیز در مقابل شیعیان علی که معتقد به امامت او بودند فرقه تازه ای را تشکیل دادند که مرجئه خوانده میشوند. این کلمه از ریشه ارجاء به معنی به تأخیر انداختن است. ایشان می گویند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی دانیم که واقعاً چه کسی در دل مسلمان و مؤمن است، و چه کسی نامسلمان و فاسق. چون همگی به ظاهر مسلمانند ما آنان را مسلمان می خوانیم، و ثواب و عقاب ایشان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازیم، تا خداوند در باره پاداش و کیفر آنان داوری فرماید. ایشان دزاین دنیا حکمی به ثواب یا گناه مسلمانان نمی کنند. از این جهت اینان تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می دانند. شهرستانی برای ارجاء دو معنی ذکر می کند، یکی به تأخیر انداختن که شرح آن در بالا گذشت، و دیگر به معنی امید بخشیدن است، و به همین معنی ثانی در کتاب فرق الشیعة نوبختی به کار رفته است (ترجمه ص ۱۴)، و به معنی دوم است که می گویند همانطور که معصیت به ایمان ضرر نمی رساند، با کفر هم اطاعت و فرمانبرداری فایده ندارد.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین رسول خدا این بود که پس از انتخاب شخصی به اجماع به این مقام، باید هر چه او می گوید و امر میلهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد. ایشان عصمت امام را از خطا لازم

۱- درباره آخرین تحقیقی که راجع به شیعه قدیم شده است، به مقاله

ذیل مراجعه نمایید.

Marshall Hodgson, How did the Early Shia, Become Sectarian Journal of the American Oriental Society, 75 : 1-13 (195g).

درباره آمار شیعیان رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیکا، طبع اخیر.

نمی‌دانستند . پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی‌امیه بود؛ چون بنی‌امیه به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بودند ، سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند، و هرچو مرج و جنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از اینجهت نظم و امنیت از هر وقت دیگر بیشتر مطلوب ایشان بود . این عقیده کاملاً به نفع معاویه و جانشینان او تمام می‌شد . مرجئه اسباب کار تقویت بنی‌امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند ، آن فرقه نیز اعتباری داشتند . ولی همینکه بساط دولت اموی برچیده شد ، مرجئه هم از اهمیت و اعتبار افتادند .

مرجئه علی‌را از درجه نخستین که جانشینی بلا فصل پیغمبر باشد به درجه چهارم یعنی خلیفه چهارم تاخیر می‌اندازند . از اینجهت است که مرجئه و شیعه دو فرقه مقابل یکدیگر هستند .

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفته‌اند ، از اینجهت به قول شهرستانی مرجئه به چهار صنف تقسیم می‌شوند :

مرجئه خوارج ، مرجئه قدریه ، مرجئه جبریه ، و مرجئه خالص . یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجئه گفته است :

إذا المرجی سرك ان تراه	بموت بدائه من قبل مونه
فجدد عنده ذكری علی	و وصل علی النبی وآل بنه

یعنی :

هرگاه می‌خواهی شادمان شوی از اینکه يك مرجی به درد خود پیش از مرگش بمبرد ، ذکر نام علی را در پیش او تجدید کن ، و به پیغمبر و اهل بیت وی درود بفرست .

بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر روایت کردند که فرمود : « المرجئة یهود هذه الامة » .

فرقه‌های مرجیان خالص از این قرارند : یوسفیه ، پیروان یونس نمیری . عبیدیه ، پیروان عبید مکتب . غسانیه ، پیروان غسان کوفی . بو ثوبانیه پیروان ابو ثوبان مرجی کومثیه ، پیروان ابو معاذ تومنی . صالحیه . پیروان صالح بن

عمرو صالحی^۱ .

اختلاف درباره امامت

در پیرامون مسئله امامت در بین امت اسلام اختلاف است و به شرح ذیل بر چند دسته تقسیم میشوند :

۱- عده‌ای گفتند که امامت به اتفاق و اختیار امت ثابت می‌شود ، و آنان طرفدار امامت و خلافت ابوبکر و خلفای راشدین پس از رحلت رسول خدا بودند ، و اکثر مسلمانان جهان جز شیعه بر این عقیده‌اند .

در اینجا امامت به معنی خلافت و ریاست دنیوی است ، و فرقی با ریاست جمهور و امیری که مردم بر خویششان اختیار می‌کنند ندارد و معصوم و بری از خطا نیست . زیرا به قول ایشان هر جامعه محتاج به امیر و شخصیتی است که آنان را در امور کشوری و لشکری اداره کند و در بین ایشان داوری نماید^۲ .

این دمت را اهل اجماع نیز گویند ، زیرا که معتقدند اجماع مسلمین امام را به این مقام اختیار نموده است . بعضی از این دسته مسئله اختیار امت را توسعه داده و رضامندی و بیعت مردم را به خلافت معاویه و مروان بن حکم و فرزندان ایشان نیز جایز دانسته‌اند . طرفداران این عقیده را بطور کلی اهل سنت و جماعت و یا عامه در برابر شیعه که خاصه باشند نیز خوانده‌اند ، و در روایات شیعه آمده که : « خذ ما خالف العامة » ، و « ما خالف العامة فيه الرشاد »^۳ .

۱- الملل و النحل شهرستانی ، ص ۲۲۲-۲۳۴ ، المقالات و الفرق ص ۱۳۱ ، اسلام در ایران ص ۲۱۳-۲۱۴ ، خاندان نوبختی ص ۳۱-۳۲ ، الايضاح لفضل بن شاذان ص ۴۴-۴۷ ، ۹۳-۱۲۶ .

H. Laoust, Les Schisimes. dans L. Islam, Paris, 1965, P. 1-54.

۲- گل‌دزبهر : العقیده و الشریعة ص ۱۸۲ .

۳- کلینی ، الکافی ص ۳۹ ، العقیده و الشریعة ص ۲۱۱ .

۳- طرفداران نص: دسته‌ای گفتند که امامت جز از راه نص و تعیین پیغمبر حاصل نیاید و بر رسول خدا است کسی را که شایسته این مقام باشد به آن امر مهم تعیین کند. همه شیعیان در مورد امامت قائل به نص رسول خدا هستند، و در این اصل آنان بر دو دسته تقسیم میشوند:

۱- قائلین به نص جلی: یعنی کسانی که قائل به نص و تعیین آشکار شدند و گویند پیغمبر به نص جلی در روز غدیر خم علی را به امامت برگزید، و صریحاً وی را به جانشینی خویش تعیین فرمود.

۲- قائلین به نص خفی: که همان زیدیه باشند، گنمتند نصی را که پیغمبر درباره علی کرده نص خفی یعنی تعیین پنهان است، و آن حضرت بنا بر مصالحی از امامت علی را بطور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است.

طرفداران نص جلی می‌گویند که علی پیش از اینکه کشته شود، کتاب و سلاح خود را به پسرش حسن تحویل داد، و در حضور اهل بیت و بزرگان شیعه گفت: ای پرک من مرا رسول الله فرموده که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاح خویش را همانطور که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و مرا فرمود که به تو امر کنم که هرگاه مرگ ترا فرا رسد تو آنها را به برادرت حسین تحویل دهی، سپس روی به پسرش حسین کرده گفت پیغمبر خدا به تو امر کرده است که ودیعه امامت را همچنان به پسر علی بن حسین سپاری و درباره علی بن حسین فرموده است که او نیز ودیعه امامت را به پسرش محمد بن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا به او برساند. شیخ صدوق در کتاب الکافی، و شیخ مفید در الارشاد خود روایت کرده‌اند که ودیعه امامت عبارت از جفرا حمر و جفرا بیض و مصحف فاطمه، و کتاب الجامعه بوده است. اما جفرا حمر کیسه‌ای از پوست بوده که در آن سلاح رسول خدا قرار داشته، و این شمشیر از خاندان ائمه خارج نخواهد شد، و سرانجام به دست قائم آل محمد خواهد افتاد. اما جفرا بیض کیسه‌ای بوده است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی پیشین جای داشته است. اما مصحف فاطمه، قرآن حضرت فاطمه بود. اما الجامعه، کتابی بوده است که رسول خدا املاء می‌کرده و علی

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷؛ اصول کافی ص ۱۱۰؛ العقیده و الشریعة

به‌خط خود می‌نوشته و همه احتیاجات مردم از زمان رسول‌خدا تا روزقیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است.^۱

کلینی روایت کرده که ابن‌صحیفه که به‌خط علی بوده هفتاد ذراع به‌ذراع رسول‌خدا درازا داشته، و در آن تمام چیزهای حرام و حلال و موردنیاز مردم نوشته شده است. در باره جفر روایت می‌کند که در آن دانش پیغمبران و اوصیا و علمای بنی‌اسرائیل مسطور بوده است.^۲ مسعودی نیز به این کتابها و صحائف اشاره کرده است.^۳ ملامحمد باقر مجلسی می‌نویسد که در کتاب الجامعة صحف یکصدویست و چهارهزار پیغمبر وجودداشته که از جمله آنها صحیفه آدم ابوالبشر، و شیت، و ادریس، و صحف ابراهیم، و موسی، و عیسی بوده است.^۴

مجلسی در کتاب دیگر خود می‌نویسد که جفر جامع کتابی بوده که بیست و هشت فصل داشته و هر فصلی دارای بیست و هشت صفحه و هر صفحه‌ای بیست و هشت جزء بوده است. دیگر جفرایش بوده که چهارده جزء داشته و هر جزئی نیز به چهارده بهر قسمت می‌شده، و کتاب دیگر مصحف فاطمه بوده که در آن احادیث زیادی وجود داشته و در آن روایت شده که خداوند به آدم پانزده حرف از حروف اسم اعظم، و به نوح هشت، و به ابراهیم شش، و به موسی چهار، و به عیسی دو، و به آصف بن برخیا يك حرف، و به حضرت محمد هفتاد و دو حرف عطا فرمود و آنها را نیز رسول‌خدا به علی (ع) بخشیده.

۳- امامت فاضل و مفضول: زیدیه در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند، و گفتند با وجود شخص فاضل و برتر تعیین شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است. به همین دلیل با بودن علی بن ابیطالب که فاضل‌تر

۱- السیدهاشم معروف، عقیده‌الشیعه الامامیه، بیروت ۱۹۵۶، ص

۲- اصول کافی ص ۸۵.

۳- مروج الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۸۲.

۴- حیاة القلوب مجلسی ج ۲

۵- تذکرة الائمة مجلسی طبع طهران ص ۱۵۶، عقیده‌الشیعه ص ۶۴-۶۶.

از دیگر صحابه پیغمبر بود، ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند، امام میدانستند، و می گفتند امامت مفضول بنا بر مصالحی جایز است. بیشتر معتزله زیدی منزه بودند، از اینجهت غالب ایشان قائل به امامت مفضول شدند،^۱ و از جمله ایشان ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه است که در فاتحه آن کتاب می گوید: «الحمد لله الذی ... قدم المفضول علی الافضل لمصلحة اقتضاها التکلیف»^۲، یعنی «سپاس خدایی را که ... برتری داد مفضول را بر افضل به جهت مصلحتی که تکلیف [بندگان] اقتضای آنرا داشت».

۴- اختلاف درباره قوم و قبیله امام: کسانی که طرفدار تعیین امام به اجماع و اتفاق امت بودند مسئله نژاد را پیش کشیده گفتند که امام باید مسلمان و عربی نژاد و عربی زبان و از قبیله قریش باشد، حدیثی را که ابوبکر از پیغمبر روایت کرد که «الخلیفة من قریش» دلیل خود آوردند.

بنی هاشم گفتند امام علاوه بر اینکه مسلمان و عرب و قرشی باشد، هاشمی نیز باید باشد. اینان کسانی بودند که خلافت بنی امیه را قبول نداشته و طرفدار امامت بنی عباس یا آل علی بودند.

خوارج مسئله نژاد را انکار کرده گفتند هر مسلمان با تقوی و صالح و لایقی که زورمند و صاحب شمشیر باشد برای خلافت و امامت شایسته است، خواه قرشی و خواه حبشی و عربی یا عجمی باشد. شبیهه از ایشان شرط جنسیت را نیز از میان برده گفتند در امامت فرقی بین مرد و زن نیست و هر مرد و زن با تقوایی که قائم به شمشیر باشد لایق به امامت و خلافت است.

امامت عامه را که همان خلیفه باشد امامة الکبری نامند، در مقابل امامة الصغری که همان پیشمازی و امامت در مسجد است. از اینجهت خلیفه را امام الاکبر و امام جماعت و پیشماز را امام الاصغر گویند.

امامت از نظر شیعه امامیه: در نظر شیعه امامیه:

۱- امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم اینست که با وجود

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، طبع مصر ۱۹۶۵، ج ۱ ص ۳.

قدرت هیچ داعیه‌ای از دواعی برترك طاعت و ارتكاب معصیت عمداً با سهواً در او موجود نباشد .

۲- امام باید منصوص علیه باشد ، زیرا که عصمت از امور باطنی است که جز خداوند بر آن آگاه نیست . با باید خداوند که بر عصمت او داناست به امارت او به نص حکم کند، و یا از دست امام کراهتی و معجزه‌ای صادر شود که صدق دعوی او را برساند . تنصیص چنانکه در پیش گفتیم باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد .

۳- امام باید افضل مردم زمان خود باشد .

۴- امام برحق بعد از حضرت رسول به نص صریح ، حضرت علی بن- ابیطالب و بعد از آن حضرت، یا زده فرزند اومی باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلایق بودند و همه به نص صریح امام قبل به این مقام تعیین شده‌اند .

بعلاوه شیعیان امامیه معتقدند که امامان دارای علم «لدنی» هستند و آن علمی است که مفهوم تمامی دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را دربر می‌گیرد . این علم لدنی و مخفی بر علی مکشوف شد و از وی پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید . بنابراین به قول ایشان امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد^۲ . همچنین معتقدند که به جای وحی که بر پیغمبران نازل می‌گردد ، خداوند امور غیبیه را به ائمه الهام می‌نماید . و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد . پیغمبر جبرئیل را می‌بیند و کلام او را می‌شنود اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند .

در باب تعداد ائمه در آن واحد، وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح نمی‌دانستند ، ولی عده‌ای می‌گفتند وجود دو امام در يك زمان در نقطه از جهان جایز است . همچنین عده‌ای می‌گفتند در آن واحد ممکن است دو امام باشد . یکی ناطق و دیگری صامت ، یعنی یکی گویا و دیگری خاموش . چون امام ناطق درگذرد ، امام صامت جای او را بگیرد ، و این گفتار بعضی از

۱- خاندان نوپختی ص ۵۸ . به نقل از شرح باب حادی عشر ص

۵۳-۵۸ .

۲- اسلام در ایران ص ۲۸۱ .

و ابناء کم و نساء و نساء کم و افسنا و افسکم، ثم نتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین»^۱. یعنی «ای پیغمبر پس بگو بیاید تا پسران خود و پسران شما و زنانمان و زنان شما و خودهایمان و خودهایشان را بخوانیم. سپس زاری کنیم و نفرین خدای را بردروغشگویان فرستیم»، طبری در تفسیر آیه «... انما انت منذر لکل قوم هاد»^۲ از سید بن جبیر به نقل از ابن عباس روایت کرده، چون آیه «انما انت منذر» بر رسول خدا نازل شد. دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود منذر و ترساننده منم و سپس با دست به سوی شانه علی اشاره کرده فرمود: «انت الهادی یا علی، بك یهتدی المهندون من بعدی»، یعنی «ای علی تو راهتایی، و به وسیله تو مردم بعد از من رهبری خواهند شد»^۳.

گویند مقصود همه این آیات و لایات حضرت علی بن ابیطالب است. همچنین به احادیثی از این قبیل استناد می نمایند: «انت الخلیفة من بعدی، وانت وصی و قاضی دینی. و سلموا علیه بأمره المؤمنین. و افضا کم علی؛ تعلموا منه و لا تعلموه؛ اسمعوا له و اطیعوه، و من كنت مولاه فعلی (فهذا علی) مولاه، وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی، واللهم آتنی باحب الخلق البک یا کل معی هذا الخائر، و انما مدیة العلم و علی بابها، و نعم الراکیان هما و ابوهما خیر منها، و لا عظیم الراية غدا رجلاً بحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرار، و ان علیاً منی و انامنه و هو ولی کل مؤمن بعدی. و مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، ترجمه آن احادیث به پادمی این است: «تو پس از من حانشین منی. تو وصی و وامگذار من هستی. او را یا میری مؤمنان سلام دهید، بهترین قاضی در میان شما علی است؛ از او بیاموزید و به او نیاموزید. از او بشنوبد و فرمان برید. هر که را من مولای او هستم علی نبر مولای اوست. تو در نزد من مانند هارونی در پیش موسی؛ جز اینکه پیغمبری پس از من نیست، خدایا کسی را نه از همه آفریدگانت بیشتر دوست داری نزد من آورد تا با من این پرنده را بخورد. من شهر دانشم و علی دروازه آن

۱- قرآن کریم سوره سوم (آل عمران) آیه ۶۱

۲- قرآن کریم سوره سیزدهم (الرعد). آیه ۷.

۳- تفسیر طبری ج ۱۳ ص ۱۶۳ ایضاً گلدزیهر، مذاهب التفسیر الاسلامی

ترجمه دکتر عبدالعلیم نحاد، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۱.

است، این دوتن [حسن و حسین] بهترین سوارند و پدرشان به از آندوست؛ هرآینه فردا درفش سپاه را به مردی خواهم داد که خدای و رسولش را دوست دارد و خدا و پیغمبر او نیز وی را دوست دارند؛ و جنگاوری است که هرگز نمی‌گریزد، علی از من است و من از او هستم، و وی ولی هر مؤمنی پس از من است؛ و مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هر که در آن بنشیند نجات یابد و هر که روی‌گرداند غرق شود».

همچنین برادر خواندگی او با پیغمبر و دادن آن حضرت دخترش حضرت فاطمه را به وی و بستن دستارش را بر سر او نشانیدن او بر شتر خویش و مانند آنها، دلیل جانشینی و امامت او دانند^۱.

اهل سنت و جماعت بدون اینکه حق خلافت را از خلفای سه‌گانه پیش از علی سلب کنند، علی (ع) را مردی صاحب فضیلت و معرفت و از حیث علم و تقوی برتر از دیگر اصحاب می‌دانند. چنانکه حسن بصری که از دانشمندان اهل سنت در دوره اموی است او را «ربانی هذه الامة»^۲ خوانده است. و هیچک از علمای سنت و جماعت نیست که ستایشگر فضیلت و تقوی و بزرگواری علی بن ابیطالب نباشد. منتهی با همه فضایل و مناقبش او را وصی و جانشین پیغمبر نمی‌دانند، بلکه وی را از خلفای راشدین می‌شمارند^۳.

اهل سنت غالباً به دنبال نام صحابه رسول خدا، و سه خلیفه اول، و بعضی از بزرگان اسلام عبارت «رضی الله عنه»، یعنی «خداوند از او راضی باشد» ذکر کنند. تنها در مورد علی بن ابیطالب است که از جهت فضل و علو مقامی که دارد به مناسبت آنکه در جاهلیت کودک بوده و مانند اصحاب پیغمبر بت پرستیده و

۱- ينابيع الموده، تأليف سليمان بن ابراهيم القندوزي، طبع نجف ۱۹۶۵، ج ۱ ص ۳۶-۴۵، ۶۲-۶۳، ۱۲۹۸، النكت الاعتقادية تأليف ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان قمی معروف به شيخ مفيد، ترجمه دكتر مشكور در باب ششم تاريخ مذاهب اسلام ص ۲۸۱-۲۸۲، القدير في الكتاب والسنة والادب ج ۱ ص ۶-۵۸، ۶۸، ۱۳۹، ۱۴۵؛ كشف المراد و شرح تجريد الاعتقاد ترجمه شيخ ابو الحسن شعراني، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۴۲-۵۵۲، عقيدة الشيعة تأليف دونالدسن ص ۶۰-۶۳

۲- كتاب البخلاء، جاحظ، طبع لندن ۱۹۰۰، ص ۲۱۲.

۳- العقيدة والشرية ص ۱۷۵.

روی بر بستان تمالیده و خداوند او را از پرستش اصنام حفظ کرده است از این جهت عبارت «کرم الله وجهه». یعنی «خداوند روی او را درخشان سازد، و قدر و منزلتش را بیفزاید» را به کار برند.

خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)

پس از شهادت حضرت حسین بن علی به دست بنی امیه، عبدالله بن زبیر که به مکه پناه برده بود و دعوی خلافت داشت از این واقعه استفاده کرد، و مردم را علیه بنی امیه برانگیخت. عمرو بن سعد والی مدینه لشکری به فرماندهی عمرو بن زبیر برادر عبدالله که از هواخواهان بنی امیه بود به جنگ برادرش فرستاد. عمرو در برخورد با برادر، وفق به گرفتن او نشد و عبدالله بن زبیر او را زندانی کرد.

دیری نگذشت که مردم مدینه از شنیدن اخباری که از فسق و فجور یزید حکایت می کرد برانگیخته شدند و عبدالله بن حنظله انصاری را به حکومت برداشتند. یزید بن معاویه لشکری به سرداری مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. مسلم در جایی بنام حَرّه و اَقیم در بیرون مدینه مردم را شکنی سخت داد و سه هزار و پانصد تن از موالی، و هزار و چهارصد و به قولی هزار و هفتصد تن از انصار، و هزار و سیصد تن از قریش را بکشت و خود عبدالله بن حنظله به قتل رسید. (۲۶ ذی حجه ۶۳ هجری).

مسلم سه روز مدینه را قتل و غارت کرد و مردم را به بندگی یزید در آورد. علی بن حسین زین العابدین را به نزد او آوردند، مسلم بر خلاف انتظار او را گرامی داشت و وی را در کنار خود نشاند و گفت یزید به من سفارش کرده است که در باره تونیکمی کنم. امام فرمود من بدانچه را که اهل مدینه کردند راضی نبودم، سپس مسلم بن عقبه فرمان داد که علی بن حسین را با احترام به خانه اش بردند. مسلم بن عقبه می خواست که به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه رود، ولی پیش از آنکه به آن شهر برسد درگذشت و حصین بن نمیر سکونی به جای او به مکه لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد. در محاصره آتش به خانه کعبه افتاد، و آن خانه دچار حریق شد. در این میان خبر رسید که یزید درگذشته است،

و حصین از محاصره دست بکشید (ربیع الاول ۶۴ هـ)^۱.
 پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست و جز چهل روز
 خلافت نکرد. بعد از او بنی امیه مروان بن حکم را که پیری آزموده و محیل بود
 به خلافت برداشتند.

پس از مردن یزید کار عبدالله بن زبیر بالاگرفت و دعوی خلافت کرد، و
 عراق را به دست مرادش مصعب بن زبیر تسخیر نمود و حکومت او بر حجاز
 نه سال به طول انجامید، تا اینکه عبدالملک که به جای پدرش مروان در شام
 به خلافت نشسته بود، حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای عراق را به جنگ
 عبدالله روانه کرد. حجاج در اول ذی قعدة سال ۷۲ مکه را با منجنیق محاصره
 کرد، چنانکه خانه کعبه با بعضی از خانه‌های آن شهر به ضرب منجنیق ویران
 گشت. سرانجام عبدالله با مادرش که اسماء ذات النطاقین نام داشت وداع کرده،
 خود به پدان جنگ آمد و آنقدر پایداری کرد تا به قتل رسید. گویند در آن هنگام
 ۷۳ سال داشت. جسد او را به فرمان حجاج به دار آویختند (۷۳ هجری)^۲.

توآیین :

پس از رسیدن مروان به خلافت مردم کوفه که از او و عبدالله بن زبیر
 راضی نبودند، و از شهادت امام حسین سخت اندوهگین بودند، از یاری نکردن
 به امام حسین پشیمان شدند و توبه کرده خود را توآیین خواندند، و به پیشوایی
 سلیمان بن صرد خزاعی قیام کردند. ایشان سوگند خوردند که تا آخرین کس از
 کشتگان امام حسین را به هلاکت نرسانند از پای نشینند. بزرگان این قوم
 سلیمان بن صرد، و مسیب بن نجبه فزاری، و عبدالله بن سعد بن نفیل، و عبدالله بن
 وال تمیمی، و رفاعه بن شداد بجلی از اصحاب علی بودند، و همگی ریاست
 سلیمان بن صرد را پذیرفتند.

۱- اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ تاریخ یعقوبی طبع هوتما ج ۲ ص
 ۲۹۸؛ مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۶۲-۱۶۴؛ معجم البلدان یاقوت ج ۲ ص ۲۵۲؛
 الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۱-۱۲۱.
 ۲- الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۲۳، ۲۰۷، ۳۴۸.

سلیمان بن سرد (۲۸ ق. ۸ - ۶۵ هـ) نخست از اصحاب رسول خدا بود، سپس در جنگ جمل وصفین در رکاب آن حضرت بجنگید. در هنگام قیام حسین بن علی از کسانی بود که به آن حضرت نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد، سپس ازار روی گردانید. در این هنگام با یاران توبه کرده بر مروان بن حکم خلیفه بنی امیه قیام نمود. سن هجرت از ایشان از شصت سال کمتر نبود. کار این اتحاد سرعت بالا گرفت، آنان بیعت خود را با حضرت علی بن حسین آشکار ساخته و خلع مروان را خواستار شدند، و در اوایل سال ۶۵ هـ هزار تن درجایی به نام عین الورد گرد آمده به خونخواهی حسین بن علی برخاستند. مروان عبدالله بن زیاد را به جنگ ایشان فرستاد، وی با سلیمان بن سرد جنگ کرد و او را بکشت و با کشتن وی شورش کوفیان فرونشست (۶۵ هـ)۱.

قیام مختار:

پس از شکست قیام توایین، مختار بن ابوعبید ثقفی هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گرد آورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست (۶۶ هـ). سپس قاتلان و کسانی که در کشتن حسین بن علی دست اندکار بودند دستگیر کرده همگان را بکشت. مختار شمر و عمر بن سعد را به قتل رسانید و سرایشان را برای حضرت زین العابدین به مدینه فرستاد. سپس عبدالله بن زیاد را در کنار رود زاب شکست داده بکشت، و سر او را به قصر الامارة کوفه جایی که سر امام حسین را برای ابن زیاد آوردند فرستاد. مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین زین العابدین که در مدینه می زیست می خواند، ولی آن حضرت به وی توجه نداشت، و همین حسن سیاست بود که عبدالله بن زبیر که بر مکه و مدینه حکومت داشت منعرض علی بن الحسین نگردید. امام نامه هایی را که از مختار می رسید پاسخ نمی داد، و رسماً در مسجد مدینه از او تبری جست. چون علی بن حسین از مختار یزازی جست، مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابیطالب

۱- تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۳۰۶، الکامل ابن اثیر ج ۲ ص

کرد. و به شمال عراق لشکر کشید و تا موصل را ضمیمه حکومت خود نمود. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند، و حتی عده ایشان در سپاه مختار چند برابر عربها بود. عده ای از خوارج نیز در رکاب مختار می جنگیدند. عبدالله بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود. برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار در ۶۸ هـ از مصعب شکست خورد و در مذار در ناحیه میان میان واسط و بصره به قتل رسید. از لشکریان او قریب هفت هزار تن اسیر شدند که غالب ایشان ایرانی بودند و همه از دم تیغ لشکریان مصعب گذشتند.

کیسانیه و محمد بن حنفیه (۴۱-۵۸۱ هـ):

طرفداران مختار را کیسانیه خواندند. مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد. چون کار وی بالا گرفت خود دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود کرد و عباداتی مسجع و مقفی^۱ به تقلید قرآن بر زبان میراند. محمد بن حنفیه از وی بیزاری جست و چندان که مختار او را دعوت به عراق کرد به وی نپوست، ولی از قیام مختار استناده کرده و خود را مخفیانه امام می خواند.

عبدالله بن زبیر چون بر حرمین (مکه و مدینه) دست یافت، محمد بن حنفیه و یاران او را به بیعت خود خواند. محمد از بیعت او سر باز زد، چون مختار بر کوفه متولی شد و مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آنکه مبادا مردم به محمد بن حنفیه بگرایند، او و یارانش را به بیعت خویش خواند، و چون از آن کار سر باز زدند، آنان را در زمزم محصور و زندانی کرد. و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری خواست، مختار نامه او را برای یاران خود بخواند و گفت این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند. سپس ظیان بن عماره را

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۷۲ : الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم ، و با عده بسیاری دیگر به مکه فرستاد . آنان با پرچه‌هایی که در دست داشتند به مسجد الحرام درآمدند ، و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین بن علی را می‌کردند تا به زمزم رسیدند . از آنطرف ابن زبیر هیزم فراوانی فراهم آورد تا ایشان را بسوزاند ، آنان در مسجد الحرام را شکسته و بر محمد بن حنفیه درآمدند و گفتند میان ما و این دشمن خدا که عبدالله بن زبیر باشد یکی را اختیار کن . محمد بن حنفیه گفت من روا نمی‌دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود . ابن زبیر به ایشان رسید و فریاد بر آورد « و اعجابا لهذه المخشبة » ، یعنی « شگفتنا از این چوب بدستان » ، زیرا ایشان در هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند ، چون در حرم همراه داشتن شمشیر جایز نیست . سپس عبدالله بن زبیر گفت گمان می‌کنید که من می‌گذارم محمد بن حنفیه را پیش از آنکه به من بیعت کند از اینجا برود؟ آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند ، به مسجد در آمده فریاد بر آوردند که ما خون حسین را می‌خواهیم . عبدالله بن زبیر از ایشان بترسید و از خارج شدن محمد بن حنفیه جلوگیری نکرد . محمد بن حنفیه با چهار هزار کس به « دره علی » رفت ، و در همانجا می‌زیست . چون مختار کشته شد و ابن زبیر تقویت یافت دیگر باره محمد بن حنفیه را به بیعت خود خواند ، و قصد حمله بر وی و کسان او کرد . در این هنگام نامه‌ای از عبدالملک بن مروان که تازه به خلافت نشسته بود رسید ، و از او خواست که به شام رود . سپس محمد بن حنفیه و یارانش از آن دره بیرون آمده به شام رفتند ، و کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمد بن حنفی را مهدی موعود میدانست و نیز در رکاب وی بود این شعر را برود :

هدبت یا مهدینا این المهدی انت الذی نرضی به و نرتجی

انت ابن خیر الناس بعد النبی انت امام الحق لنا نمرتی

یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی: راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته ، تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم . تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری ، تو امام برحق هستی و مادر آن شکی نداریم .

ای پسر علی برو و چه کسی مانند علی است .

چون به مدین رسید خبردار شد که عبدالملک بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بدعه‌دی کرده است، از آمدن خود پشیمان شد و در «أیله» که بندری بر کنار دریای احمر، در آخر حجاز و دره‌ریز شام بود فرود آمد، و از آنجا دیگر بار به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ابوطالب جای گرفت. و از آنجا به طائف رفت. ابن عباس نیز که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست، و در طائف در گذشت، و محمد بن حنفیه بروی نماز خواند. محمد بن حنفیه تاهنگامی که حجاج، ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود، سپس از طائف به دره ابوطالب بازگشت. حجاج از او خواست تا با عبدالملک بیعت کند. وی از آن کار خودداری کرد، چون ابن زبیر کشته شد، محمد بن حنفیه نامه‌ای به عبدالملک نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست. عبدالملک به او امان داد. چون پیک محمد بن حنفیه با امان نامه عبدالملک بازگشت، محمد بن حنفیه به نزد حجاج آمد و به عبدالملک بیعت کرد و به شام رفت، و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند. گویند محمد بن حنفیه از طائف به سوی «در» در نجد از بلاد بنی سلیم رهپار شد. چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را بدرود گفت. پس از آن پیروان وی بر چند دسته شدند.

کسانی که پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین بن علی، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند. کسانی شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند. آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از حسن و حسین فراگرفت. بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تاویل کردند و قائل به تناسخ و حلول بودند، همگی فرق ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بداء برخدا همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانده‌اند، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می‌خواند و به خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود.

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۶۶؛ الکامل ابن اشرح ج ۴ ص ۲۴۹ الفرق بین الفرق ص ۲۶-۳۴، تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹-۲۸؛ معجم البلدان یا قوت طبع اروپا ج ۱ ماده آیله، معجم ما استمعجم تألیف ابو عبید، عبدالله بن عبدالعزیز بکری، طبع قاهره ۱۹۴۷ ماده در .

فرق کسانیه :

چون محمد بن حنفیه (در سال ۷) (۸) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند :

۱- فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرد، و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد . (ترجمه ص ۴۲) .

۲- گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن و سپس حسین و پس از وی محمد را به امامت برگزید . (ترجمه ص ۴۷) .

۳- گروهی که یاران ابو کرب ضریح بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی همی زید، تادینگر باره خروج کند . (ترجمه ص ۴۹) .

۴- گروهی گفتند وی به کبیر یعنی که با عبدالملک بن مروان کرده بود، خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است .

۵- گروهی به مرگ او بی گمان شده و ابوهاشم را جانشین او دانستند، و ایشان هاشمیه‌اند .

۶- گروهی گفتند که روح او به اسحاق بن زید بن حارث انصاری حلول کرد، و ایشان حارثیه نام دارند، و از فرق اباحی هستند .

۷- گروهی حرثیه نام دارند، و ایشان یاران ابومسلم عبدالرحمن بن محمد ملقب به حرثیان‌اند، و امامت را پس از ابوهاشم حق برادرش حسن بن- محمد بن حنفیه دانستند، و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمد بن حنفیه هستند .

۸- گروه دیگر حرثیه هستند و گویند ابوهاشم، عبدالله بن عمرو بن حرب کندی را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند، و فرقه‌های خرمیه و مزدکیه خود را به ایشان بستند .

۹- بیانیه گویند که ابوهاشم درباره بیان بن سمعان تمیمی وصیت کرد.

۱۰- مختاریه پیروان مختار بن ابوعبید ثقفی بودند .

۱۱- اسحاقیه منسوب به اسحاق بن عمر هستند.^۱

۱۲- حیانیه پیروان حیان سراج بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی
پسرش محمد بن حنفیه است و حسین را امام نمی‌دانستند.^۲

زیدیه

کسانی که قائل به امامت حسین بن علی شدند، پس از او پسرش علی بن
حسین یعنی زین العابدین را امام دانستند و پس از رحلت او شیعیان حسنی و
حسینی درباره جانشینی وی اختلاف کردند. زیدیه گفتند که پس از علی بن حسین
پسرش زید امام است.

زید بن علی شاگرد واصل بن عطاء غزالی پشوای معتزله است، از اینجهت
زیدیه پس از وی پیرو اهل اعتزال شدند. زیدیه قائل به لعن ابوبکر و عمر
و عثمان نیستند، و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه
چون او را مخالف لمن شیخین دیدند، وی را ترك کردند. از اینجهت معروف
به رافضه گشتند که به معنی ترك کننده است. میان زید و برادرش امام محمد باقر
اختلاف بود.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی درباره علت اختلاف بین زید و برادرش
امام محمد باقر می‌نویسد که زید از جهت آنکه شاگرد واصل بن عطا بود مذهب
اعتزال داشت و قدری مذهب بود، و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر
می‌دانست. حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام نبود، زیرا هرگز
خروج نکرد و شمشیر در راه دین نکشید.^۳

زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی در سال ۸۱۲۲ هجری
او یوسف بن عمر ثقفی فرمانروای کوفه خروج کرد، و در آن واقعه کشته شد.
سر وی را به نزد هشام فرستادند و تن او را هریان بردار نمودند.
یکی از شاعران بنی امیه درباره او گفته است:

۱- مفاتیح الملوم خوارزمی ص ۲۱؛ بیان الادیان ص ۳۵.

۲- مقیاس الهدایة مامقانی ص ۸۲.

۳- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۱-۲۵۲.

صلباً لکم زیداً علی جذع نخلة ولم نرمهدياً علی الجذع یصلب
یعنی: زید را برای شما به تنه درخت خرما بردار کردیم، و ماهرگز هیچ
مهدی را ندیده‌ایم که بر تنه درخت بردار کرده باشند.
سپس پیکرش را سوزانیده و خاکستر او را به رود فرات ریختند. پس از
وی پسرش یحیی بن زید به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان بر نصربین
سیار فرمانروای خراسان به جنگ بیرون شد (۱۲۵ هـ). نصر، سلم بن
احوزمانی را به نبرد او فرستاد، و وی را بکشت. سر او را به نزد ولید بن-
عبدالمک فرستادند و جسدش تا قیام ابو مسلم همچنان بردار بود، و وی آنرا از
دارپائین آورده به خاک سپرد. مشهد او به جوزجان میان مرو رود و بلخ زیارتگاه
است.

زیدیه امام را از اولاد علی دانند، خواه از فرزندان حسن و یا حسین
باشد. دیگر اینکه قائم به شمشیر و قادر بر دفاع باشد. از اینجهت امامت کودکان
را نمی‌پذیرند. عصمت را در امامت شرط نمی‌دانند، و وجود بیش از یک امام
را در زمان واحد جایز ندانند، و قائل به رجعت نیستند.

زید از شیوخ ابوحنیفه بود و ابوحنیفه با او بیعت کرد و سی هزار درهم
برای او بفرستاد و مردم را به یاری او برانگیخت. مقریزی در کتاب الخطط خود
مفصلاً به ترجمه حال او پرداخته است. این فرقه از دیگر فرق شیعه به مذهب
تسنن نزدیکترند. اداره یا ادریسیان که سرسلسله آنان ادریس بن عبدالله بن-
حسن بن حسن بن علی بود از ۱۱۲ تا ۳۷۵ بر مراکش و افریقای شمالی حکومت
می‌کرد اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام بشمار می‌رود، و نیز دولت
الفا رسی در سعاداء یمن (۲۸۰ تا حدود ۷۰۰ هـ)، و علویان طبرستان (۲۵۰-
۳۱۶ هـ) از زیدیه بودند. مردم یمن زیدی مذهبند و تا پیش از جمهوریت
امام ایشان در شهر صنعاء می‌زیست.

چند سال پیش مجمع علمی میلانو، کتابی در فقه به نام «مجموع فی الفقه»
به روایت ابو خالد واسطی از زید بن علی منتشر کرد که اگر نسبت آن کتاب به واسطی

درست باشد، این کتاب اولین کتاب فقه اسلامی می باشد که به دست ما رسیده است.^۱

فرق زیدیه :

فرقه های زیدیه که در کتابهای فرق اسلامی آمده از این قرار است:

۱- بتریه یا ابتریه که ایشان را صالحه نیز می خوانند، پیروان حسن ابن صالح بن حنی و کثیرالنواء شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.
۲- ابرقیه^۲.

۳- ادرسیه : پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالاب مؤسس دولت ادرسه در مغرب اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد، و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت^۳.

۴- حارودیه یا سرخوبیه پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم ، زیاد بن منذر عبیدی .

۵- جریریه یا سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه بشمار می رفت هستند.

۶- حنیه پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هـ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت ، و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد^۴.

۱- دائرة المعارف اسلام، مادة زیدیه و شیعه، محمد ابو زهره، الامام زید، طبع مصر ۱۹۵۹، الشیعه فی التاریخ من ۱۵۲، فجر الاسلام من ۱۳۲۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۴۹-۲۶۵، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، طبع دانشگاه من ۲۰۷، کتاب الانتصار ابن خیاط، طبع مصر ۱۹۲۵ من ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲.

۲- خاندان نوبختی من ۲۴۹.

۳- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین من ۶۴-۱۷۹، مقاتل الطالبیین طبع طهران من ۱۷۰.

۴- تاریخ طبری و ابن اثیر حوادث سال ۲۵۰ هـ، مقالات الاسلامیین

۷- حسینیه که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابیطالب، حسین بن علی، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن، و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند. (ترجمه ص ۸۹).

۷- حسینیه، پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف به صاحب الفخ که در جایی بنام فخ در شش میلی مکه خروج کرد، و به دست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.

۹- خشبیه یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختار بن ابی عبیدثقی خروج کردند، و چون -لاحی جز خشب (چوب) نداشتند از اینجهت آنان را خشبیه گفتند.^۲

۱۰- خلفیه از فرق زیدیه که از یاران خلف بن عبدالصمد بودند.^۳

۱۱- دوکینیه از فرق زیدیه که یاران فضل بن دوکین بودند.^۴

۱۲- ذکیریه از فرق زیدیه که از یاران ذکیر بن صفوان بودند.^۵

۱۳- صباحیه از فرق زیدیه بودند که ابوبکر را امام می‌دانستند و می‌گفتند که علی با اینکه افضل است نصی بر خلافت او نیست.^۶

۱۴- صباحیه از یاران صباح المزنی که از ابوبکر و عمر بیزاری جست و به رجعت اعتقاد داشتند.^۷

۱۵- عجبیه از فرق زیدیه یاران هارون بن سعید عجبی (ترجمه ص ۸۸).

۱۶- قاسمیه از فرق زیدیه که پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرمی

۱- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۰، مقال الطالبین چاپ تهران ص

۱۵۰-۱۶۱.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۵

۳- مفاتیح الملوم ص ۲۱.

۴- مفاتیح الملوم ص ۲۱.

۵- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۶- خط مقررزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۷- کتاب المقالات والفرق ص ۷۱.

(درگذشته در ۲۶۴ هـ) بودند^۱ .

۱۷- مرثیه از فرق زهدیه^۲ .

۱۸- نعیمیه از فرق زهدیه که پیرو نعیم بن یمان بودند^۳ .

۱۹- یعقوبیه پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند و رجعت را انکار می کردند. ولی از کسانی که به آن باور نداشتند تبری نمی جستند و از ابو بکر و عمر روی گردان نبودند^۴ .

معتزله

در زمان ننی امیه و در عهد عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ هـ) قدریه یا معتزله ظهور کردند ، و با فرقه مخالف خود جبریه یا مجبره اختلاف داشتند . جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می دادند ، و نسبت آندورا به انسان امری مجازی می دانستند . برخلاف ایشان معتزله یا قدریه طرفدار قدرت و حریت اراده انسان بودند ، و انسان را در کردار و رفتار خویش آزاد می پنداشتند . مخالفان این فرقه قدریه را مجوسان یا زردشتیان امت اسلام می شمردند و می گفتند که رسول خدا فرموده است : « القدریه مجوس هذه الامة » ، یعنی « قدریان زردشتیان امت اسلام اند » ، و به روایت دیگر « ان مجوس هذه الامة المكذبون بأقدار الله » ، یعنی « زردشتیان این امت کسانی هستند که تقدیرات خداوند را دروغ انگارند » .

هلت اینکه زردشتیان را مجوس اسلام می دانستند آن بود که آنان به دواصل خیر و شر یا هر مزد و اهریمن معتقد بودند. چون زردشتیان قدیم شر و بدی را منسوب به اهریمن می دانستند ، از این جهت جبریه مخالفان خود را که معتزله یا قدریه بودند ، مجوسان امت اسلام گفتند. نخستین کسی که با جبریه مخالفت

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

۲- « » ، ص ۲۶۳ .

۳- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۶۹

۴- کتاب المقالات و الفرق ص ۷۱ ، ۲۰۲ ، تاریخ مذاهب اسلام ص

۳۰۹-۳۱۰ .

۵- المعجم المفهرس ج ۵ ص ۳۱۸ .

کرد و سخن از قلد گفت معبد بن عبدالله بن هویم جهنی بصری بود، و وی عقیده خود را از یک ایرانی به نام سنوبه فراگرفت. معبد جهنی می گفت هر کس مسئول رفتار و کردار خویش است، و خداوند افعال بندگان را به خودشان وا گذاشته، از اینجهت پیروان او را قلدیه خواندند. معبد در سال ۸۰ هـ به جرم فساد عقیده کشته شد.

این عقیده را غیلان دمشقی، ویونس اسواری، و جمعد بن درهم از وی فراگرفتند.

مقارن همین زمان عالمی زاهد در بصره می زیست که او را حسن بن یسار بصری می خواندند (۲۱-۱۱۰ هـ). وی شاگردی به نام ابو حذیفه واصل بن- عطاء الغزال (۸۰-۱۳۱ هـ) داشت که از موالی ایرانی بود. او عقیده معبد و غیلان را در قدر نباید کرد. و موسس فرقه فلسفی معتزله شد. شهرستانی می نویسد در زمان حسن بصری فتنه ازارقه از خوارج پدید آمد. ایشان می گفتند هر مسلمان یا غیر مسلمان که مرتکب گناه کبیره شود، شرك است و قتل او به نص قرآن واجب روزی یکی از شاگردان حسن بصری عقیده استاد را درباره رای ازارقه پرسید. حسن سر به جیب فکرت فرو برد و هنوز پاسخی نداده بود که یکی از شاگردانش به نام واصل بن عطاء گفت که به عقیده من مرتکبان گناهان کبیره نه کافر مطلقند، و نه مؤمن مطلق، بلکه در منزلت بین المتزلتین یعنی در میان دو مرحله کفر و ایمان جای دارند. سپس از پیش استاد دور شد و به ستونی از ستونهای مسجد تکیه کرد. حسن گفت «اعتزل عنا واصل»، یعنی «واصل از ما کاره گروت»، و از آن روز او و پیروانش را معتزله خواندند.

این دسته را یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام که شیعه و خوارج و مرجئه و غلاة و معتزله باشند به شمار آورده اند.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف گوید: سبب آنکه معتزله را قلدیه گفته اند آنست که ایشان اعمال بندگان را به قدر یعنی قدرتهای انسان نسبت می دادند، و به عقیده او بهتر است آن فرقه را قلدیه به خصم قاف خوانند نه قلدیه، زیرا قلدیه در اصطلاح کسانی هستند که به قدرت خداوند وقضا و قدر الهی و

تفویض امور به مشیت وی قائلند شهرستانی گوید که معتزله گویند خداوند قدیم است و قلم یعنی دیرینه بودن اخص اوصاف اوست، از اینجهت معتزله قائل به صفات قدیم نشدند، و همه صفات خداوند را مانند زنده، ودانا، و توانا بودن عین ذات او دانستند و گفتند اگر قائل شویم که این صفات عین باریتعالی نیست، و آنها نیز قدیم اند باید مانند مشرکان به تعدد آلهه یعنی به چند خدای قدیم قائل شویم، و این برخلاف توحید است.

اصول پنجگانه معتزله: با وجود فرق بسیاری که در معتزله پیدا شدند، همه ایشان بر پنج اصل ذیل متفق القولند:

۱- توحید و یکتاپرستی: معتزله می گفتند که خداوند نه جسم است و نه عرض بلکه خالق اعراض و جواهر است و به هیچیک از حواس پنجگانه در نیاید و نه در دنیا و نه در آخرت دیده شود. همچنین گویند که خداوند در حیز و مکان در نمی آید و لم یزل و لایزال است. هر چیزی که غیر از ایزد تعالی است، ممکن الوجود است، و خداوند واجب الوجود می باشد، و وجود او به خود اوست، و وجود غیر او از او. وی خالق موجودات است، و دیگر موجودات ممکن الوجود و حادثند.

۲- عدل: یعنی خداوند شر و فساد را دوست ندارد و افعال بندگان را خلق نمی کند، بلکه بندگان هستند که افعال خود را به وجود می آورند. از اینجهت مشول رفتار و کردار خویش اند. او امر الهی برای مصلحت خلق و نواهی او برای جلوگیری از فساد و کارهای ناپسند می باشد. خداوند تکلیف مالا یطاق به بندگان نمی کند، زیرا فرموده: **و لا یكلف الله نفلاً الاوسمهائاً**، و هیچگاه از میزان عدل و داد خارج نمی شود، و او امر او تعلق به محال نمی گیرد، زیرا او عادل است و اگر چنین کاری کند، برخلاف عدل رفتار کرده است.

۳- **وعدو و عید:** وعد یعنی مرده دادن به بهشت، و وعید یعنی ترسانیدن از عذاب دوزخ، وعده و وعید خداوند ناهت است مگر اینکه گناهکاران در این دنیا توبه کنند، بنابراین خداوند از گناه ایشان درمی گذرد.

۴- **المنزلة بین المنزلتین:** که شرح آن در پیش گذشت.

۵- امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی واداشتن مردم به کار نیک ، و بازداشتن آنان از کارهای زشت که جهاد جر و هر دوی آنهاست. یعنی بر هر شخص مسلمان واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را در باره فاسق و کافر اجرا کند

فرق معتزله:

فرق معتبر معتزله از این فرارند :

- ۱- واصلیه، پیروان واصل بن عطاء النخعی.
- ۲- هدلیه، پیروان ابوالهدیل محمد بن هدیل العلاف (۱۳۵-۲۳۵هـ).
- ۳- بطّامیه، پیروان ابراهیم بن سیار نظام (درگذشته در ۲۳۱هـ).
- ۴- حابطیه، پیروان احمد بن حابط.
- ۵- بشریه، پیروان بشر بن معنر.
- ۶- ممبریه، پیروان معمر بن عباد سلمی (درگذشته در ۲۱۵هـ).
- ۷- مرداریه، پیروان عیسی بن صیحح ابوموسی مرداد (درگذشته در ۲۲۶هـ).
- ۸- ثمامیه، پیروان ثمامه بن اشرس (درگذشته در ۳۱۳هـ).
- ۹- هشامیه، پیروان هشام بن عمرو القوطی.
- ۱۰- جاحظیه، پیروان عمرو بن بحر الجاحظ (۱۶۳-۲۵۵هـ).
- ۱۱- خیاطیه، پیروان ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان خیاط (درگذشته در ۳۰۰هـ).
- ۱۲- جبابیه، پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبابی (۲۳۵-۳۰۳هـ).
- ۱۳- بهشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبابی (درگذشته در ۳۲۱هـ).^۱

۱- ر. ک: کتاب الانتصار ابن خیاط (فهرست) ص ۲۴۳-۲۴۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۲ ص ۵۷-۱۱۲؛ احمد بن یحیی بن المرتضی، طبقات الممتزله، طبع بیروت ۱۹۶۱ زهدی حسن جادالله، المعتزله، طبع قاهره ۱۹۴۷، محمد جواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه انفرق بین الفرق) تهران ۱۳۴۴، ص ۷۲-۱۴۴ و حواشی آن، السید شریف الجرجانی، شرح المواقف، طبع ترکیه ج ۳ ص ۱۲۸۲ الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۵-۶

علم کلام در اسلام

ترجمه کتابهای یونانی و سریانی به عربی که حاوی عقاید فلاسفه یونان و مدعیان پیغمبری چون بردیمان (ابن دیمان)، و مرقیون و مانی بود، مسلمانان را از افکار و عقاید و آراء ملل غیر عرب نیز آگاه ساخت. بر اثر خواندن این کتب مسلمین نسبت به معتقدات اسلامی کم اعتقاد، از اینجهت بعضی از علمای اسلام به فکر آن افتادند که در بیان عقاید اسلام و رد مخالف آن و نیز رد شبهات زناده کتابهایی بنویسند. پیش از پیدایش علم کلام معرفت مسلمانان در باره توحید و نبوت و معاد مشتمل بر اعتقاد به اصول دین بود و ضمناً در عمل به فروع اسلام نیز می پرداختند که شامل احکام و عبادات می شد. غالباً از عمل به احکام اسلام و معرفت به آنها تعبیر به فقه می کردند، اما از معرفت کلی و اعتقادات عالیّه در باره توحید و نبوت و معاد تعبیر به فقه اکبر می نمودند. تا اینکه علمی جدید در فلسفه دین به نام علم کلام در اسلام به وجود آمد.

کلام عبارت است از شرح و بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد شبهات مخالفین ایراد می شده است. قاضی عضدالدین ایجی (در گذشته در ۷۵۱ هـ) در کتاب مواقف گوید: کلام علمی است که آدمی را بر اثبات عقاید دینی با ایراد و دلائل و حجتها در رد شبهات مخالفین قادر می سازد.

ملا سعدالدین تفتازانی (در گذشته در ۷۹۲ هـ) در کتاب شرح المقاصد می گوید که: کلام علم به عقاید دینی از روی ادله یقینی است. سید شریف جرجانی (در گذشته در ۸۱۶ هـ) در کتاب تعریفات خود می نویسد که: کلام علمی است که در آن از ذات و صفات خدای تعالی و احوال ممکنات از مبدأ و معاد بر طبق اصول و قواعد اسلام بحث می کند. قید اسلام برای آن است که علم ماوراء الطبیعی فلسفه را از این تعریف خارج سازند.

علم کلام را به زبانهای فرنگی ثئولوژی Theology گویند که به معنی خداشناسی است و آنرا به زبان عربی جدید به علم لاهوت ترجمه کرده اند.

کلامیون طرفدار دلائل عقلی بودند، در برابر ایشان مهدیین و اصحاب حدیث که ایشان طرفدار عقاید سمعیه می باشند، یعنی احکام و عقایدی که از راه سمع و گوش به ما رسیده است. در برابر این دو دسته، دسته ای دیگر به نام صوفیه

بودند که قائل به ترکیه نفس شدند و از راه زیادت و مراقبه به مقامات عرفانی رسیدند .

گفتگوی علمای کلام در قرن سوم هجری بیشتر درباره حدوث و قدم کلام الله بود. اصحاب حدیث یا محدثین کلام خدا را قدیم و ازلی می دانستند ، ولی معتزله می گفتند کلام فعل خدا است و نمی توان فعل کسی را که بعداً از او سر می زند قدیم دانست. نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان مأمون تا متوکل عباسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۲۲ هجری به اوج قدرت خود رسید. مأمون و معتصم و واثق از طرفداران جدی عقاید معتزله بودند. در ربیع الاول سال ۲۱۸ هجری معتزله به دستاری احمد بن ابی داود حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کار گزاران دولت را تحت محنه و آزمایش در آورند، و کسانی را که قائل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشند سرکار نگه دارند ، و به عکس کسانی که به قدیم بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار بر کنار سازند و حتی شهادت آنان را در محاکم نپذیرند. تندروی معتزله در تبلیغ و اشاعه عقاید خود به عکس العملی سخت خنیه ایشان انجامید . متوکل عباسی برخلاف سه خلیفه پیشین خود در سال ۲۳۲ با معتزله به مخالفت برخاست و در پی آزار و تعقیب ایشان بر آمد و عقیده حادث بودن و خلق قرآن را غیر شرعی و کفر شعرد. اما چون معتزله از طریق جدل و استدلال بر مخالفان خود غلبه یافته بودند، مخالفان ایشان یعنی اصحاب حدیث و سنت بر آن شدند که همان سلاح جدل و استدلال را در گفتار خویش به کار برند.

اخاخره :

یکی از شاگردان ابوعلی جبایی که از بزرگان و متأخران معتزله بود: ابوالحسن اشعری نام داشت (۲۶۰-۳۲۴ هـ). وی تا چهل سالگی در محضر استاد خود ابوعلی به آموختن اصول و روش استدلال معتزله می پرداخت ، ولی سرانجام بر استاد خود اعتراض کرد، روزی در مسئله صلاح و اصلاح با وی خلاف جست، و از استاد خود جداگشت و از اعتزال توبه کرد. آن مسئله چنین بود :

ابوالحسن اشعری از استاد خود جبایی پرسید، چه گویی در باره سه-

برادر که درگذشتند یکی از ایشان مطیع فرمان بردار، و دیگری خاصی و گناهکار،
وسومی خرد سال و کودک بود؟

جبابی گفت برادر نخستین به بهشت می‌رود، و دومین به دوزخ می‌افتد و
عقاب می‌بیند و سومی نه ثواب می‌بیند و نه عقاب.

اشعری گفت اگر سومی که خرد سال و کودک بوده به خدا اعتراض کند
که پروردگارا چرا مرا باقی نگذاشتی و عمر دراز ندادی که بزرگ شوم و
اطاعت از فرمان تو کنم و به بهشت در آیم؟ چه جواب دهد؟

جبابی گفت خدا می‌گوید که من از نودانامترم، چه اگر تو بزرگ می‌شدی
گناه می‌ورزیدی و به دوزخ می‌افتادی. اصلح و بهتر آن بود که در کودکی
بمیری.

اشعری گفت اگر، دومی گوید پروردگارا چرا مرا در کودکی نچیراندی
تا اینکه بزرگ شوم و به تو گناه ورزم و به دوزخ افتم، در پاسخ این پرسش
خداوند چه خواهد گفت؟

جبابی از پاسخ فروماند و در نتیجه اشعری مذهب معتزله را ترک کرد.
ابوالحسن اشعری در فروع فقه تابع مذهب امام شافعی شد. ولی در
اثبات عقاید دینی با وجود نهی اصحاب سنت و حدیث ادله کلامی را به کار
برد و اصول آنرا با عقاید اهل سنت و جماعت وفق داد و مذهب اشعری را
بنیاد نهاد. ابوالحسن اشعری ناشر علم کلام جدیدی در میان اهل سنت و
جماعت گردید. چون خود قبلاً با معتزله همکاری داشت و روش کار ایشان و
نقاط ضعف فلسفه آنان را می‌دانست به کمک علمای سنت و جماعت بساط ایشان
را برچید.

کلام خود را بر چهار رکن بدشرح زیر نهاده است:

۱- درباره ذات خداوند می‌گوید: خداوند وجود دارد، یکتا و توانا
است، قدیم است، جوهر نیست، جسم نیست، عرض نیست، مکان ندارد، جهت
ندارد، ممکن است دیده شود، سرمدی و جاویدان است.

۲- درباره صفات او می‌گوید: خداوند حی و زنده است، عالم و دانا است،
فادر و توانا است، مرید و با اراده است، سمیع و شنوا است، بصیر و بینا است،

منکلم و گویاست، محل حوادث نیست، کلامش قدیم است، علم و اراده‌اش ازلی و ابدی است.

۳- درباره افعال خداوند گوید: خداوندگار آفریدگار افعال بندگان است، ولی افعال بندگان از خود آنهاست، صدور آن افعال را خدا از بندگان خواسته است، خلق و آفرینش را که خدا کرده از روی احسان است، برای خداوند تکلیف مالا یطاق مانعی ندارد، خداوند می‌تواند امر محالی را انجام دهد، خداوند می‌تواند شخص بیگناهی را به دوزخ افکند، خداوند پاینده مصالح بندگان خود نیست، امری واجب است که شریعت اسلام آنرا واجب شمرده باشد، خداوند انبیا و پیغمبرانی را بر بنی نوع بشر می‌فرستد، نبوت حضرت محمد از معجزات ثابت الهی است.

۴- درباره وعد و وعید خداوند می‌گوید: قیامت حق است، نکبر و منکر حق است، عذاب قبر حق است، میزان و ترازو در روز قیامت حق است، گذشتن از پل صراط، بهشت، دوزخ حق است، خلفای راشدین به ترتیبی که حکومت کرده‌اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر حق بودند، اطاعت از امام واجد شرایط واجب است، در صورت نبودن امام واجد شرایط اطاعت از سلطان و پادشاه وقت واجب است.

کلام در شیعه:

بعد از پیدایش علم کلام تدریجاً علمای شیعه امامیه نیز برای رد دلایل

۱- شرح مواضع، طبع ترکیه ج ۱؛ حاشیه الکستلی بر شرح عقائد تفتازانی ص ۶-۱۶؛ شبلی نعمان، علم کلام جدید ج ۱ ص ۲۴-۳۳، ۴۵-۵۰، خاندان نوبختی ۳۷-۴۷، تعریفات جرجانی، طبع مصر ۱۹۳۸، ماده کلام.

Mac Donald, Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory (1903)

A. S. Tritton, Muslim The ology, London, 1947.

Gardet (L)et Anawati (M), Introduction à La Théologie Musulmane, Paris, 1948.

Goldziher, Le dogme et la loi de L' islam, Paris, 1935.

مخالقان، خود را ناگزیر دیدند که همان شیوه متکلمان معتزله را در استدلالات خویش به کار برند ایشان با اینکه در آغاز از علم کلام دوری جستند و به حدیث می پرداختند، ناچار شدند که برای دفاع خود به فراگرفتن این علم پردازند. امام جعفر صادق به مضمی از یاران خویش را که نخستین متکلمان شیعه امامیه بشمار می روند در یکار بردن علم کلام و مناظره با مخالفان و رد دعاوی ایشان تشویق می فرمود.

متکلمان این دوره خواه معتزله و امامیه، در مناظرات خود از بیانات حکیمان حضرت علی بن ابیطالب استفاده کرده و آن استنباطات و ادله عقلی را جزء اصول مذهب خود قرار داده بردند. در میان متکلمان امامیه شیخ مفید در دو کتاب خود یعنی «الکامل فی علوم الدین» و «الارکان فی دعائم الدین» شرح حال متکلمان شیعه امامیه و تألیفات ایشان و ستایش ائمه را از آنان به تفصیل ذکر کرده است. از این گذشته احتجاجات ائمه بخصوص حضرت صادق و حضرت رضا با زنادفه، و دیصانیه، و اصحاب ابوحنیفه، و زیدیه، و ملل زردشتی، و یهود و عیسوی برای متکلمان امامیه سرمشق خوبی بوده و ایشان هم به دستور و تشویق پیشوایان دین این شیوه غلبه بر خصم را پیروی کردند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان شیعه امامیه رواج نیافته بود، علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه دین بودند، ولی بعدها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف پیدا شد، و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معتزله گرویدند. جماعتی از این متکلمان در آغاز از مشبهه بودند، و از قائلان به تشبیه خداوند به آدمی به شمار می رفتند. بعدها بر اثر نهی ائمه و آمیزش با معتزله از این عقیده بازگشتند. کلام شیعه امامیه گرچه در آغاز اساس آن مقتبس از معتزله بود، اما بر اثر هدایت ائمه اطهار و ظهور گروهی از فضیله بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت، و بین متکلمان امامیه و معتزله درباره بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا شد، و هر طایفه برد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

خاصه یکی از فرق بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به مناسبت آنکه زید بن علی بن حسین مؤسس آن فرقه شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود، ائمه معتزلی

را حتی از امامان شیعه بزرگتر می‌شمردند. بعضی از متکلمان معتزله مانند ابو جعفر محمد بن عباد که اسکافی تامل به شیعه داشتند، و از امامت علی بن ابیطالب دفاع می‌کردند و پیروان او را اسکافی خواندند.

همه مناظرات معتزله و شیعه امامیه در باب این مسائل بود: در باره شرایط امام و کیفیت نصب او، و اجماع، و نص، غیبت، رجعت، بداه، نفی، نشیبه، رؤیت، مقالات غلاة مانند حلول و تناسخ، عقیده به قدر و خلق قرآن. در باب عقیده به قدر حضرت صادق فرموده بود: «لا جبر ولا تفویض ولكن الامر بین الامرین»^۱، و نیز در باره خلق قرآن از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «القرآن لیس خالقاً ولا مخلوقاً و انما هو کلام الخالق»، یعنی «قرآن نه خالق است و نه مخلوق بلکه سخن خداوند و آفریدگار است».

در میان متکلمان امامیه ظاهراً نخستین کسی که به تألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در آن باره با مخالفان این فرقه مناظره کرده است، عیسی بن روضه از معاصرین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) است، و او نخستین متکلمی است که بنا بر اصول عقاید امامیه با دلائل کلامی با مخالفان آن فرقه به مناظره پرداخته.

از بزرگترین دعویهای بین امامیه از طرفی، و معتزله و اهل سنت از طرف دیگر، دعوی نص جلی بوده است در باب امامت.

معتزله و اهل سنت می‌گویند که امامیه پیش از ابو عیسی و راقی، و ابن راوندی، و هشام بن الحکم به این نکته برنخورده بودند، و این سه متکلم نخستین کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کردند. اما متکلمان امامیه این عقیده را رد می‌کنند و می‌گویند که قول به نص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است، و چون مخالفان پیش از زمان ابن راوندی، و ابو عیسی و راقی، و هشام بن حکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته‌اند، و اول بار در مؤلفات سه متکلم نامبرده به شرح و بسط این مطلب برخوردده‌اند، چنین پنداشتند که ابن راوندی، و ابو عیسی، و هشام بن الحکم واضحین این عقیده در نزد شیعه بوده‌اند.

۱- مقالات الاسلامیین ج ۶ ص ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۵۰۶.

۲- ر. ک. فصل الخطاب، باب الجبر والقدر و الامر بین الامرین ص ۵۲.

نخستین کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱ هـ) است. بعداً متکلمان دیگری به وی تاسی جستند، و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده‌اند.

اگرچه معتزله بر اثر غلبه اشاعره برایشان از میان رفتند و فرقه‌ای در اسلام به نام معتزله بجای نماند، ولی بعضی از اصول عقاید ایشان مانند توحید و عدل و توجه به عقل در برابر قیاس در شیعه باقیماند. فرقه زیدیه بیش از فرقی دیگر شیعه به معتزله گرایش داشت. حتی مسئله عصمت که از اصول عقاید شیعه در باب امامت است، از معتقدات بعضی از علمای معتزله چون ابراهیم بن میار نظام بود. با يك مقایسه اجمالی در بین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه پیش از حد تحت تأثیر عقاید و کلام معتزله قرار گرفته است، و در حقیقت شیعه را با عقاید کلامی می‌توان تولد جدیدی از فکر فلسفی معتزله دانست.^۱

بعضی از متکلمان نخستین شیعه:

یکی از متکلمان نخستین شیعه ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق است که در اوایل قرن دوم می‌زیست، و مخالفان او را شیطان الطاق لقب داده‌اند. وی در اثبات امامت علی بن ابیطالب با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشت. بعضی از معتزله او را متهم به تشبیه کرده‌اند، و وی را از مشبه دانسته‌اند.^۲

ابومحمد هشام بن حکم (در گذشته در ۱۹۹ هـ) که در آغاز از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان بود، سپس به مذهب امامیه درآمد و از بزرگان و یاران امام جعفر صادق شد. وی نخستین کسی است که مبحث امامت را با ادله کلامی

۱- خاندان نوبختی ص ۷۲-۷۷، دائرة المعارف اسلام (ترجمه عربی) ج ۱۳ ص ۶۵، الانتصار ابن خیاط ص ۹۹-۱۰۱، گلذیهر، العقیده والشریعة ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱- الانتصار ابن خیاط ص ۲۳۷.

مورد بحث قرار داده است. او در آغاز به جبروتشیه و تجسم قائل بود، بعدها در نتیجه مصاحبت با حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داد. معتزله او را قائل به تجسیم دانسته، و بر او تاخته‌اند، و طرفداران او را در این قول هشامیه می‌خواندند.

ابوالحکم هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود و در نیمه دوم قرن دوم می‌زیست. در ابتدا در توحید به تشیه و تجسیم قائل بود که عقاید او مورد قبول متکلمان شیعه واقع نشده است.

ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن بیثم تمار از متکلمان شیعه در نیمه دوم قرن دوم هجری بود و با علمای معتزله زمان خود مناظره می‌کرد. کتابی در امامت به نام «الکامل» داشته است.

ابومالك ضحاک حضرمی از متکلمان شیعه در قرن دوم و از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود.

ابوجعفر محمد بن خلیل سکاك از متکلمان شیعه در نیمه اول قرن سوم است، وی از شاگردان هشام بن حکم بود. او را قائل به تشیه دانسته‌اند.

یونس بن عبدالرحمن قمی از متکلمان شیعه بود و در ۸۰۸ هـ درگذشت، و از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا بشمار می‌رفت. شیعیان آن زمان او را سلمان فارسی عصر می‌خواندند. بعضی او را از مشبه دانسته و فرقۀ یونسیه را منسوب به وی شمرده‌اند.

ابوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان هشام بن حکم و از متکلمان قرن سوم هجری است، او را کتابی در امامت در توحید به نام «التدبیر» بوده است.

ابوحفص عمرو بن سلمه صوفی نیشابوری که در بین سالهای ۲۵۲ و ۲۷۰ هـ درگذشت. وی منجم به‌زندقه و متسبب به شیعه بوده است.

ابوالاحوص داود بن اسد بصری از متکلمان و قبیهان شیعه در قرن سوم

۱- ایضاً الانصار ص ۲۴۷، سید احمد صفایی، هشام بن الحکم طبع دانشگاه

۱۳۴۲.

۲- ایضاً الانصار ص ۲۳۶.

هجری که در باب امامت تالیفاتی داشته است، و حسن بن موسی نوبختی صاحب فرق الشیعه در هنگامی که در نجف اشرف به زیارت آمده بود از او اخذ علم کرد .

ابوعیسی محمد بن هارون وراق (در گذشته در ۲۴۷ هـ) استاد ابن راوندی است و از کسانی بوده که مانند شاگردش ابن راوندی چندان عقیده دینی پابرجایی نداشته است . او را از زنادقه و مانویه شمرده اند . با این حال به شیعه اظهار تمایل می نموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع می کرده و از جمله کتابی در باب امامت نوشته است . دو کتاب « الامامه » و « السقیفه » ابوعیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده، و علمای این طایفه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند . از مؤلفات مهم وراق « کتاب المقالات » او است که درباره ملل و نحل بوده و اساس دیگر کتب ملل و نحل علمای بعد از خود قرار گرفته است .

ابوالحسین احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن راوندی (در گذشته در ۲۴۵ یا ۲۹۸ هـ) از مردم مرو و دخراسان از بزرگان متکلمان است که مانند استادش ابوعیسی وراق عقیده پابرجایی نداشته و چندبار تغییر مذهب و مملک داده است ، مورخان متعصب او را از زنادقه شمرده اند . وی در آغاز از معتزله بوده، پس از آن به تشیع گروید و در رد معتزله و تأیید شیعه امامیه کتابهایی نوشت ، و از عقاید ایشان دفاع کرد . از علمای بزرگ شیعه که او را در کتاب خود ستوده اند علم الهدی سید مرتضی است که از تالیفات و عقاید ابن راوندی دفاع کرده است . مسعودی در مروج الذهب می نویسد که ابن راوندی ۱۱۴ کتاب تألیف کرده بود که متأسفانه امروز اثری از آنها باقی نیست . سید مرتضی در دفاع از ابن راوندی گوید کثیری را که ابن راوندی نوشته و سبب بدنامی او شده به قصد معارضه با معتزله و زور آزمایی با ایشان بوده است ، زیرا معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت می کردند ، و به قصد فهم و غفلت متهم می نمودند . از این جهت وی این کتابها را منتشر نمود تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از ایشان بگیرد ، و گرنه ابن راوندی از این تالیفات علناً تبری جست و نسبت تألیف آنها را به خود انکار می کرده و به دیگری منسوب می داشته است^۱ .

۱- الانصار ابن خیاط ص ۲۳۵ ، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص

ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن قبه رازی از بزرگان شیعه و متکلمان آن طایفه بوده که در آغاز از معتزله شمرده میشده و سپس به شیعه امامیه گرویده است. وی در اوایل قرن چهارم هجری می زیست و از شاگردان ابوالقاسم کعبی بلخی از بزرگان معتزله بود. مشهورترین کتاب او «کتاب الانصاف» در امامت است که شیخ صدوق در کمال الدین، و سید مرتضی در شافی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از آن نقل کرده اند.

شیعیان عباسی

نسب عباسیان به عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف عموی پیغمبر میرسید، چنانکه گفتیم از پیش از اسلام بین بنی هاشم و بنی امیه بر سر تولیت خانه کعبه اختلاف بود. در اواخر بنی امیه کسانی که با آن طایفه دشمنی داشتند طرف خاندان مخالف ایشان یعنی بنی هاشم را گرفتند، و چون عباسیان نیز از بنی هاشم بشمار میرفتند به کمک ایرانیان موفق شدند بر حریف و دشمن سابق خود بنی امیه پیروز گردند.

در سال صدم هجری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که در حیمه از ناحیه شراهه از بلوک بلقاعی شام می زیست با ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه نوه حضرت علی بن ابیطالب ملاقات کرد. ابوهاشم که امام کیمانیان بود وصیت نمود که پس از او امامت به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برسد، به همین جهت اکثر کیمانیه که طرفدار امامت ابوهاشم بودند پس از او به امامت محمد بن علی بن عبدالله درآمدند، و از آن تاریخ دعوت امامت بنی عباس صورت شرعی و روحانی به خود گرفت. عباسیان به این بهانه که اولاد علی بن ابیطالب از حق خود به نفع آنان صرف نظر کرده اند بنای دعوت و پیشرفت را گذاردند، و از محبوبیت آل علی به سود خود استفاده کردند.

امام عباسی در حیمه در ناحیه شراهه از بلوک بلقاع (در اردن فعلی) که از زمان عبدالملک بن مروان اقامتگاه خاندان عباسی شده بود مسکن داشت، و دوازده نقیب (پیشوا و رئیس) برگزید، و از سوی خود به نواحی مختلف

گلیل داشت. اعمال داعیان عباسی از طرف این نقیبان و همچنین مجلسی از هفتادتن از شیوخ جزء رهبری می‌شد. ائمه عباسی مرکز تبلیغاتی دهگری نیز در کوفه داشتند، گاهی هم امام داعیان خود را در موسم حج در مکه دیدار می‌کرد که در پناه ازدحام حاجیان از سوءظن حکومت برکنار باشد. دستور امام به دعای آن بود که بیشتر به ایرانیان اطمینان کنند و از عرب به طوایف بمانی فحطانی اعتماد نمایند. روش تبلیغ آن بود که نخست شرحی از اسلام و حسنات آن بیان می‌کردند، سپس به ذکر معایب بنی امیه و انحراف آنان از اسلام می‌پرداختند. آنگاه از فضایل آل محمد و اهل بیت و مظلومیت آنان و اینکه اسلام حقیقی در نزد ایشان است سخن می‌گفتند و مردم را به «الرضا من آل محمد» می‌خواندند و می‌گفتند ما باید به خلافت یکی از اولاد پیغمبر راضی شویم. از زیرکی که داشتند نام کسی را نمی‌بردند، و فقط چنین وانمود می‌نمودند که دعوت به یکی از فرزندان رسول خدا می‌کنند. مردم هم طرفدار اهل بیت و غلوبها بودند، گمان می‌کردند که مقصود از دعوت ایشان یکی از آل هلی است.

نخستین دعوت عباسیان در خراسان از سال صد هجری آغاز شد. در آن سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس میسره را به عراق و محمد بن خنیس، و ابواکرمی - راج (ابو محمد الصادق)، و حیان عطار را به خراسان فرستاد. این داعیان نامه‌های مردمی را که دعوت بنی عباس را پذیرفته بودند گرفته برای محمد بن علی می‌فرستادند. چون ابو محمد صادق دوازده تن نقباء محمد بن علی را انتخاب می‌نمود، در آنجمله خراسانیان هم بودند مانند شبل بن تهمان هروی. در سال ۱۰۲ هـ میسره جماعتی از داعیان عباسی را به خراسان فرستاد، و چون حکمران اموی سعید خذیه از ورود ایشان آگاه شد داعیان خود را بازرگان معرفی کردند و از تعقیب او رهایی یافتند. در سال ۱۰۵ هـ بکیر بن ماهان که در سند ترجمان امیر عربی بود پس از قبول دعوت بر جای میسره در عراق منصوب گشت. او در ۱۰۷ هـ عمار عبادی را باجمعی از شیعه به خراسان فرستاد. در سال ۱۱۸ هـ بکیر بن ماهان عمار بن یزید را به خراسان فرستاد، چون او به مرو آمد نام خود به خدش تبدیل کرد و آغاز به تبلیغ نمود. سرانجام اسد بن عبدالله فرمانروای

اموی بروی دست یافت و او را لال و کور کرده به دار آویخت.
بعداذ محمد بن علی پسرش ابراهیم بن محمد معروف به امام جانشین پلید
گشت. رهبر واقعی این سازمان مخفی بازوگانی بود ایرانی بنام بکیر بن ماهان
که اداره امور تقیان به دست او بود. وی به مرو آمده و مرگ محمد و امامت پسرش
ابراهیم را به اطلاع شیعیان عباسی رسانید. او در سال ۱۲۶ هـ دستگیر شده
و در کوفه به زندان بنی امیه افتاد. در زندان با جوانی ایرانی بنام ابومسلم
آشنا شد و همو بود که پس از آزادی از زندان وی را به ابراهیم بن محمد امام
معرفی کرد. ابراهیم امور دعوی خود را در خراسان به ابومسلم سپرد.
پس از مرگ بکیر بن ماهان (در سال ۱۲۷ هـ) ابوسلمه خلال جانشین او شد.

ابومسلم خراسانی :

وی که نامش در تواریخ اسلامی عبدالرحمن بن مسلم آمده، جوانی با
لباقت و دلیر بود و از مردم مرو رود به شمار می رفت. ابراهیم بن محمد امام او را
به ریاست شیعه آل عباس در خراسان برگزید و انتخاب او را به ابوسلمه خلال
داعی و وزیر آل عباس در کوفه اطلاع داد. نام فارسی ابومسلم در کتاب
معجم الادباء یاقوت بهزادان و نام پدرش و نداد هر مزد ذکر گردیده است.
بعضی اصل او را اصفهانی و برخی کردهم نوشته اند. ابومسلم در هنگامی که
به خدمت ابراهیم امام رسید بیش از ۱۹ سال نداشت.

از بدبختی بنی امیه در این زمان جنگ بین دو طایفه بزرگ عرب یعنی اعراب
مضری و شمالی و اعراب حمیری و جنوبی شدت یافته بود. طرفداران آل عباس
از این اختلاف استفاده کرده به اشاعه دعوت خود می پرداختند.

دعوت عباسیان در آغاز سری بود و دستور داده شده بود اسم امامی را
که مردم را به او دعوت می کنند نبرند. در سال ۱۲۹ هـ از جانب ابراهیم امام
به ابومسلم فرمان رسید که دعوت خود را در خراسان آشکار کند. در این هنگام
نصر بن سباد سردار معروف عرب از طرف مروان حمار فرمانروای خراسان
بود. نصر بن سباد دشمنی عرب بنام جدیع بن علی ازدی داشت که به مناسبت
تولنش در کرمان او را کرمانی می خواندند. وی با اعراب یمانی (حمیری) که

از مخالفان اعراب مضرى و بنى امیه بودند بر مرو دست یافت ، و نصر بن سيار را شکست داد . ابومسلم از اختلاف این دو سردار عرب استفاده کرده ، دعوت خود را در خراسان آشکار ساخت (۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ) .

ابومسلم درفش سیاه عباسی را نخستین بار در قریه سفیدنج نزدیک مرو برافراشت ، و این آیه قرآن بر آن نوشته شده بود: « أذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير » ، یعنی « به کسانی که کارزار می کنند رخصت داده شده است که بجنگند ، زیرا به ایشان ظلم و ستم شده و خداوند بر فیروزی دادن ایشان توانا است » . مردم شورشی که قیام کرده و در رکاب ابومسلم می جنگیدند از شیعیان کیسانیه ، و خوارج میخانی ، و زردشتیان خرمدینی ، و روستائیان ، و پیشه‌وران ، و بردگان تشکیل می شدند . اینان به خاطر عباسیان نمی جنگیدند ، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم بنی امیه سلاح در دست گرفته بودند . چون عباسیان در عزای ابراهیم امام جامه سیاه بر تن داشتند آنان را مسوده با سیاه جامگان خوانده اند .

نصر بن سيار در ۱۳۱ هـ از ابومسلم شکست یافت و در ساوه درگذشت . سپاه مروان بن محمد نیز به دست قحطبه بن شیبب سردار ابومسلم در ری شکست خورد . در سال ۱۳۲ هـ جری مروان بن محمد بر نهانگاه ابراهیم امام در حمیمه شام آگاه شد و او را بگرفت و در زندان بکشت .

پس از مرگ ابراهیم امام ابوسلمه به سه تن از بزرگان آل علی ، یعنی امام جعفر صادق ، و به عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی ، و به عمر الاشرف بن امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد ، و او را مأمور کرد که دعوت خلافت را به ترتیب به هر سه ایشان پیشنهاد کند ، و اگر یکی از ایشان قبول کند دو دعوتنامه دیگر را باطل نماید . غلام نخست به خدمت حضرت صادق رفت . آن حضرت نامه ابوسلمه را بازنکرده بسوزانید ، و به دعوت او جوابی نداد . رسول ابوسلمه سپس پیش عبدالله محض رفت ، عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت ، و برای مشورت به خدمت حضرت صادق شافت . حضرت صادق به وی گفت : « مردم خراسان که تونه ایشان را دیده‌ای

و نه ایشان ترا، چگونه پیرو تو خواهند شد، آیا ابومسلم را تو به خراسان فرستاده‌ای؟ خویشان را دستخوش هوا و هوس مکن و بدان که این دولت بر همانها که بر آن قیام کرده‌اند قرار خواهد گرفت.»

عمرالاشرف نیز به دعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه به نتیجه‌ای نرسید، بلکه افشای آن موجب تغییر حال عبدالله سفاح بر او و کشتن آن مرد که وزیر بنی عباس شمرده می‌شد منتهی گردید. ابوسلمه را وزیر آل محمد و ابومسلم را امین آل محمد می‌خواندند.

گویند پس از کشته شدن ابوسلمه، ابومسلم در خصر خلافت به حضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که: «به تو ازیاران منی، و نه زمان زمان من» ابومسلم ناامید شده به ابوالعباس سفاح بیعت نمود.

پس از کشته شدن ابراهیم امام برادرش عبدالله سفاح به جانشینی وی انتخاب شد. سفاح، عبدالله بن علی عموی خود را به جنگ مروان فرستاد. مروان در کنار رود زاب شکست خورده به مصر گریخت و سرانجام در بوسیر از بلاد مصر در ذی حجه سال ۱۳۲ هـ کشته شد و یامرگ او دولت بنی امیه به دست ایرانیان منقرض گشت.

اموسام در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ هـ عبدالله سفاح یعنی خونریز را بر مسند خلافت بنشاند. بنی عباس بنی امیه را در همه جا جتند و کشتند، باروی شهر دمشق را ویران کردند، و قیرهای خلفای بنی امیه را شکافته استخوانهایشان را سوزانیدند.

در این هنگام یکی از سرداران مروان به نام ابوالوردین کوثر در قسریں قیام کرد و یکی از اعقاب یزید بن معاویه را که ابومحمد زیاد بن عبدالله معروف به سفیانی بود به خلافت برداشت. بنی عباس این قیام را در ۱۳۳ هـ سرکوب کردند، و ابوالورد کشته شد و سفیانی به حجاز گریخت و در آنجا به دست ابوجعفر منصور افتاد، و به قتل رسید.

چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم گفت بیشتر مدعیان مهدویت از میان شیعه برخاستند، ولی بطور استثنا رد پای يك مهدی را نیز در میان امویان پیدای کنیم. مهدی اموی ملقب به «سفیانی» است، و ابومحمد زیاد بن عبدالله مزبور که در

پایان دولت بنی‌امیه قیام کرد برای اینکه توجه امویان و مردم آن‌زمان را که منتظر ظهور سفیانی بودند این لقب را بر خود نهاد و دعوی کرد آن مهدی که مردم در انتظار وی هستند است ، ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد . ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی می‌نویسد که ظهور بك مهدی به نام سفیانی در میان بنی‌امیه از اختراعات خالد بن یزید بن معاویه است . گویند چون او خود را در برابر مروان بن حکم که مادش ام هاشم را به زنی خود در آورده و خلافت را غصب کرده بود ناتوان دید برای مازة متفی با وی به جعل چنین خری پرداخت .^۱

هنوز يك سال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در بخارا مردی شیعی مذهب به نام شريك بن شيخ المهری علیه ایشان قیام کرد و ۳۰ هزار تن از روستائیان و پیشه‌وران حومه بخارا را بگرد خود آورد . ابو مسلم به طرفداری از عباسیان نهضت مردم بخارا را سرکوب کرد و شريك بن شيخ و هواخواهان او را از میان برداشت .

عبدالله سجاح در ۱۳۶ هـ به بیماری آبله درگذشت و برادرش ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به جای او نشست . منصور از ابو مسلم بسیار واهمه داشت و همواره می‌خواست او را از وطنش دور سازد، از اینجهت فرمان ولایت مصر را برای او فرستاد، ولی ابو مسلم با قهر این فرمان را پس داد و راه خراسان پیش گرفت . منصور به وحشت افتاده گمان خود را به استمالت نزد ابو مسلم فرستاد . ایشان وی را راضی کردند که به نزد منصور به دارالخلافة رود ، منصور در شهر رومکان (رومقان) در نزدیکی مداین که در آنگاه مقر خلافت او بود بایرننگ وی را بکشت ، و چشم از همه خدمات آن مرد بزرگ که به قول مامون عباسی قالی اسکندر و اردشیر بود پوشید (۱۳۷ هـ) .

عباسیان چون بر خلافت دست یافتند خویشاوندی نزدیک خود را با غلویان فراموش کرده و با ایشان به دشمنی برخاستند ، و چون آنان را رقیب خود در خلافت می‌پنداشتند در همه جا به تعقیب ایشان می‌پرداختند، و مطالبی را مانند خلفای بنی‌امیه بر آنان روا داشتند. یکی از شمرای غلوی گوید:

والله ما فعلت آية بهم

مشاردا فعلت ذوالعباس

یعنی: بد خدا - و گند که بنی امیه بکدهم ستمی را که بنی عباس [به علویان] کردند، هرگز روا نداشتند.

فرق شیعه عباسی :

۱- ابراهیمیه ، از فرق راوندیه اند که ابراهیم بن محمد بن علی بن - عبدالله بن عباس را که ابراهیم امام خوانده می شد، امام دانند. مردی از راوندیه که به بیماری یرص (پستی) مبتلا بود و از این جهت او را ابلق می گفتند، درباره ابراهیم امام نظر کرده گفت، روح عیسی بن مریم به علی بن ایطالب حلول کرد و اذ او به فرزندانش رسید و از آنان به ابراهیم امام انتقال یافت. ایشان از اباحیه به شمار می رفتند و همه کارهای حرام را مباح می دانستند، سپس اسد بن عبدالله سرایشان دست یافت و آنان را بکشت و بر دار آویخت. گروهی از ایشان ابو جعفر منصور را جانشین ابراهیم دانسته او را عبادت می کردند.

۲- اسحاقیه ، پیروان اسحاق ترکند که از نسل یحیی بن زبید بن علی بود و دعوی امامت داشت. ولی از محبویت ابو مسلم در ماوراءالنهر استفاده کرد و گفت ابو مسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده، و زردشت زنده است روزی ظهور کند و دین خود را زنده گرداند ابو القاسم بلخی نوشته است که مردم ابو مسلمیه را خرمدینه نیز می خواندند^۱ چون اسحاق در ماوراءالنهر میان ترکان می زیست - معروف به اسحاق ترک شد.

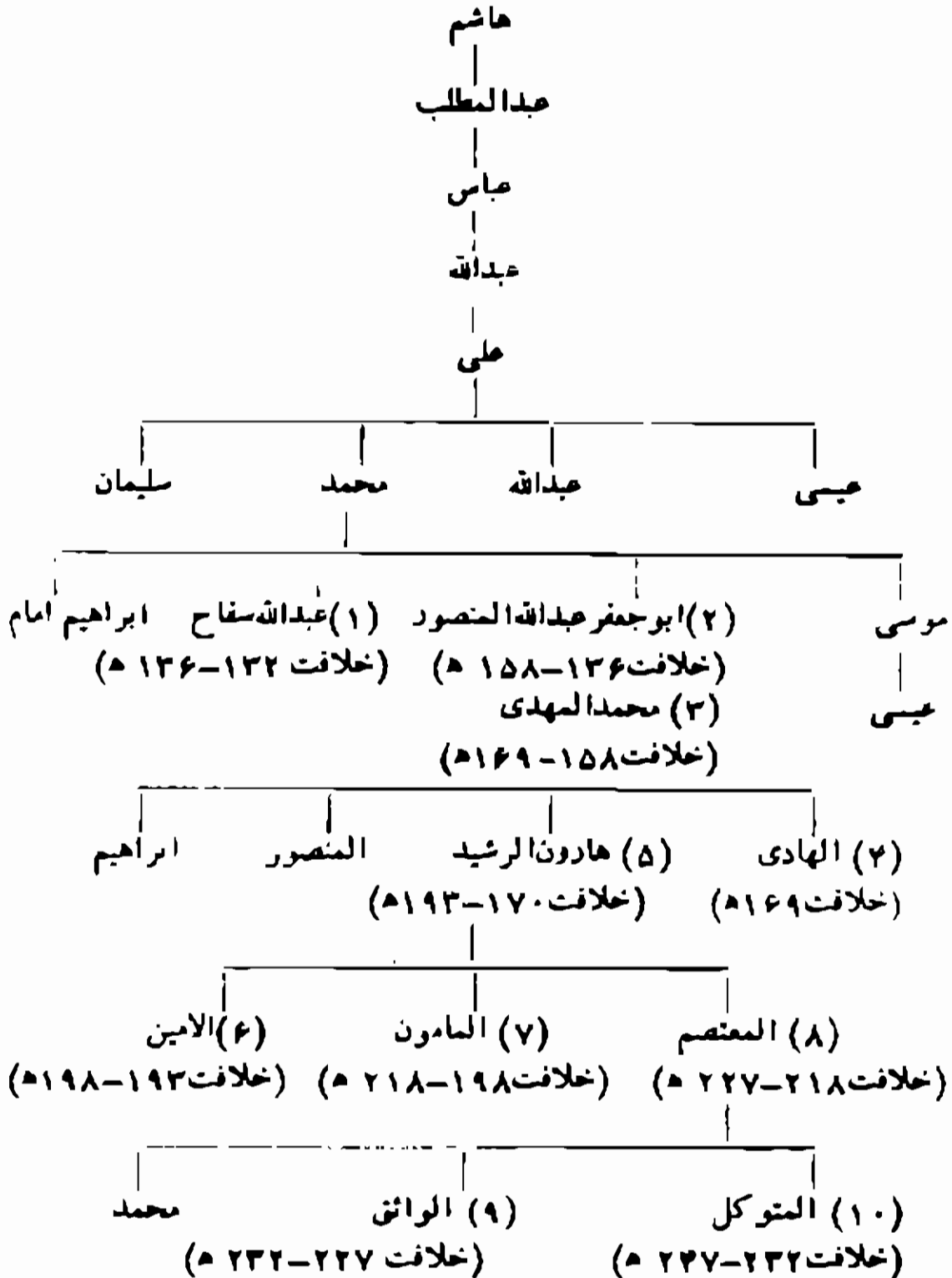
۳- برکوکیه ، فرقه ای از ابو مسلمیه و حاویله دزمو بودند که از شیعیان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۵ ص ۵۳ ، ۱۰۰ ، ۱۳۶ ، ۱۹۶ ، ۲۵۶ ، ۳۷۸ ، ۴۲۲ ، ۴۳۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ؛ تاریخ ادبی ایران ، ج ۱ ص ۳۵۰-۳۵۹ ؛ درقالدسن، عقیده شیعه ص ۱۳۴ ؛ خاندان نوختی ص ۶۵-۶۶ ؛ دکتر غلامحسین یوسفی، ابو مسلم سردار خراسان، مروج الذهب طبع اروپا ج ۶ ص ۹۳-۹۶ .

۲- فلجین : پایان ص ۱۰۲ .

۳- اددارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۱ ص ۴۶۸ ؛ عبدالحی حبیبی ؛ تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۳۰۳ ؛ کتاب المهرست ابن نسیم، طبع تهران،

شجره نسب آل عباس



آل عباس بشمار می‌روند، و ظاهراً همان اسحاقیه هستند که بنا بر الفهرست ابن-دینیم در ماوراءالنهر ظهور کردند و به اسحاق نامی که در میان ترکان پیدا شده بود منسوب اند.

۲- بسلامیه یا خلّالیه، از فرقی راوندیه یا شیعیان آل عباس که امامت را پس از حسن و حسین و محمد بن حنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سفاح حق ابوسلمه، حفص بن سلیمان خلّال و زبیر خلافت عباسی می‌دانستند.

هاشم بن حکیم مفتح مداح ماه نخشب ابوسلمه را خدا می‌دانست، و می‌گفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است.

۵- بومسلمیه یا مسلمیه، از فرقی راوندیه معتقد به امامت ابومسلم خراسانی و عیبت او بودند، ایشان از ابا حجه بشمار می‌روند. در نزد آنان ایمان تنها شناختن امام می‌باشد (ترجمه ص ۷۵).

۶- خدّاشیه، از فرقی راوندیه قائل به نبوت مردی بنام عماد ملقب به خدّاش بودند که در خراسان قیام کرد و به دست اسد بن عبدالله برادر خالد بن عبدالله القسری به قتل رسید.

۷- راوندیه، گویند که پیغمبر پس از خود عمش عباس بن عبدالمطلب را به امامت منصوص ساخت. ایشان پیروان عبدالله راوندی هستند، و به هیچ وجه با این راوندی متکلم مشهور نیستی ندارند. از راوندیه جماعتی نیز بدالو هیت منصور خلیفه قائل شدند.

راوندیه از اهل خراسان بودند، منصور را خدای خود خطاب کردند، و فرماندار مکه مظهر جبرائیل، و فرمانده مستحفظین خلیفه را محل تجلی روح حضرت آدم دانستند. طبری گوید راوندیان تصور کردند که عثمان بن نهیک مظهر آدم و هشام بن معاویه مظهر جبرائیل بوده‌اند.

منصور خلیفه نه تنها اکرام و طاعت آنان را نپذیرفت، بلکه دو بست تن از

۱- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۹

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۲

۳- ایضاً خاندان نوبختی ص ۲۵۲؛ المقالات والفرق ص ۱۹۵.

۴- الفضل ابن حزم ج ۳ ص ۱۴۲

برگزیدگان آنان را بیه زندان افکند، از آن به بعد منصور خلیفه از چشم ایشان افتاد و دیگر او را خداوند ندانست، خلیفه غاصب شمردند. بنابراین نیرنگی به کار برده راه زندان را پیش گرفتند، برای اینکه کسی متوجه مقصود آنان نشود نابوتی خالی را به دوش گرفتند و چنین وانمود کردند که میثی را برای تدفین به گورستان می برند. همینکه به زندان رسیدند درها را شکستند و بزرگان خود را آزاد ساختند. سپس به قسری خلیفه حمله آوردند. و اگر بمن بن زائده شیانی (در گذشته در ۱۵۱ هـ) به کمک او نمی رسید، منصور در آن میان کشته می شد. راوندیان ظاهراً آرام مزدک را نیز درباره اشتراک زنان قبول داشتند، و در مورد خود معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز آمیز می باشند، و بعضی از آنان به خیال آنکه قادر به پرواز هستند از روی حماقت خود را از جاهای بلند پرتاب کرده قطعه قطعه می شدند. یکی از مقاصد راوندیان گرفتن انتقام خون ابومسلم بود (ترجمه ص ۸۳).

۸- رزاهیه، از فرق راوندیه پیروان مردی به نام رزام که معتقد به کشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ بودند، و بعضی نیز از این فرقه به کشته شدن ابومسلم و حلول روح خداوند در او شدند، و ایشان همان بومسلمیه هستند، و مقنیه و بیضه از ایشان برخاستند.^۲

۹- ریاحیه، از فرق راوندیه بودند.^۳

۱۰- سنباده، از فرق بومسلمیه پیروان سنباد مجوسی بودند که در زمان منصور به خونخواهی ابومسلم در ری خروج کرد، و قیام او هفتاد روز به طول انجامید، و سرانجام به دست طوس پسر عم اسپهبد خورشید فرمانروای طرستان کشته شد.^۴

۱۱- عباسیه یا هیعه آل عباس - فرقه ای هستند که امامت را به ائمه پیغمبر به ارث از آن عباس بن عبدالمطلب دانند. رجوع شود به راوندیه.

-
- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۵۶؛ انوارالملکوت ص ۱۲۰۷ ابن خلکان ج ۲ ص ۱۰۸، تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۳۵، تراویح تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۴۶۹-۴۷۰.
 ۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۶.
 ۳- المقالات والفرق ص ۴۰.
 ۴- دو قرن سکوت ص ۳۴-۴۱.

۱۲- فاطمیه، از فرق بومسلمیه از شیعیان آل عباس بودند که بعد از قتل ابومسلم به سرگ اوقفطع کردند و به امامت دختر اوفاطمه گرویدند^۱.

۱۳- کورکبه، از فرق بومسلمیه و خرمدینه بودند که ظاهراً ضبط صحیح آن کورکبه می باشد^۲.

۱۴- مبیضه، یا سید جامگان گروهی بودند که به پیشوایی مردی به نام هشام یا هاشم بن الحکیم به خوتخواهی ابومسلم در ماوراءالنهر خروج کردند. این حادثه در روزگار خلافت مهدی در سال ۱۵۹ ه اتفاق افتاد.

هاشم بن حکیم چون همواره نفایی بر چهره داشت به لقب «المقنع» معروف بود، مقنع در سال ۱۶۱ ه در خلافت مهدی از میان رفت. این فرقه را مقنعه نیز گفته اند^۳.

۱۵- نورساعیه، از فرق خرمیه و بومسلمیه بودند^۴.

۱۶- هریریه، از فرق راوندیه و طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا بودند، و در حق ابومسلم غلومی کردند. ایشان را عباسیه خلص گویند و آنان پیرو ابوهریره راوندی هستند.

شیعیان علوی

شیعیان علوی کسانی هستند که پس از علی بن ایطالب (ع) و دو فرزند او حسن و حسین، حضرت علی بن حسین، و پس از وی حضرت امام محمد باقر، و پس از او امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸ ه) را به امامت شناختند. پس از درگذشت امام ششم شیعیان علوی به شش فرقه انقسام پذیرفتند که ذکر ایشان در متن این کتاب به تفصیل آمده است. فرقه ششم از شیعیان علوی به امامت حضرت موسی بن- جعفر ملقب به کاظم (۱۲۸-۱۸۳ ه) در آمدند، و پس از رحلت آن حضرت باز به فرقی تقسیم گشتند. فرقه ای از ایشان به رحلت امام هفتم قطع و یقین کرده و

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.

۲- ایضاً نوبختی ص ۲۶۲.

۳- ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۷۰-۱۷۶ خاندان نوبختی ص ۲۶۲.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۶.

امام را پس از آن حضرت از آن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵) - (۲۰۳ هـ) دانستند. پس از درگذشت حضرت رضا باز شیعه به چند فرقه منقسم شدند. یکی از آن فرق فرزند آن حضرت امام ابوجعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵-۲۲۰ هـ) را امام نهم و فرزند او ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۲ هـ) را امام دهم، و سپس فرزند او امام ابومحمد حسن بن علی عسکری (۲۳۲-۲۶۰) را امام یازدهم شناختند. پس از رحلت امام یازدهم به ۱۴ فرقه تقسیم شدند. ولی هیچکدام جز يك فرقه که امامیه اثنی عشریه باشند پای برجا نمانده و دوام نکردند و بجز آن فرقه که منتظر ظهور امام محمد بن الحسن مهدی آل محمد هستند دیگران از میان رفتند.

بنا بر این امامیه بطور عموم نام کلی فرقه‌هایی است که علی بن ایطالب را جانشین منصوب و بلافصل پیغمبر می‌دانند و می‌گویند گیتی از امام نهی نتواند بود. و بخصوص این نام بر طایفه شیعه اثنی عشریه یعنی دوازده امامیان اطلاق می‌شود.

در لبنان میان بعلبک و صفد و در مشرق آن کشور در کوهستان لبنان و وادی شام گروهی از کشاورزان شیعه هستند که «میتاولی» نام دارند که مفرد آن میتوالی یا میتوالی است که به معنی باران و مخلصان علی بن ایطالب می‌باشد. شمار ایشان بالغ بر شصت هزار تن است. گویند که آنان مهاجرینی کرد هستند که در زمان صلاح‌الدین ایوبی از عراق به شام نقل مکان کردند، و ایرانی الاصل می‌باشند. ایشان بسیار مهمان‌نواز، مودب و خوشخو هستند، ولی مانند دیگر شیعیان متعصب غیر مسلمانان را نجس دانند. ظروف مهمانان غیر مسلمان خود را آب می‌کشند.

چنانکه گفتیم امامت در شیعه اثنی عشریه بنا بر نص جلی و لطف خداوند است.

۱- در باره زندگی‌نامه امامان دوازده‌گانه ر. ک، شمس‌الدین محمد بن- طولون: الاثمة الاثنی عشر، طبع بیروت ۱۹۵۸، و نیز علی بن محمد احمد المالکی معروف به ابن الصباغ، الفصول المهمة فی معرفة الاثمة علیهم السلام طبع نجف، ۱۹۵۰؛ و سبط ابن الجوزی: تذکرة الحواری، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ.

۲- گلنذیر، العقیة و الشریعة ص ۲۰۸، ۳۵۳.

در باره لطف گویند بر خداوند واجب است که در هر عصری امام معصوم و راهنمایی که جانشین رسول او باشد برای ارشاد مردمان تعیین فرماید ، و وظیفه امام ولایت عامه بر مردم و اقامه عدل در بین ایشان و رفع ظلم و ستم از آنها است .
در باب امامان دوازده گانه ، علامه حلی در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» روایت کرده که پیغمبر فرمود: «فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمره فؤادی، و بعلمها نور بصری ، و الائمة من ولدها اناء ربی»، یعنی «فاطمه خون و جان قلب من است ، و دوپسرش [حسن و حسین] میوه دل من هستند ، و شوهرش [علی] نور چشم من است ، و امامانی که فرزند اویند اناء پروردگار من هستند»، و نیز در آن کتاب از قول پیغمبر آورده که در خطاب به حسین بن علی فرمود: «انت السید بن السید اخو السید ابوالساده، انت الامام ابن الامام اخو الامام ابوالائمة، انت الحجة بن الحجة اخو الحجة ابوالحج التسع، من صلبك ناسعهم قائمهم» ، یعنی «ای حسین تو آقا، پسر آقا، و برادر آقا و پسر آفایان هستی ، تو امام پسر امام برادر امام و پسر امامانی، تو حجت پسر حجت برادر حجت و پسر حجت های [امامان] نه گانه ای، و نهمین ایشان که از پشت تو است قائم آنان می باشد»^۱.

بقیه ائمه شیعه امامیه :

امام ابو جعفر محمد بن علی لقب به باقر، در سال ۵۷ هـ در مدینه زائیده شد، و سه ساله بود که جدش حسین شهید گشت. در زمان رحلت پدرش علی بن -الحسین امام زین العابدین ۱۹ سال داشت. وی برخلاف برادرش زید از سیاست کناره گرفت و به تعلیم و ارشاد مسلمانان پرداخت ، و صدها راوی از روایة حدیث در محضر درس او حضور می یافتند و دانشمندان عامه و خاصه به مناظره می پرداختند. چنانکه وی را باقر الملم به معنی شکافنده علوم لقب دادند. محدثان شیعه روایت کرده اند که لقب باقر را رسول خدا به وی داد، و ظهور آن حضرت را پیش بینی فرمود، و آن لقب را توسط جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب خود که در ۷۸ هـ در گذشت به او رسانید.

حضرت باقر در ۵۷ سالگی در روزگار هشام بن عبدالملک و به ثولی

۱- السید هاشم معروف، عقیده الشیعة الامامیه، طبع بیروت ۱۹۵۶، ص ۱۱۱.

در زمان یزید بن عبدالملک در سال ۱۱۴ هـ در حیمه از بلاد شام رحلت فرمود، و جسد او را به مدینه آورده در گورستان بقیع در قبر پدرش علی بن حسین به خاک سپردند. تاریخ وفات آن حضرت در بعضی از مآخذ ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸ نیز آمده است.^۱

پس از آن حضرت پسرش حضرت جعفر بن محمد لقب به صادق به امامت نشست. وی در سال ۸۰ یا ۸۳ هـ تولد یافت، و مدت امامتش ۳۵ سال بود. آن حضرت معاصر آخرین خلفای بنی امیه و عبدالله سفاح و ابوجعفر منصور از خلفای بنی عباس بود. در مدینه می زیست و اصول فقه شیعه مستفاد از آن حضرت است.

اهل علم در آن زمان او را عالم مطلق می خواندند، محضر او مجمع اهل علم و رواة حدیث بود. عصر او با دوره شروع نهضت‌های دینی و احتجاجات مذهبی مقارن بوده است. شیعیان امامیه در این عصر از طرفی با فرق شیعه مانند کیسانیه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیه و از طرف دیگر با طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و معتزله مناظره می کردند، و درباره مشکلات مسائل دین به آن حضرت مراجعه می نمودند. اخبار شیعه امامیه غالباً به امام پنجم و ششم به ویژه به حضرت صادق منتهی می شود. اصول اربعانه (چهارصدگانه) امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا به گفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت علی بن ابیطالب تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را «اصول» می خوانند، زیرا اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است، در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست. مؤلفین کتب رجال در آغاز اصحاب اصول را از مصنفین جدا می کردند، و نخستین کسی که این کار را انجام داده بود، ابوالحسین احمد بن حسین بن عیدالله قضایری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در مصنفات و دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود، ولی این دو کتاب از میان رفت، و شیخ طوسی کتاب خود را بعد از او در جمع

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲ - ۱۵۷، دونالدسن : عقیده الشیعه

بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است. به سبب تأسیس فقه شیعه امامیه به دست آن حضرت شیعیان امامی را جعفری مذهب گویند.

امام جعفر صادق در ۱۲۸ هـ در مدینه درگذشت و او را در گورستان بقیع در قبر پدر و جدش به خاک سپردند، و ناچندی پیش بر قبر اوسنگی از رخام بود که این عبارت را بر آن نوشته بودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله ميدي الامم و محبي الامم. هذا قبر فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة نساء العالمين، و قبر الحسن ابن علي بن ابي طالب، و علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، و محمد بن علي، و جعفر بن محمد، رضي الله عنهم»^۱.

پس امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم به جای آن حضرت نشست. وی در سال ۱۲۸ هـ در مدینه تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش بیست سال داشت. گویند مهدی یا هادی خلیفه وی را از مدینه به بغداد طلیده به زندان افکند، و چون او را بی گناه یافت با احترام به مدینه فرستاد. در سال ۱۷۹ هـ هارون الرشید او را از مدینه به بغداد آورد و دیگر بار به زندان افکند و سندی بن-شاهک را بر او یگماشت تا در آن زندان رحلت فرمود (۱۸۳ هـ). گویند یحیی برمکی او را مسموم کرد. در هنگام وفات ۵۵ سال و به قولی بیش از آن داشت. وی را در مقابر قریش به خاک سپردند. مدفن او اکنون در کاظمین نزدیک بغداد است. آن حضرت را از جهت فرو خوردن خشم خویش «کاظم»، و از جهت پارسایی و عبادت «العبد الصالح» لقب داده بودند.

آن حضرت را هیجده پسر و سیزده دختر بود. یعقوبی بی آنکه سبب این کار را ذکر کند در تاریخ خود می نویسد که حضرت موسی بن جعفر وصیت کرد که دخترانش ازدواج نکنند، و جز یکی از ایشان که ام سلمه نام داشت و در مصر به زنی قاسم بن محمد بن جعفر درآمد، دیگر دختران ازدواج نکردند^۲.

۱- عقیده الشیعه الامامیه، ص ۱۴۵-۱۵۱، عقیده الشیعه ص ۱۳۸-۱۴۹، رجال ابوعلی ص ۱۱، فهرست شیخ طوسی ص ۱، ۳، خاندان نویختی ص ۷۰-۷۱.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲-۱۵۷، عقیده الشیعه ص ۱۶۰-۱۶۸، تاریخ یعقوبی طبع اروپا، ج ۲ ص ۴۹۹.

پس از رحلت او ، علی بن موسی الرضا جانشین آن حضرت شد . وی در سال ۱۴۸ یا ۱۵۱ هـ تولد یافت و در هنگام رحلت پدرش ۳۵ سال داشت ، و خلافت هارون و امین و مامون را درک فرمود مامون پس از کشتن برادرش امین در سال ۱۹۸ هـ به خلافت نشست . چون بنی عباس به علت قتل امین اورادوست نمی داشتند ، مقر خلافت خویش را در مرو از بلاد خراسان قرارداد . به سبب اینکه از بنی عباس سرخورده بود برای جلب قلوب مردم به پیشنهاد فضل بن سهل و برادرش حسن بر آن شد که علی بن موسی الرضا را که از سادات قریش و از بزرگان خاندان هاشمی بود از مدینه به خراسان طلبد و او را جانشین و ولیعهد خویش سازد ، از اینجهت وی را به خراسان خواست . مردم در آن زمان از بنی عباس راضی نبودند و بر اثر مظالم فراوان ایشان ، آنان را بدتر از بنی امیه می دانستند ، و می گفتند :

یالیت جور بنی مروان دام لنا ولیت عدل بنی العباس فی النار

یعنی : ای کاش ستم بنی مروان بر ما ادامه داشت ، و ای کاش عدل بنی عباس به دوزخ می افتاد .

امام از مدینه به بصره و از آنجا به بغداد ، و از بغداد به قرمیسین (کرمانشاهان) ، و از آنجا به همدان ، و از همدان به ری و سپس به طوس رهسپار شد ، و پس از آن به مرو فرود آمد . مامون او را ولیعهد خویش ساخت ، و وی را ملقب به « الرضا من آل محمد » ، یعنی کسی که از آل محمد به وی راضی شده کرد (۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ) . مامون دختر خود ام حبیب را نیز به ازدواج آن حضرت درآورد ، و شعاع عباسیان را که لباس سیاه بود تبدیل به شعاع علویان جامه سبز کرد ، و فرمان داد که نام علی بن موسی الرضا را با نام خود بر سکه چنین نویسند : « ملک الله والدين المامون امیر و خلیفة المومنین والرضا امام المسلمین » . انتخاب حضرت رضا به ولیعهدی عباسیان را سخت به عشم آورد ، و از بیم آنکه مبادا دولشان سبزی گردد ، ابراهیم بن مهدی را نامزد خلافت کردند . بغداد میدان آشوب و کشتاوت شد . مامون در مرو از این حوادث غافل بود . حضرت رضا که در نزد او اقامت داشت خلیفه را از وقایع آگاه کرد ، و فضل و حسن بن سهل را مسئول آشفته نگینی اوضاع معرفی فرمود . مامون به شتاب به بغداد بازگشت . درین راه فضل وزیر او به تحریک خلیفه در حمام سرخس کشته شد (۲۰۲ هـ) . دیری

نگذشت که حضرت علی بن موسی الرضا در طوس وفات یافت (صفر ۲۰۳ هـ). مامون در عزای آن حضرت بسیار بگریست و بر جنازه وی نماز گزارد، و دستور داد جسد او را با حرمت تمام در مقبره پدرش در باغ حمیدین قحطیه در سناباد طوس به خاک سپردند. گویند که مامون امام را با انگورهای زهر آگین مسموم ساخت. یعقوبی می نویسد که علی بن هشام به اشاره مامون به آن حضرت انار مسموم بخوراند^۱.

پس از امام رضا فرزندش امام محمد تقی ملقب به جواد به امامت نشست. تولد وی در سال ۱۹۵ هـ در مدینه بود. مامون پس از رحلت پدرش اورا گرامی داشت، و دخت خویش ام الفضل را به زنی وی در آورد. آن حضرت از این زن راضی نبود حتی ام الفضل چند بار از آن حضرت شکایت نزد پدرش مامون برد و سرانجام در زمان معتصم به اشاره آن خلیفه بدست آن زن مسموم گشت (۲۲۰ هـ)، و ائمه بن معتصم بروی نماز گزارد. او را در نزدیکی بغداد در مقابر قریش به خاک سپردند، و اکنون مزار آن حضرت در کاظمین است^۲.

پس از رحلت امام محمد تقی، امام علی النقی ملقب به الهادی به امامت نشست. وی در سال ۲۱۲ یا ۳۱۴ هـ در مدینه تولد یافت، و هنگام مرگ پدرش هشت سال داشت. متوکل عباسی چون به وی بدگمان شد او را بگرفت و سپس او را آزاد کرد. بار دیگر دستور داد تا وی را از مدینه به سامراه آوردند و به زندان افکندند و به همین سبب آن حضرت را عسکری خواندند، زیرا در لشکرگاه متوکل بسر می برد. با آنکه متوکل در ۲۲۷ هـ کشته شد، آن حضرت از زندان آزاد نکشت و در سال ۲۵۴ در زمان المعتز بالله عباسی در آن زندان درگذشت. گویند بیست سال زندانی بوده است. او را در سامراه به خاک سپردند^۳.

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۸-۱۶۲، عقیده الشیعه ص ۱۶۹-۱۷۷،

ناریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۵۰، شیخ عزیر الله العطار دی، مستند الامام رضا، طبع تهران ۱۳۹۲ هـ ج ۱ ص ۱۲۰۱، ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، فصول ۵۹ و ۶۰، الکامل ابن اثیر ج ۶ ص ۳۲۳-۳۲۷.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۶۳-۱۶۶؛ عقیده الشیعه ص ۱۹۵-۲۰۳.

(ترجمه ص ۱۳۳) ^۱.

پس از آن حضرت پسرش حسن بن علی ملقب به المکری به امامت نشست. وی در مدینه در سال ۲۳۲ هـ زاییده شد و با پدر به سامراء رفت ، و در زمان وفات پدرش ۲۲ سال داشت. آن حضرت را مانند پدرش المکری می خوانند، زیرا وی در سامراء که لشکرگاه خلیفه بود می زیست. او پس از مرگ پدر در روزگار المعتر با الله مدنی در زندان بغداد بسر برد ، و سرانجام به خانه پدری خودش در سامراء بازگشت و در سال ۲۶۰ هـ در بیست و هشت سالگی در روزگار المعتمد عباسی در آن شهر درگذشت. او را در خانه خود به خاک سپردند، و مزار وی و پدرش حضرت امام علی النقی در آن شهر است. جانشین آن حضرت تنها فرزندش محمد بن حسن است که مهدی آخر الزمان می باشد، و ما سپس در باره آن حضرت سخن خواهیم گفت (ترجمه ص ۱۳۸) ^۲.

مبانی شریعت اسلام

مسلمانان جهان قوانین و احکام شریعت اسلام را از چهار منبع: قرآن ، سنت، اجماع، قیاس (در پیش سنیان) یا عقل (در نزد شیعیان) استنباط می کنند. قرآن به اعتقاد مسلمین کتابی آسمانی و مقدس می باشد و به معنی کتاب خواندنی است، و آن در ۲۲ تا ۲۵ سال بر رسول خدا نازل شد، و دارای ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. این کتاب مشتمل بر قوانین و احکام اسلام، و ناسخ و منسوخ؛ و قصص و تواریخ پیغمبران و اخبار پیش از اسلام است که قسمت اول را محکمات و قسمت دوم را مشابهاات گویند. احکام قرآن را به عام، و خاص، و مطلق ، و مجمل، و مبین، و ناسخ، و منسوخ تقسیم کرده اند .

جمع آوری قرآن از زمان رسول خدا آغاز گشت و جمع نهایی آن در زمان عثمان بود که تحت نظر هبشی به نام انجمن جمع قرآن صورت گرفت که نتیجه آن قرآن فعلی است که در دست جمیع مسلمانان و مورداستاد همه ایشان می باشد .

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۶۷-۱۷۲، عقیده الشیعه ص ۲۱۴-۲۲۱.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۷۳-۱۷۵، عقیده الشیعه ص ۲۲۲-۲۲۹.

شیعه امامیه قائل به جامعیت قرآن است و می‌گویند قرآنی که بر محمد نازل شده بی‌کم و بیش همین است که مابین الدفتین قرار دارد و در دست مسلمانها است، و هر که به عقیده‌ای غیر از این معتقد باشد دروغگو و کاذب است^۱ و از غلاة بشمار میرود.

سنت عبارت از رفتار و کردار رسول خدا است که از طریق خبر و حدیث توسط راویان موثق پیاپی به دیگر مسلمانان رسیده باشد. سنت بر سه قسم: سنت قولی که آن حدیث و مأخوذ از گفتار رسول خدا، و سنت فعلی مأخوذ از افعال و کردار آن حضرت، و سنت تقریری مأخوذ از سکوت و رضای او بر کار می‌است.

سنت و احادیث رسول خدا در شیعه باید از طریق عترت باشد، یعنی باید از غربال و تصفیه اهل بیت آن حضرت بگذرد و سلسله روایات به ائمه اطهار برسد و گرنه ارزشی ندارد. از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود احادیثی را که از ما روایت می‌کنند اگر مطابق قرآن و سنت و پیغمبر و شاهدی دیگر از احادیث نباشد باور نکنید، زیرا کسانی مانند مغیره بن سعید که از غلاة بودند گفته‌های ما را با اغراض در آمیخته‌اند^۲.

حدیث از لحاظ نوع آن به: متواتر، مشهور، و آحاد، و از لحاظ وثوق به راویان و رجال آن به حدیث صحیح، و حدیث حسن، و حدیث ضعیف تقسیم می‌شود.

۱- ترجمه اعتقادات ابن بابویه (شیخ صدوق) ص ۱۰۶-۱۱۰

درباره شیعه و فرقه‌های آن نیز به منابع ذیل رجوع شود.

Depont (Coctave), Xavier Coppolani, Les Confréries Religieuses Musulmans Alger, 1897.

Ivanow (w). Early Shi'it Movement. Royal Asiatic Society, N. S., Vol, 17, 1941.

Marshall Hodgson, How did the Early Shi'a Become Sectarian (Journal of the American Oriental Society, 75: 1-19, 1955).

۲- عقیده‌الشیعة الامامیه ص ۲۰۲، گل‌دیزهر، العقیده والشریعة ص ۲۰۳.

مسائید و مصنفات: مجموعه های حدیث بر دو قسم مسائید و مصنفات تقسیم می شوند. در مسائید احادیث را به ترتیب استاد آنها یعنی بر حسب اسماء محدثان و رجال آن حدیث که آن احادیث را از پیغمبر روایت کرده اند گردآوری می نمایند، مانند مسند امام احمد بن حنبل.

اما اگر احادیث را به ترتیب ابواب و فصول فقه مرتب نمایند، آنها را مصنفات خوانند. قدیمترین این مصنفات که به دست ما رسیده موطأ امام مالک است.

از قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری علمای حدیث سنت و جماعت مصنفات ششگانه ای در حدیث تألیف کردند که دوتای از آنها به نام «صحیح» و چهارتای دیگر به نام «سنن» معروف است، و آنها از این قرارند:

- ۱- جامع الصحاح محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۲-۲۵۶ هـ).
- ۲- مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱ هـ).
- ۳- جامع السنن ابن ماجه قزوینی (۲۰۹-۲۷۳ هـ).
- ۴- جامع السنن ابوداود، سلیمان بن داود سجستانی (۲۰۲-۲۷۵ هـ).
- ۵- جامع السنن محمد بن عیسی ترمذی (در گذشته در ۲۷۵ یا ۲۷۹ هـ).
- ۶- جامع السنن احمد نائی (در گذشته در ۳۰۲ یا ۳۰۳ هـ).

اما مجموعه احادیث قدیم شیعه را کتب اربعه بدین قرار خوانده اند:

- ۱- الکافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی از مردم ورامین (در گذشته در ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) و مدفون در بغداد.
- ۲- من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق مدفون در ری (در گذشته در ۳۸۱ هـ).

۳ و ۴- الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، و تهذیب الاحکام تألیف شیخ الطائیفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (در گذشته در ۴۱۱ هـ).^۱

اجماع: عبارت از اتفاق نظر مجتهدان اسلام در هر عصری بر حکمی

۱- صهیحی محمدصافی، فلسفة الشریع فی الاسلام ص ۱۱۰-۱۱۲ عقیده.

شرعی است. پیغمبر فرموده است که: «لا تجتمع امتی علی الخطأ»، یعنی «امت من برخطا جمع نیابند»، و نیز روایت شده که: «ان امتی لا تجتمع علی ضلالة»، یعنی «امت من برگمراهی فراهم نیابند»^۱. بنابراین اجماع عوام درست نیست. بعضی از فرق اسلام اجماع را، اجماع اصحاب پیغمبر در امری شرعی می‌دانند بعضی دیگر اجماع فقهای مدینه، و برخی اجماع فقهای دوشهر کوفه و بصره را معتبر می‌شمارند. در مقابل اجماع اختلاف است که سبب جدایی مذاهب مختلف اسلامی از یکدیگر می‌شود.

اجماع در نظر شیعه باید در عصری باشد که امام معصوم در آن وجود داشته باشد، و مدعیان باید مستقیماً و بی‌واسطه حکایت از قول امام کنند و دلیل حجت بودن خبر واحد، دلیل بر حجت اجماع است؛ و شرط حجت اجماع بودن معصوم در میان اجماع کنندگان است.

علامة حلی می‌گوید هر جماعتی خواه اندک یا بسیار اگر قول امام در جمله افوال آنان باشد، اجماع ایشان حجت است. خلاصه علمای مذهب جعفری گویند اجماع عبارت از اتفاق مجتهدین شیعه بر امری شرعی است، به نحوی که کاشف از قول معصوم باشد. بنابراین اجماع را از باب آنکه کاشف از قول معصوم است حجت دانند، و چون معتقدند هیچ عصری خالی از معصوم نمی‌باشد از باب لطف بر خدا است که هر گاه بدگان برخطا روند به وسیله امام آنان را راهنمایی فرماید. پس اگر در مسئله‌ای اجماع کردند و قول خلافی هم اظهار نشد دلیل بر این است که معصوم راضی بدان بوده، و یا اصولاً خود در میان آنان وجود داشته، و با القاء این مسئله از طرف معصوم شده است.^۲

قیاس و عقل: قیاس چهارمین اصل شریعت اسلام و به معنی سنجیدن است و آن در اصطلاح شرع عبارت از حکمی است در باره کاری که در شریعت معلوم باشد، سپس امور دیگر را که با آن حکم در علت یکمان است قیاس یا مقایسه می‌کنند، و همان حکم اول را نسبت به حکم اخیر صادر می‌نمایند. مثلاً خمر

۱- المجمع الفهرس ج ۱ ص ۳۶۷.

۲- محمدجواد منتبه، مع الشیعة الامامية ص ۷۵-۸۲، عقيدة الشيعة الامامية ص ۲۰۵-۲۰۸، صبحی محصانی، فلسفة الشریع ص ۱۱۷-۱۱۹، دائرة المعارف اسلام ماده اجماع.

به نص قرآن در اسلام حرام است، و علت تحریم آن منی است. پس اگر بگوئیم که نیکو به علت آنکه در قرآن از آن ذکر نرفته نصاً حرام نیست، می توانیم آنرا با خمر قیاس کنیم و بگوئیم چون نیکو هم مسکر است و در علت تحریم با خمر یکسان است، بنابراین شرب نیکو نیز در اسلام حرام می باشد.

از ائمه معصومین مروی است که: گرویدن به دین خدا بوسیله هوی بودای و اقسام قیاس امر الهی نیست. فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را برخلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نفی و ابطال می کردند. امامیه احادیثی بسیار از ائمه خود در ابطال قیاس نقل نموده اند. از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق مروی است که: قیاس از دین من خارج است، و اصحاب قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و به همین جهت از حقیقت دور افتادند، چه دین خدا با قیاس درست در نمی آید. در میان شیعه اولین کسانی که به قیاس و اجتهاد پرداختند، ابوعلی محمد بن احمد بن جنید اسکافی از دانشمندان اواسط قرن چهارم، و حسن بن عقیل عمانی از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هستند که در میان فقهای امامیه آن دو را قدیمین می خوانند.^۱

شیعه از عمل به قیاس منع کرده و آنرا درست ندانسته است، و بجای آن اعتماد بر اصلی دیگر به نام عقل نموده است. چنانکه روایت شده است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، یعنی «هر چیز که عقل بدان حکم کند شرع نیز بدان حکم نماید»، و بالعکس «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»، یعنی «هر چیز که شرع بدان حکم نماید عقل نیز بدان حکم کند». مراد از دلیل عقلی در شیعه احوال چهارگانه: برائت، احتیاط، و تخیر، و استصحاب است.

برائت هنگامی صورت پذیرد که ما از راه علم و قطع نتوانسته باشیم حکم شرعی چیزی را پیدا کنیم، و ناچار بعد از جستجو و ناامیدی از یافتن دلیل شرعی، عقل حاکم است که با رعایت شرایط مقرر به آن استناد نمائیم.

احتیاط اصطلاحی است اصولی، و مورد آن در مسائلی است که تکلیف قطعی و یقینی آن معلوم نباشد، و شخص مکلف، بین دو امر یا چند امر مردد

۱- صیغی محمدصانی ص ۱۱۲۰ رجال کشی ص ۱۲۵، اصول کافی ۲۱.

۲- روضات الجنات خوانساری ص ۱۶۸، ۵۶۰، ۵۹۰.

باشد . در اینجا عقل حکم به احتیاط می کند .

تغییر در موردی است که دو حکم متعارض در آن واحد پیش آید که قطعاً یکی از آنها مرفوع است ، و مکلف نمی داند کدامیک را اختیار کند . پس می تواند عقل را به کار انداخته هر کدام از آن دو را که برایش کمتر زحمت ایجاد نماید اختیار کند .

استصحاب در اصطلاح اصول فقه اجراء حکم سابق باشد در حال . یعنی هنگام شك در بقاء حکمی از احکام یا موضوعی از موضوعات که دارای حکمی مخصوص باشد ، حکم به باقی بودن حالت سابق نمایند . مثلاً هرگاه فیت کسی طولانی شود و از مرگ یا زندگی او آگاه نباشند بنا بر اصل استصحاب همه احکام به فرض آنکه وی زنده است قوت خود را حفظ می کند . پس موضوع استصحاب آنست که متعلق بقین و شك بین دو چیز باشد ، یعنی وجود چیزی در گذشته . بقین و بقاءش در آینده مشكوك باشد .

تعریف فقه :

فقه در لغت به معنی فهمیدن است ، و در اصطلاح فقها عبارت از علم به احکام فرعی شرعی است که از ادلة تفصیلی کسب شده ، و غرض از آن عمل به احکام شرع باشد . هرگاه منظور قواعدی باشد که بتوان به وسیله آن احکام و فوائین شرع را استنباط نمود ، آنرا در اصطلاح علم اصول فقه گویند^۱ .

فقه سنی و شیعه در کلیات باهم توافق دارند ، ولی در فروع و بعضی از مسائل بین آنها اختلاف است که شمار آنها را هفده مسئله مورد اختلاف دانسته اند ، که از جمله آنها نکاح موقت ، و مسح بر خفین ، و مسائل دیگر است^۲ .

۱- صحیح محمسانی ص ۱۳۳-۱۳۵ عقیده الشیعه الامامیه ص ۲۰۹-۲۱۲ ؛
 شیخ محمد سنکلیجی ، مقاصد الاصول تهران ۱۳۱۷ ؛ ص ۷۹-۹۰ ؛ ابوالوفاء
 کانیمشکانی ، اصول فقه شافعی ص ۲۲۰-۲۲۳ .

۲- صحیح محمسانی ص ۱۳-۱۴ ، ۹۹ ، کانیمشکانی ص ۶-۷ .

۳- گلدزیهر ؛ العقیده الشریعه ص ۲۰۱-۲۴۹ .

اجتهاد: اجتهاد در لغت به معنی تحمل زحمت و مشقت است، و در اصطلاح اهل اصول استنباط احکام و قوانین اسلام است که بوسیله ادله‌ای دلیل بر حجیت و اعتبارشان رسیده باشد. به عبارت دیگر کوششی است که فقیه در مورد يك قضیه یا حکم فقهی می‌کند تا به طریق ظنی که برای او حجیت دارد بتواند حکم قطعی صادر نماید، و این امر از راه مراجعه به قرآن و سنت و اجماع و قیاس و عقل حاصل آید. چنین کسی را مجتهد گویند. اجتهاد عکس تقلید است، و تقلید در اصطلاح قبول قول مجتهد است در فرعیات. یعنی عمل نمودن جاهل است به فرومی که مجتهد به آن فتوا داده باشد. بنابراین چنین شخصی را مقلد خوانند^۱.

افتاء: افتاء از باب افعال به معنی خبر دادن است و در اصطلاح بیان حکمی فقهی می‌باشد، و آن اخص از اجتهاد است، زیرا اجتهاد استخراج احکام از مصادر آن است، خواه آنکه درباره آن سؤالی بشود یا نشود، ولی افتاء یا فتوا دادن جز در هنگام سؤال و پرسش حاصل نیاید. فتوا دهنده را در اصطلاح شرع مفتی گویند^۲.

مجتهد جامع الشرائط: عقیده شیعه درباره مجتهد جامع الشرائط آن است که در غیبت امام نایب اوست و حاکم و رئیس مطلق است، و مانند امام باید در امور دین بین مردم تضاوت و حکومت کند. کسی که با وی مخالفت ورزد مانند کسی است که با امام و خداه ند مخالفت کرده باشد، و اقامه و تعزیرات جز به حکم وی صورت نیندد زیرا او را ولایت عامه است، و جز به اذن وی کسی منصدی رتی و فتق در امور شرع نتواند شد^۳.

اهل حدیث و رأی: محمد بن عبدالکریم شهرستانی می‌نویسد که مجتهدان سنت و جماعت به دو دسته اصحاب حدیث و اصحاب رأی تقسیم میشوند.

۱- سبحی محمدصافی ص ۱۳۶-۱۴۲، مقاصد الاصول ۱۹۶-۱۹۸، محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ج ۲ ص ۱۰۱.

۲- محمد ابو زهره ص ۱۲۴، کانیمشکانی ص ۲۵۰.

۳- محمد رضا مظفر: عقاید الشیعه، طبع نجف ۱۹۵۴ م، ص

اصحاب حدیث که اهل حجاز باشند عبارتند از یاران مالک بن انس، و محمد بن - ادریس شافعی، و سفیان ثوری، و یزید بن هارون، و جریر بن عبدالله، و وکیع بن - الجراح، و احمد بن حنبل، و داود بن علی بن محمد اصفهانی. این دست را از جهت عنایت خاصی که به تحصیل احادیث و نقل اخبار داشتند، اصحاب حدیث خواندند. اینان احکام شرع را مبتنی بر نص قرآن و حدیث می‌دانند، و رجوع به قیاس جلی و یا خفی نمی‌کنند.

اما اصحاب رای که اهل عراق باشند پیروان ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، و شاگردان او محمد بن الحسن شیبانی (در گذشته در ۱۸۹ هـ)، و قاضی ابو یوسف یعقوب بن محمد (در گذشته در ۱۸۲ هـ) هستند، و بجهت توجهی که به استنباط احکام از راه قیاس داشتند آنان را اصحاب رای خواندند.

گویند چون ابوحنیفه پس از استنباط احکام شرع می‌گفت که «هذا رای»، یعنی «این رای من است»، از اینجهت پیروان او را اصحاب رای گفتند. بین این دو طایفه اختلافات بسیاری در فروع فقه روی داده و مناظراتی باهم کرده و تصانیفی مخالف یکدیگر نوشته‌اند.

فقه‌های عراق چون وارث تمدن پیشین ایرانی آن سرزمین بودند، از احادیث نبوی جز به مقدار اندک استفاده نمی‌کردند، و در مسائل فقهی به عقل و رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان می‌پرداختند.

مذاهب اربعه سنت و جماعت: مجتهدان و ائمه فقه در سنت و جماعت بسیار بودند، چون ضمانت اجرای فتاوی فقهی ایشان با دولت عباسی بود، و به سبب اختلافاتی که در آن فتاوی پیدامیشد اجرای آنها از طرف خباط شرعی معذور می‌نمود، از اینجهت دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در بلاد اسلام بر آن شد که اذیان آنهمه مجتهدان فقط چهار مجتهد که امام ابوحنیفه، و امام مالک، و امام شافعی، و امام حنبل باشند به رسمیت بشناسد، و فتاوی آنان را معتبر شمارد.

از اینرو باب اجتهاد از نظر حکومت عباسی جز در مورد فقه‌های اربعه

۱- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۳۶۱-۳۶۲، الايضاح لفضل بن-

مذکور مسدود گشت ، و مذهب آنان در بلاد اسلامی مذاهب رسمی سنت و جماعت گردید .

امام ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ) . امام ابوحنیفه که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه نام داشت و کنیه او ابوحنیفه بود، و معروف به امام اعظم است ، فقیهی ایرانی الاصل بود که جلدش زوطی از اسیران کابل بود و پدرش ثابت در کوفه آزادی یافت . وی در ۸۰ هـ در کوفه زاییده شد و در همانجا به آموختن فقه و علم کلام پرداخت ، استاد او حماد بن ابی سلیمان (درگذشته در ۱۲۰ هـ) بود . در اواخر دوره اموی ابن هبیره والی عراق او را دعوت به منصب نضا کرد و وی از آن کار امتناع نمود، و با وجود آنکه او را چرب زدند و خواستند مجبور به آن کار کنند، از قضاوت خودداری کرد. باردیگر در روزگار عباسیان ابو جعفر منصور از او خواست که تالیف قضای بغداد را به عهده گیرد ، وی از آن کار امتناع کرد ، منصور او را به زندان افکند تا در آنجا در سال ۱۵۰ هـ درگذشت ، قراو اکنون در بغداد زیارتگاه اهل سنت است . چنانکه گفتیم ابوحنیفه قائل به رأی و اجتهاد شد و از اهل حدیث بیزاری جست، و طریقه و شیوه فقهی که او ابداع کرده به نام وی فقه حنفی خوانده میشود .

نویسنده و ابوالحسن اشعری و برخی از علمای کلام او را از اهل ارجاء (مرجئه) شمرده اند و در آن باره به قول وی استناد کرده اند که در فقه الاکبر خود گفته است « لانکفر احداً بذنب و لانفی احداً عن الایمان » ، ولی اکثر فقیهان و متکلمان این نسبت را صحیح ندانسته اند .

این خلدون می نویسد که او هفده حدیث از احادیث نبوی را یشرقیول نداشت، و در رأی و قیاس افراط می نمود . مذهب او به توسط دوتن از یارانش یکی محمد بن حسن شیبانی ، و دیگری ابو یوسف قاضی رواج یافت . مذهب او امروز در کشور ترکیه ، و مصر ، و سوریه ، و لبنان، و عراق ، و بیشتر مردم افغانستان، و آسیای مرکزی ، و پاکستان، و ترکستان، و چین و هند رواج دارد و بکسوم مسلمانان جهان حنفی مذهبند .

۱- محمدیانی ص ۲۹-۳۰، ۳۶، عبدالحی لبیبی، تاریخ افغانستان بعد از

ابوحنیفه جز رسائل کوچکی که یکی از آنها موسوم به «الفقه الاکبر» است، کتابی در فقه تالیف نکرده است، بلکه شاگردان او فتاوی و سخنان وی را پس از او به رشته تحریر در آوردند. اساس فقه ابوحنیفه مبتنی بر هفت منبع: کتاب الله، سنت، اقوال صحابه، قیاس، استحسان، اجماع، و عرف است.^۱

پایه استنباط احکام در نزد ابوحنیفه بر قیاس است، قیاس ممکن است بین دو شیئی موجود انجام گیرد و هم بین دو معلوم، و آن بر دو قسم است: جلی و خفی.

قیاس جلی آن است که فهم آنرا به آسانی در یابد و بپذیرد، و خفی برعکس آن، و این نوع دوم جز استحسان شمرده نمیشود. استحسان که معنی ظاهری آن راه حل نیکوتر می باشد، در نزد حنفیها عدول از مقتضای قاعده و دلیل، و عادت و رسوم است، و گویند هر حکمی که بنظر فقیه مستحسن آمد روا باشد که بدان عمل کند.^۲

امام مالک (۹۵-۱۷۹ هـ) امام مالک که او را امام المدینه گویند فقیهی عربی الاصل بود، و مالک بن انس اصبحی نام داشت. وی در مدینه زاییده شد و در همانجا درگذشت. چون قضای حجاز از بازماندگان اصحاب رسول خدا بودند، از اینجهت مرکز مدرسه اهل حدیث در مدینه بود، و امام مالک فقه خود را در آنجا بر اساس حدیث نبوی گذاشت. مالک در طریقه فقهی خود بیشتر به قرآن و سنت تمسک می جست و احادیث پیغمبر را که صحیح بد نظرش میرسید و لواینکه خیری واحد باشد قبول داشت، و بیشتر به قول صحابه به استناد می کرد، و هنگامی که برای مسئله ای از مسائل فقهی دلیلی از قرآن و سنت نمی یافت به قیاس و بعضی از دلائل خاص که آنها را مصالح مرسله گویند توسل می جست. مصالح مرسله اموری است که فقط به منظور مصلحت انجام گیرد که برای اعتبار یا الفای آن هیچگونه دلیلی در دست نباشد. مانند اینکه اجازه داده شود شخص متهم به سرفترا به منظور گرفتن اقرار از او آزاد و اذیت نمایند.

۱- محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ص ۱۶۱-۱۶۳.

۲- محمد مانی ص ۱۲۹-۱۳۰، کانیشتکانی ص ۲۱۵-۲۱۷.

وجه تسمیه آن به مصالح مرسله از آن جهت است که از قید اعتبار و یا الفای اعتبار آزاد است. این اصل فقط در نزد امام مالک مورد قبول واقع شده است.^۱

کتاب معروف مالک «الموطأ» نام دارد که در حدیث است و آنرا به ترحیب مواضع فقه مرتب کرده است. مذهب مالکی در مدینه پیداشد، و در حجاز انتشار پیدا کرد، و از آنجا به مغرب، و اندلس (اسپانیا) راه یافت، و اکنون در مراکش، تونس، و لیبی، و اندکی در مصر و سودان، و بحرین، و کویت رواج دارد.^۲

امام شافعی (۱۵۰-۴۰۴ هـ) : نام او محمد بن ادریس شافعی و فقیهی عربی و قرشی الاصل است. در غزه تولد یافت و در مصر درگذشت. وی بسیار سفر می کرد و به حجاز آمد و در مجلس درس مالک بن انس حاضر می شد، و سپس به عراق رفت و علم فقه را از محمد شیبانی شاگرد ابوحنیفه فراگرفت، و از آنجا به یمن و مصر سفر کرد. شیوه فقهی او بین دو مکتب رأی و حدیث بود، و وی آن دو طریقه را بایکدیگر بیامیخت، از اینجهت مذهب او را مذهبی بین مالکی و حنفی می دانند. شافعی مبانی اربعه فقه یعنی کتاب و سنت و اجماع و قیاس را قبول داشت و قائل به استدلال بود، ولی برخلاف حنفیها استحسان را رد می نمود و دلایل استحسانی را قبول نداشت، و نیز برخلاف مالکیها دلایل مصالح مرسله را معتبر نمی دانست. مذهب او امروز در فلسطین، اردن هاشمی، و سوریه، و لبنان بخصوص بیروت، و در قسمتی از عراق، و حجاز، و پاکستان، و اندونزی، و یمن، و هند، و بین اکثر سنیان ایران رواج دارد.^۳

کتاب شافعی به نام «رسالة امام الشافعی» معروف است، و آن نخستین کتابی است که در اصول علم فقه نوشته شده. فقه شیعه در عبادات بسیار نزدیک به مذهب شافعی می باشد. شافعی به علی بن ابیطالب پیش از ائمه سنت و جماعت ارادت داشت و به آن حضرت عشق می ورزید، و گوید که در علی چهار خصلت بود که اگر یکی از آنها در شخصی پیدا شود مستحق تکریم و احترام است، و آنها

۱- محممانی ص ۱۳۰-۱۳۲، کانیمشکانی ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲- محممانی ص ۴۰.

۳- محممانی، ص ۴۱-۴۳.

زهد، وعلم، وشجاعت، و شرافت می باشد. بازگوید که پیغمبر علی را به علم قرآن اختصاص داد، زیرا پیغمبر او را بیخواند و به وی امرداد تا بین مردم قضاوت کند، و فتوای او را پیغمبر امضا می کرد، و نیز می گفت که علی برحق بود و معاویه ناحق و باطل^۱.

امام احمد حنبل (۱۶۴-۵۴۳هـ): نام او ابو عبدالله، احمد بن حنبل، و مؤسس چهارمین مذهب سنت و جماعت است. در بغداد زائیده شد، و به همان شهر درگذشت. فقهی کثیرالفر بود و در طلب علم و حدیث به شام، و حجاز، و یمن، و کوفه، و بصره سفر کرد و احادیث بسیاری گرد آورد و آنها را در مجموعه ای که «مسند ابن حنبل» خوانده میشود فراهم آورد. این مسند درشش جزء است و مشتمل برچهل هزار حدیث می باشد. ابن حنبل از تمسک به رای تبری می جست و تنها به کتاب الله، و حدیث استدلال می کرد. آنقدر در استناد به حدیث سبالغه کرد که گروهی از بزرگان اسلام مانند محمد بن جریر طبری، و محمد بن اسحاق الدیم او را از ائمه حدیث شمرده اند، نه از مجتهدان اسلام. ابن حنبل از بزرگترین شاگردان شافعی بود، و پس از مذهب وی روی برتافت و مذهب مستقلی ایجاد کرد، و آنرا بر پنج اصل: نص کتاب الله، و سنت، و فتاوی صحابه پیغمبر، و قول بعضی از صحابه هرگاه موافق کتاب و سنت باشد، و تمام احادیث مرسل و ضعیف بنیاد نهاد. رواج مذهب حنبلی از سه مذهب دیگر سنت و جماعت کمتر است. مجدد این مذهب سالها پس از وی دو مجتهد بزرگ اسلام ابن تیمیه، و شاگردش ابن قیم بودند، و سالها بعد در قرن دوازدهم هجری امام محمد بن عبدالوهاب (در گذشته در ۱۲۰۶ هـ) تجدید نظری در آن مذهب کرد، و عقیده دینی خود را بر مذهب حنبلی استوار ساخت، و مذهب جدیدی پدید آورد که به نام او مذهب وهابی خوانده میشود، و اکنون در عربستان سعودی رواج دارد^۲.

مذاهب منوخته سنت و جماعت: بجز این چهار مذهب فقهی، مذاهبی

۱- محمد ابو زهره، ص ۲۵۲-۲۵۳، گلدزیهر، العقیده والشریعه فی

الاسلام، ص ۲۰۰.

۲- محمد تائی، ص ۴۵-۴۸.

هم سابقاً در میان سنت و جماعت رواج داشته که امروز جز نامی از آنها باقی نمانده و همه آنها منسوخ شده‌اند، موسسان آن مذاهب از این قرارند :

عبدالله بن شبرمه (در گذشته در ۱۲۲ هـ) ، محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی قاضی کوفه (در گذشته در ۱۴۸ هـ) ، سفیان ثوری (در گذشته در ۱۶۱ هـ) ، لیث بن سعد (در گذشته در ۱۷۵ هـ) ، شریک نخعی (در گذشته در ۱۷۷ هـ) ، سفیان بن عیینه (در گذشته در ۱۹۸ هـ) ، اسحاق بن راهویه (در گذشته در ۲۳۸ هـ) ، ابراهیم بن خالد بغدادی معروف به ابی ثور (در گذشته در ۲۴۶ هـ) ، ابو عمر و عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی (در گذشته در ۱۷۵ هـ) ، داود بن علی اصفهانی معروف به ابی سلیمان ظاهری (در گذشته در ۲۷۰ هـ) ، موسی مذهب ظاهری ، محمد بن جریر طبری (در گذشته در ۳۱۰ هـ) موسی مذهب طبری^۱.

فقه جعفری : فقه جعفری منسوب به ششمین امام شیعه حضرت امام جعفر صادق است، چون دوره زندگانی او مصادف با اواخر بنی امیه و اوایل روزگار بنی عباس بود، به سبب اختلافی که امویان با عباسیان داشتند کمتر از احسم شیعه امامیه می‌شدند، مضافاً بر اینکه عمر امام جعفر صادق بعد از علی بن ابیطالب از دیگر ائمه طولانی‌تر بود. آن حضرت در مدت دراز امامت خود موفق شد که نظم و ترتیبی به وضع شیعه امامیه بدهد و فقه شیعه را تدوین فرماید از اینجهت آن حضرت را حبر الامه یعنی دانشمند امت اسلام و فقیه آل محمد خوانده‌اند. بیشتر احادیث فقهی شیعه از آن حضرت روایت شده و بدین سبب فقه شیعه را فقه جعفری گفته و مذهب او را مذهب جعفری نام نهاده‌اند. در مجلس درس آن حضرت که در مدینه تشکیل می‌شد عده‌ای از بزرگان اسلام حاضر می‌شدند، و از محضر او درك فیض می‌نمودند. از جمله این شاگردان امام ابوحنیفه و امام مالک بن انس بودند. جابربن حیان که از علمای علم شیمی در اسلام است از شاگردان مشهور آن حضرت بشمار می‌رفت. از مشهورترین شاگردان امام،

۱ - ایضاً محممانی، ص ۴۹-۵۲.

H. Lammens, L, Islam. p. 48-140. Goldziher (I) Etudes sur la tradition Islamique paris, 1952.

Blachère (I) Introduction au Coran, paris 1947.

زرارة بن اعبن (در گذشته در ۱۵۰ هـ) و دوپسر او حسین و حسن بودند. مهمترین اختلاف شیعه با اهل سنت و جماعت، اختلاف درباره جانشینی رسول خدا است که شیعیان امامی آنرا به نص جلی و اهل تسنن به اختیار است می‌دانند. بجز این مسئله اساسی اختلافات شیعه با سنی در اجتهاد، و ادله، و اصول، و فروع عبادات و معاملات، و نکاح است. مبانی تشریح در مذهب شیعه جعفری کتاب الله، سنت، و اجماع، و عقل است، در سنت، شیعه احادیثی را می‌پذیرد که از غربال حرث یعنی اهل بیت رسول خدا بگذرد و آن احادیث در نزد ایشان معروف به اخبار است، اما چنانکه گفتیم اجماع در نزد ایشان اتفاق علمای شیعه است بر قول امام معصوم، و نه اتفاق آنان بر سخنی دیگر. قیاس در نزد اخباریون شیعه حرام است، ولی در نزد اصولیون مورد قبول می‌باشد. در فروع فقه، مذهب شیعه امامیه با مذهب شافعی اختلاف بسیاری ندارد، حتی بعضی از علمای سنت و جماعت بدین سبب مذهب جعفری را در کنار مذاهب چهارگانه، مذهب پنجم شناخته‌اند. از مسائل مورد خلاف ایشان با سنت و جماعت جایز دانستن منته یا زناشوویی موقت و بعضی از مسائل ارت و غیره است. مذهب شیعه امامی از روزگار شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ هـ) در ایران تعمیم یافت، و از آن زمان مذهب رسمی کشور شاهنشاهی ایران گردید. شیعه امامیه درباره عدل معتقد است که عدل از صفات ثبوتیه خداوند است و جایز نیست به ستم گراید، و به بندگان خود تکلیف مالا یطاق فرماید، و پیش از آنچه سزاوارند آنان را عذاب نماید، و چون عادل است هیچگاه فعل حسن و نیک را ترك نکرده و کار زشت و قبیح از او سر نمی‌زند، با اینکه قادر بر اعمال نیکو و زشت هر دو هست جز به نیکی نمی‌گراید، و چون خداوند حکیم است ناچار باید فعل او از روی حکمت و بر حسب نظام اکمل باشد.^۲

فقه زهدی: از مجتهدان معروف زیدی حسن بن صالح بن حی (در گذشته - در ۱۶۱ هـ)، و حسن بن زهد بن محمد ملقب به امام الداهی الی الحق که از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ هـ در طبرستان سلطنت می‌کرد، و دیگر قاسم بن ابراهیم علوی، و

۱- محمسانی، ص ۵۳-۵۴، دو فالسمن، عقیده‌الشیعه، ص ۱۳۹-۱۴۹.

۲- محمدرضا مظفر، عقایدالشیعه ص ۱۵-۱۷.

نوه او الهادی یحیی، و ابو جعفر مرادی می باشند .
از قدیمترین کتابهای ایشان کتاب «مجموع الحدیث»^۱ و «مجموع الفقه»
است که آندورا «مجموع الکبیر» گویند، و آنها محتوی بر اخبار و فتواهایی است
که از زید بن علی بن حسین رسیده است. این کتاب به روایت ابو خالد عمرو بن
خالد واسطی است که در ربع قرن دوم هجری درگذشت. ابو خالد از اصحاب
زید بن علی بن حسین بود. شیعیان زیدی از دیگر فرق شیعه به سنت و جماعت
نزدیکترند. آنان بر اصل جایز بودن امامت مفضول خلافت ابوبکر و عمر و عثمان
را قبول دارند^۲.

اعتقادات خاص شیعه امامیه

اعتقادات و برة شیعة امامیه که آنان را اذاهل سنت و جماعت ممتاز می سازد
اساسش بر اعتقاد به خلافت علی بن ابیطالب و امامت او و سایر ائمه و مهدویت است
به قرار زیر می باشد:

امامت و ولایت: چنانکه گفتیم امامت ریاست عامه شخصی است که توسط
پیغمبر به نص جلی تعیین شده باشد، و آن شخص در نزد شیعه علی بن ابیطالب
است که به زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان سرآمد روزگار خود بود. این
و دبعة الهی از علی به یازده فرزند او که یکی پس از دیگر جانشین او شده اند
رسیده است. بنا به آیه: «قل لا اسألکم علیه اجرا الا الودعه فی القری»^۳، یعنی
«[ای پیغمبر] بگو که پاداشی از دشمنان نمی خواهم جز اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا
دوست بدارید»، بر هر شیعه ای واجب است که پیغمبر و ائمه طاهربین را دوست
بدارد، و از دشمنان ایشان پرهیزد و آنان را دشمن شمارد. این امر در اصطلاح
شیعه کوئی یعنی دوست داشتن پیغمبر و ائمه، و تبری یعنی دشمن داشتن مخالفان
آنان خوانده اند. احادیثی در این باب از ائمه معصومین نیز رسیده است^۴.
در احادیث شیعه از کلام ربانی آمده است که: «ولایت علی ابن ابیطالب

۱- محممانی، ص ۱۵۶ محمد ابو زهره، ص ۵۰۹-۵۲۱.

۲- قرآن کریم، سوره الشوری آیه ۲۳.

۳- عقاید الشیعه، ص ۱۵۰ فصل الخطاب، ص ۹۳-۹۵.

حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» ، یعنی «ولایت و دوستی علی بن- ایطالب دژ من است، هر که به دژ من اندر آید از عذاب من در امان باشد». ولایت عبارت از تمایل به ائمه و تبری از دشمنان ایشان است، و آن در عقاید شیعه از فرائض اولیه آن مذهب بشمار می رود. و گویند که: «حبّ علیّ یا کُلّ السبّات کما تأکل النار الحطب»، یعنی «دوستی علی بدیها را می خورد همچنانکه آتش هیزم راه». ولایت جزئی اصلی و بنیادی از عقاید خاص ایدمانی شیعه است. از ابو حمزه روایت شده که درباره معرفت از امام محمد باقر روایت کرده که فرمود: «المعرفة تصدیق الله عزوجل و تصدیق رسوله و موالاته علی و الائتتام به و بأئمة الهدی علیهم السلام والبرائة الی الله عزوجل من عدوهم»، یعنی «معرفت گواهی دادن به وحدانیت خدای عزوجل و تصدیق رسول او و دوستی علی و امامان دیگر، و پیروی از ایشان و بیزاری از دشمنان و پناه بردن به خدای بزرگ است». از اینجهت است که شیعیان به ارکان پنجگانه که توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد باشد، رکن ششمی به نام ولایت افزوده اند. در میان صوفیه اسلام کم و بیش ولایت علی و اعتقاد به اینکه او وصی رسول خدا است وجود دارد.

عصمت : عصمت لطفی است که خداوند به بنده خود می کند تا او را از ارتکاب گناهان نگاه دارد. امامیه معتقدند که انبیاء و ائمه هدی از معصیت و ارتکاب گناه مصونند، و پیش از نبوت و بعد از آن نه به عمد و نه به سهو و نسیان مرتکب معصیت نشده اند. در نزد امامیه واجب است که ائمه معصوم از گناه باشند، زیرا آنان نگاهبانان شریعت و دین اند، و تأمور برقراری عدل و انصاف در میان مردم می باشند، و خداوند همیشه مراقب ایشان بوده، و آنان را از زلات و معاصی نگاه می دارد. بعضی از علمای کلام گفته اند که عصمت خاصیتی است در نفس انسان که او را از اقدام به معصیت بازمی دارد. برخی گویند که عصمت هدم قدرت بر معصیت است.^۲

تقیه : تقیه یعنی کتمان عقیده و تظاهر به کاری که برخلاف میل باطنی

۱- گلندزیر، المقیده و الشریعه، ص ۱۴۰، ۱۸۱-۱۸۲.

۲- علامه حلی، کشف المراد، طبع بمبئی، ۱۳۱۰ هـ، ص ۱۴۱۴، ترجمه اعتقادات

مدوق، تهران ۱۳۷۱ هـ، ص ۱۱۷؛ عقیده شیعه الامامیه ص ۷۴، فصل الخطاب ص ۷۹-۸۱.

شخص باشد. شرط تقیه در شیعه عدم اطمینان بر جان و مال خود است تا خوبستن را بدان وسیله ازگزند دشمنان نگاه دارد. حضرت صادق فرمود: «الثقیة دینی و دین آبائی»، و نیز فرموده است: «من لاثقیة له لادین له». سبب امر ائمه به تقیه شیعیان از نظر اجتماعی آن بوده است که چون آن طایفه در روزگارانمه در اقلیت بوده و در صورت اظهار عقیده باطنی خویش بر غیر اهل مورد تعقیب و آزار معاندان و دشمنان خود از بنی امیه و بنی عباس قرار می گرفتند، از اینجهت برای حفظ جان و مال، شیعیان موظف بودند از اظهار عقاید باطنی خویش در مقابل دیگران خودداری کنند تا مورد سوءظن قرار نگیرند^۱. بر اثر به کار بستن شیوه تقیه بود که شیعیان امامیه توانستند مذهب و آداب و رسوم خود را نگاهدارند، و در موقع مقتضی یعنی در عصر آل بویه، و صفویه به تشکیل دولتهای شیعه موفق شوند. اما دیگر فرق شیعه از جمله زیدیه که در حفظ وصانت خویش نمی کوشیدند و از اظهار علنی عقاید خود پروائی نداشتند، چنانکه در تاریخ نشان می دهد همواره مورد تعقیب دشمنان قرار گرفتند، و نتوانستند مانند شیعه امامیه دولتی مقتدر و مستقل که تا کنون در کشور شاهنشاهی ایران ادامه دارد تشکیل دهند.

بداء:

بداء عبارت از این اعتقاد که خداوند عالم مشیتش را بر حسب مصالحی تغییر می دهد. بداء به معنی پشیمانی خداوند از امری در شیعه جایز نیست. بلکه به اعتقاد شیعه چون خداوند قادر مطلق است و به نص آیه: «یحو الله ما یشاء و یشئ و عنده ام الكتاب»^۲، بنا بر مصالح کونیه هر گاه بخوهد امری را می تواند باطل سازد، و به جای آن امری دیگر را برقرار فرماید. بداء در این صورت به معنی نسخ است، چنانکه خداوند امامت اسماعیل را بنا بر مصالحی نسخ فرمود و در باره او بداء حاصل شد، در این باره حضرت صادق فرموده است: «ما بدالله فی شیء کما بدالله فی اسماعیل ابنی»^۳.

۱- ترجمه اعتقادات صدوق ص ۱۳۱-۱۳۴، گلذیهر، العقیده و الشریعة ص ۱۸۰-۱۸۱، کشف النطاء، اصل الشیعة و اصولها ص ۱۹۲، فصل الخطاب ص ۴۳-۴۵- ابواب النقیة.

۲- قرآن کریم - سوره سیزدهم (الرعد) آیه ۳۹.

۳- اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۹۰، عقاید الشیعه ص ۲۰-۲۲، فصل الخطاب،

متعه: متعه به ضم میم به معنی تمتع و برخورداری، و آن نکاح منقطع است که در اصطلاح عوام شیعه آنرا صیغه گویند. شیعه به این آیه: *وَمَا اسْتَمْتَمَ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَاجْتِنَاهُ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا*^۱، و آیات دیگر و احادیث رسول خدا در حلیت و در بودن متعه استناد کنند، و گویند که متعه مانع از زنا و فساد است. باید دانست که در متعه و نکاح منقطع مانند نکاح دائم نگاهداشتن عده برای حمایت از فرزندی که ممکن است بوجود آید واجب می باشد. از شرط متعه یکی آنست که ذکر مدت عقد در آن لازم است، پس اگر مدت ذکر نگردد عقد باطل است. دوم ذکر مهر در متعه لازم، پس اگر ذکر مهر نگردد عقد باطل می شود، به خلاف عقد دائم که در آن مهر شرط نیست. سوم در عقد متعه ذکر هر شرط که مخالف شرع و مجهول نباشد جایز است. چهارم اینکه در متعه طلاق نیست، بلکه هر وقت مدت تمام شود، یا شوهر باقی مدت را بیخشد متعه فسخ می گردد. پنجم آنکه زن متعه حق نفقه ندارد، مگر آنکه جزء شرط باشد، و ارث نمی برد. شیعه معتقد است که متعه در زمان رسول خدا جایز بوده و پس از او تا دوره خلیفه دوم، همین خطاب رواج داشته، و عمر آنرا منع کرده است. ازدواج منقطع در ادیان و شرایع پیش از اسلام نیز رواج داشته است، چنانکه افلاطون در کتاب جمهوریت خود آنرا روا شمرده، و در جاهلیت نیز در میان عرب رایج بوده است. کسانی که متعه را مباح می دانند در سنت به حدیثی که سلسله اسناد آن به ابن عباس می رسد استناد می نمایند، از این جهت است که مخالفان متعه از روی استهزاء می گویند «تزوج فلان علی بنی ابن عباس»، یعنی «فلان کس بنا بر فتوای ابن عباس ازدواج کرد، و زن متعه گرفت»^۲.

رجعت: رجعت به فتح راء اعتقاد شیعه است به بازگشتن بعضی از مردگان

۱- سوره جهاد (النساء) آیه ۲۴.

۲- جمال الدین المقداد، کنز المرفان فی فقه القرآن. طبع طهران ۱۳۸۴ هـ.
ج ۲ ص ۱۴۶-۱۷۲ شرایع الاسلام - باب نکاح، اصل الشبهه و اصولها ص ۱۳۶-
۱۱۴۲ گلندزهر، العقیده و الشریعه ص ۲۰۱-۲۰۲، ابوالعباس الجرجانی، المنتخب
من کتابات الادبایه طبع قاهره ۱۹۰۸، ص ۱۰۸، الايضاح لفضل بن شاذان،
ص ۴۳۲-۴۴۷.

مظلوم، پیش از قیامت و انتقام گرفتن آنان از ظالمین خود. بدین معنی که ایشان دیگر باره به دنیا بازمی گردند و زندگی را از سر می گیرند، و این امر پس از ظهور حضرت مهدی آل محمد واقع خواهد شد. شیعه امامیه بر این عقیده متفق القولند که خداوند مردگان را به صورتی که در این دنیا بودند بازمی گرداند. این طایفه به دو گروه تقسیم می شوند. دسته ای که در این دنیا مظلوم بودند و رنج کشیدند، و دسته دیگر که ظالم و ستمکار بودند. در این مرحله دسته مظلوم از ظالمین انتقام می گیرند. شیخ صدوق (ابن بابویه) در اعتقادات خود گوید که اعتقاد ما در باب رجعت این است که برگشتن به دنیا حق است، و در آن باره به آیاتی از قرآن استدلال کند و اصحاب کهف را که پس از سیصد سال خواب، خداوند آنها را زنده کرد و به دنیا بازگردانید مثال آورد.

مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار، همه اخبار راجع به رجعت را نقل کرده است، و می نویسد از جمله کسانی که به دنیا رجعت می کنند امیر المؤمنین علی (ع) و فرزند او حسین بن علی است که بعد از انتقام گرفتن از دشمنان خود قرنهای دراز در جهان است سلطنت می نمایند. باید دانست که مسئله رجعت نه از ضروریات دین اسلام، و نه از اصول و ضروریات مذهب شیعه می باشد، بلکه اعتقادی است که در میان مردم محروم شیعه به امید روزگار بهتری بوجود آمده است. پیش از آن هم در میان یهود، و زردشتیان، و نصاری این عقیده وجود داشته است. چنانکه یهودیان معتقدند که ایلای نبی به آسمان رفت، و سرانجام به زمین بازگردد، و دین و داد را در جهان برپا دارد. در ادیان برهمنی و هندی نیز نظیر چنین عقیده ای دیده می شود.

فتاده از محدثان اسلام (در گذشته در ۱۱۷ هـ) روایت کرده که مردی به این عباس گفت که بعضی از مردم عراق پندارند که علی (ع) پیش از قیامت برانگیخته

۱- ترجمه اعتقادات صدوق ص ۷۳، بحار الانوار، مجلسی، جلد سیزدهم، طبع تهران ۱۳۹۲، ص ۶۷۵-۷۸۴، محمد رضا مظفر، عقاید الشیعه، ص ۵۹-۱۶۳، محمد رضا طیبی، الشیعه والرجعه، طبع نجف ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶، ج ۲، ۱، گلدزیهر، العقیمة والشریعة، ص ۱۹۲-۱۹۳، عبدالوهاب فرید، اسلام و رجعت، طبع تهران ۱۳۵۵، الایضاح لفضل بن شاذان، ص ۳۸۱-۳۲۷.

خواهد شد، و در آن باب این آیه را به زعم خود تأویل کنند: «و افسوا بالله جهد ايمانهم لايبحث الله من يموت بلى و عداً عليه حقاً ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^۱، یعنی «[گمراهان] سخت‌ترین سوگند را به خدای خود زدند که خداوند کسی را که بمیرد بر نیانگیزاند آری وعده خدا حق است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». ابن عباس گفت آنان دروغ می‌گویند، و این آیه برای همه مردم همومیت دارد و مربوط به قیامت است، به جان خودم سوگند اگر علی پیش از قیامت زنده می‌شدما زناش را نکاح نمی‌کردیم و میراثش را قسمت نمی‌نمودیم^۲. این احتجاج دلالت بر این دارد که در آن روزگار هدهای از پیروان علی وجود داشتند که قائل به رجعت آن حضرت و بازگشت وی به این دنیا بودند^۳.

هنوز در آسیای مرکزی عده‌ای از مسلمانان هستند که منتظر بازگشت قثم بن عباس عموزاده پیغمبر اند که در لشکر کشیهای اسلام در سال ۵۷ هـ در سمرقند کشته شد. و مزارش تا کنون در سمرقند به شاه زنده معروف است. آنان بنا بر عقیده رجعت در انتظار ظهور او هستند و وی را شاه زنده می‌خوانند^۴.

عقاید کلامی شیعه

پیش از اینکه به بحث درباره غیبت و مهدی آل محمد پردازیم، کلیه عقاید شیعه امامیه از قول مرحوم مجلسی در کتاب صراط النجاة را در این مختصر نقل می‌کنیم.

گفتارها و عقاید شیعه اثنی عشریه : طایفه شیعه که سنیان ایشان را رافضی می‌گویند اعتقاد حق ایشان آنست که دنیا با این وسعت و آسمان با این عظمت و رفعت و انسان و حیوان و نبات و جماد تا مورد مسار و پشه را صانع و آفریدگاری هست یگانه، که نظیر و مانند ندارد و خود بخود و بدون تقدیر و ملک

۱- قرآن کریم سوره شاذدهم (النحل) آیه ۳۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۴ ص ۶۶.

۳- گلندزیر، مذهب التفسیر الاسلامی ص ۲۹۲.

۴- ایضاً گلندزیر، المقیمة والشریعة ص ۱۹۳، تاریخ افغانستان بعد از

اسلام ج ۱ ص ۸۶۹.

قدیم بهم نمی رسد چیزی بالطبع متکون نمی شود، به خلاف ملاحظه و سوفسطائیه و بعضی از حکما و برخی از یونانیان و اصحاب ابن ابی العوجا که قائل نیستند به وجود صانع عالم، و دهریه خالق خدا و دنیا و مافیها را نسبت به دهر می دهند، طبیعیون گویند که خالق نیست الا طبیعت بی شعور، و بعضی از اهل نجوم گویند که اشياء بتأثیر کواکب و طبایع ادواره به عمل می آید، و دیگر شیعه گویند که عالم مراد از ماسوی الله است از عرش تا فرش و تحت الثری و آنچه در مابین اینهاست همه محدثند و تازه بهم رسیده و همیشه نبوده. و ابتدا و زمانی از هر یک از ممکنات هست که در چه زمان و کی بهم رسیده و همیشه نبوده. بخلاف دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار، و طبایع و اهل نجوم و سوفسطائیه و طایفه ای از براهمه و هندوان و برخی از جماعات خطا و چین و مغربیان که گویند عالم قدیمست، و دیگر شیعه گویند که کواکب انوارند و سماوات اجسامند. بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم که گویند کواکب جسمند زنده و ناطق، و دیگر شیعه گویند عالم را صانع است مختار که هر چه خواهد کند نه موجب است و نه مضطر و نه عاجز، بخلاف فلاسفه که ایشان گویند هر چه جمله موجوداتست صنع صانع مختارند. بخلاف اهل طبایع که گویند هر چه ما تحت فلک قمر است از تأثیر طبایع بود، و طایفه ای از محلاة و بعضی از مسلمانان و قبلی از حکما گویند که جبرئیل در مان تحت قمر تأثیر می کند و بعضی نسبت بائمه علیهم السلام می دهند و بعضی نسبت به خمیس می دهند که مراد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با سر و عمرو بن ابیه ضمری از جانب علی علیه السلام تأثیر می کنند، و دیگر شیعه می گویند صانع عالم موجود است بخلاف ملاحظه که گویند نه موجود است و نه معلوم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم دانا است بخلاف مجبره که گویند عالم بعلم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم زنده است و باقی است لذاته بخلاف مجبره که گویند حی است بحیاته و باقی است بیقائه، و دیگر شیعه گویند که صانع عالم همیشه باقی بود بخلاف حشویه و کرامیه که گویند او هلاک شود الا رویش، تعالی الله عن ذلك، دیگر شیعه گویند خدا سمیع و بصیر است نه به آلت یعنی عالمست بمسوغات و مبصرات، بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه که گویند سمیع و بصیر است به آلت سمع و بصر، و دیگر شیعه گویند خدا مستغنی است از جمله موجودات و از نفع و ضرر

والم و از جمله میراست، بخلاف حنابله که گویند خدا ماکول و بشروب و منکوحست و الم او را درمی یابد، دیگر شیعه می گویند خدا جسم و جوهر و عرض نیست، جان ندارد. بخلاف مجسمه و مشبهه و اکثر بر اهله و حنابله و طایفه ای از مجوس و سمران و بعضی از یهود بلکه همه و بعضی از کرامیان و قاطبه از نصاری که نزد ایشان معبود جوهریست از اقسام ثلثه و مکان دارد، و همه این فرق غیر نصاری که گویند جا و مکان دارد و نزد بعضی از ایشان بر عرش نشسته و اعضا و جوارح دارد، و هم بعضی گویند اعضایش بصورت مردقتی و رویش بمردی می ماند، و بعضی گویند به پسر ساده میماند، و بعضی او را جسم می دانند، و بعضی جسم او را از همه بزرگتر می دانند. استغفر الله بر خری سواد می شود و بصورت مردامرد شبهای چهارشنبه و جمعه فرود آید و بر زمین می نشیند، و احمد بن حنبل گویند بر استری سواد است و جامه زر ناپوشیده است، و نصاری گویند معبود مسیح است، و هم چنین کفار قریش اتخاذ صاحب و ولد با و رومی دارند و می گفتند ملئکه دختران خدایند، و بعضی از اهل تصوف عشق را خدا می دانند، و بعضی نسبت الوهیت را به بعضی از مشایخ می دهند، و دیگر شیعه می گویند مرید است به اراده حادث و کاره است بکراهت حادثه که نه در محل بود، بخلاف مجبوره که ایشان گویند مرید و کاره است باراده قدیم. دیگر شیعه گویند خدا از ازل عالم بوده بر هر چه خواهد بود و هر چه خواهد آمد بخلاف ابن راوندی که گویند عالم است حقیقی با علم وحدت و جهم با و درین معنی متفقند. دیگر شیعه گویند خدا قادر است به همه مقدرات به خلاف نظام که گویند بر قایح قادر نبود و اشاعره گویند کفر و ظلم و قبیح و شرک او آفریند اما از او نیک بود، و دیگر شیعه گویند اتخاذ ولد از او محالست و فرزند ندارد بخلاف یهود که گویند عزیز پسر خداست و نصاری گویند که عیسی است، و دیگر شیعه گویند که خدا مرکب نیست. بخلاف فلاسفه و سوفسطائیه و نصاری که گویند مرکبست نصاری گویند جوهر بسیطی است از اقسام ثلثه و این اقانیم را یکی از اقسام اب گویند و آن قدیم بود و دیگر اقسام این گویند و آن کلمه است و سیم را اقسام روح القدس گویند، و دیگر شیعه گویند مقدرات خدا نامتناهی است و دیگر شیعه گویند که خدای محل حوادث نیست بخلاف کرامیان که گویند

محل حوادث است ، و دیگر شیعه گویند که خدا متکلم است و کلام فعل اوست و حادث است. بخلاف مجبره که گویند متکلم است به کلام قدیم ، و دیگر شیعه گویند که خدا را کسی ندیده و نتوان دید هرگز نه در دنیا و نه در آخرت ، بخلاف مجبره که گویند خدا را می توان دید بچشم سردر آخرت ، و بعضی از جهال صوفیه می گویند که اکثر مشایخ خدا را دیده اند و می بینند بلکه در عرش و غیر از اماکن نیز با خدای تعالی صحبت داشته اند ، و براهمه نیز این اعتقاد دارند ، و دیگر شیعه گویند خدا را صفی بغیر از صفات ثبوتیه و سلویه نیست بخلاف ابوحنیفه و ضرابن عمرو که نزد ایشان خدا را صفی است که آن را ماهیت می خوانند و آن را خدا دادند و صفت دیگر که آنرا مطیع خوانند ، و دیگر شیعه گویند معرفه الله کسی بود در دنیا بخلاف مجبره که گویند لذانی بود ، معتزله بغدادیان گویند کسی بود در آخرت ، و دیگر شیعه گویند معرفت در ضروری دنیا نبود ، بخلاف جاحظ و علی اسفراینی که نزد ایشان در دنیا و آخرت ضروری بود . دیگر شیعه گویند معرفه خدا واجبست عقلانه تقلیداً به رسم تقلید پدران ، بخلاف مجبره که گویند بنقل و شرع بود و تفحص ضروری نیست ، و ملاحده اسماعیلیه می گویند معرفه بگفته معلم صادقست ، و دیگر ابن راوندی و ثمامه ابن اشرس و بعضی از حشویه و فخر رازی و ابن حجر ناصبی و ناصرالدین بیضاوی اشعری و غزالی و حنابله بغدادی و بعضی از معتزله بعره قائلند بمعرفت به تقلید و اسماع و هم ایشان می گویند در معرفت نظر دادن واجب نیست ، دیگر شیعه گویند معرفت خدا بفکر و دلائل و براهین حاصل شود ، بخلاف ملاحده اسماعیلیه که گویند به فکر و اندیشه و دلائل و براهین حاصل نشود و بگفته واسطه از زبان مقتدا حاصل نشود ، و در نزد صوفیه با ریاضات و قول شیخ و در نزد براهمه ریاضت و گفته پیر است ، و گویند اول واجبات تفکر و دلایل نیست و اول واجبات معرفه الله است نه چیز دیگر ، و دیگر شیعه گویند هر مولودی از مومن و کافر زائیده شده بر فطرت اسلام و اذعان بقول صانع است و جلت او مفلور است بر این ، بخلاف مجبره که گویند چنین نیست دیگر شیعه گویند خدا را بر کافر نعمت است و این نعمت موجب شکر است ، بخلاف اشاعره و مجبره که گویند خدا را بر کافر هیچ نعمت نیست نه در دنیا و نه در آخرت ، و شکر منعم

واجب نیست. دیگر شیعه گویند صانع عالم یکبست قدیم، و قدیم دیگر علل بود به خلاف صالحین که نزد ایشان سببه سیاره قدیم و مؤثرند و اشاعره بغیر از ذات بهشت قدیم فائلند، و حکما بقول عشره قائلند. دیگر شیعه گویند خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و ثنویان و بر اهرمه و بعضی از مغربیان و سکن سواحل سراندیب و دیودمه و قاطنان زیر خط استوی و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبت که به شریک قائلند، و احمد بن حنبل از معتزله گویند که عالم را مدبر است خدا و عیسی یکی قدیم و دیگری حادث، و اتحادیه از صرفیه بر این رفته اند، و غلایه نیز این افترا بر بعضی از ائمه را نسبت می دهند، و دیگر شیعه گویند خالق و رازقی صفت فعل خداست نه صفت ذات، بخلاف ابوحنیفه و اتباع او و کرامیه و حشویه که ایشان گویند که صفت ذاتست و خدا در ازل خالق و رازق بوده، دیگر شیعه گویند خدا از حلول و اتحاد منزّه است. بخلاف بعضی از اهل تصوف و اصحاب مبطله کذاب و اصحاب ابن مقفع خراسانی و عیسویان و برخی از هندوان که دعوی حلول و اتحاد می کنند. دیگر شیعه گویند روح بعد از فراغ از جسد باقی است بخلاف مجبره که گویند روح فانی شود و خدا آنرا در قیامت اعاده کند. دیگر شیعه گویند حقیقت و ماهیت روح را بغیر از خدا کسی دیگر نمی داند بخلاف جمعی گویند جوهری است مجرد، بعضی گویند جسم لیلی است و در نزد مجبره نیز جسم است. و در نزد اطباء خون. در نزد طبیعیون حرارت غریزی را گویند که در جوف نباتات و حیوانات محبوس است روح می دانند. دیگر شیعه گویند روح مخلوقست بخلاف احمد بن حنبل که گویند مبتدع بود و عمر که گویند حادثست کافر می شود شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود بی ماده و اصلی. به خلاف بعضی از فلاسفه و غیره، و حکما و یهود و بعضی از صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند اجسام را از جوهری آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و ثنویان گویند از ظلمت آفرید و طبیعیون گویند که بطایمت متکون شد و آسمان از دود و آب بهم رسید و آب از جوهر بود. بعضی گویند آب عرق زمین است و زلزله از نفس کشیدن زمین بهم رسید و زمین از کف آب و کرهها از موج آب بهم رسید مؤثر، و دیگر شیعه گویند که عرض موجود است.

بخلاف دهریان و ابوالفاسم کوفی و اصم که نزد ایشان مرض موجود نیست و ممکنات جوهرند با اجسام و اعراض ممکن الوجود نیست. دیگر شیعه گویند مقدورات بست و دو نوع است دوازده مقدور نباشد و نه مشترک است میان خالق و مخلوق و یکی مقدور بنده نیست، و دیگر شیعه گویند ممکنات از جواهر و اجسام و اعراض خلق خدایند. به خلاف ثمامه بن اشرمس که گویند حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند اهرمن آفریده، و سوفسطایه گویند اول خدا چیزی بیآفرید و از آن چیز چیز دیگر بیآفرید و این هر دو مدبرند در عالم یکی را عقل گویند و یکی را نفس. دیگر شیعه گویند عدم نه جسم صرفست و نه جوهر و نه اجسام، بخلاف مشهان و خیاط از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود جسم است در حال عدم جسم باشد، و دیگر شیعه گویند خدا شیء است لاکاشیاء یعنی چیزی است که به هیچ چیز نماند، بخلاف باطلیه که گویند خدای شیء است و نه معلوم و نه مظنون و نه موهوم، و دیگر شیعه گویند اشیا را حقیقتی هست بخلاف سوفسطایه و هیولایه که حقیقت در هیچ چیز نزد ایشان نیست و روا باشد که پیر را که بینی جوان بود و ریش دار بی ریش باشد. دیگر شیعه گویند اشیا هیولایی نیستند به خلاف افلاطون و انباهش که هیولایی دانند. دیگر شیعه می گویند که ملک موت را می توان دید بخلاف اشاعره که گویند نتوان دید. دهریه می گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم هر کس بدان ستون می خورد می میرد و اصحاب طبایع می گویند که حرارت غریزست که اگر میل باندرون کرد حیوانات می میرند دیگر شیعه می گویند کلام معنی است یعنی عرض است، بخلاف نجاریه که گویند کلام را چون بنویسند جسم بود و چون بخوانند عرض بود، و دیگر شیعه گویند بقای بعضی از اعراض در زمانی جایز بود و بعضی جایز نبود بخلاف کعبی و اشعری بغدادیان گویند عرض در زمان باقی نبود. گرامیه گویند که جمله اعراض باقی بود و نیست نشود الا وقت هلاک شدن جسم، و دیگر شیعه گویند جمله اعراض محدثند بخلاف قومی از دهریان که گویند اعراض و اجسام قدیمند و قومی از طبیعیون گویند محدثند اما هرگز نشود که حادث نشوند، و دیگر شیعه گویند خدا کفار و عاصیان را وعید کرده است، بخلاف دیگران که کافران را نه عاصیان را و بعضی از اشاعره بر این گفته اند، و هر چه نیز با ایشان متفق اند و مقاتل بن سلیمان و قومی از اهل خراسان نیز بر این

رفته‌اند، و بعضی از مجبره خراسان گویند و عیدها ایمان اثر نمی‌کند و از ضدایمان سؤال نمی‌کند، و اکثر صنیه روم و او زبک و هند متابعت قول اخیر کرده‌اند، و دیگر شیعه گویند شك و سهو و غلط‌برخدا روا باشد و خواب و پینکی و بی‌دماغی ندارد. بخلاف کیمانیه و مجسمه و حنابله که ایشان اینها را روا می‌دانند، و دیگر شیعه گویند خدا کفر و شرك و فسق و زنا و غیر امور ناشایست در بنده نیافریده و نخواهد آفرید زیرا که اینها اعمال عبادند. بخلاف مجبره و اشاعره و صنادید قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است در بنده و اراده و رضای اوست و خدای خواهد که او را ثالث نكته بگویند و مریم و جمله انبیاء را ناسزا بگویند و ایشان را بکشند و ساحر و کذاب خوانند، و دیگر شیعه گویند روا نبود که انبیا را در دوزخ بکنند و کفار را در بهشت بخلاف مجبره که گویند خدا اگر جمله انبیا و اولیا و ملائکه را در دوزخ کند نیکو بود و عدل باشد و اگر جمله کافران با مشرکان و فرعون و شداد و نمرود در بهشت کند و دوجه ایشان را عالی‌تر از درجه انبیا و رسل و ملائکه گرداند نیکو بود و فضل باشد، و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند به جهت گندم خوردن آدم، و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد، و دیگر شیعه گویند به عصیان کسی مستحق جهنم نه‌بشود به‌خلاف مجبره که گویند بعضیان مستحق عقوبت می‌شود، و دیگر شیعه گویند خدا شاید یکی را بجرم دیگری عذاب کند و گناه کسی را برد دیگری نویسد، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را به گناه مادران و پدران عذاب کند اگرچه سقطی بود که از شکم مادر شده باشد دیگر شیعه گویند که خدا مکلفانرا قدرت بر ایمان داده که اگر قدرت نداده بودی تکلیف تیبیح بودی، بخلاف مجبره که گویند خدا کافران را قدرت ایمان نداده و کفر را در ایشان آفریده و هر چه ابلیس می‌کند خدا در وی آفریده در ازل و او را در آن می‌خواهد. و دیگر شیعه گویند تکلیف مالا بطلاق ذشت بود و خدا ذشت نکند، بخلاف مجبره که در نزد ایشان تکلیف عاجز روا بود. و دیگر شیعه گویند دروغ بر خدای جایز نبود بخلاف عطوی که از شاگردان اشعری است که او گوید دروغ بر خدا رواست. و دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه بیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی توبه نکند از آنچه

توبه کرده است درست بود ، بخلاف ابوهاشم که گوید که اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ قبول نبود . دیگر شیعه گویند بنده بعمل بد مستوجب عتاب می گردد . بخلاف معتزله و اصحاب وعیدیه که گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را . دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه کار باشد و بسی توبه ببرد و مؤمن بود یا خدا او را عفو کند یا شفاعت رسول یا یکی از ائمه (ع) او را ببخشد و اگر شفاعت او نکنند به دوزخ شود و بقدر گناه عقوبت یابد و بعد از آن با عدل نیک بیهشت رود و همیشه در دوزخ نماند ، بخلاف وعیدیه که گویند اگر کسی هزار سال عمر او بود و صایم الدهر و قایم اللیل بود و یک گناه کبیره از او در وجود آید و بی توبه ببرد ابد-الآباد در دوزخ بماند ، و جمله ایمان و عبادات اوصایع شود . دیگر شیعه گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیاء عظام صلوات الله علیهم یا خلص شیعیان ، شفاعت عاصیان و گناهکاران از مؤمنان نمایند . بخلاف خوارج که قطعاً به شفاعت قایل نیستند ، و اشاعره گویند که رسول خدا (ص) تنها شفاعت می کند نه کس دیگر اما درجه اهل بهشت زیاده می کند نه اسقاط گناه ، دیگر گویند مؤمن دوزخ بود حکمی و حقیقی و از مؤمن حکمی ارتداد جایز بود و مؤمن حقیقی مسرتند نشود زیرا که چون معرفت حاصل کرد علم حاصل می شود و علم بمنزله یقین است و مادام که عقل باشد شك و شبهه در وی بهم نرسد ، پس وقوع کفر از مؤمن حقیقی نباشد ، بخلاف اهل سنت و نواصب و خوارج که قایلند بوقوع کفر و زندقه از مؤمن حقیقی و انبیاء و اولیا و اوصیا ، و دیگر شیعه گویند که هر چه از اعراض بود منقطع بود نه دایم بخلاف ابوعلی جبائی که او گوید اعراض بوده ، و دیگر شیعه گویند هوض مکافات هم در دنیا است و هم در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند هوض دایم بود در دنیا و در آخرت نیست . دیگر شیعه گویند ثواب نشاید در دنیا به مکلف رسد برای آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و ایصال ثواب زمانی بگذرد و روا بود کسی را خدا آنقدر عمر دهد تا ایمان بیاورد و ثواب برسد ، بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا باو برسد و نگذارد که او ایمان بیاورد و او را بپیراند ، و دیگر شیعه گویند خدا

انیا و رسل و ملائکه و مؤمن و کافر را هم لطف کرده است و هدایت انیا فرموده و حجت تمام کرده و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد به عقل و همچنین به نقل و کسی را به غیر از انیا و اوصیا (ع) منصوص نگردانیده، به خلاف مجبره که گویند خدا و رسل را با ملائکه و مؤمنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نکرده. دیگر شیعه گویند أسماء الهی چنانچه وارد شده است از قرآن و حدیث او بنام دیگر نمی توان خواند. بخلاف ابوحنیفه و اشاعره و بعضی از معتزله و جاببی که گویند خدا را عارف و مطیع و عاقل می توان خواند، دیگر شیعه گویند بعد از خلقت انسان بعثت انیا واجب بود، بخلاف پراهمه و هندوان و حکما و اشاعره و اهل خطا و سکان سواحل سراندیب و عمان و بعضی از ملاحده گویند واجب نبود. دیگر شیعه می گویند عدد انیا و رسل صد و بیست و چهار هزارند و از ایشان سیصد و سیزده تن مرسل اند. بخلاف یهود که عدد انیا نزد ایشان چندان نیست و نزد نصاری عدد انیا بیست و چهارند و همه را نبی می دانند، و بعضی از نصاری حضرت آدم و داود علیهما السلام را نبی می دانند نه خلیفه الله در زمین، یوسف را رهبان می دانند نه نبی، دیگر شیعه می گویند اول انیا آدم بود به خلاف مجوس که گویند کیوهرث بود، و پراهمه گویند اول انیا آدم است و آخر شیث، و دیگر شیعه گویند آدم و حوا علیهم السلام پسر و دختر خود را بهم ندادند بزوجهیت بلکه حرریه و جنبه را بزنی به پسرانش دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلمه و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قاطبه باینکه خراهر و برادر بهم دادند، دیگر شیعه گویند که کفر و عصیان و لهو و نسیان از انیاء و اوصیای ایشان واقع نشد، بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و ابن غورک از اشاعره بیارغلو دارد در کفر و شرک انیا و اوصیا و کسی را معصوم نمی داند از آدیان بلکه اهل سنت در باب خطای انیا رساله ها نوشته اند. دیگر شیعه گویند معجزه بردست نبی و امام ظاهر شود و بردست هیچکس دیگر ظاهر نشود، به خلاف مجبره که گویند از دست غیر ایشان ظاهر شود و اهل تصوف این را نسبت بمشایخ می دهند و می گویند هین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و وحی با ایشان می رسد و عروج به آسمان می کرده اند و با خدا صحبت می داشته اند، و دیگر شیعه

گویند که پیغمبر ما و اوصیاء او بهترین انبیا و اوصیاء اند بلکه از ملائکه مقربین بهترند، به خلاف بعضی از اهل قبله و قاطبه سنیان که قایل نیستند و قلیلی از ایشان گویند آدم و ابراهیم فاضلترند و ضارابن عمرو از معتزله گوید که در فضل انبیا همه با هم یکسانند و تفاوت ندارند، و بعضی از معتزله و ابو عبدالله حلبی و باقلانی از اشاعره و بعضی از حشویان گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسول الله است، و دیگر شیعه گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز نبی اند به خلاف اشاعره و برخی از حشویان گویند که چون ادای رسالت نمودند نبی نیستند الا به اعجاز ایشان را نبی گویند. دیگر شیعه گوید که چون روح از بدن مفارقت کرد باقیست و آنرا بقالب مثال می زنند در برزخ، بخلاف مجوس و تناسخی و پراهمه که گویند از بدن حیوانات دیگر نقل می کنند و معتزله گویند که باقی نمی ماند و معدوم می شوند. دیگر شیعه گوید که هر که دعوی الوهیت کرد هر چه بردست او ظاهر شد از خوارق سحر بود، به خلاف ابن المقفع خراسانی که او و طایفه از صوفیه گویند سحر نبود و حق بود، و دیگر شیعه گوید نبوت به مجرد دعوت کفایت نبود بلکه معجزه لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه لازم نمی دانند و دعوی را کافی می دانند، و دیگر شیعه گویند انبیا و رسل و اوصیای ایشان و ملائکه مؤمنند قطعاً به خلاف اشاعره و حشویان که هیچ کس را قطعاً مومن نمی دانند و اگر بررسی از ایشان که مؤمنی گوید انشاء الله، دیگر شیعه گویند مخاطبه با روح است بعد از تراق از بدن به خلاف نظام و ابن راوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با روح نیست، دیگر شیعه گوید معرفت الله و رسول و امام واجبست عقلاً بدلائل و براهین که قدری در فروع و قدری عقلاً و بسیاری از آن فعلاً بخلاف مجبره که گویند واجبست شرعاً، دیگر شیعه گوید امام می باید مختار من عند الله بوده و بنص رسول باشد بخلاف خوارج و نواصب سنیان که گویند تعیین امام به اختیار رعیت است، و عباسیان گویند بمیراث است، و زیدیه گویند خروج بشمشیر است هر کس از اولاد فاطمه (ع) باشد. دیگر شیعه گویند امام بلا فصل بعد از پیغمبر علی بن ابیطالبست، به خلاف کل اهل سنت و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که گویند ابی بکر است. دیگر شیعه گویند امام می باید مثل پیغمبر معصوم باشد از هر لغزش و خطا من المهدالی اللحد،

به خلاف همه مسلمانان فرق عصمت را شرط نمی دانند. دیگر شیعه گوید که امام می باید در همه مراتب کمال از رعیت افضل باشد به خلاف نواصب و خوارج و اهل سنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را درست می دانند هر چند نادان و تیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل باشد و عالم با احکام دین و مسائل نباشد و دیگر شیعه گویند آنکه دعوی امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود، دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت برپا شود به خلاف یهود که گویند پیغمبر موهود خواهد آمد، و آن حضرت صاحب (ع) است. دیگر شیعه گویند امام بعد از پیغمبر دوازده اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و آخر بیرون آید، بخلاف نواصب و مجبره و معتزله که گویند که چهار است و زیدیه به نه قابلند و واقفه از شیعه به هفت قابلند اول امیر المؤمنین و آخر موسی بن جعفر، و اسماعیلیه بهشت تن قابلند و زیدیه گویند هر که عالم و شجاع است و از فرزندان فاطمه (ع) خروج بشمشیر کند امام است تا روز قیامت، دیگر شیعه گوید اگر امام مظلوم و مظلوم بود تقیه می کند و بروی واجبست، و همچنین مومنان نیز هرگاه خوف تلف مال یا نفس یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب که تقیه را جایز نمی دانند، و دیگر شیعه گویند هرگز زمانی از امام خالی نبود و نخواهد بود از مبدأ آفرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و خواه پوشیده به خلاف جمله نواصب و همه فرق مسلمانان که خلق عالم را بی امام جایز می دانند، دیگر شیعه می گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است که هر که بیرون آید بر او کافر شود که هرگز آمرزیده نشود، بخلاف نواصب و سنیان و خوارج و زیدیه و غیره بلعده بان این است که گویند صاحب خروج بر امام عادل کافر نشود، دیگر شیعه گویند بعد از پیغمبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و هر يك از ائمه اثنا عشریه صلوات الله علیهم افضل کل خلایق اند به خلاف کل فرق اسلام الاقلیلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کافران را بهتر می دانند، و دیگر شیعه گویند در مذهب ما رأی و قیاس و اجتهاد و استحسانات عقلی واجماع بدون دخول معصوم و حسن و قبح شرعی

نمی باشد، به خلاف همه مسلمانان و منافقان که جایز می دانند. دیگر شیعه گویند بهشت و دوزخ الحال موجودند به خلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آفریده خواهد شد. دیگر شیعه گویند که نعیم اهل بهشت و عقاب دوزخیان همیشه خواهد بود و آخر نشود. به خلاف ابوالهذیل که گوید هر دو فنا شوند. دیگر شیعه گویند بهشت جای سگک و خوک و غیره و حشرات الارض نیست. بخلاف گرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند، دیگر شیعه گویند خدا در قیامت حساب خلایق را می کند به خلاف خیاطیه از معتزله و نصاری که گویند مسیح (ع) حساب خلایق را می کند. دیگر شیعه گویند اول کسی که به بهشت می رود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که لواء احمدی در دست اوست و پیشاپیش حضرت پیغمبر می رود و بعد از رسول خدا ائمه هدی علیه السلام و مؤمنان این امت داخل شوند و بعد از آن امت های دیگر مثل جن و انس، و درجات پیغمبر ما و اهل بیت او از همه خلایق رفیع تر است. در این مسایل کل مخالفین از امم ماضیه و بعضی از مسلمانان خلاف بسیار کرده اند و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد. دیگر شیعه گویند میان بهشت و دوزخ جائیست که آنرا اعراف می گویند نزدیک برصراط است زیرا کافران عادل و سخی و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا باشند. نواصب گویند محالست و گویند که آیه « و علی الاعراف رجال » کنایه از ملوک عادل اند و عبدالله بن سهل قرطبی گوید اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ و اولیاء و اهل تصوف. دیگر شیعه گویند عذاب گور و منکر و نکیر و صنفه قبر و احوال زمان برزخ و عقاب حق است به خلاف قومی از معتزله و نجاریه و مجوس و بعضی از یهود و نصاری و ملاحده کلهم و اصحاب کناسخ و براهمه انکار آن دارند و کمی از معتزله بر آنست که سؤال در وقت دمیدن صور است نه قیامت. دیگر شیعه گویند میزان هبارتست از انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام است که میزان حقیقی اند و حشرونشر و کوثر و صراط و شفاعت و احوال قیامت و پریدن نامها و انطاق جوارح و خصوصیات قیامت همه حق است، بخلاف کل خاق عالم از مسلم و کافر نه مؤمن و جمله اهل ذمه که در هر یک از اینها حرف زده اند. بعضی قایل اند و بعضی در خصوصیات قایل اند و بعضی مطلقاً قایل نیستند. دیگر شیعه گویند که اطفال

منافقان و مخالفان و شرکان بعد از اتمام حجت همه در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند بایردان خود. دیگر شیعه گویند که جن هستند بخلاف حکما که قایل نیستند، و دیگر شیعه گویند حرام روزی نبود بخلاف مجبره که گویند حرام روزی بود و کرایه گویند از جهت غذا روزی بود نه بملکیت. این مجملی بود از اصول مذهب امامیه و قریب به هفتاد هزار مسئله است که مخالفین با مؤمنین خلاف دارند خدایم، مؤمنین و مومنان را از میل کردن بباطل و مذاهب غیر حقه نگاه دارد.^۱

مهدی

اصولاً اعتقاد به مهدی و نجات دهنده بشر عقیده‌ای دیرین است که از روزگاران کهن جوامع بشری به آن باور داشته و در انتظار چنین شخصی بوده است. ملت‌های مظلوم و اقوام ستمدیده که قدرت انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند در ضمیر ناخود آگاه خود همواره یک رهاتنده و نجات‌دهنده را می‌جستند تا روزی به پا خیزد و ظالمان و بیدادگران را از میان بردارد و جهان را پراز عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فشار و ظلم و ستم قرار گیرد عقیده به مهدی و نجات‌دهنده در وی راسخ‌تر می‌گردد. چنانکه می‌دانیم بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آنکه بر تخت می‌نشستند عنوان «سوتر Soter» یعنی نجات‌دهنده بر خود می‌نهادند. در ادیان یهود، و زردشتی، و بودایی، و هندی، و مسیحی گروه بسیاری هستند که در انتظار منجی و رهاتنده‌ای می‌باشند. غالب این رهاتندگان که انتظار ایشان را دارند به اعتقاد آنان در پایان روزگار و آخر الزمان ظهور خواهند کرد. بنابراین عقیده به ظهور مهدی آرزوی طبیعی بشر مظلوم است که به امید قیام او دل دردمند خویش را آرامش می‌دهد.

مهدی در اسلام:

مهدی به فتح مبم و کسر دال اسم مصدر هدایت است و به معنی راه‌یافته و

۱- ر.ک. کتاب صراط النجاة مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی

سپهسالار، تاریخ کتابت چهارشنبه بیست و هفتم ذی‌قعدة سنه ۱۲۲۷ هـ.

هدایت شده می باشد، و به همین معنی به بعضی از انبیا و بزرگان بدون آنکه او را موعود منتظر پندارند، لقب مهدی داده اند. چنانکه جریر شاعر حضرت ابراهیم را در شعر خود به این نام ملقب ساخته است :

ابونا ابواسحاق یجمع بینا أب کان مهدیاً نبیاً مطهراً

یعنی: پدر ما [عربها] ابواسحاق [ابراهیم پیغمبر] است و او پدري هست که ما را بایکدیگر فراهم می آورد و مهدی و پیغمبر پاکزادی بوده است. همچنین حسان بن ثابت در رثای رسول خدا شعری سروده و آن حضرت را مهدی یعنی راه یافته و هدایت شده خوانده است :

ما بال عينك لاتنام كأ نما كحلت مآقیها بكحل الارمد
جزعاً علی المهدی اصبح ثاوياً یا خیر من وطی الحصی لاتبعد
بأبی وأمی من شهدت وفاته فی یوم الاثنین النبی المهدی^۱

یعنی: چرا چشمان تو نمی خوابند، مثل اینکه گوشه های آنرا به سرمه بیمار چشمان سرمه کشیده باشند. آه و زاری می کند بر مهدی و مردی راه یافته که درگذشت، ای بهترین کسی که پای خود را بر رویگها گذاردی، دور مشو، سوگند به جان پدر و مادرم کسی را که من در روز دوشنبه شاهد مرگ او بودم پیامبر هدایت شده است.

باز این کلمه در حدیث پیغمبر به معنی مرد راه یافته آمده است. از علی روایت شده که از پیغمبر پرسیدند چه کسی پس از تو امیر شود؟، فرمود: «ان تومروا ابا بکر تجدوه امیناً زاهداً فی الدنيا راغباً فی الآخرة، وان تومروا عمر تجدوه قویاً امیناً لا ینخاف فی الله لومة لائم، وان تومروا علیاً ولا اراکم فاعلین تجدوه هادياً مهدیاً یاخذ بکم الصراط المستقیم^۲»، یعنی «اگر ابو بکر را امیر گردانید او را مردی امین و زاهد در دنیا و راغب در آخرت خواهید یافت، و اگر عمر را امیر گردانید، او را قوی و نیرومند و مرد امینی که در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده نمی ترسد خواهید یافت، و اگر علی را امیر کنید و من نمی بینم که شما چنین کاری را انجام دهید، او راهادی و راهنما، و مهدی و راه یافته که شما

۱- دیوان حسان بن ثابت، طبع تونس، ص ۲۳.

۲- اسد الغابة، ج ۴ ص ۳۱.

را به راه راست خواهد برد ، خواهد یافت» .

سلیمان بن ورد که پس از شهادت حسین بن علی به خونخواهی برخاست
گفت : « اللهم ارحم حیناً الشهدین الشهد المهدی بن المهدی ^۱ ، یعنی
«خدایا حسین شهید پر شهید و مهدی پسر مهدی را ببخشای » .

جریر شاعر ، سلیمان بن عبدالملک را مهدی یعنی راه یافته خوانده و او را
چنین ستوده است :

سلیمان المبارک قد علمتم هوالمهدی قد وضح السبیل

یعنی : سلیمان فرخنده را که ، شما می شناسید همان مهدی و راه یافته است
که راه را روشن کرده است .

اما ابن التماویذی که از شعرای مدیحه سرای دربار الناصر ، لقب المهدی
عباسی بوده ، روی مشابهت اسمی در ستایش او غلو کرده و وی را همان مهدی
منتظر خوانده است :

انت الامام المهدی لیس لای امام حق سواک ینظر

تبدو لابصارنا خلافاً لان بزعم ان الامام منتظر ^۲

یعنی : تو همان امام مهدی هستی که ما را جز تو امام راستین و درخور
انتظار نیست . تو در پیش چشم ما آشکار و پیدایی برخلاف کسی را که امام منتظر
می پندارند ^۳ .

مهدی در اصطلاح مسلمین به معنی شخصی است که در آخر الزمان ظهور
خواهد کرد . چنانکه در حدیث آمده : « یملا الارض عدلاً وقسطاً بعد ما ملئت ظلماً
وجوراً » ، یعنی : « زمین بیداد و ستم گرفته را پراز عدل و داد خواهد کرد » .
از پیغمبر روایت شده : « لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی
یملاها عدلاً کما ملئت جوراً » و نیز آمده : « لولم یبق من الدنیا الا یوم
لعلول الله ذلك الیوم حتی یبعث الله فیه رجلاً معنی او من اهل بیتی یواطی اسمہ
اصمی واسم ایه اسم ابی ^۴ » ، یعنی اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند ، خداوند ،

۱- تاریخ طبری ، طبع دخیوه ج ۲ ص ۵۴۶ .

۲- دیوان ابن التماویذی ، قاهره طبع مارچولویوت ۱۹۰۴ . ص ۱۰۳ .

۳- گلذیهره المقیده والشریعة ، ص ۳۴۰-۳۴۳ .

۴- مقدمه ابن خلدون ، فصل سوم از کتاب اول

آن روز را به درازا خواهد کشانید تا اینکه از اهل بیت بن مردی برخیزد، و اوست که زمین بیداد و ستم گرفته را پر از عدل و داد کند .

سبألیه پیروان عبدالله بن سبا نخستین دسته‌ای بودند که در اسلام قائل به غیبت علی و بازگشت او شدند و گفتند وی نمرده و نمیرد، و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوب دست خود براند و زمین را که از ستم و بیداد گرانبار شود پرازدین و داد کند (ترجمه ص ۲۰) . دو مین دسته گریه از پیروان ابی کرب ضریر بودند که می‌گفتند محمد بن حنفیه مهدی موعود است و نمرده و نخواهد مرد بلکه ناپدید شده و بزودی بازگردد و بر جهان پادشاهی کند (ترجمه ص ۴۸) . پس از او چنانکه در ترجمه آمده است غالب فرق شیعه به غیبت و ظهور آخرین امام خود معتقدند .

چنانکه گفتیم نظریه مهدویت مخصوص شیعیان نیست ، بلکه در کتب اهل سنت و جماعت مانند صحیح ترمذی، و ابوداود، و ابن ماجه ، و مسند ابن-حنبل و غیره اخباری که دلالت بر ظهور مهدی آخر الزمان دارد فراوان است ولی امام بخاری و مسلم بر صحت آن اخبار تردید کرده‌اند و آنها را در دو کتاب صحیح خود نیاورده‌اند . دیگر ملل هم برای رهایی خود منتظر ظهور موعودهایی هستند چنانکه هندوان برای نجات خویش به ظهور ویشو ، و مسیحیان حبه به رجعت پادشاه خود تیودور ، و مغولان به بازگشت چنگیز خان عقیده داشتند و ابن خاصیت هرملت و فرقه مغلوب است که برای نجات و بازیابی مجد و شکوه از دست رفته خویش معجزه آسا منتظر ظهور نوابغ و رجال بزرگ هستند .

پس از شیعیان امامی عبدالله بن محمد (۲۵۹-۳۲۲ هـ) مؤسس دولت فاطمیان در مغرب را می‌توان نام برد که دعوت مهدویت کرد، و شهر مهدیه را در ۳۰۳ هـ بنیاد گذارد ، و بعد از ۲۴ سال سلطت درگذشت^۱ . متعهدیان دیگر در اسلام ظهور کرده‌اند، که یکی از ایشان ابو عبدالله محمد بن تومرت (در گذشته در ۵۲۴ هـ) از متعهدیان مهدویت است که مؤسس سلسله موحدون در مغرب بود، و دیگر مهدی

۱- تاریخ افغانستان مدار اسلام ج ۱ ص ۸۶۷ ، گلدزیهر العقیده و الشریعه ص ۱۹۲ .

۲- الاعلام زر کلی ج ۴ ص ۳۵۳ .

سودانی است که در سودان دعوی مهدویت کرد و او را متهمدی خوانده‌اند که پس از فتح خرطوم در ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۵ درام درمان درگذشت. ^۱ دیگتر میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۷۹-۱۹۰۶ م) است که در شهر قادیان پنجاب در هندوستان تولد یافت. اومی گفت که مهدی منتظر و مسیح موعود است و هر دو در شخص وی ظهور کرده‌اند و خود را رجعت مسیح می‌خواند. غلام احمد در ۱۹۰۶ وفات یافت و هنوز پیروان او در هندوستان و پاکستان و آفریقا و اندونزی بسیارند، و مرکز عمده ایشان در شهر لاهور از بلاد پاکستان است. ^۲

مهدی در شیعه: درباره مهدی و نسب او در میان فرق شیعه اختلاف است، بعضی گویند که او از فرزندان عباس است. برخی گویند هلوی و غیر فاطمی، و گروهی او را حسنی، و عده‌ای حسینی خوانده‌اند. درباره نام پدر او دو قول است. اول قول امامیه که نام پدر آن جناب حسن است. دوم قول بعضی از اهل سنت و جماعت که نام پدرش عبدالله است. اختلاف سوم در تشخیص آن جناب است، و در آن ده قول می‌باشد. اول قول کسانی که گویند مهدی، محمد بن حنفیه یا ابوهاشم پسر اوست. دوم قول مفسرین که گویند مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه است سوم اسماعیلیه خالص که اسماعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را مهدی دانند. چهارم ناصبیه که حضرت صادق را مهدی پندارند. پنجم مبارکویه که محمد بن اسماعیل بن جعفر را مهدی شناسند. ششم واقفه که در رحلت حضرت امام موسی کاظم توقف کردند و در انتظار او نشستند هفتم عسکریه که حضرت امام حسن عسکری را مهدی پنداشتند. هشتم محمدیه که ابو جعفر محمد بن علی الهادی را مهدی دانستند. نهم امامیه که حضرت محمد بن الحسن را مهدی می‌دانند. دهم جمهور اهل سنت و جماعت که مهدی را در کسی تعیین نکند، بلکه مهدی را نوعی و مجدد دین اسلام و

۱- مهدی از صد اسلام تا قرن سیزدهم هجری، تألیف دارمستر، ترجمه مرحوم محسن جهانپور، تهران ۱۳۱۷ ش، سعد محمد حسن، الهدیه فی الاسلام منذ اقدم العصور حتی الیوم، قاهره ۱۹۵۳.

2- Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol X, P. 530-531.

Lucien Bouvant, Les Ahmadiyya de Qadian, Journal Aiatique, (Jullet-septembre 1928)

مصلح عالم در آخر الزمان دانند. به خلاف این نظر شیعه امامیه مهدویت را شخصی داند نه نوعی و بر آنست که رشته هدایت به وراثت از رسول خدا به جانشین راستین او علی بن ابیطالب کشانیده شده، و از وی به فرزندانش تا قائم آل محمد رسیده است. ایشان امامان را مانند پیغمبر ملهم از جانب خدا می‌دانند، می‌گویند که امام ریاست عامه دارد، و مقام او مافوق بشرعادی است، و علمی را که او دارد علم لدنی است نه اکتسابی. از آن روزی که خداوند آدم را آفرید نور خود را در برگزیدگان خود از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی گرفته به محمد خاتم انبیا کشانید و از وی آن نور را به اوصیای او که ائمه طاهرین باشند سر بیان داد، و همان روح و نور خدایی است که در امام عصر تجلی می‌کند، و او را از سطح بشرعادی فراتر می‌برد و وی را قادر می‌سازد که قرن‌ها بلکه هزاران سال بی‌هیچ‌گزیند و آزار و بدون ضعف و پیری با بدن جسمانی که در بشرعادی موجب کون و فساد است زندگی نماید تا به امر خداوند از مکن غیب ظهور فرماید.

بعضی از خاورشناسان مهدی شیعه امامیه را با سوشیالیست‌های آخرین سده موعود زردشتی مقایسه کرده‌اند. باید دانست که هوشیدر، و هوشیدرماه، و سوشیالیست‌ها که به عقیده زردشتیان در هزاره آخر الزمان ظهور می‌کنند، قابل مقایسه با مهدی شیعه اثنی عشریه نیستند. بلکه می‌توان آنان را با سه امام مستور اسماعیلیه که پیش از ظهور قائم ایشان قیام خواهند کرد مقایسه نمود، و نیز اینکه نوشته‌اند که ظهور قائم عکس العمل اعتقاد ایرانی به قیام برضد فکر سامی است صحیح نمی‌باشد، و چنانکه در مقدمه این بحث گفتیم، انتظار ظهور منجی و مهدی در همه اقوام و ادیان وجود داشته و تنها اختصاص به ایرانیان ندارد.^۱

۱- ر. ک. حاج میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، چاپ تهران.

۲- گلذبهر، العقیده والشریعة ص ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴.

Bloch (E) Le Messianisme dans L'Hétérodoxie Musu lmane, Paris 1903.

Corbin (H) sur le Douzieme Imam, La Table Ronde No 110, 1957.

Friedlander (I), The heterodoxies of Shiites J. Am. Or, soc, vol. xxix.

اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم:

چنانکه گفتیم امام یازدهم حضرت امام ابومحمد، حسن بن علی عسکری به روایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ پس از پنج سال و هشت ماه و نیم روز امامت در سرمن رأی (سامرا) وفات یافت. در حالیکه فرزندی از آن حضرت در ظاهر باقی نمانده بود. خلیفه عصر المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ) امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و مهر ته و دند، و زنان قابله را به تحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند. چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطافی مخصوص منزل دادند، و خادمی را با کسان او و چند زن بروی موکل کردند. چون به نتیجه ای نرسیدند و آن کنیزک پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد، رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت. بر سر این کار بین حدیث ما در آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد، و با آنکه حدیث پیش فاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم است، جعفر معارض او شد و از خلیفه در طلب میراث برادر استعانت جست؛ سرانجام به حکم خلیفه ما ترک امام یازدهم را پس از هفت سال ترقف، بین حدیث و جعفر تقسیم کردند. از آنجمله جعفر (کذاب) خلیفه را و داشت که صیقل کنیز امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید کردند. صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از جستجوی در امر امام دوازدهم وجود چنین فرزندی را انکار کرد، و مدعی شد که آبتن است. معتمد خلیفه او را در حرم خود نگاهداشت تا اگر فرزندی برآید از آن کار آگاه شود. بر اثر حوادثی که در دولت او روی داد، عمال خلیفه صیقل را از یاد بردند و وی از چنگ آنان نجات یافت، تا اینکه حسن بن جعفر کاتب نوبختی صیقل را در خانه خود پنهان کرد. چون معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹ هـ) که پس از معتمد به خلافت نشست، بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود صیقل را از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و به قصر خود انتقال داد تا آن زن به روزگار مقتدر خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ) درگذشت. در این هنگام شیعه امامیه درباره جانشین امام یازدهم به شرحی که در ترجمه آمده است (ص ۱۳۹) با یکدیگر اختلاف کردند و به چهارده فرقه تقسیم گشتند. تثت امامیه در این

عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حد رسیده بود که حتی در تعداد شمارائمه نیز در میان آنان موافقتی نبود. جماعتی به استناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب علی بن ابیطالب نقل کرده بود ائمه را سیزده تن می‌شمردند، و از روی همین حدیث ابونصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ایام غیبت صفری، زید بن علی بن حسین مؤسس فرقه زیدیه را در شمار ائمه امامیه آورده بود. همچنین حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که به دوازده امام بیشتر عقیده نداشت می‌گفت که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام و قیامت نزدیک است.

به قول محمد بن اسحاق الندیم صاحب الفهرست، ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعه بود می‌گفت من به امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم متقدم، ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین وی گردیده و به این ترتیب انتقال امامت از پدر به فرزند دوام خواهد یافت تا آنکه مشیت الهی به اظهار امام غایب قرار بگیرد.

در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد فرق امامیه که بعد از وفات امام حسن عسکری با یکدیگر اختلاف کردند از چهارده فرقه به بیست فرقه می‌رسیده، و وی در دو کتاب مفقود خود یعنی المقالات فی اصول الدیانات، و سر الحیات، مقالات ابن بیست فرقه را ذکر کرده بوده است.

قائم آل محمد:

احادیثی درباره مهدی در کتب عامه و خاصه روایت شده است. از کتابهای عامه که در آنها آن احادیث آمده، صحیح بخاری، مسلم، و ترمذی، و نسائی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن حنبل و غیره است. بعضی از علمای حدیث مانند ابونعیم اصفهانی کتاب خاصی در این موضوع ترتیب داده‌اند، چنانکه وی کتاب مناقب المهدی، و نعمت المهدی را در این باب نوشته، و ابوعبدالله الکنجی

۱ - خاندان نوبختی، ص ۱۰۷-۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۲. به نقل از کمال الدین و تمام النعمة، و غیبة شیخ طوسی، و الفهرست ابن ندیم، و رجال نجاشی، و مروج الذهب مسعودی.

کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و جلال الدین سیوطی کتاب علامات المهدی را نوشته‌اند. در آن کتب مهدی از اهل بیت رسول الله و از فرزندان فاطمه دانسته شده، و نام او را محمد و کینه‌اش را ابوالقاسم و لقبش را المهدی روایت کرده‌اند. در بعضی از احادیث سنت و جماعت نام پدر او عبدالله آمده است.

در بنایع الموده از کتاب چهل حدیث حافظ ابونعیم روایت شده که مهدی فرزند حسن بن علی عسکری است.^۱ نام مادرش به اختلاف صیقل، و حدیث، و سوسن، و حکیم، و نرجس آمده که آن زن کنیز کی از کنیزان حضرت حسن بن علی بوده است.^۲ ابن حجر در کتاب صواعق می‌نویسد که شیعه امامیه گویند که مهدی منتظر دسر دابی در سامراء (سرمن رأی) در خانه پدرش غایب شد، و منتظر ظهور او هستند و بعضی از ایشان اسبی بردر آن سرداب آماده کرده‌اند تا هرگاه ظهور فرماید بر آن بر نشیند. به هر صورت کیفیت غایب شدن مهدی معلوم نیست. بنا بر اخباری که رسیده است حضرت مهدی منتظر که همان ابوالقاسم محمد بن الحسن باشد در نیمه شعبان سال ۲۵۶ هـ تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش (سال ۲۶۰ هـ) غیبت صغری فرمود.^۳

بنا بر روایت شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، سعد بن عبدالله، اهی خلف اشعری آن حضرت را در کودکی در منزل پدرش امام حسن عسکری دیده که با گویی مشغول بازی بوده است.^۴

مهدی را دو غیبت، یکی غیبت صغری به مدت ۶۹ سال از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ، و دیگر غیبت کبری از سال ۳۲۹ هـ به بعد که هنوز نیز ادامه دارد می‌باشد.

علائم ظهور:

از علائم ظهور مهدی پیدا شدن آیات سماوی و کثرت ظلم و جور، و هرج و مرج، و قتل و موت، و بلا و زنج، و پیدا شدن علمهای سیاه در خراسان،

- ۱- السيد صدرالدین الصدق، المهدی، طبع قم، ص ۷-۱۰.
- ۲- ایضاً ص ۱۱۴-۱۲۶.
- ۳- ایضاً ص ۱۵۷-۱۵۹.
- ۴- کمال الدین و تمام النعمه، طبع طهران. ص ۲۵۱-۲۵۷.

و ظهور میدی از خراسان و فرار او به مکه است، و نیز کشته شدن نفس زکیه، و ظهور سفیانی در دمشق می باشد که تفصیل آنها در احوال مهدی در کتاب بحار الانوار مجلسی آمده است.^۱ دیگر از علانم ظهور فرود آمدن عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب، و نیز بر آمدن صبحه و فریادی در آسمان است که بانگ بر می دارد که خداوند بزرگ قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما و از زیر پای شما بلانازل کند و عذاب بفرستد. دیگر آمدن دجال است که نام او به اختلاف روایات صائف بن صائد، و صائف بن سعید، و صائد بن صید آمده است. گویند که وی یهودی است و یا مادر او یهودی بوده و از قصبه ای به نام یهودیه در اصفهان خروج می کند. وی اصلاً چشم راست ندارد، و تنها يك چشم دارد که در پیشانیش قرار گرفته و مانند ستاره صبح می درخشد. در چشمش چیزی مانند پارچه ای گوشت که با خون مزوج است جای دارد، و در بالای چشمش به خطی جلی نوشته شده «الکافر» بطوریکه هر کسی می تواند آنرا بخواند، خواه بسا سواد باشد و خواه بیسواد. در حرکت او آفتاب با وی سیر می کند، و در پیش رویش کوهی می باشد از دود، و در پشت سرش کوه سفیدی دیده می شود و مردم چپن می بندارند که آن طعام است. دجال در ایام قحطی خروج می کند، و بر خری سزیا خاکستری که هر مویش سازی می زند سوار است. آن دراز گوش در هر گام يك ميل راه می پیماید. در زیر پایش زمین پیچیده می گردد. بر هر آبی که می گذرد آن آب خشک می شود، و به بانگی بلند فریاد می کند که همه جن و انس و شیاطین که در مغرب و مشرق صدای او را می شنوند، و می گویند ای دوستان من به نزد من آئید، من آنکسی هستم که مخلوقات را آفریده ام و روزی ایشان را مهیا کرده ام، و من پروردگار شما هستم، و مردم فریب او را خورده به دنبال وی می روند. سرانجام به قدرت خداوند دجال در شام در بالای نلی که معروف به تل ابقی است سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست مسیح بن مریم که از آسمان به زمین نزول کرده است کشته می شود. دوره حکومت او ۴۰ روز یا ۴۰ سال است، و جهان را پرازدکفر و ظلم و بیداد می کند.^۲

۱- السيد صدرالدین الصدر، الهدی، طبع قم، ص ۱۸۶-۲۰۰

۲- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزده، ص ۴۸۲-۴۸۳

دجال به معنی کذاب است، و آن کلمه اصلاً سریانی است که ریشه‌اش «دجل» به معنی دروغ گفتن که در عربی «دجل» شده است، و او را مسیح کاذب Antichrist گویند، و قول کسانی که این کلمه را تحریف شده لغت دروغ (دروغ) بهاری دانسته‌اند درست نیست.

در احادیث اسلامی آمده که دجال مردی يك چشم و سرخ روی، باموهای کوتاه و پیچیده، و سینه‌ای پهن است. ناخنهای دست راستش سترتر از دست چپ اوست، و پیروان وی همه کفار و منافق و دنازادگانند.

دیگر از علائم ظهور آمدن «دابة الارض» می‌باشد که به معنی چهار پای زمینی است. گویند طولش هفتاد ذرع و به چند حیوان شیه است. سرش شیه گاو، و دو گوشش به مانند فیل، و گامهایش همانند شتر، و در ته‌امه یساین صفا و مروه ظهور می‌کند، و بر چهره کافران علامت سیاه و بر چهره مؤمنان علامت سفید می‌گذرد، و مؤمن را از کافر مشخص می‌سازد، و به عربی فصیح سخن می‌گوید. عصای حضرت موسی، و انگشتری سلیمان با او است انگشتری را بر روی هر مؤمنی که بگذارد نوشته می‌شود که او مؤمن است و بر هر کافری گذارده شود نوشته می‌شود کافر است. به روایت دیگر مؤمنان را با عبا و کافران را با انگشتری نشان می‌گذارد. از آن پس مردم بکدیگر را به نام نمی‌خوانند بلکه به لقب مؤمن و کافر خطاب می‌کنند. ظاهرأ کلمة دابة الارض و تفسیر آن تاو بلاتی است که در پیرامون آیه: «واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة» من الارض تکلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون^۱، یعنی «و چون گفتار بر ایشان واقع شود دابة الارض را برای ایشان بیرون آوریم که با آنان سخن گوید، همانا مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند»، می‌باشد.^۲

مرحوم مجلسی می‌نویسد که از امیر المؤمنین علی (ع) پرسیدند که طامة الكبرى چیست، فرمود خروج دابة الارض است از زمین از نزدك صفا.

۱- دائرة المعارف الاسلامية، ج ۹ ص ۱۴۵-۱۴۸، دونالدسن، عقيدة الشیعة، ص ۲۴۰-۲۴۳.

۲- قرآن کریم، سوره ۲۷ (النمل) آیه ۸۴.

۳- دائرة المعارف الاسلامية، ج ۹ ص ۷۱.

انگشتری سلیمان و عصای موسی در نزد اومی باشد. انگشتری را بر روی هر مؤمن می‌گذارد و درجایش «هذا مؤمن حقا». و بر روی هر کافر «هذا کافر حقا» نوشته می‌شود. دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالای کند. همه خلایق که در مابین مشرق و مغربند او را می‌بینند و دست نوبه برمی‌دارند. اما نه نوبه ایشان قول می‌شود و نه عمل و ایمان آنان. پس از آن قائم آل محمد ظهور می‌کند و عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌گذارد، و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد کرد، و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را از کفر و فسق و ظلم و جور پاک می‌گرداند.^۱

باید دانست بعضی از علائم ظهور مانند خروج سفیانی که یکی از اعیان یزید بن معاویه موسوم به ابومحمد زیاد بن عبدالله سفیانی بود، در اول دولت بنی عباس در سال ۱۳۳ هـ روی داده است (ر. ک مقدمه ص ۱۱۰)، و دیگر پیدا شدن علمهای سیاه از خراسان مربوط به قیام ابومسلم خراسانی می‌باشد (ر. ک مقدمه ص ۱۰۹)، همچنین کشته شدن نفس زکیه که همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (۹۳-۱۴۵ هـ) مربوط به زمان منصور عباسی است (ترجمه ص ۹۰) که همه اینها قبلاً روی داده، و سپس بر اثر بی‌حافظگی بعضی از روایات، آنها را از علائم آخر الزمان شمرده شده‌اند.

ظهور قائم :

شیعه امامیه معتقد است که بنا بر اصل قدرت خداوند و لطف او مهدی علیه السلام پس از بروز علائم فوق ظهور خواهد فرمود، در حالیکه سن آن حضرت بین ۳۰ و ۴۰ سال به نظر خواهد رسید، و این امر عجیب را جز به قدرت خداوند و معجزات آن حضرت نسبت توان داد. محل ظهور آن حضرت را در مکه در کنار خانه خدا نوشته‌اند، و در بین رکن و مقام مردم به آن حضرت بیعت می‌کنند^۲، و سبعت و سیزده تن از مؤمنان در گذشته زنده می‌شوند و در رکاب آن حضرت جنگ خواهند کرد^۳، مرحوم مجلسی روایت می‌کند که رسول خدا

۱- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزدهم، ص ۴۸۳.

۲- المهدی، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۳- ملا محمد باقر مجلسی، تذکرة الائمة، طبع سنکی، طهران ص ۱۷۸.

فرمود ، ظهور مهدی از قریه کرعه خواهد بود، و در هنگام خروج ابری بر سرش سایه می افکند ، و از میان آن ابر فرشته ای ندای کند که اینست مهدی خلیفه خدا. به روایت مجلسی رنگ صورت آن حضرت عسری (گندمگون) ، و جشمش اسرائیلی، و برگونه او خالی مانند کوب درّی است ، و موی جبین مبارکش کم است ، و بیخ دندان ثنایای آن حضرت از هم جدا می باشد ^۱.

بامهدی عصا ، و انگشتری، و جامه، و عمامه پیغمبر، و اشترش غضبا ، و اشترش دلدل، و اسبش براق، و الاغش یمنفور است، و قرآنی که حضرت علی بن- ایطالب گرد آورده با آن حضرت می باشد ^۲.

در پیش گفتیم که از علائم ظهور مهدی نزول عیسی از آسمان است ، و وی دجال را در پیش مهدی می کشد، و پشت سر آن حضرت نمازی گذارد . در زمان مهدی اصحاب کهف از خواب چند هزار ساله برمی خیزند، و مهدی به ایشان درود می گوید و آنان سلام او را جواب می گویند ، و باردیگر به خواب عمیق فرو می روند و تا قیامت بر نمی خیزند . در بعضی از روایات آمده که اصحاب کهف از یاران مهدی خواهند بود و از کسانی هستند که در رکب او به نبرد خواهند پرداخت .

از ودایمی که در نزد مهدی می باشد تابوت سکینه حضرت موسی ، و نسخه صحیح اسفارتورات ، و انجیل است، و چون آنها را به یهود و نصاری عرضه فرماید، ایشان مسلمان می شوند . مهدی تابوت سکینه را از غار انطاکیه، و اسفارتورات را از کوه شام بیرون می آورد . سپس عیسی به فرمان او صلیب را می شکند ، و خوک را می کشد ، و کلیساها را ویران می کند، و بعد از چهل سال می میرد و در مدینه بین ابوبکر و عمر به خاک سپرده می شود، و مهدی علیه السلام دین راسین اسلام را بر همه اظهار می فرماید ، و جهان را پراز عدل و داد می کند .

در باره مدت خلافت و سلطنت آن حضرت اختلاف است ، خلافت او را هشت ، هفت، نانه سال نوشته اند ، و بعضی پنج سال ، و در برخی از اخبار بیست

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۲-۷۳.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۶۷۳ .

سال و یا چهل سال آمده است .^۱

نواب اربعه

چنانکہ گفتیم از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ کہ سال فوت چهارمین نایب حضرت قائم است ۶۹ سال غیبت صغری بہ طول انجامید ، و از سال ۳۲۹ هـ بہ بعد دورہ غیبت کبری شروع شد کہ ہنوز ہم ادامہ دارد . از سال ۲۵۶ هـ یعنی تولد حضرت قائم بہ بعد در تمام مدت غیبت صغری بین حضرت حجت بن الحسن کہ همان امام غایب شیعیان امامیہ است چہار تن کہ اولین آنها از طرف امام دہم و یازدہم تعیین و سہ نفر دیگر از جانب نایب پیشین خود منصوب شدہ بودند رابط بین امام و مردم بودند ، و عنوان سفارت و نیابت حضرت قائم آل محمد را داشتند . آنان را نواب اربعہ خوانند و ایشان عرایض و استدعیات شیعہ را بہ امام غایب می رسانیدند ، و بہ دستور حضرت بہ ایشان جواب می دادند . این پاسخہا بہ صورت توقیع بردست سفرا یعنی نواب اربعہ صادر می شد .

بنابہ روایت شیعہ امام حسن عسکری در چہار سال آخر عمر خود آن حضرت را بہ خواص شیعیان خود می نمود ، و آنان از آن حضرت مسائلی می پرسیدند ، و او مسیح واد جواب ایشان را می داد و مشکلات آنان را حل می فرمود ، تا مدت ۷۳ سال آن حضرت بہ شیعیان توقیعات می فرستاد کہ وکلای او بہ ایشان می رسانیدند ، و این ہفتاد و سہ سال را غیبت صغری می گویند . مرحوم مجلسی ہمہ این توقیعات را در آخر جلد سیزدہم بحار الانوار خود آورده است .^۲ اسامی نواب اربعہ ، و دورہ نیابت ہر کدام از ایشان بہ قرار ذیل است :

۱- ابو عمر و عثمان بن سعید عمری کہ اورا امام ابو الحسن علی بن محمد ہادی ، و امام ابو محمد ، حسن بن علی عسکری بہ این مقام برگزیدہ بودند .

۱- المہدی، ص ۸۸، ۹۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۳؛ جلسہ سیزدہم بحار الانوار، ص ۶۶؛ عقینۃ الشیعہ ص ۲۴۳، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، تالیف حاج میرزا حسین نوری، طبع تہران، انتشارات جاویدان .

۲- جلد سیزدہم بحار الانوار، ص ۷۸۴-۸۳۷ .

- ۲- پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پلد و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ هـ یا جمادی الاولی سال ۳۰۵ هـ به طول انجامید .
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (از جمادی الاولی ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶ هـ) .
- ۴- ابوالحسین علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ هـ) .^۱

گویند که آن حضرت را وکلای دیگر که عدد ایشان بالغ بر یکصد تن می شده در بغداد، وکوفه واهواز، وهمدان، و قم، وری، و آذوهایجان، و نیشابور، و دیگر بلاد بوده که توقعاتی به ایشان می رسیده است ، ولی مانند نواب اربعه اجازه نداشتند که به خدمت امام برسند^۲ .

نایب اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از طایفه بنی اسد است که او را اسدی نیز خوانده اند ، وری را شیخی ثقة دانسته اند . امام حسن عسکری چون نام دراز او را بشنید فرمود که در يك مرد این دو نام عثمان و ابو عمرو جمع نمی شود، بنابراین دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد برهم زنند و وی را عمری نامیدند. او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر در سرمن رآی (سامراه) بود . او را سان یعنی روغن فروش نیز می خواندند . گویند به سبب مخفی داشتن امر سفارت تقيه نموده روغن فروشی می کرد . چنانکه شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری می آوردند، به ابو عمرو تسلیم می کردند ، و او از راه ترس و تقيه آن اموال را در داخل خیک روغن گذاشته به خانه امام می رسانید . وی مورد اعتماد امام علی النقی بود ، و آن حضرت به یاران خود می فرمود این ابو عمرو مردی ثقه و امین است ، و هر چه به شما گوید از جانب من است ، و آنچه را که به شما می رساند از جانب من می باشد. او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود، پس از رحلت امام حسن عسکری نایب حضرت حجت شد ، و مکرر به خدمت آن امام می رسید . چون

۱- خاندان نوبختی ، ص ۲۱۲-۲۱۳ .

۲- الصدق ، المهدي ، ص ۱۸۱-۱۸۳ ، فصل الخطاب ، ص ۸۹-۹۰ .
در باره اسامی این اشخاص رجوع شود به کتاب تذکره الائمه مجلسی ، ص ۱۷۷-۱۷۸ .

امام حسن عسکری درگذشت ، عثمان بن سعید آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و حنوط نموده به خاک سپرد . تویعات حضرت صاحب الامر در خصوص امر ونهی و جواب سؤالات شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می رسید . عثمان بن سعید چون درگذشت او را در جانب غربی بغداد در شارع الميدان در مسجدی که در نزدیکی دروازه جبهه قرار داشت به خاک سپردند . شیخ طوسی گوید : بر روی قبر دیواری بنا کرده ، و در آن محراب مسجدی بنا شده بود ، و از يك سمت محراب دری بود که به محل قبر در اطافی تنگ و تاريك بازمی شد . مردم بدانجا می آمدند و او را زیارت می کردند . این قبر تا سال ۴۰۸ هـ بدین صورت بود ، در سال ۴۴۰ این دیوار خراب شد و قبر در کوجه افتاد و هر کس که می آمد آنرا زیارت می کرد . مردم می گفتند که این قبر پسر دایه امام حسین است و حقیقت حال را نمی دانستند .

نایب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است . چون پدرش درگذشت به امر امام به جای او نشست ، و واسطه بین حضرت حجت و مردم گردید . در خبر است که توقیمی از طرف امام در تعزیت وفات پدرش آمد و آن مشتمل بر چند فصل بود که در يك فصل آن نوشته شده بود : « انا لله و انا اليه راجعون نسلماً لامره و رضاً بقضائه و بفعله عاش ابوك سعيداً و مات حميداً فرحمه الله و الحقه باوليايه ... » . ابو جعفر دختری به نام ام كلثوم داشت و از وی روایت شده که پدرش چند جلد کتاب در فقه تصنیف کرده و همه مطالب آنها را از حضرت صاحب الامر و پدرش امام حسن عسکری و جدش امام علی النقی اخذ کرده بود . ام كلثوم گوید که این کتابها پس از وی به نایب سوم ، حسین بن روح رسید . ۵۰۰ چینی از ام كلثوم روایت شده که ابو جعفر محمد بن عثمان دل از دنیا برکنده و برای خود قبری کنده بود و منتظر مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ هـ پس از ۵۰ سال نیابت دارفانی را و داع گفت . قبر ابو جعفر در کنار گور مادرش بر سر راه کوفه در خانه اش بود و شیخ طوسی می نویسد که آن قبر

۱ - جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۲۸۶-۲۸۹ کتاب النبیة شیخ طوسی .

اکنون در وسط صحرا است^۱.

نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است. ابوجعفر محمد بن عثمان پس از خود به اشاره امام، حسین بن روح را به جانشینی خویش برگزید. نام او را گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت، و گاهی قسی نوشته‌اند. وی در ایام امامت امام یازدهم نیز از اصحاب خاص او بشمار می‌رفت، و به اصطلاح «باب» آن حضرت بود، و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بود نقل می‌کرد. ام‌کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان گوید: که حسین بن روح از چند سال پیش از مرگ پدرم وکیل او بود و در امر املاک وی نظارت داشت، و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می‌رسانید، و از خواص و محارم وی بشمار می‌رفت. مراتب و ثوق و دیانت و فضل او روز بروز مقام وی را در میان شیعه استوارتر می‌ساخت، تا اینکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منسوب گردید. حسین بن روح بعد از درگذشت ابوجعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غایب به «دارالنیابة» بغداد درآمد و در آنجا رسماً جلوس کرد، و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند. «ذکاء» خادم ابوجعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین بن روح آمد و گفت ابوجعفر مرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی انگشترهای ائمه است.

اول توقیفی که به دست حسین بن روح صادر شد به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود. حسین بن روح از سال انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الاخر سال ۳۰۶ تا ربیع الاخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و بزرگان مملکت بود. چون کار وزارت در دست آل فرات بود و آنان خاندانی شیعه بشمار می‌رفتند تا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی‌شد. همینکه آل فرات به دست حامد بن عباس از کار افتادند و زهر جدید به حبس و مصادره اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد، و حسین بن روح نیز به زندان افتاد، و از سال

۱- کتاب النیبة شیخ طوسی، ص ۲۲۳-۲۳۸، جلد سیزدهم بحار الانوار،

۳۱۲ تا محرم ۴۱۷ هـ در زندان بود. به واسطه دوستی که با محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاق داشت مدتی از زندان اداره امور خود را به وی سپرد، ولی چون ملتفت انحراف فکری و مذهبی او شد وی را خلع کرده و از زندان توقیفی درلن اوصادر کرد. ظاهراً حسین بن روح را به اتهام مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس استیلا یافته بودند به امر المقتدر بالله به زندان افکندند. پس از رهایی از زندان حسین بن روح باز به همان عزت و احترام سابق در بغداد می‌زیست، و چون چند تن از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه عباسی مقاماتی مهم داشتند کسی جرأت فراهم کردن مزاحمت برای او نداشت. در زمان خلافت الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹ هـ) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بلند داشت و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد اومی آوردند، خلیفه و در باریان از او سخن می‌گفتند، و او با زیرکی و عقل و درایت به اداره امور شیعه مشغول بود.

بنا به روایت ام کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان، حسین بن روح در شعبان ۴۲۶ هـ درگذشت، قبر او در محله نوبخت بغداد در نزدیکی دروازه‌ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و از آنجا به سمت نل و دروازه دیگر و به نل شوک می‌گذشتند.

نایب چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمّری است. حسین بن روح به اشاره امام غایب پیش از مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمّری را به جانشینی خویش برگزید، و وی مدت سه سال از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ نیابت و وکالت امام غایب را داشت. این بابویه روایت کرده که ابو محمد حسن بن مکتب گفت در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمّری وفات کرد من در بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ او به نزد وی رفتم ناگهان دیدم که توقیفی از امام در آورد و به مردم نشان داد. متن آن بدینگونه بود: «بسم الله الرحمن الرحيم

۱- خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۲۲.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۹۵-۳۰۰، کتاب النبیة شیخ طوسی

یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين سنة ايام فاجمع امرك ولا تنوص الى احد فيقوم منامك بعد وفاتك وتند و قعت النبية التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامل وفسوق القلوب وامتلاء الارض جوراً و سباً من شيعتى من يدعى المشاهدة قبل خروج السفينى والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم» ، يعنى «اى على بن محمد سمرى خداوند پاداش برادران دىنى ترا در مصيبت مرگ تو بزرگ دارد، همانا تو ازاکنون تا شش روز ديگر خواهى مرد پس كار خود فراهم كن و درباره نيابت و وكالت به هيچكس وصيت مكن تا به جاي تو بنشيند، زيرا عيت كبرى واقع گرديد و من ظهور دنخواهم كرد مگر به فرمان خداى تعالى و آن پس از مدت درازى خواهد برد كه دلها را سختى و قساوت فراگيرد و زمين ازستم و بيداد پرگردد. به زودى از شيعه من كسانى مى آيند كه دعوى ديدن مرا مى كنند. بدان هر كس كه پيش از خروج سفينى و بر آمدن صيحة و بانگى از آسمان ادعاى ديدن من نمايد دروغگو و مفترى است. نبرو و قدرت تنها براى خداست و بس». ابو محمد احمد بن حسن المكنب گويد كه ما از توقيع نسخه برداشته و از نزد ابو بيرون رفتيم، و چون روز ششم شد او را مرگ فراسيد. در هنگام نزع از او پرسيدند كه وصى و جانشين تو كيست، گفت «لله امر هو بالقه و قضى»، يعنى «خدا را امرى است كه بايد آنرا به اتمام برساند»، اين سخن را بگفت و در گذشت. گويند كه قبر او در بيداد در نجيا باني معروف به شارع الخزانجى از قضا و ميدان دروازه محول است كه در کنار بهر ابى عتاب قرار دارد.

مدعيان بايبت: غير از نواب اربعه كه ذكر ايشان در پيش گذشت ، چند نى از معاذيف شيعة براى كسب شهرت يا جاب منفعت مدعى بايبت و سفارت حضرت حجت بن الحسن شدند كه نام بعضى از ايشان از اين قرار است:

حسين بن منصور حلاج: وى در آغاز خود را رسول امام غايب و وكيل و باب آن حضرت معرفى مى كرد و به همين سبب علمای علم رجال شيعة او را از مدعيان بايبت شمرده اند. نام او ابو السفيث حسين بن منصور است كه در ۳۰۹ هـ

۱- كتاب الميبة شيخ طوسى، ص ۲۵۶-۲۵۸ ، ج ۱ ص ۲۵۸-۲۵۹

ص ۳۰۲-۳۰۴ ، عقيدة الشيعة، ص ۲۵۲-۲۵۷.

کشته شد. حلاج پس از دهوی بایست بر آن شد ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی را که از مشاهیر متکلمین و از شعرا و مصنفان امامیه، و از بزرگان خاندان نوبختی بشمار می رفت در سلك یاران خود آورد، و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او بودند به عقاید حلولی خویش در آورد، به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ابوسهل که پیری مجرب و عالمی ذریک بود نمی توانست بیند که يك داعی صوفی با مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن روح نوبختی، وکیل امام غایب معرفی کند، و بدین وسیله آل نوبخت را از دستگاه خلافت دور سازد.

در این زمان چون فقه امامی از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت و جماعت به ناچار « مذهب ظاهری » را که موسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (در گذشته در ۲۹۷ هـ) است پذیرفته بودند. رؤسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج ناچار شدند که به ابوبکر محمد بن داود امام مذهب ظاهری متصل شده و او را به صدور فتوایی که در سال ۲۹۷ هـ اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده بود وادار نمایند. در این هنگام ابوالحسن علی بن فرات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبخت کمک می کرد. حلاج در سال ۲۹۶ هـ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با مذهب حاویه بود دعوت کرد. وزیر، ابوالحسن بن القرات وی را تعقیب کرد، و این داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد بگریخت و در شوشتر و اهواز پنهان می زیست. در سال ۳۰۱ هـ به دست عمال خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد و در ۲۴ ذی قعدة سال ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمرده و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس به دار آویخته شد، و سپس جسد او را بسوزانید و سرش را بر چوبی بالای جسر بغداد زدند.

باید دانست حسین بن روح بن منصور حلاج در حدود ۲۴۴ هـ در قربة طور از قراء یضاه فارس در هفت فرسنگی شیراز زائیده شد و با پدرش منصور

از بیضا به واسطه رفت ، و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت . در ۲۰ سالگی به بصره رفت و مرید صوفی آن زمان عمرومکی شد و به دست او خرقه تصوف پوشید . در سال ۲۷۰ هـ در بیست و شش سالگی به مکه سفر کرد و حج کعبه بگذارد ، از مکه به اهواز بازگشت و به دعوت پرداخت . حلاج برای دعوت مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت ، سرانجام چنانکه گفته شد در اهواز به دست عمال خلیفه گرفتار گردید و به فتوای علمای دین در بغداد به قتل رسید . او سخنان غریب می گفت و کتابهای عجیب تصنیف کرد که از جمله آنها طاسین الازل ، و قرآن القرآن ، والکریت الاحمر است . اشعاری نیز در وحدت وجود از او باقی است که از آنها استشمام کفر و نامسلمانی می شود .^۱

ابن ابی العزافر : نام او را یاقوت حموی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزافر آورده است . شلمغانی از اصحاب امام حسن عسکری و دبیران زمان خود در بغداد بود . در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نوایب اربعه به منافسه و رقابت پرداخت ، و دعوی باییت کرد . نجاشی در رجال خود می نویسد که ابن ابی العزافر شلمغانی از پیروان مذهب امامیه بود و او را رشک و حسد به حسین بن روح بر آن داشت که ترک مذهب امامیه گوید و داخل در کیشهای مردود گردد تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر شد و سرانجام به امر دولت وی را کشته و به دار آویختند .

شلمغانی مردی جاه طلب بود و به سبب دوستی که با محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن

۱- النبی شیخ طوسی ، ص ۲۶۱-۲۶۲ ، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴ ،
 خاندان نوبختی ص ۱۱۱-۱۱۶ ، لوئی ماسنون ، قوس زندگی منصور حلاج ،
 ترجمه عبدالغفور روان فرحادی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸ ، مجلسی ، جلد سیزدهم
 بحار الانوار ، ص ۳۱۱-۳۱۳ .

Massignon(L.), La Passion d' al-Hosayn ibn al-Mansur al-Hallâj; Paris 1914-21; Les Origines Shi'ites de La famille vizirale de Banu, L'furât dans: Mèlanges Gaudefroy Demonbynes: Le caire.

علی بن محمد الفرات داشت در دستگاه وزارت در آمد و به کتابت و دیرری مشغول شد. پس از تکبیت خاندان فرات و کشته شدن و ذیر و پرش ، ابن ابی العزاقر پنهان شد ، و در نهان به موصل گریخت و تا حدود سال ۳۲۰ هـ در موصل و اطراف آن می زیست . سپس به بغداد آمد و به دعویهای گزاف پرداخت و مانند حسین بن منصور حلاج مذهبی بر اساس حلول و تناسخ بنیاد نهاد . شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از مخالفان سرسخت او شده بود نامههایی به طرفداران خود در لحن شلمغانی نوشت و از او بیزاری جست ، و دیرری نگذشت که توفیقی از طرف صاحب الزمان در لحن او صادر گشت . شیعیان امامی که بعد از صدور توفیق از وی تبری جست بودند چون دعاوی عجیب او را شنیده و مردمی را گرداو جمع دیدند به اشاره حسین بن روح نزد ابن مقله و ذیرالراضی بالله آمده و او را به انواع دعاوی منتهم ساختند ، و وجودش را برای دستگاه خلافت مضر دانستند . ابن مقله دنبال او فرستاد ، ابن ابی العزاقر بار دیگر پنهان شد و از جایی به جایی می گریخت تا در شوال سال ۳۲۲ هـ ماموران حکومت او را یافته به زندان افکندند . وی را با مریدش ابراهیم بن ابی عون به فرمان الراضی بالله خلیفه عباسی محاکمه کرده هر دو را بکشتند و جسدشان را بردار کردند و سپس پیکر آنان را بسوختند و خاکترشان را به دجله انداختند . این واقعه بنا به گفته کامل ابن اثیر در ذی قعدة ۳۲۲ هـ اتفاق افتاد .

ابو محمد شریعی: دیگر از مدعیان با بیت ابو محمد شریعی است که از اصحاب ابوالحسن علی بن محمد، و حضرت حسن بن علی بود ، و او نخستین کسی است که دعوی این مقام را کرد ، و سپس رسوا شده و امام او را در توفیق خود لعنت فرمود و از وی برائت جست . شیعیان نیز وی را لعنت کرده از او تبری گشتند . گویند که او مانند حلاج و شلمغانی دعاوی عجیب می کرد

-
- ۱- یاقوت حموی ، معجم الادباء ، ج ۱ ص ۲۳۵ ، ۲۴۳-۲۴۸ ؛
 معجم البلدان ج ۳ ص ۱۳۱۴ ، کتاب الغیبه شیخ طوسی ص ۲۰۰ ، ۲۶۳-۲۶۹ ؛
 کتاب الرجال نجاشی ص ۲۶۸ ، الفهرست شیخ طوسی ، طبع نجف ، ص ۱۴۶ ؛
 خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۱۸ ، الکامل ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۰-۲۹۴ ، الفرق
 بین الفرق بغدادی ، طبع مصر ، ص ۱۹۵ .

و به کفر و الحاد گراییده بود^۱.

محمد بن نصیر نمیری؛ دیگر محمد بن نصیر نمیری است که نخست از اصحاب ابو محمد حسن بن علی بود، و پس از درگذشت آن حضرت دعوی بایت و مقام ابو جعفر محمد بن عثمان کرد و شیعه از وی بیزاری جستند. سپس او مانند شلمانی و حلاج به تناسخ و حلول و اباحه قائل شد^۲.

احمد بن هلال عبرتایی کرخی؛ دیگر احمد بن هلال عبرتایی کرخی است که از اصحاب حضرت ابو محمد، حسن عسکری بود و پس از حسن بن علی دعوی بایت کرد. چون به قول شیعه ادعای وی باطل بود توقیفی به دست ابوالقاسم حسین بن روح در لعن و برائت از او صادر گشت^۳.

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال؛ دیگر ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است که از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری خودداری کرد، و سپس دعوی نیابت نمود و گفت که وکیل امام است. شیعیان از وی تبری جستند و توقیفی از طرف صاحب الزمان در لعن او صادر گشت^۴.

فرق شیعه امامیه :

فرق معروف شیعه امامیه که در کتب تواریخ و ملل و نحل اسلام آمده از این قرار است :

۱- اثنی عشریه یا دوازده امامیان به دوازده امام قائلند که نخستین ایشان حضرت علی بن ابیطالب و فرجامین آنان حضرت محمد بن الحسن قائم آل محمد است^۵.

۱- کتاب النبیہ شیخ طوسی، ص ۲۵۸

۲- کتاب النبیہ شیخ طوسی ص ۲۵۹-۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۰۹.

۳- ایضاً کتاب النبیہ ص ۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۴- ایضاً کتاب النبیہ ص ۲۶۰-۲۶۱، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۹۴.

- ۲- احمدیه پیروان احمد بن موسی بن جعفر برادر حضرت امام رضا بودند که مدفن وی اکنون معروف به شاه چراغ در شیراز و زیارتگاه می باشد.
- ۳- اصحاب الانتظار همان شیعیان دوازده امامی اند که منتظر ظهور امام غایب می باشند^۱.
- ۴- اصحاب صحیفه ملعونه در اصطلاح علم رجال عبارت از کسانی هستند که در منع خلافت امیرالمومنین علی هم پیمان شده و در میان خودشان صحیفه‌ای در این موضوع بنگاشتند و از جمله ایشان ابوسفیان، و عکرمه، و صفوان بن امیه، و سعید بن العاص، و خالد بن ولید، و عیاش بن ابی ریه، و بشر بن سعد، و سهیل بن عمر، و حکیم بن حزام، و صهیب بن سنان، و ابوالاعور سلمی، و مطیع بن اسود بودند^۲.
- ۵- اقلییه پیروان اطس نامی که در زمان المستعین بالله عباسی خروج کرد و مردم را به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل می خواند، و چون وی در گذشت مردم را دعوت به خود کرد^۳.
- ۶- امامیه تمام عجمی فرقه‌هایی است که به امامت بلافضل حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او قائل شدند، و منتظر خروج یکی از علویان گشتند. اما بطور خاص این لقب بیشتر بر فرقه اثنی عشریه اطلاق می شود. مسمودی گوید که فرق شیعه در زمان وی هفتاد و سه فرقه و امامیه سی و سه فرقه بودند^۴.
- ۷- اهل ایمان لقبی است که شیعیان امامیه به خود دادند، زیرا که فقط خویشان را مؤمن و دیگر مسلمانان را مسلم می خواندند^۵.
- ۸- اهل قدرت فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام یازدهم به قدرت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند^۶.

۱- اعتقادات فخر رازی، ص ۵۵

۲- ریحانة الادب، ج ۱ ص ۸۱.

۳- مقالات اشعری ص ۸۳-۸۴؛ الکامل ابن اثیر ج ۶، حوادث سال

۱۹۹-۲۰۰.

۴- خاندان نوبختی، ص ۲۵۰.

۵- بیان الادیان، ص ۶۲؛ تبصرة الموام، ص ۳۷۰.

۶- خاندان نوبختی ص ۱۶۳؛ کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۵۱، ۶۳، ۱۴۵.

- ۹- باقریه گروهی از شیعیانند که معتقد به رجعت امام محمد باقر بودند.^۱
- ۱۰- جعفریه گروهی از شیعیانند که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند، و ظاهراً رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از دانشمندان و متکلمان شیعه بود.^۲
- ۱۱- جعفریه نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری است که در فروع دین پیر و امام جعفر صادق و احکام فقهی آن حضرت بودند.^۳
- ۱۲- جعفریه معتقدان به امامت جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب برادر امام یازدهم حسن عسکری بودند.
- ۱۳- حنیفه گویند که امامت بعد از علی مرتضی به پسرش حسن مجتبی و پس از وی به حسن مثنی می‌رسد و بعد از او پسر وی عبدالله را امام دانند.^۴
- ۱۴- رافضه در آغاز فرقه‌ای از شیعیان کوفه و از پیروان زید بن علی بن حسین بودند که چون او به امامت مفضول فائل گشت از وی دور شدند و او را رفض و ترک نمودند، و به همین جهت رافضه خوانده می‌شوند. اهل سنت و جماعت عموم فرقی شیعه را به سبب این که خلفای سه‌گانه را رفض و ترک نموده‌اند رافضه می‌خوانند.^۵
- ۱۵- رافضه دیگر پیروان اولیه مغیره بن سعید بودند که چون رأی خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن اظهار داشت، شیعه از او روی گردانیدند، و وی و طرفدارانش را رافضه خواندند (رجوع شود به مغیره).
- ۱۶- سمیطیه یا شمیطیه پیروان یحیی بن ابی‌السمیط و معتقد به امامت محمد بن جعفر ملقب به دیباج بودند و مهدی متظر را از فرزندان او می‌دانستند.^۶
- ۱۷- سکاکیه از فرقی کلامی شیعه که پیرو ابو جعفر محمد بن خلیل سکاکی

۱- رجال کشی ص ۲۷، ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۱

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۲، خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۳

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۵- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱ ص ۱۵۷، ۲۳۰، ۴۳۸.

۶- ۴۹۱، ۶۱۱، منهاج السنة ابن تیمیة ج ۱ ص ۶-۹؛ خاندان نوبختی ص ۲۵۶.

۶- خاندان نوبختی ص ۲۵۷.

از متکلمان امامیه بودند، و خداوند را به خودی خود عالم می‌دانستند، و وصف عالمیت را در وی از صفات ذاتی او می‌شمردند^۱.

۱۸- سیایه گروهی از شیعیان که پیرو عبدالرحمن بن سیایه از اصحاب امام جعفر صادق بودند، و ایشان از فرق کلامی شیعه بشمار می‌روند. آنان عقیده داشتند که در باب صفات خداوند مانند عالم، وحی، وقادر، و بصیر، و سمیع هر چه امام جعفر صادق در آن باب بگوید همان صحیح است، و قول دیگر را در آن خصوص نمی‌پذیرفتند^۲.

۱۹- شیطانیه یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان احوال ملقب به مؤمن الطاق بودند که اهل سنت و جماعت از روی دشمنی برای اهانت به وی او را شیطان الطاق می‌خواندند^۳.

۲۰- شیعه نام عمومی کسانی است که به امامت علی بن ابیطالب گرویده‌اند، و ایشان را در آغاز شیعه علی می‌خواندند. پس از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس طرفداران علی را برای امتیاز ایشان از آن فرقه آنان را علویه نیز خواندند.

۲۱- طاطریه پیروان ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی معروف به طاطری که از فقها و شيوخ واقفه و معاصر با امام موسی کاظم بود، و باینکه در حدیث واقفه ثقه شمرده می‌شود در دفاع از مذهب واقفی و رد عقاید شیعیان قطعیه تعصب داشت و کتب متعددی در تائید مذهب واقفی تالیف کرده که عدد آنها به سی می‌رسیده و یکی از آنها کتابی بوده در امامت که گویا همان کتابی است که ابوسهل نوبختی بر آن در نوشته است^۴.

۲۲- عماریه از فرق فطحیه یاران عمار بن موسی سابطی بودند.

۲۳- فطحیه یا افطحیه قائل به امامت عبدالله بن جعفر صادق ملقب به افطح بودند.

۲۴- فطحیه خلیص فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتی که برادر بزرگتر یسری نداشته باشد جایز می‌دانستند و بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند.

۱- مقالات اشعری ج ۱ ص ۲۱۹.

۲-۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۸.

۴- الزهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۶-۲۱۷، رجال نجاشی، ص ۱۷۹.

- ۲۵- قطعیه فرقه‌ای از شیعه امامیه در برابر واقفه که به رحلت امام موسی کاظم قطع کردند .
- ۲۶- محدثه فرقه‌ای از مرجئه و اصحاب حدیث که به امامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شدند .
- ۲۷- محمدیه طرفداران امام محمد بن علی النقی بودند .
- ۲۸- مفضلیه کسانی که علی بن ابیطالب را برابر بکر و عمر تفضیل و ترجیح می‌دادند ، و جزاین در جمیع مسائل موافق با اهل سنت و جماعتند ، و حضرت علی را افضل مردم بعد از رسول الله می‌دانند ، ولی به صحابه نسبت ظلم و غضب و ضلال نمی‌دهند .
- ۲۹- مفضلیه از فرق موسویه پیروان مفضل بن عمرو جعفری کوفی بودند .
- ۳۰- ممتوره لقبی بود که مخالفان به واقفه داده بودند .
- ۳۱- مؤلفه فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام رضا پیرو واقفه شدند .
- ۳۲- ناوسیه از شیعیان امامیه که به زندگی جاوید امام جعفر صادق اعتقاد داشتند و منتظر ظهور آن حضرت بودند .
- ۳۳- نعلیه پیروان حسن بن علی نعلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند و در افریقای شمالی و مرکزی می‌زیستند .
- ۳۴- نفیسیه از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیداشدند .
- ۳۵- نفیسیه خالص از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۶- نعمانیه رجوع شود به شیطانیه .
- ۳۷- واقفه نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل قطعه منکر رحلت امام موسی کاظم شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند .
- ۳۸- هشامیه پیروان هشام بن حکم بودند .

۱- رسائل ابن تیمیه ، ج ۱ ص ۲۴ : خاندان نوبختی ص ۲۶۴ ، تحفه اثنی عشریه ص ۱۱ .

۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۴ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶ .

۴- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۶ .

۳۹- یقیناً از فرق امامیه اصحاب سلیمان الاقطع که از معاصرین ابوه‌حمده‌شام بن حکم بودند.

۴۰- یونیه از پیروان یونس بن عبدالرحمن قمی بودند که از قطبیه بشمار می‌رفت و درباره تشبیه خداوند و عرش او افراط می‌نمود.

۴۱- تفضلیه رجوع به مفضیله شود.

غلاة شیعه

غلاة جمع غالی است که در پارسی به معنی گزافه‌گویان می‌باشد. آنان فرقه‌هایی از شیعه هستند که افراط در تشیع نموده و درباره ائمه خود گزافه‌گویی کرده و ایشان را به خدایی رسانیده و یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند، و یا به تناسخ قائل گشتند.

غالب ایشان در عقیده مشترکند و در حقیقت يك فرقه بیش نیستند که به نامهای مختلف در کتب تواریخ و فرق ذکر شده‌اند. تقریباً تمام فرق شیعه بجز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه از غلاة بشمار می‌روند. نسبتهایی که فرق غلاة به ائمه و پیشوایان خود می‌دهند از طرف دیگر مسلمانان و حتی فرق شیعه میانه‌رو رد شده است، تا حدی که اکثر فرق اسلام غلاة را به سبب سخنان کفرآمیزشان از دین اسلام بیرون می‌دانند.

به قول شهرستانی غالباً غلاة یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و خدا را حال در ابدان آدمیان دانند، و مانند تناسخیان و بهود و نصاری قائل به تجسیم خداوند شده‌اند. اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار است: تشبیه، بداء، رجعت، و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده‌اند، در

۱- اختیار معرفة الرجال کتبی، ص ۲۶۶ (شماره ۲۷۹)؛ مقالات الاسلامیین اشعری، ج ۱ ص ۴۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰، ۳۲۵.

۳- درباره فرق شیعه علاوه بر منابع فوق‌الذکر به مقاله ذیل رجوع شود.

Marshall Hodgson: How Did The Early Shia Become Sectarian. Journal of The American Oriental Society, 75: 1-13 (1955)

اصفهان خرمیه، کوزکیه، درری مزدکیه و سنبادیه، و در آذربایجان ذاقولیه، و در بعضی از نقاط محمره یا سرخ جامگان و در ماوراءالنهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند.

در آغاز غلاة شیعه تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند، ولی از قرن دوم هجری بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با دولت عباسی و اموی به مخالفت برخاستند. غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه میانه‌رو بشمار آورد، زیرا سخنان ایشان نه با موازین شرع اسلام مطابق است و نه با معیار عقل و منطق، و چون آنان خود را به شیعه بسته و به آن طایفه منسوب دانسته‌اند، ما نیز ایشان را در عداد فرق شیعه می‌آوریم.^۱

علامه حلی در کتاب انوارالملکوت در شرح کتاب الیاقوت ابواسحاق ابراهیم نوبختی، غلاة را رد کرده گوید جسمانی دانستن خداوند و معجزات امیرالمؤمنین علی (ع) را بمانند معجزات موسی و عیسی شمردن باطل است، و غلاة بر چند دسته شده گروهی گفتند که علی (ع) در حقیقت خدا است، و بعضی گفتند که او پیامبر است، و برخی معجزات وی را مانند انبیای پیشین چون موسی و عیسی دانستند که همه این سخنان باطل و دور از حقیقت است.^۲

فبی از غلو و تکوهش آن در قرآن و حدیث :

قرآن کریم غلو در دین را نهی کرده و نادرست دانسته است، چنانکه فرماید: «یا اهل الكتاب لاتغلو فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق»^۳، یعنی ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از حد تجاوز ننمایید و به خداوند جز سخن راست نسبت ندهید»، و نیز فرماید: «قل یا اهل الكتاب لاتغلو فی دینکم غیر الحق و لاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبله و اضلوا کثیرا، و ضلوا عن سواء السبیل»^۴، یعنی «بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و خواست گروهی

۱- الملل و النحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۸۸-۲۸۹، دائرة المعارف اسلام- ماده غلاة، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴ ص ۱۶۳ المقالات و الفرق ص ۱۷۹.

۲- انوارالملکوت فی شرح یاقوت، طبع دانشگاه تهران، ص ۲۰۱.

۳- قرآن کریم سوره چهارم (النساء) آیه ۱۷۱.

۴- قرآن کریم سوره پنجم (المائدة) آیه ۷۷.

را که پیش از شما گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کردند، و از راه راست به دور افتادند پیروی نکنید». پیغمبر و ائمه اطهار نیز از غلو در دین نهی فرموده و پیروان خویش را از طایفه غلاة بر حذر داشته‌اند.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: «یا علی مَلِكٌ فِی اُمَّتِی مِثْلُ الْمَسِیْحِ عِیْسَى بْنِ مَرْیَمَ افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ، فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَ هُمُ الْحَوَارِیُّونَ ، وَ فِرْقَةٌ هَادِیَةٌ وَ هُمُ الْیَهُودُ ، وَ فِرْقَةٌ غُلُوْفِیَّةٌ نَخَرَجُوا عَنِ الْاِیْمَانِ ، وَ اِنِ اُمَّتِی سَتَفْتَرِقُ فِیْكَ ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَةٌ شِیْعَتُكَ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ فِرْقَةٌ عَدُوْكَ وَ هُمُ الشَّاكِرُونَ وَ فِرْقَةٌ تَغْلُوْا فِیْكَ وَ هُمُ الْجَا حِدُونَ وَ اَنْتَ فِی الْجَنَّةِ یَا عَلِیُّ وَ شِیْعَتُكَ وَ مَحَبِّ شِیْعَتُكَ ، وَ عَدُوْكَ وَ الْغَالِیُّ فِی النَّارِ» ، یعنی «یا علی مثل تودرامت من مانند مسیح بن مریم است که قوم او به سه فرقه تقسیم شدند:

مؤمن که حواریون باشند، و دشمنانش که یهود باشند، و فرقه‌ای که درباره او غلو کردند و آنان از ایمان بیرون رفتند. همانا امت من درباره توبه سه دسته تقسیم شوند: شیعه و پیروان تو که همان مؤمنان باشند، دشمنان که بدگمانان در باره تو باشند، و گروهی که درباره تو غلو کنند و ایشان منکران حق‌اند، و تو و شیعیان و دوستان شیعیان در بهشتید، و دشمن و غلوکننده درباره تو در دوزخ است»^۱.

از حضرت صادق در نهی از غلو روایت شده که فرمود: «احذروا علی شبا بکم الغلاة لا یفسدوهم ، فان الغلاة شر خلق الله یصنرون عظمة الله ، یدعون الربوبية لعباد الله والله ان الغلاة لشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین اشركوا»، یعنی «بر حذر دارید جوآنان خود را از غلاة و کزافه گویان تا ایشان را فاسد نکنند، زیرا غلاة بدترین آفریدگان خداوند، بزرگی خدا را کوچک شمارند، و برای بندگان خدا دعوی خدایی کنند، بخدای سوگند که غلاة بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرک‌اند»^۲.

همچنین از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «سهمی و بصری و

۱- حاج میرزا خلیل کمره‌ای ، کتاب آراء ائمة الشیعه الامامیه فی الغلاة ،

طبع تهران، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- ایضاً ص ۵۵-۵۶.

بشری ولحمی و دمی من هولاء براء بری الله منهم ورسوله. ما هولاء علی دینی و دین آبائی^۱، یعنی «گوش و چشم و سوی و پوست و گوشت و خون من از ایشان (ازعلاء) بیزار است. خدا و پیغمبرش نیز از ایشان بیزارند. غلاة بردین من و دین پدران من نیستند».

از حضرت رضا روایت شده که فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون، من جالهم او خالطهم، او آكلهم، او شاربهم، او واصلهم، او زوجهم او... خرج من ولاية الله عزوجل و ولايتنا اهل البيت»^۲، یعنی «غلاة کافرند و مفوضان مشرکند. هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و بیبویند و ازدواج کند و... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است».

غلاة و قرآن: غلاة شیعه قائل به تحریف قرآن‌اند، و قرآن موجود را که خلیفه سوم عثمان آنرا گردآورده قبول ندارند و می‌گویند که او آیات کتاب الله را به میل خود تحریف کرده و دستخوش تعبیر و زیاد و کم نموده است. مثلاً می‌گویند سوره احزاب که مشتمل بر ۷۳ آیه است، پیش از آنکه عثمان قرآن را جمع کند، پیش از این اندازه بوده، و آیات آن به عدد سوره البقره به ۲۸۶ آیه می‌رسیده است. سوره النور که اکنون ۶۴ آیه دارد سابقاً پیش از ۱۰۰ آیه داشته، و سوره الحجر که اکنون ۹۹ آیه دارد، سابقاً ۱۹۰ آیه داشته، و از همه آنها عمداً آیاتی اسقاط شده که غالب آنها درباره ولایت علی بن ابیطالب بوده است. باید دانست که گارسن دوتاسی (Garcin de Tassy) و میرزا کاظم بیک برای اولین بار سوره‌ای از این سور مجعوله را در روزنامه آسیایی (Journal Asiatique) در ۱۸۲۲ م به چاپ رسانیدند^۳.

در هندوستان نسخه مجعولی از قرآن پیدا شده که غیر از این سوره و سوره نور، سوره دیگری مشتمل بر هفت آیه در بردارد که به زعم ایشان سوره ولایت علی وائمه است، و آن سوره چنین می‌باشد:

۱- کتاب آراء ائمة الشيعة الامامية في العلاء ص ۷۷

۲- ایضاً ص ۱۴۳

3- Noeldeke Geschichte des Qorans, 221-223.

سورة الولاية سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الذین آمنوا، آمنوا بالنبی وبالولایة الذین بعثناهما یتهدیانکم الی سراط مستقیم ۱- نی و ولای بهضیما من بعض وانا العلیم الخیر ۲- ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات العیم ۲- والذین اذا تلیت علیهم ایانا کانوا یا- یا تا مکذبین ۳- ان لهم فی جهنم مقاما عظیما، اذا نودی لیم یوم القیامة ان الظالمون المکذبون المرسلین ۵- ما خلقهم المرسلین الا بالحق، و ما کان الله لیظهرهم الی اجل قریب ۶- و سبح بحمد ربک و علی من الشاهدین ۷

همه این اضافات و زیادات را که شیعیان عالی بر قرآن افروده اند دانستند انگلیسی. کلیر تسدال (Clair Tisdall) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است.

شیعیان عالی برای از حجیت انداختن قرآن عثمان در سال ۳۹۸ هـ نسخه ای از مصحف عبدالله بن مسعود را بر مصحف عثمان ترجیح دادند، و این اختلاف موجب آن شد که علمای سنت و جماعت در آن عصر تحت ریاست فیه شافعی معروف، ابو حامد اسفراینی محکمه ای تشکیل داده و به سوزاندن آن نسخه حکم کنند.

بعضی از شیعیان عالی معتقد بودند که مصحف علی اقدم نسخ قرآن است و ترتیب آن تاریخی و بر حسب ترتیب نزول آیات بوده است. بنا بر حدیثی که ایشان ساخته اند علی قرآن را بر هفت مجموعه مرتب فرمود و در آغاز این مجموعه ها هفت سوره: ۱- البقره، ۲- آل عمران، ۳- النساء، ۴- المائده، ۵- الانعام، ۶- الاعراف، ۷- الانفال قرار داشت، و سپس شش مجموعه دیگر به دنبال آنها قرار می گرفت که به کلی با مصحف عثمان اختلاف داشت، و دیگر مجموعه ها بدین ترتیب بود: سوره یوسف، سوره العنکبوت، سوره

1- The Moslem World (1813). III 227-241, Shlah additio no the Koran.

۲- تاریخ یعقوبی، طبع هوتسما، ص ۱۹۷، طبقات الشافعی، ج ۳ ص ۲۶.

الروم، سوره لقمان، سوره فصلت، سوره الذاریات، سوره الانسان، سوره السجده، سوره النازعات، سوره التکویر، سوره الانفطار، سوره الانشقاق، سوره الاعلی، سوره الینه و همچنین دیگر مجموعه‌ها تا به دوسوره معوذتین می‌رسید. شگفت اینجاست که سوره فاتحه‌الکتاب را در این قرآن جای نبوده.

غلاة گویند که مصحف کامل و مورد اعتماد را که علی به خط خود نوشته بود حضرت رسول به دخترش فاطمه بخشید و حجم این نسخه سه برابر قرآن متداول و معمول است، و این همان نسخه است که از امامی به امام دیگر می‌رسد و سرانجام به دست حضرت حجت امام منظر می‌افتد، و هموست که مردم را در آخر الزمان به این نسخه از قرآن دعوت کرده و آیات آنرا تفسیر می‌فرماید. شیخ بهاء‌الدین عاملی (درگذشته در ۱۰۰۳ هـ) در قصیده‌ای که در مدح امام غایب سروده به نسخه مصحفی که در نزد آن امام است اشاره کرده گویند:

و انقذ کتاب الله من ید عصبه

عصا و تماد وافی عتو و اصرار

یحیدون عن آیاته لروایة

رواها ابو شعیون عن کعب الاحبار^۲

ظاهراً ابو شعیون نامی خیالی است که شیخ بهاء‌الدین عاملی آنرا به قصد مسخره آورده و مقصود وی مفرینی است که اسرائیلیاتی را در تفاسیر خود از قول رواة مجهول الهویه و کعب الاحبار آورده‌اند.

خلود باره پیغمبر و الهه : اصول و عقیده غلاة مبتنی بر ظهور، و اتحاد، و حلول، و تناسخ است. در باره ظهور اعتقاد دارند که ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امامی ظاهر می‌شود و آن شخص مظهر ذات الهی است. در باره اتحاد گویند که روح خداوند در بدن پیغمبران و امامان اندر می‌آید و حلول می‌کند. مانند نصاری که قائل به حلول لاهوت در ناسوت شدند. در این صورت طبیعت آدمی به شکل طبیعت الهی در می‌آید.

در باره تناسخ معتقدند که ممکن است روح خدایی که در پیغمبر حلول کرده، پس از وی به قلب ائمه و از ایشان به جسد کسان دیگر در آید، و همه آنان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴.

۲- گلدزیهر، مذهب التفسیر الاسلامی، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۴-۳۰۱.

یکی پس از دیگری به مرتبه خدایی برسند.

بر روی این چهار اصل می‌گویند ممکن است از پیغمبر و ائمه کارهای شگفت و خارق‌العاده سرزند، زیرا وی با بدن جسمانی خود این معجزات و افعال شگرف را انجام نمی‌دهد، بلکه روح خدایی اوست که وی را به انجام دادن چنین اعمال خارق‌العاده‌ای قادر می‌سازد. چنانکه غلاة شیعه می‌گویند که جزء الهی در علی حلول کرد و با جسدش متحد شد و بدین علت است که از آن حضرت کارهای شگفت سر می‌زد و عالم به غیب بود و با کفار می‌جنگید و پیروز می‌شد و در خیر به آن سنگینی را يك تنه از جای بر می‌کند. به همین سبب بود که حضرت فرمود: *والله ما فلتت باب خیر بقوة جسدانیه و لا بحركة غذائیه، و لكن قلته بقوة ملكوتیه*، یعنی «به خدای سوگند که در خیر را به نیروی جسمانی و بحرکت غذایی بر نیکندم، بلکه آنرا به نیروی ملکوتی از جای کردم».

علی‌اللهبان از غلاة معتقدند که خدا در علی حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از اینجهت این خوارق عادات از او سر می‌زد. غلاة علت عصمت پیغمبر و ائمه را از گناه حلول روح خدا در ایشان دانند، و گویند گرچه آنان در ظاهر جسمانی و جسدانی هستند، ولی در حقیقت رحمانی و ربانی می‌باشند و از اینجهت معصوم از لغزش و خطایند. زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند حتماً از گناه و لغزش مصون نمی‌ماندند، و این حلول روح خدایی است که آنان را از معصیت باز می‌دارد. به سبب حلول جزء خدایی در پیغمبر و امامان بعضی از صوفیه و غلاة منکر سایه داشتن ایشان شدند، و گفتند آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند، زیرا خود نور مطلقند، و نور خوشید و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می‌کند.

غلاة درباره علی بن ابیطالب و حسین بن علی بیش از دیگر ائمه غلو و گزافه‌گویی کرده و از پیغمبر روایت نموده‌اند که «چون آن حضرت به معراج خروج فرمود ملائکه و فرشتگان حال حضرت علی را از او می‌پرسیدند. دانست که مردم آسمان علی را بیش از او می‌شناسند، چون به آسمان چهارم رسید *ملك الموت* را دید، وی گفت که از جانب خدا مأمور قبض روح همه بندگان او جز محمد و علی است، و آندو چون اجلشان فرا رسد خداوند خود به دست

قدرتش ایشان را قبض روح فرماید . پیغمبر چون به « کرسی » رسید علی را در نزد خود ایستاده یا آت . پس روی به او کرده فرمود ای علی از من پیشی جستی و به آسمان آمدی . جبرئیل از وی پرسید با که سخن می گویی ، پیغمبر فرمود با برادرم علی ، جبرئیل گفت او علی نیست ، چون فرشتگان مشتاق دیدار علی بودند خدا فرشته‌ای را به صورت علی آفریده تا هر کس از فرشتگان مقرب بخواهد به چهره او بنگرد .

باز از پیغمبر روایت کرده‌اند که در شب معراج از پیغمبران گذشته پرسید که شما به این مقام و درجه چگونه رسیدید ، همه گفتند از برکت پیغمبری تو و امامت علی بن ابیطالب و فرزندانش به این مقام رسیدیم . در این هنگام ندایی از غیب بر آمد تا به دست راست کرسی نظر کنم ، ناگهان اشباح علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر الصادق و موسی کاظم و علی الرضا و محمد تقی و علی نقی و حسن المکرمی و مهدی قائم را در کنار خود دیدم که همه ایشان در دریایی از نور مشغول نماز خواندن بودند . پس خدای تعالی فرمود : « اینان حجتها و اوصیاء و اولیاء من اند ، و آخرین ایشان که مهدی قائم باشد انتقام مرا از دشمنانم خواهد گرفت » ، و نیز از پیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود : « در شب معراج دیدم که بر پرده‌ای از نور و بر هر پایه‌ای از « کرسی » این عبارت نوشته شده است : لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین »^۱ .

نصیری به از غلاة گویند که علی در سرشت خدایی جاودان است ، و این حقیقت بزرگ را خدایی او ناید می کند با اینکه در ظاهر امام است ، ولی در واقع خدای ما بشمار می آید^۲ . غلاة از فرط غلور در علی مرتبه حضرت محمد را پائین تر از او دانسته‌اند ، و گویند در دوره دوم که علی و پیغمبر در این جهان ظاهر خواهند شد ، محمد حاجب و دربان علی خواهد گشت . ایشان از محمد و علی و سلمان ثالث و خدایان سه گانه‌ای ساخته و آنان را مستوجب ستایش و عبادت دانسته‌اند .

۱- شیخ محمد جعفر ، عرجه الاحمدیه ، سال ۱۳۲۹ هـ ، ص ۳۵ ، ۳۶ .

۱۹۳ : عقیده النیمة ص ۶۷-۶۹ .

۲- دوسو Dussaud ، تاریخ نصیری و دیانت ایشان ، طبع پاریس ۱۹۰۰ ،

نصیری به از اینکه شعیان دیگر مرتبه علی را نشناخته و او را فروتر از محمد دانسته‌اند ایشان را گناهکار و مقصر خوانده و آنان را «مقصره» نامیده‌اند.

بعضی از پادشاهان مسلمان هند درباره حضرت محمد غلو کرده ذات نامتناهی خداوند را حال درجند جسمانی آن حضرت دانسته‌اند، چنانکه در بعضی از مسکوکات ایشان این عبارت آمده است: «واللامتناهی هو الواحد الفرد وقد تجسد فی محمد». این عقیده بایستی اثری از افکار تناسخی و حلول قدیم دین برهمنی هند باشد.

درباره امام حسین گویند که سبب اصلی وجود عالم، شهادت او بوده است، زیرا او رابطه جوهری بین علت و معلول است، و وی حلقه زرین بین خداوند و انسان می‌باشد.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد شعیان غالی گویند که اجزاء نورانی علی و اهل بیت با عرش خداوندی متحد است، و تمویذ یعنی دهای بلاگردانی که حسن و حسین بر بازوی خود بسته بودند از خرده پرهای بال جبرئیل پر شده بود.^۲

بعضی از غلاة مانند سبائیه گویند که رعد صدای علی و برق شمشیر او است، و همانطور که فنیقیان قدیم سرخی آفتاب را در هنگام غروب منسوب به خون «ادونیس»^۳ می‌دانستند که گرازی او را کشته بود، همانسان بعضی از غلاة سرخی شفق را از خون امام در کر بلا می‌دانند، و گویند پیش از آنکه امام حسین شهید شود شفق را رنگ سرخ نبوده است. قزوینی جغرافی دان اسلامی (در گذشته در ۶۷۲ هـ) می‌نویسد در بفراج گروهی از ترکان هستند که اصل خود را به بحیبی بن زید علوی می‌رسانند، و کتابی با جلد زرین درباره کشته شدن زید در پیش خود دارند، و این کتاب را مقدس می‌شمارند، و زید را پادشاه و های

۱- پادشاه حسین، حسین در فلسفه تاریخ، طبع لکنهو ۱۹۰۵، ص ۵.

۱۸۰۹، ۲۰.

۲- الاغانی، ج ۱۴ ص ۱۶۳.

3. ADONIES:

خدایی فنیقی که تندیس او به صورت مرد جوان و زیبای از شهر بیلوس پیداشده است، این خدای را گرازی زخمی به قتل رسانند. سپس آفرودیت خدای دیگر او را به صورت شقایق نعمانی در آورد.

را خداوند عرب می‌پندارند ، و هرگاه که به آسمان بنگرند گویند این خدای عرب است که صعود کرده و نزول خواهد نمود^۱ .

غلاة همانطور که نصاری مریم را بتول یعنی دوشیزه می‌دانند ، حضرت فاطمه را نیز بتول و دوشیزه خوانده و گویند بتول کسی است که هرگز حیض نبیند ، زیرا عادت زنان در دختران پیغمبران زشت باشد . شیعیان در قرن سوم و چهارم علاقه بسیاری به پوشیدن لباس سفید داشتند ، چنانکه ابن سکره گوید:

ان عبد اهل قم وقاشان والکرج
ینلاقى یاضهم بقلوب من السبع^۲

بیزاری علی وائمه اطهار ازغلاة :

غلاة شیعه که غالباً ازموالی و غلامان آزاد کرده ایرانی و ملل دیگر هستند از دودسته بیرون نبودند ، یا مردمانی ساده دل و عامی بودند که تحت تأثیر سبمای جذاب ، وچشمان نافذ ، و رفتار متین ، و کردار پسنديده ائمه شیعه قرار می گرفتند و چون افکار غاو آمیز را از دین پدران و نیاکان خود به ارث برده بودند ، و آن پندارها با وجود مسلمانی هنوز در خاطرات خرافی ایشان متمکن بود ، اذ اینجهت مشاهده ائمه و فضیلت و سیادت اخلاقی ایشان بر دیگر بزرگان اسلام ، آنان را تحت تأثیر قرار می داد . بنابراین تصویری مالپخویلیابی درباره آنان می کردند . ایشان می پنداشتند که این فرزندان پیغمبر بایستی همان معجزات و کرامات مشهور را از جدشان رسول خدا به ارث برده و می توانند در دستگاه آفرینش صاحب دخل و تصرف باشند ، و حتی ممکن است خداوند زمین و آسمان با تمام عظمتش در وجود ناسوتی ایشان حلول نماید . اما دسته دیگر از غلاة را شیادانی مانند ابوالخطاب تشکیل می دادند که برای رسیدن به مقامات دنیوی و

۱- آنار البلاد قزوینی ، چاپ و مستفاد ج ۲ ص ۳۹۰ ، گلدزیهر ،

المقیده والشریه ، ص ۱۸۴-۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰-۲۲۳ ، ۲۵۲ .

۲- آدم هنز ، الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری ، نقله الی

العربیه محمد عبدالهادی ابوریده ، طبع قاهره ۱۹۵۷ ج ۱ ص ۱۰۸ ، به نقل از

کتاب العلل ابن بابویه ، یتیمه الدهر الشعالی ج ۲ ص ۲۰۶ .

نفوذ و تأثیر در نفوس مردم و پیدا کردن مرید خود را به ائمه بسنه در حالیکه نسبتهای غلو آمیز به ایشان می دادند خود را نیز در مرتبت با آنان شریک می پنداشتند و یا خویشان را نایب و دستیار آنان معرفی می کردند ، تا عوام شیعه بر اثر حسن ظنی که به ائمه خود دارند به ایشان نیز بگروند و مرید آنان شوند . امامان شیعه که گزافه گوئیهای این دو طایفه ساده دل و شباد را دیده و می شنیدند علاوه بر منع و اشکالات دینی چون امکان داشت در نظر حکومت وقت که چشمهای حواسیس ایشان همه جا آنان را مورد تعقیب قرار می دادند موجب گرفتاری و زحمت سیاسی ایشان شود آشکارا و نهان به لحن غلاة می پرداختند ، و از گفتار ، کردار ایشان بیزاری می جستند تا مورد سوءظن حکومت وقت قرار نگیرند

در مناقب و رجال کشی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط پس از جنگ جمل به پیش علی آمده و او را به زبان خود خدای خوانده و بروی سجده کردند. علی فرمود : «و یلکم لانفعلوا انما انا مخلوق مثلکم» ، یعنی «وای بر شما این کار را نکید، من نیز آفریده‌ای مانند شما هستم» . چون ایشان از آن کار استناع کردند و توبه نمودند علی فرمود تا گودالهای درازی کنده و در آنها آتش ریختند و قبر را گفت تا آنان را یکایک برگرفته در آن گودالها بیاکنند، و بدین ترتیب ایشان را هلاک ساخت چنانکه فرموده است :

انی اذا ابصرت امرأ منکراً او قدرت نارا فدعوت قنبرا
ثم احفرت حفراً فحفراً و قبر يحطم حطماً منکراً

کشی از امام محمد باقر روایت می کند که عبدالله بن سبا دعوی نبوت می کرد و می پنداشت که امیرالمومنین علی (ع) خدا است . حضرت علی او را بخواند ، وی بدان گفته‌ها اقرار کرد ، و گفت در دل من چنین راه یافت که تو خدایی و من پیغمبرم . علی فرمود وای بر تو ، شیطان بر تو دست یافته ، خدا مادرت را به عرایت بنشاند ، از این گفته توبه کن ، پس ابا کرد ، علی او را همچنان سه روز توبه می داد ، چون توبه نکرد وی را با آتش بسوزانیدند .

- ۱- آراء ائمة الشيعة الامامية في الملائة ، ص ۱۵ ، ۱۸ : اختیار معرفة الرجال کشی ، تصحیح مصطفوی ص ۱۰۹ (شماره ۱۷۵) .
۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۱۰۶-۱۰۸ (شماره ۱۷۰) .

واقعه عبدالله بن سبا و غلوا و درباره حضرت علی بن ابیطالب در احادیث شیعه مکرر آمده است ، و مورخین اسلام نیز مانند طبری ، و مسعودی و دیگران به اختلاف روایات آنرا آورده اند. از بزرگان شیعه که قصه او را روایت کرده اند محمد بن قولویه ، و شیخ طوسی ، و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق می رسد. بنابراین روایات و کتابهای فرق شیعه و تواریخ اسلام عبدالله سبا در اصل یهودی بود ، سپس مسلمان گشت ، و درباره علی غلو نمود ، و همان دعاوی را که درباره یوشع بن نون در یهودیت خود می کرد درباره آن حضرت در اسلام از سر گرفت .^۱

امیرالمومنین علی بن ابیطالب بارها از غلاة بیزاری جسته ، چنانکه در نهج البلاغه فرموده است : « اللهم انی بری من الغلاة کراهة عیسی بن مریم من النصارى اللهم آخذهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً » ، یعنی « خداوندگارا من از غلاة و گزافه گوینان بیزارم همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار است ، خداوندگارا آنان را همواره مورد مواخذه خود قرار ده و هیچیک از ایشان را یاری مکن » . و نیز فرماید : « هلك فی رجلان محب غال و مبغض ، غال » . یعنی « دو کس به خاطر من هلاک شوند یکی آنکه در دوستی من غلو کند و دیگری آنکه در دشمنی من غلو نماید » .^۲

در عیون اخبار الرضا آمده که از حضرت رضا پرسیدند که چه فرمایی درباره گروهی که گویند حسین بن علی کشته شد و آذینه شدن او بر مردم مشبه گشت و وی مانند عیسی بن مریم به آسمان رفت ، زیرا خدا در قرآن فرموده است : « ولئن جعل الله للکافرین علی بن ابی طالب سبیلاً » .^۳ یعنی « خداوند هرگز نافران را بر مومنان مسلط نگرداند » . حضرت رضا فرمود که : دروغ گفته اند و نعت و غضب خدا بر ایشان باد ، زیرا پیغمبر کشته شدن حسین بن علی را پیش بینی کرده و گفته بود که او کشته خواهد شد ، و حسین به تحقیر کشته شد ، و بهتر از

۱- سرای تفصیل مشتمل بر سوره های ح ۲ ص

۱۸۴-۱۸۳

۲- آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص ۳۶-۳۷

۳- قرآن کریم ، سوره جهاد (النساء) آیه ۱۳۱ .

حسین که امیرالمومنین و حسن بن علی باشند کشته شدند ، و هم‌ما اهل بیت کشته شویم و من نیز به‌زهر کشته شوم ^۱ .

شمار غلایه در روزگار امام محمدباقر و امام جعفر صادق فرونی یافت و کسانی مانند بیان بن سمان نهدی و مغیره بن سمید و ابوالخطاب پیدا شدند و به‌غلو و گزافه‌گویی پرداختند. آن امامان مکرر از این مردم گزافه‌گوی بی‌زاری جسته و در احادیث خویش آنان را لعنت فرموده‌اند.

کشی از حضرت امام محمدباقر روایت می‌کند که امام بنان بنان یعنی کاه فروش را که از غلایه بود لعنت کرده فرمود خدا بنان را لعنت کند که بر پدرم علی بن الحسین که بنده‌ای نیکوکار بود دروغ می‌بندد ^۲ .

در رجال کشی آمده بنان و سری و بزیم را که از غلایه بودند حضرت صادق لعنت کرد ، و بنان آیه : « وهو الذی فی السماء اله و فی الارض الهه ^۳ » را تاویل می‌کرد و می‌گفت بنا بر این آیه خدای آسمان غیر از خدای زمین است ، و خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین می‌باشد ، و مردم زمین برتری خدای آسمان را می‌دانند و او را بزرگ می‌شمارند . حضرت صادق فرمود بخدا سوگند خدایی جز خدای یگانه نیست و او را در زمین و آسمان انبازی نباشد . بنان علیه‌اللعنه دروغ می‌گوید ، خداوند را خردشمرده و بزرگی او را کوچک دانسته است ^۴ .

از حضرت صادق روایت شده که در تفسیر آیه : « هل انبشم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثیم ^۵ » ، یعنی « آیا می‌خواهید من شمارا خبردهم که بر چه کسانی شیطانها فرود آیند ، بر هر دروغگوی گناهکاری فرود آیند » فرمود آن اشخاص هفت تن هستند . مغیره ، بیان ، و صائد ، و حمزه بن عمارة بربری ، و حارث شامی ، و عبدالله بن حارث . و ابوالخطاب ^۶ .

۱- آراء ائمه‌الشیعه ص ۴۵-۴۷ .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۱ (شماره ۵۴۱) .

۳- قرآن کریم سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۸۴ .

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۴ (شماره ۵۴۷) .

۵- قرآن کریم سوره ۲۶ (الشعراء) آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ .

۶- رجال امامقانی ج ۳ ص ۲۳۶-۲۳۷ ، رجال کشی ص ۲۹۰

(شماره ۵۱۱) .

از همه غلام معروفتر و گزافه‌گو تر ابوالخطاب محمد بن مقلاص ابو زینب بزار (یراد) اجدع اسدی کوفی بود که ابواسماعیل یا ابوالطیبات نیز کنیه داشت. کشی در رجال خود روایت کرده که ابوالخطاب دعوی نبوت می‌کرد. گویند چون دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند، یونس بن ظلیان یکی از پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر کرده گفت «السلام عليك یا نبی رسول الله»، یعنی «ای دختر پیغمبر خدا سلام بر تو باد». چنانکه در ترجمه آمده ابوالخطاب سرانجام بر سر گزافه‌گوئیهای خود به قتل رسید و عده‌ای از پیروان وی نیز کشته شدند.

کشی باز روایت می‌کند که امام جعفر صادق فرمود: «لمن الله ابا الخطاب ولمن الله من قتل معه ولمن الله من بقی منهم ولمن الله من دخل قلبه رحمة لهم»، یعنی «خدای لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند، و لعنت کند کسانی را که از ایشان باقی ماندند، و لعنت کند کسانی را که دلشان به حال ایشان بسوزد».

کشی از حنان بن سدید روایت کرده که گفت ما در سال یکصد و سی و هشت هجری در نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم، میربایع زطی روی به آن حضرت کرده گفت فدایت شوم در عجبیم از مردمی که با ما در اینجا بودند و سپس آثارشان از بین رفت و نابود شدند، حضرت فرمود چه کسانی بودند، گفت ابوالخطاب و یارانش. در حالیکه حضرت صادق تکیه داده بود، بنشست و انگشتانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود خدا و فرشتگانش و همه مردم ابوالخطاب را لعنت کنند. من پیش خدا شهادت می‌دهم که او کافر و فاسق و مشرک بود، و وی با فرعون در عذاب دوزخ محصور خواهند شد، و از یام قاشام شکجه خواهد دید».

یکی دیگر از ایشان ابو منصور عجلی است که کشی از حفص بن عمر و نخعی روایت می‌کند که گفت ما با ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم،

۱- رجال کشی ص ۳۶۴ (شماره ۶۷۴)

۲- اینها ص ۲۹۵ (شماره ۱۵۲۱).

۳- اختیار معرفه الرجال کشی ص ۲۹۶ (شماره ۵۲۴).

مردی به آن حضرت روی کرده گفت فدایت شوم ابو منصور مرا گفت که خدا او را به سوی خویش بالا برد سرش را بادست نوازش کرده به فارسی به او گفت ای پسر، ابو عبدالله فرمود رسول خدا فرموده است که ابلیس نخنی را مابین آسمان و زمین برافراشته و هده ای از دیوان دوزخی را پیش خود داشته هر گاه مردی او بخواند وی اجابت کند و یا وی از پشت و طی کند و پاهای خود را به سوی او دراز نماید و او را به سوی خویش بالا کشد، و ابو منصور همان فرستاده شیطان است. خدا ابو منصور را سه بار لعنت کند .

دیگر از ایشان ابوهارون الکفوف و دیگر، فضل بن عمر جعفری بود. کشی می نویسد که به امام جعفر صادق گفتند که مفضل بن عمر می گوید شما اهل بیت هستید که روزی مابندگان را مقدر می فرمائید. امام فرمود بخدا سوگند که روزی ما را جز خداوند مقدر نمی فرماید. خدا مفضل بن عمر را لعنت کند و از او بیزار باشد^۲.

دیگر از غلاة در زمان جعفر بن محمد عمرو نبطی بود که با بعضی دیگر معتقد بودند که معرفت امام از نماز و روزه کمایت می کند، و علی در ابرها جای دارد و با باد پرواز می کند و پس از مرگ سخن می گفت و در مرده شوی خانه حرکت کرد و او خداوند زمین و آسمان است، و وی را شریک خداوند دانند^۳.

دیگر از غلاة روزگار حضرت امام جعفر صادق بشار شعیری است، و وی فروشنده شعر یعنی جو بود، و او در گفتار با علیاویه همداستان بود و می گفت که علی (ع) از خدایی بگریخت و درخاندان علوی هاشمی جای گرفت، و بنده و رسول او محمد بود، و چهار شخص را که علی و فاطمه و حسن و حسین باشند مظهر خدا می دانست، ولی می گفت که حسن و حسین ساختگی هستند و در حقیقت علی است، زیرا او نخستین این اشخاص بود. بشاریه مکر پیغمبری محمد بودند و می گفتند که محمد بنده علی بود، و علی پروردگار است، و با مخمه و علیاویه در تعطیل و تناسخ همداستان بودند. علیاویه گویند چون بشار شعیری

۱- رجال کشی، چاپ بمبئی ص ۱۹۶.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۳ (شماره ۵۸۷).

۳- ایضاً ص ۳۲۴ (شماره ۵۸۸).

مکر خدایی محمدشند و آنرا در علی فرار داد و محمدرا بنده علی معرفی کرد و پیغمبری سلمان را انکار نمود به صورت مرغی مسخ گردید که او را علیاه گویند، دار در دریاست و از این جهت این فرقه را علیائیه (علیابویه) نامیدند. حضرت امام جعفر صادق درباره بشار فرمود که بشار شعیری شیطان بن الشیطانی است که از دریا بیرون آمده نایاران مرا بفریبد.

از غلاتی که در زمان حضرت موسی بن جعفر بودند یکی محمد بن بشیر از موالی بنی اسد بود که صاحب نیرنگ و شعبده بود و از واقعه درباره موسی بن جعفر بشمار می رفت. کسی می نویسد که محمد بن بشیر معتقد بود که حضرت موسی بن جعفر غایب شده و خود را به اهل نور، نورانی، و به اهل تیرگی و ظلمت، تیره و ظلمانی نشان می دهد. وی از خلق پوشیده است، و نمرده و به زندان پیچانده، بلکه غایب شده و پنهان گشته و وی فائز مهدی است، و در هنگام غیبت خود محمد بن بشیر را جانشین خود ساخته و او را وصی خویش نموده و انگشتری خود را به وی داده و آنچه را که پیروانش از امر دین و دنیا احتیاج دارند به محمد بن بشیر آموخته و محمد بن بشیر پس از وی امام است. محمد بن بشیر ثوی بود و می گفت ظاهر انسان آدم و باطنش ازلی است، و هشام بن سالم با وی مناظره کرد و به گفتار او اقرار کرد و مکر وی نگشت، و چون محمد بن بشیر بمرد پسرش سمیع بن محمد را جانشین خود ساخت. ایشان همگی اباحی هستند و مکر احکام شرع می باشند.

از خلاة روزگار علی بن موسی الرضا یونس بن ظلیان است که آن حضرت را خدا می دانت و می گفت که آن حضرت فرمود: «انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی، و اقم الصلاة لذکری» حضرت از شنیدن این سخن او را لعنت کرد، و او را از اهل جهنم دانست، و یونس بن ظلیان همان کسی است که سابقاً به الوهیت ابوالخطاب معتقد بود و بر سر قبر دختر او رفت و به وی دخت رسول خدا خطاب کرد^۳.

۱- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۹۸-۴۰۱.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۴۷۷-۴۸۲.

۳- ایضاً ص ۳۶۳-۳۶۵.

دیگر از غلاة روزگار علی بن موسی الرضا محمد بن فرات است که مردی شارب الخمر بود، و آن حضرت او را لعنت فرمود و از وی بیزارى جست.^۱
از غلاة روزگار حضرت امام محمد تقی و امام علی القلی ابوالعمرو جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم بودند که همان دعاوی ابوالخطاب را درباره ائمه می کردند، و آن امامان ایشان را لعنت نمودند.^۲

از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری علی بن حکم، و قاسم بن یقظین از اهل قم بودند و می گفتند: «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکره»^۳، ظاهر آیه نیست، بلکه مراد مردی است، و زکات و سجود و معاصی می نداد و بلکه این احکام را باید تاویل کرد، و مقصود امام و معرفت امام است. گویند علی بن حکم اسناد قاسم شعرانی یقظینی بود، و حضرت امام حسن عسکری آن دورا لعنت کرد.^۴

دیگر حسین بن علی خواتمی است که از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری بود و حضرت رضا را نیز درک کرده بود. دیگر محمد بن نصیر نمیری، و فارس بن حاتم قزوینی، و حسن بن محمد معروف به ابن بابای قمی است که هر سه از غلاة روزگار علی بن محمد و حسن بن علی عسکری بودند. اینان قائل به حلول و تناسخ بودند و امام ایشان را لعنت کرد.

دیگر موسی السواق یعنی خرکچی بود که از اصحاب هلباویه بشماره می رفت، او و پیروانش می گفتند که سید محمد (برادر حضرت حسن بن علی عسکری) رسول خدا است.^۵

این بود مجملی درباره غلاة شیعه که ائمه اثنی عشریه از ایشان بیزارى جستند. شیخ صدوق در اعتقادات خود می نویسد: اعتقاد ما در باره غالیان و نفویضیان آنست که آنان کافر بخدایند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و قدریه و حروریه و از کل اهل بدعتها و میلهای گمراه کننده هستند و آنان خدای را کوچک

۱- ایضاً رجال کشی ص ۵۵۲-۵۵۵.

۲- ایضاً ص ۳۰۰.

۳- قرآن کریم سوره ۲۹ (النکبوت) آیه ۴۵.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۵۱۶-۵۱۹.

۵- ایضاً ص ۵۲۰-۵۲۲.

کرده و خرد نشان دادند^۱.

با کمال تأسف باید گفت همین آراء مالخویایی و سفیهانه غلاة شیعه است که موجب شده برادران سنت و جماعت ما مذهب شیعه را کیشی خرافی و دور از عقل و شرع پندارند. حال آنکه چنین نیست و چنانکه در باره شیعه امامیه اثنی عشریه و عقاید ایشان در پیش به تفصیل شرح دادیم شیعیان امامی از این عقاید مخیف و اهواء باطل منزّه و سبری می باشند، و همانطوری که گذشت امامیه مانند ائمه خویش غلاة را مشرک و خارج از دین اسلام می شمارند، و جز حب به اهل بیت پیغمبر و عمل به فتاوی و دستورات ایشان مقصودی ندارند.

فرق غلاة :

مهمترین فرق غلاة فرقه های ذیلند:

- ۱- ابراهیمیه فرقه ای از غلاة و صوفیان ساکن در نعلقریکی از شهرهای موصل عراق هستند، و در عادات و رسوم نزدیکی زیادی با فرقه شیک دارند^۲.
- ۲- اثنییه گویند محمد و علی هر دو خدایند و آنان دو گروه شوند، بعضی خدایی محمد را تقدیم و ترجیح دهند و فرقه ای خدایی علی و اینان از ذمه بشمار می روند^۳.

۱- اعتقادات صدوق ص ۱۱۹. درباره غلاة به دو منبع خارجی ذیل نیز

مراجعه شود:

Friedlander (Israël), The heterodoxies of Shiites
Journal of the American O-riental Society, Vol, xxix, 1908;
Sadighi, Les mouvements religieux iraniens au II^e et III^e
siecles de L' Hégire, Paris 1938.

۲- احمد حامد الصراف، الشیک، طبع بغداد ۱۹۵۴. ص ۱۲۸۳ کامل مصطفی

الشیعی، الطريقة الصفویة و رواسیها فی العراق المعاصر، طبع بغداد ۱۹۶۷، ص ۵۶-۵۷.

۳- غلام حلیم دهلوی، تحفه اثنی عشریه، طبع هند، نول کشور ۱۸۹۶،

- ۳- احدیه گویند ما را بر نبوت پیغمبر اقرار است، اما به استهای او کاری نیست^۱.
- ۴- ازدویه از فرق غلاة پیروان علی الاذری هستند که می گفت علی امام و کردگار است و او را فرزندی نباشد^۲.
- ۵- ازلیه پندارند که علی و عمر بن الخطاب هر دو قدیمند و ازلی جز اینکه علی خیر محض و عمر شر محض است، و علی را دائماً می آزارد. این فرقه تحت تأثیر افکار ثنویت زردشتی و اصالت هرمزد و اهریمن واقع شده ابد^۳.
- ۶- اسحاقیه پیروان اسحاق بن زید بن حارث از یاران عبدالله بن معاویه بن جعفر هستند که علی بن ابیطالب را در نبوت با رسول خدا شریک می دانستند، و از ابا حیان بشمار می رفتند و گویا همان شریکیه باشند^۴.
- ۷- اسحاقیه از فرق علیائیه (علیائویه) از غلاة پیروان ابویمقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی ملقب به احمراند که در ۱۸۶ هـ درگذشت^۵.
- ۸- اصحاب الزیغ، ایشان گویند جبرائیل به قصد و عمد رسالت از علی بگردانید و به محمد داد و آنان جبرائیل را بدگویند. ظاهراً از ذمامیه (ذبیه) باشند^۶.
- ۹- اصحاب الکساء از علیائیه بودند که می گفتند اصحاب کساء یا آل هبا پنج تن پیش نیستند، و آنان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند، و روح خدا به تساوی در ایشان حلول کرده و یکی را بردیگری برتری نیست. از اینجهت فاطمه را بدون هاء تأنیث «فاطمه» می خوانند^۷.
- ۱۰- اعضالیان گویند مرخدای تعالی را دست و پای و انگشتان است

۱- معرفة المذاهب ص ۱۲.

۲- بیان الادیان ص ۱۵۸.

۳- اعتقادات فخر رازی ص ۶۱.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۴۹.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۴۹، البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار

امیر المؤمنین، طبع بیروت ص ۲۱۱.

۶- فرق فخر رازی باب سوم.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۵۰.

و درایمان خود به‌شکنند.^۱

۱۱- امریه غلاتی بودند که علی را در امر وصلت با حضرت محمد شریک می‌دانستند.^۲

۱۲- انازله گویند که ابن ملجم امیرالمؤمنین علی را نکشت و آن شخص که به‌دست او کشته شد دیوی بود که خود را به‌صورت علی فرا نموده بود و علی به‌آسمان رفت و فرود خواهد آمد.^۳

۱۳- اهل افراط یا غلو که بعضی از ائمه خود را به‌خداوند مانند کنند (رجوع شود به‌غالبه).

۱۴- اهل تفریط یا مشبه با اهل تقصیر فرقی از شیعه هستند که خداوند را به‌ائمه تشبیه می‌کنند (رجوع شود به‌غالبه).

۱۵- اهل حق یا علی‌اللهیان فرقه‌ای از غلاة هستند که بعدها در اسلام پیدا شدند، و بقایایی از مذابب یهود و مجوس و مانوی هنوز در مذهب ایشان وجود دارد، و قائل به حلول و تناسخند، و علی را مظهر خدا شمارند.^۴

۱۶- ایوبیه باران جالوت قمی هستند و گویند که امام انسان کامل است و هرگاه به‌قایت خود رسد خدا در وی مسکن می‌گزیند، و به‌زبان خدا سخن می‌گوید.^۵

۱۷- بابکیه از فرق خویمه (رجوع شود به‌خریمه).

۱۸- باجوان از فرق غلاة که در شمال عراق ساکن هستند و در عقاید شیعه به‌فرقه شیک‌اند، و اختلافهایی جزئی دارند.^۶

۱۹- بدائیه غلاتی هستند که بداء را بر خدا تجویز نمایند و گویند که خدا بعضی از اشیاء را اراده می‌کند و پشیمان می‌شود، و خلافت خلفای ثلاثه

۱- السواد الأعظم ص ۱۸۵.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۰.

۳- فرق فخر رازی باب سوم.

۴- ودلادیمر ابوانف، اهل حق، طبع تهران.

۵- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۲.

۶- الطریقه الصفویة و رواستها فی العراق المعاصر، ص ۵۷.

بر همین جمله است.^۱

۲۰- بدعیه از فرق غلاة و معتقد به تشبیه اصحاب یحیی بن اصرم بودند، و می گفتند نماز جز دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب نباشد.^۲

۲۱- بزبیه از غلاة و فرق خطایه پیروان بزیع بن موسی الحائک که امام جعفر صادق را مظهر خدا می پنداشتند.^۳ بعضی این فرقه را بزبیه خوانده اند که ظاهراً درست نیست.

۲۲- بشاریه پیروان بشار شعبری در گذشته در حوالی سال ۱۸۰ هـ است که فروشنده جو بود و از علیایه بشمار می رفت، و ذکر ایشان در پیش گذشت.^۴

۲۳- بشیریه از غلاة و پیروان محمد بن بشر کوفی از موالی بنی اسد بودند که ذکر او در پیش گذشت.^۵

۲۴- بلالیه از فرق غلاة منسوب به ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکران نیابت ابو جعفر صمدی که ذکر او در پیش گذشت.^۶

۲۵- بنایه پیروان بنان بنان یعنی کاه فروش بودند که ذکر او در پیش گذشت و ظاهراً ایشان غیر از بنایه پیروان بیان بن سمعان نهدی هستند که معتقد به ناسخ و رجعت بود، و خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه می دانست.

۲۶- بهمنیه (بهمنیه) گویند که خداوند پیوسته در صورت آدمیان ظهور کند و هر که از وی قدرتی بروز نماید که جهانیان از آن عاجز باشند او خداوند است، و خداوند جز در امیر مؤمنان علی و امامان بعد از او ظهور نکند، و همه پیغمبران بندگان علی و امامان هستند، و گویند علی فرموده است: «الحمد لله الذی

- ۱- غلام حلیم دهلوی، تحفه اثنی عشریه، طبع هند، نول کشور ص ۱۵.
- ۲- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰، مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۱۱۲۶، بیان الادیان ص ۳۹.
- ۳- خاندان نوین ص ۲۵۱.
- ۴- کتاب المقالات والفرق ص ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۱۹۱.
- ۵- ایضاً ص ۱۱۹۱ بحار الانوار ج ۹ ص ۱۷۸.
- ۶- النبیة شیخ طوسی ص ۲۶۰، ۲۶۱، احتجاج طبرسی ص ۲۳۵.

هوئی الاولین باطن و فی الاخر ظاهر^۱.

۲۷- بیانیه از غلاة پیروان یاز بن سمان تمیمی نهلی همتند (رجوع شود به کسانیه).

۲۸- نفویضیه گویند حق تعالی امور دنیا را به پیغمبر تفویض کرد، طایفه ای از ایشان گویند که امور عالم را به علی مرتضی مفوض داشت، و هر چه در دنیا است برای او مباح ساخت^۲.

۲۹- تمیمی یا زراریه از غلاة و مشبه پیروان زرارة بن اعین تمیمی (در گذشته در ۱۵۰ هـ) همتند که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدایتعالی حادث می دانست و در باب امامت نیز از واقعه بود. زراره خدای را مصمت یعنی پرویی جوف می پنداشت^۳.

۳۰- جبلیه فرقه ای از غلاة نصیریه بودند که پشوای ایشان در جبل لبنان ادعای مهدویت کرد گاهی می گفت من محمد مصطفی، و گاهی من علی مرتضی، و گاهی من محمد بن الحسن المنتظم، و گروهی از نصیریه به طرفداری وی برخاستند. پیروان او با صدای بلند می گفتند: «لا اله الا علی و لا حجاب الا محمد و لا باب الا سلمان» و لعنت بر شیخین می کردند و مساجد را خراب می نمودند تا لشکریان طرابلس آمده آنان را بکشتند و پراکندند، و این آیات از اشعار این فرقه است:

اشهد ان لا اله الا	حیدرة الأنزع البطين
ولا حجاب علیه الا	محمد الصادق الامین
ولا طریق علیه الا	سلمان ذوالقوة المثنی ^۴

۳۱- جعفریه از غلاة که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- تحفه اثنی عشریه، ص ۱۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۱۷-۱۲۰)، رجال نجاشی ص ۱۲۵، مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۲۸.

۴- مرآة الجنان یا فمی ج ۴ ص ۲۵۶، عباس المزادی، الکا کائیه فی التاریخ

معتقد بودند، و ایشان پیرو عبدالرحمن بن محمد از متکلمان شیعه بشمار می‌رفتند.^۱

۳۲- جناحیه پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب ملقب به ذوالجناحین بودند. ایشان می‌گفتند که علم در دل عبدالله بن معاویه امام خود مانند علف در صحرا می‌روید، و او را خدا و مظهر رسول می‌دانستند، و از اباحیه بشمار می‌رفتند. سرانجام ابومسلم خراسانی رئیس ایشان عبدالله بن معاویه را بکشت.^۲

۳۳- جواریبه از غلاة پیروان داود الجواری که فائل به تشیه خداوند به انسان بود و اعضای او را به آدمی تشیه می‌کرد و می‌گفت جز فرج و ریش خدا که چیزی در آن مورد نتوانم گفت، درباره دیگر اعضای خداوند از دست و زبان و چشم و گوش هر چه می‌خواهید برسید.^۳

۳۴- جوالبقیه از مشبهه شیعه پیروان هشام بن سالم جوالبقی.^۴

۳۵- حارثیه دو فرقه‌اند از غلاة که ذکر ایشان در پیش‌گذشت از پیروان حارث شامی و عبدالله بن حارثه.

۳۶- حاصریه گویند پس از حضرت باقر پسر او زکریا امام شد و او در کوه حاصرمخفی است تا وقتی که اذن خروج به او رسد.^۵

۳۷- حروفیه از فرق غلاة که بعدها در اسلام پیدا شدند و عقیده داشتند در هر حرفی از حروف هجا رازی وجود دارد و حروف الفبا متروحات انسانی یعنی مظهر حروف جمال انسان است، و آدمی در نتیجه ریاضت می‌تواند به درجه الموهبت برسد. پیشوای ایشان فضل الله حروفی تبریزی معروف به استراپادی بود.^۶

۳۸- حسینیه از غلاة شیعه از پیروان ابومنصور که پس از او پسرش

۱ و ۲- خاندان نویختی ص ۳۵۳.

۳- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۴۹.

۴- خاندان نویختی ص ۷۸.

۵- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۹۱.

۶- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۷- دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز ص ۶۸۹-۷۰۲.

حسین بن ابی منصور را امام می‌دانستند.^۱

۳۹- حلاجیه از غلاة حلولی شیعه پیروان ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج بیضائی که ذکر او در پیش گذشت.

۴۰- حلمانیه از فرق غلاة پیروان ابو حلیمان دمشقی که اصلاً ابرانی بود و سپس به دمشق رفت و قائل به حلول خداوند در صورت‌های زیبا بود، و هر گاه صورتی زیبا می‌دید به وی سجد می‌کرد. لوثی ماسینیون در کتاب شرح حال حلاج او را یکی از مریدان حلاج می‌داند، و می‌نویسد که ابو حلیمان صوفی بود، و طوسی در کتاب اللمع او را ابو حلیمان صوفی نوشته است، و نیز ماسینیون در دائرة المعارف اسلام او را شاگرد سلیم بصری خوانده است.^۲

۴۱- حلولیه، همه فرقه‌هایی که به حلول روح خدا در آدم ابو البشر و از آدم به پیغمبران و ائمه معتقد بودند حلولیه نام دارند. حلولیه قائل به تجسم و تجسد خداوند به صورت بشرند.^۳

۴۲- حمزویه پیروان حمزه بن عمارة بربری می‌باشند.^۴

۴۳- حلویه از غلاة^۵.

۴۴- خرمیه از غلاة پیروان بابک خرمدین که به دست افشین سردار معنصم دستگیر و به امر آن خلیفه در ۲۲۳ هـ به قتل رسید. این فرقه را محرره یا سرخ جامگان نیز گویند.^۶

۴۵- خصیبیه یاران یزید بن الخصیب که می‌گفتند خداوند جز در اسیرمؤمنان علی و امامان بعد از او ظاهر نشود، و پیغمبران را علی فرستاده است، و نیز گویند که امام به روح القدس تأیید می‌شود و گوشه‌های او سنگین می‌گردد.^۷

۱- مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۲۴، الحورالعین ص ۱۶۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۲.

۳- ایضاً ص ۳۹۹.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۰۷).

۵- خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۷-۴۰۸.

۷- البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین، طبع بیروت

- ۴۶- خطابه از غلاة شیعه‌اند، ولی چون از پیروان اسماعیلیه بشمار می‌روند از آنان در ضمن اسماعیلیه بحث خواهیم کرد.
- ۴۷- خماریه یاران محمد بن عمر الخماری بغدادی هستند، و گویند امام در میان مردم مانند چشم بینا و زبان گویا و آفتاب روشن و باران بارنده است.
- ۴۸- خمیه پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) را خدادانند (رجوع شود به اصحاب الکماء)^۲.
- ۴۹- دانیقه یاران حسن بن دانیقاند و گویند اتصال امام به خدا مانند اتصال نورخودشید به خورشید است، و آن خدا نیست و غیر خدا هم نیست، و از او جدا است و با او نیامیخته است.^۳
- ۵۰- ذبابیه ایشان گویند که چون در میان محمد و علی آنقدر شباهت بود که دو ذباب یعنی دو مگس با یکدیگر دارند، جبرائیل در تبلیغ وحی بین ایشان اشتباه کرده و وحی را به محمد رسانید.^۴
- ۵۱- ذقولیه غلاتی بودند از شیعه که در آذربایجان پیدا شدند (رجوع شود به قولیه)^۵.
- ۵۲- ذمامیه از غلاة شیعه که جبرائیل را بجهت اشتباهش در تقدیم رسالت به محمد به جای علی بن ابیطالب مذمت می‌کردند.^۶
- ۵۳- ذمیه از غلاة که مدعی الهویت علی بن ابیطالب بودند و حضرت رسول را دشنام داده ذم می‌کردند و می‌گفتند که علی حضرت محمد را از جانب خود مأمور تبلیغ دین خویش کرد، و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش ادا نمود، و علی بن ابیطالب را تنها به این شکل راضی ساخت که شوهر دختر و مولای او باشد.^۷

۱- ایضاً ص ۲۱۲.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۲.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۵- السواد الاعظم ص ۱۷۶.

۶- تلبیس ابلیس ص ۹۸.

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷، تبصیر اسفراینی ص ۱۷۵، الخطط مقریزی

- ۵۴- راجعیه رجوع شود به رجمه^۱.
- ۵۵- ربیعیه ظاهراً همان بزیمیه هستند^۲.
- ۵۶- ربیعیه دیگر همان غامیه اند که معتقدند پروردگار جهان در موسم ربیع و بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می فرماید (رجوع شود به غامیه).
- ۵۸- رجمیه از غلاة شیعه که قائل به رجمت حضرت علی بن ابیطالب بودند، و بانگ رعد را آواز او و برق درخشنده را از آتش سمهای اسب او می دانستند^۳.
- ۵۸- زراریه رجوع به تمیمیه شود.
- ۵۹- زندقیه از غلاة و ظاهراً ایشان در اصل همان زنداقه و مزدکبه و مانویه اند که در ظاهر دعوی مسلمانی می کردند^۴.
- ۶۰- سابه کمائی بودند که ابوبکر و عمر را سب کرده دشنام می دادند، و ابوالسوداء از ایشان بوده است^۵.
- ۶۱- سبائیه از فرق غلاة پیروان عبدالله بن سبا یا عبدالله بن سوداء بودند که ذکر او در پیش گذشت^۶.
- ۶۲- سربیه که از غلاة پیروان مردی به نام سری بودند^۷.
- ۶۳- سریفیه یاران سریف به فتح سین هستند و بعضی به جای سریف سریف نوشته اند. مذهب ایشان مانند مذهب مفضلیه از غلاة است، مگر آنکه حلول لاهوت را در ناسوت در حق پنج شخص معتقدند، و آنان رسول خدا، و عباس، و علی، و جعفر، و عقیل می باشند^۸.

-
- ۱- رساله معرفة المذاهب ص ۸
- ۲- تبتیر اسمعرائی ص ۷۴.
- ۳- تلبیس ابلیس ص ۱۲۲ رساله معرفة المذاهب فصل ۲.
- ۴- کتاب المقالات والفرق ص ۱۹۳-۱۹۴.
- ۵- خاندان نویختی ص ۲۵۷.
- ۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۳۸۶ مقاله دکتر مشکور در شماره دوم نشریه دانشنامه چاپ تهران.
- ۷- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۲۷).
- ۸- تحفه اثنی عشریه ص ۱۲.

- ۶۲- سلمانیه که از غلاة معتقد به الوهیت سلمان فارسی بودند.^۱
- ۶۵- سماعیه یازان سماعه اسدی هستند که از او خوارق عادت و نیرنگ بازی و سیمیا ظاهر می شد.^۲
- ۶۶- شاعیه از فرق غلاة^۳.
- ۶۷- شاکیه از فرق مشبهه شیعه^۴.
- ۶۸- شباسیه گروهی از غالیان شیعه در بصره که معتقد به الوهیت شباس المغیم بودند^۵.
- ۶۹- شبک فرقه ای از غلاة و صوفیان هستند که بعضی از افکار مسیحیت از جمله اعتراف به گناه و نوشیدن شراب به افکار آنان راه یافته است. ایشان در شمال عراق سکونت دارند و کتاب دینی آنان المناقب است. بسیاری از عقایدشان از فرقه ملاتیه گرفته شده است. از مراسم آنان می توان « شب غفران» یعنی شب آموزش و پژوهش از گناه را نام برد که در این شب زنان و مردان همه در جایی گرد آمده کزبه و زاری می کنند و از خدا آموزش می طلبند. دیگر جشن شب اول آغاز سال، و شب دهم محرم است که در این شب نیز همه بخاطر مصیبت های فراوانی که بر سر اهل بیت رسول خدا آمد نوحه خوانی و گریه و زاری می کنند، و به خاطر احترام به روز عاشورا آن شب همگی کفشها، ایشان را در آورده و تا شب روز بعد با پای برهنه راه می روند. این شب در میان آنان « لیلۃ الکفشه» یعنی شب ازپای در آوردن کفش نام دارد. در کتاب السلوک مقریزی قبیله ای به نام شبک که از قبایل کرد بودند آمده است^۶.
- ۷۰- شریعه از غلاة حلولیه است. حباب ابو محمد، حسن شریعی که از یاران امام محمد تقی و امام حسن عسکری بود، بشمار می رفتند. و او نخستین کسی است

۱- مقالات، الامامین اشعری ص ۱۳

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمومنین ص ۲۱۳.

۳- المحطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۴- ایضاً ج ۴ ص ۱۷۰.

۵- فصل ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳

۶- احمد حامد الصراف، الشبک، طبع بغداد ۱۹۵۴، الطريقة الصوفیة

که پس از امام یازدهم دعوی باییت کرد^۱.
 ۷۱- شریکيه از غلاة شیعه که علی بن ایطاب را در پیغمبری با حضرت محمد شریک می دانستند (رجوع شود به امریه)^۲.
 ۷۲- شلمغانیه از غلاة حلویه پیروان ابن ابی العزافر شلمغانی بودند. نام دیگر این فرقه عزاقریه است (رجوع شود به مدعیان باییت).
 ۷۳- صائده از غلاة پیروان صائد نهادی از معاصران حضرت امام پیغمبر صادق^۳.

۷۴- طالبیه پیروان طالب بن عبدالله بن صباح بودند که به مطهریت امام محمد باقر اعتقاد داشتند. عبدالله بن صباح پدر طالب در مکتب معلم امام محمد باقر بود و از آن حضرت در کودکی عرائب و معجزاتی دید^۴.

۷۵- طیاریه از فرق غلاة منسوب به جعفر طیار عم رسول خدا هستند^۵.

۷۶- عرفیه یا ران عرف بن الاحمر اند^۶.

۷۷- عشریه از مشبهه شیعه^۷.

۷۸- علویه غموم غلاتی که به حضرت علی بن ایطاب مقام الوهیت می دادند و با رسالت را متعلق به آن حضرت می دانستند و آنان در مقابل محمد به بودند^۸.

۷۹- علی اللهیة رجوع شود به اهل الحن

۸۰- علیاویه یا علیانیه از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا اسدی که علی بن ایطاب را خدا می دانستند و حضرت محمد را رسول او

۱- تاریخ مدینه - الجزه ص ۳۹۸ - تنصیر العوام ص ۲۱۹ - خاندان بوختی ص ۲۳۵

۲- الحطاط مغربزی ج ۴ ص ۱۷۷

۳- اختیار معرفة الرجال کشی (بهرت ص ۱۱۴۴)

۴- أم الكتاب ، طبع ابوانف ص ۱۱۳

۵- مفاتیح العلوه ص ۲۲ - رجال کشی جیب نمشی ص ۲۰۸

۶- مشارق ابوان الیقین می اسرار امیرالمومنین ص ۲۱۳

۷- الحطاط مغربزی ج ۴ ص ۱۷۰

۸- خاندان بوختی ص ۲۵۹

می‌شمرند که از جانب او به رسالت آمده و باغلاة دیگر مانند محمد بنه و مخمه و بشاریه در پاره‌ای از عقاید اشتراك داشتند (ذکر ایشان در پیش گذشت)^۱.

۸۱- عمرویه از پیروان عمرو بنیطی بودند و مانند مفضله از غلاة بشمار می‌رفتند. ذکر عمرو بنیطی در پیش گذشت^۲.

۸۲- عمیره یاران عمر بن القراتاند، و او شیخ اهل ناسخ بود^۳.

۸۳- عملیه از فرق مشبهه شیعه^۴.

۸۴- عمیره از غلاة و از فروع خط بیه پیروان عمیر بن بیان عجلی که از حیث عقیده شیعه به بزیعه بودند، و امام جعفر صادق را خندا می‌دانستند. این فرقه را عجلیه نیز گویند. آنان خرگامی در محله کناسه کوفه برپا کرده و برای پرسش حضرت صادق در آنجا گرد می‌آمدند. یزید بن عمر بن هبیره والی عراق عمیر را بگرفت و در کناسه کوفه بردار کردند.

۸۵- عینیه از فرق غلاة که علی بن ابیطالب را در الوهیت بر محمد مقدم می‌داشتند (رجوع به مبیمه شود).

۸۶- عوجالیه پیروان عبدالکریم بن ابی العوجاء دایی معن بن زیاد بود که از زنادقه و اهل ناسخ و مشبهه بشمار می‌رفت، و حدیثهایی از خود می‌ساخت و برای آنها سندهایی می‌تراشید. اعتباری برای دیدن هلال در گشودن روزه قائل نبود، و حسابی در آن باره از خود ساخت و آنرا به امام جعفر صادق نسبت داد. محمد بن سلیمان عامل کوفه فرمان به کشتن او داد. در هنگام مرگ گفت مرا نخواهید کشت زیرا چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که با آنها حلالها را حرام و حرامها را حلال کردم. وی در ۱۶۰ هـ در زمان مهدی خلیفه کشته شد^۵.

۸۷- خالیه این نام بر عموم فرقی که درباره پیغمبر یا ائمه غلو کرده‌اند

۱- ایضاً ص ۲۵۹، کتاب المقالات و الفرق ص ۵۶-۶۳.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۲.

۴- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۶، ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲، الخطط ج

۳ ص ۱۷۳.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۵، ۱۴۱۲ تبصیر امفرائینی ص ۸۱.

- و آنان را به مقام خدایی رسانیدداند اطلاق می‌شود.^۱
- ۸۸- غرایبه از غلاة از فروع خطایه بودند که می‌گفتند چون حضرت علی به رسول خدا از غرابی به غرابی یعنی از کلاغی به کلاغی شبیه‌تر بود، به همین جهت جبرائیل به اشتباه پیش محمد رفت و فرمان رسالت را به او رسانید.^۲
- ۸۹- غمامیه از غلاند، اینان را ریمه نیز گویند و اعتقاد دارند که پروردگار عالم در موسم بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می‌فرماید و در دنیا طواف می‌کند و باز به آسمان صعود می‌نماید و اثر بهار از شکوفه و گل و ریحان و غله و سبزه از آن است. شاید ایشان همان سیایه باشند که رعد را صوت علی و برق را شلاق اومی دانستند.^۳
- ۹۰- غیریه گویند که حضرت محمد (ص) حکیم بود نه رسول.^۴
- ۹۱- فارسیه گویند که بین خدا و امام واسطه‌ای وجود دارد و بر امام واجب است که از آن واسطه اطاعت کند و بر مردم واجب است که از امام اطاعت نمایند.^۵
- ۹۲- فواتیه یاران فوات بن الاحنف اند، و گویند خداوند کار خود را به خلق واگذار کرد و مرگ و زندگی و روزی را به علی و امامانی که از فرزندان او هستند تفویض نمود.^۶
- ۹۳- قتیبه گویند حضرت امام محمد باقر زنده است و نمرده و هرگاه که سخاوهد نهور خواهد کرد.^۷
- ۹۴- قزلباشید یا صاحبان عماله سرح که در آغاز شمار شاه اسماعیل صفوی و لشکریان او بود، و رمزی از ناج سرح سلطان حیدر است که دوازده ترک بنام دوازده امام داشت. ایشان اکنون در آناتولی پراکنده‌اند و مذهبشان بربك بعمده نصیری است، و مخلوطی از کرد و ترک می‌باشند. سر خود را نمی‌تراشند و ریشهای خود را رها می‌کنند و نماز پنجگانه را نمی‌گذارند و ماه رمضان را روزه نمی‌گیرند و تنها دوازده روز از آغاز محرم را روزه می‌گیرند و
- ۱ و ۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.
- ۳- ایضاً ص ۲۶۰، تحفة اثنی عشریه ص ۱۲.
- ۴- رساله معرفة المذاهب ص ۱۳.
- ۵ و ۶ و ۷- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمومنین ص ۲۱۲.

برشهادت حسن و حسین می‌گیرند . ایشان معتقدند که خداوند در علی تجسم یافت چنانکه پیش از وی در بدن مردمی دیگر مانند عیسی و موسی و داود حلول کرده بود^۱ .

۹۵- قمیه پیروان اسماعیل قومی که می‌گفت خدا به صورت هر کسی خواهد ظاهر می‌شود ، و علی و امامان يك بود بودند^۲ .

۹۶- قوایه یا ذقوله از القاب غلاة شیعه در آذربایجان^۳ .

۹۷- کاکائیه فرقه‌ای از غلاة که در میان دوشهر کوکوک و اربیل پراکنده‌اند ، و عقاید ایشان شیعه و اعتقادات شبك است . نام ایشان ماخوذ از کلمه کردی کاکا است که به معنی برادر می‌باشد . بنابراین کاکائیه به معنی برادری یا برادران است . آنان معتقد به تناسخ و عقاید حلولی هستند^۴ .

۹۸- کاهلیه اصحاب ابوکامل که مردم را در ترك اقتدا به حضرت علی ، و آن حضرت را در ترك طلب کافر می‌دانستند و منکر خروج برائمه بودند . بشا درین برد شاعر ایرانی از این فرقه بود^۵ .

۹۹- کفیه همان منصوریه پیروان ابومنصور عجللی بودند که از غلاة بود و خود را جانشین امام محمد باقر می‌دانست . ایشان آیه : « وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مرگوم »^۶ . یعنی « واگر ببینند پاره‌ای از آسمان برود آید گویند آن ایرهای برهم نوده شده است » ، را تاویل کرده گویند . مراد از کسف ابومنصور عجللی است و به همین جهت این فرقه را کفیه می‌خوانند^۷ .

۱۰۰- کنائیه یاران عامر بن وائل بن کنانی هستند و گویند محمد حنبله

۱- الشيك ص ۲۴۲-۲۴۵ .

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۲ .

۳- تبصرة المومنين ص ۴۲۳ ؛ خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

۴- عباس الزاوی ، الكاكائيه فی التاريخ طبع بغداد ۱۹۴۹ .

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۲۰ ، المقالات و النرق ص ۱۵۳ ، خاندان

نوبختی ص ۲۶۱ .

۶- قرآن کریم سوره ۵۲ (الطور) آیه ۴۴ .

۷- خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

در کوه رضوی جای دارد و با گروهی از فرشتگان خروج کند و جهان را پرازدل و داد نماید.^۱

۱۰۱- کودیه از نامهای غلاة که در اصفهان به این فرقه داده اند.^۲

۱۰۲- کیاییه از غلاة شیعه پیروان احمد بن کبیر که مدعی ریاست و قاضیت بود. و کتابی به فارسی و عربی درباره مذهب خود نوشته بود.^۳

۱۰۳- لاعنیه از غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه را لعن می کردند.^۴

۱۰۴- مازیاریه پیروان مازیار نامی هستند که دین محمره را به گرگان آشکار کرد.^۵

۱۰۵- متربصه نام گروهی از غلاة شیعه که منتظر خروج مهدی بودند، و در این انتظار در هر عصری یکی را به ولایت امر برمی گزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه وی بمرد دیگری را به این سمت برمی داشتند.^۶

۱۰۶- محمدیه گروهی از غلاة شیعه که حضرت محمدا خدای دانستند. ابیبنکی و فیاض بن علی از این طایفه بودند، فیاض کتابی در این باب بنام القسطاس داشت، و او را قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب در زمان معتضد بالله عباسی در کوفه بکشت.^۷

۱۰۷- محمدیه از غلاة منتظر رجعت محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن بودند. این فرقه می گفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومصور

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امور المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- ملل و نحل شهرستانی، چاپ اروپا ص ۱۳۲؛ خاندان نوبختی ص

۲۶۲

۳- ملل و نحل شهرستانی، چاپ اروپا ص ۱۳۸-۱۳۲، اعتقادات فخر

رازی ص ۶۱.

۴- الحطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷؛ تلخیص ابیوس ص ۳۲.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۲؛ تبصیر اسفرائینی ص ۸۰.

۶- الحطط ج ۴ ص ۱۷۸، تلخیص ابلیس ص ۲۲، هفتاد و سه ملت

ص ۶۷.

۷- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲.

وا گذاشت و این مقام بعد از ابومنصور به آل علی برمی گردد، و از فروع مغیره بشمار می رفتند.^۱

۱۰۸- محمره ایشان را از جهت آنکه در روزگار بابک جامه ای سرخ می پوشیدند محمره خوانند (رجوع شود به بابکیه)^۲.

۱۰۹- مخطئه از غلاة شیعه که می گفتند جبرائیل در هنگام رسانیدن وحی به علی خطا کرد و آنرا به محمد سپرد.^۳

۱۱۰- مخمه از غلاة شیعه که می گفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر عمار و عمرو بن امیه ضمری از طرف خدا مأمور اداره مصالح عالیه و به سلمان مقام رسالت می دادند.^۴

۱۱۱- مرنکیه یا مزدکیه از القابی که مخالفان به بعضی از غلاة ری می دادند.^۵

۱۱۲- مستنیه از فرقه مشبهه شیعه.^۶

۱۱۳- مشبهه عموم فرقی که در توحید قائل به تشبیه بودند، و از تشبه بودند، و از تشبه نیز جماعتی را به این عقیده منسوب داشته اند.^۷

۱۱۴- مشعشیه از فرق غلاة پیروان سید محمد مشعش که دعوی مهدویت کرده و علی را خدا می خوانند و در نجف بارگاه امیرالمومنین علی را ویران کرد و جوب ضریح آن حضرت را پیروان او چون هیزم زیر اجاق سوزانیدند. سید محمد در خوزستان خروج کرد و در روزگار شاعرخ تیموری میزیست و در سال ۸۶۶ هـ درگذشت.^۸

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۳

۲- تلیسی الیس ص ۱۰۴

۳- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۸

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۳

۵- مال و نحل شهرستانی. جناب ادویا ص ۱۳۲؛ المقالات و الفرق

ص ۶۴

۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۲

۸- احمد کسروی، مشعشیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، آبان ۱۳۲۴.

- ۱۱۵- معمریه از غلاة شیعه پیروان معمر بن خثیم که خود را جاشین ابوالخطاب می‌دانست و مدعی مقام نبوت بود^۱.
- ۱۱۶- مغیره از غلاة پیروان مغیره بن سعید عجلی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امامی پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را به عنوان مهلی داشتند. مغیره سرانجام به دست خالد بن عبدالله القسری کشته شد^۲.
- ۱۱۷- منضلیه از غلاة شیعه پیروان مفضل صیرفی که قاتل به الوهیت امام جعفر صادق بودند^۳.
- ۱۱۸- مفوضه یا مفوضه از غلاة شیعه که امور عالم را به حضرت رسول و بنا به علی و یا به یکی از ائمه مفوض می‌داشتند^۴.
- ۱۱۹- مقاتلیه از مشبهه شیعه، پیروان مقاتل بن سلیمان^۵.
- ۱۲۰- مقنیه رجوع به بیضه شود.
- ۱۲۱- منصوریه رجوع به کفبه شود.
- ۱۲۲- منهالیه از مشبهه شیعه پیروان منهال بن میمون بودند^۶.
- ۱۲۳- میمیه از غلاة شیعه که علی بن ایطال و حضرت محمد هردورا سی می‌دانستند، ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم می‌شمردند. در مقابل تجیه که این حق تقدم را به علی نسبت می‌دادند^۷.
- ۱۲۴- نجاریه از غلاة شیعه قاتل به الوهیت ابوالقاسم نجار که در بلاد

- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۴.
- ۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۳۸۸ خاندان نوبختی ص ۲۶۴، المقالات والفرق ص ۱۸۴.
- ۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۴، ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا ص ۱۳۷، الخطط ج ۴ ص ۱۱۷۴، الحودالین ص ۱۶۸.
- ۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۴-۱۲۶۵ تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷.
- ۵- معایتح العلوم خوارزمی ص ۲۰.
- ۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۶۹.
- ۷- ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا، ص ۱۳۴، الخطط مقریزی ص ۱۷۷.

حمدان قیام کرد و معروف به منصور شد، می‌باشند^۱.

۱۲۵- نجاریه یاران حسن نجار هستند و او در سال ۲۹۲ در یمن ظهور کرد، و دعوی باییت نمود، چون مردم دعوی او را پذیرفتند ادعای ربوبیت و خداین کرد. مردی به نام حسن بن فضل خیاط به وی پیوست و مردم را به نجار دعوت می‌کرد و می‌گفت که خود باب او است و به مردم دستور می‌داد که به خانه نجار رفته و حج کنند و مدت يك هفته آن خانه را طواف نمایند، و سرهای خود را همچون حاجیان بتراشند. نجار و خیاط زنان و مردان را به هم می‌رسانیدند و ازدواج با محارم را جایز می‌دانستند و اگر زنی از پدر و برادرش آبتن می‌شد آن نوزاد را «صفوة» می‌خواندند^۲.

۱۲۶- نصیریّه از فروغ فرقه سائبه و اسحاقیه و نصیریّه پیروان شخصی بنام نصیر بودند، و می‌گفتند که علی جاودان و خالد در طبیعت الهی است، و با اینکه او در ظاهر امام ما می‌باشد ولی در حقیقت خدای ما است، و دیگر شیعیان را که قائل به الوهیت علی نبودند «مقصره» می‌خواندند^۳.

۱۲۷- نصیریّه که آنان را انصاریه و هلویه نیز گویند منسوب به ابن نصیر نامی هستند و در قرن پنجم هجری از شیعه امامیه منشعب شدند و بعدها در شمال غربی سوریه جای گرفتند. تعالیم نصیریّه عبارتست از الفاظ عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات مردم پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا ذات یگانه‌ای است مرکب از سه اصل لایتنجری به نامهای «معنی»، «اسم»، و «باب». این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته، آخرین تجسم با ظهور اسلام «مادفشد»، و آن ذات یگانه در تثلیث لایتنجری در وجود علی و محمد و سلمان فارسی تجسم یافت بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف «همس» معرفی می‌نمودند که اشاره به حرف اول سه اسم علی و محمد و سلمان است. نصیریّه معتقد به تناسخند و مانند دروزکه به دو دسته روحانی تقسیم می‌شوند به دو طبقه یکی عامه، و دیگری خاصه منقسم می‌گردند. خاصه از خود کتب مقدسی دارند

۱- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ۲۱۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶، گلذیهر، المقدمه والشریعه ص ۲۲۱.

و مضمون آنها را تأویل می کنند ولی برای عامه مکشوف نمی سازند. مراسم مذهبی را روحانیان ایشان بر بلندبها در بقاعی که قبه نامیده می شود برگزار می کنند. قبه ها معمولاً بر مقابر اولیا قرار دارند نصیریه در بزرگداشت عیسی افراط می کنند و حواریون وعده ای از شهدای مسیحیت را احترام می گذارند، و به تعبد و اعیاد مسیح نیز توجه دارند. بعضی از دانشمندان فرق علی الهی و نصیریه را یکی دانسته اند، و این نظر صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق و نصیریه را متحد می سازد همان الوهیت علی است که اختصاص به همه فرق غلاة شیعه دارد، ولی در دیگر عقاید و تشریفات مذهبی به هیچوجه با یکدیگر یکسان نیستند.

۱۲۸- نصیریه از غلاة پیروان محمد بن نصیر نمیری.

۱۲۹- هلالیه پیروان احمد بن هلال عبرتائی که از غلاة و مدعیان نیابت امام بود بشمار می رفتند.^۲

۱۳۰- یعقوبیه از غلاة شیعه پیروان محمد بن یعقوب که می گفتند علی (ع) در میان ابرها به دنیا می آید. ایشان گویا همان غمامیه باشند.^۳

۱۳۱- بقلبه پیروان مردی به نام بقلی که ندیم عبدالله بن معاویه بود و می گفت آدمی مانند بقل و سبزی است که هر گاه بمیرد دیگر بازنگردد، منصور خلیفه عباسی او را بکشت.^۴

۱- بطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۶، مؤسسه سلیمان ص ۲۳۱-۲۴۶.

۲- اختیار معرفة الرجال کش (فهرست ص ۴۱).

۳- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۴- مقاتل الطالبین، طبع تهران ص ۶۵.

اسماعیلیه

منابع اسماعیله :

از میان خاورشناسان نخستین دانشمندی که در باره اسماعیلیه بحث کرده و تحقیقاتی عمیق و سودمند نموده است سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی (۱۷۵۸-۱۸۳۸) است. وی در کتابی که در دو جلد در پیرامون دروز که فرقه‌ای از اسماعیلیه هتد نوشته ، از مذهب اسماعیلیه و اصل و منشأ آن عقیده گفتگو کرده است.^۱

اساس تحقیقات دوساسی مبتنی بر معلوماتی است که در کتاب نه‌ایة‌الارب فی فنون‌الادب تألیف شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب نویری در گذشته در ۷۳۳ به روایت از ابن رزام نامی در گذشته در ۳۶۵ هـ که صاحب دیوان مظالم در بغداد بوده، و نیز به روایت اخومحسن بن عابد علوی دمشقی در گذشته در ۳۷۵ هـ آمده است. دوساسی اطلاعات خود را درباره اسماعیلیه با افزودن مطالبی که در کتاب مقریزی ، والفهرست ابن ندیم و ابن اثیر آمده تکمیل نموده است . دوساسی در این کتاب مذهب اسماعیلی را از پدیده‌های فکری عبدالله بن میمون قداح می‌داند و می‌گوید این مذهب نهضتی ایرانی بر ضد تسلط عرب و اسلام بوده است.

پس از وی خاورشناس هلندی راینهارت دوری (۱۸۲۰-۱۸۸۴) در کتابی که درباره تاریخ مسلمانان اسپانیا نوشته به مناسبتی در باره عبدالله بن میمون قداح به گفتگو پرداخته ، و مانند دوساسی عقیده اسماعیلیان را فکری ایرانی پنداشته که از افکار مانوی و صابین حران و فلسفه یونان متأثر گردیده است.^۲

1- Silvestre de Sacy : Exposé de La Religion des Druzes, 2 tomes Paris 1838.

2- Reinhardt-Dozy: Histoire des Musulmans de L'Espagne, Paris 1932.

پس از او میخائیل یان درخوبه (۱۸۳۶-۱۹۰۹) خاورشناس دیگر هلندی در کتاب معروف خود «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» اعتماد بسیاری بر کتابهای اهل تسنن کرده و معتقد است که عبدالله بن میمون قداح اصلاً ایرانی است و برای دشمنی با عرب به تشکیل چنین فرقه‌ای پرداخته است.^۱

پس از وی کارزانوا مستشرق فرانسوی (درگذشته در ۱۹۲۶) است که در مقاله‌ای که در مجله تحقیقات فرانسوی در ۱۹۲۰ در باره عقاید اسرار آمیز فاطمیان مصر نوشته مطالعاتی بر اساس کتاب مقریزی در پیرامون اسماعیلیه کرده، و آن مطالب را با آنچه که نویری نوشته مقایسه نموده است. وی معتقد است که اصل مذهب قرامطه منشعب از فرقه حنفیه یا کسانیه می‌باشد.^۲

پس از او لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) خاورشناس فرانسوی در مقاله‌ای که در دائرةالمعارف اسلام درباره قرامطه نوشته گفته است که دعوت اسماعیلیها توسط ایشان در بین کشاورزان و پیشه‌وران رواج یافت، و مقصد قرامطه تأمین عدالت اجتماعی بر اساس مساوات و برابری بوده است. ماسینیون در تحقیقات خود درباره اسماعیلیه به منابع و اخبار شیعه امامیه توجه خاصی داشته، و نخستین کسی است که خاورشناسان را از اهمیت این منبع پرمایه آگاه کرده است.

از دانشمندان پرکار که در همین حال متخصص در مذهب اسماعیلی است، خاورشناس روسی ولادیمیر ایوانف می‌باشد که در سه سال پیش در تهران درگذشت. وی پیش از یکصد کتاب و مقاله درباره مذهب اسماعیلیان و منشأ و تعلیمات آن نوشته. چون کتابهای او به هزینه فرقه اسماعیلیه آغاخانیه منتشر می‌شد بعضی از دانشمندان او را در تحقیقات خود بیطرف ندانسته، بلکه هواخواه و طرفدار آن فرقه شناخته‌اند، حال آنکه چنین نیست. نگارنده در طول بیست سال معاشرت با آن مرحوم وی را مردی درستکار و بیطرف و حقیقت‌جو و طالب

1— De Goje, M. J. Mémoire Sur Les Carmathes
Leyden, 1886.

2— Casanova, P. La Doctrine Secrète des Fatimides
d'Egypte.

معرفت یافتیم. اودر عین فقر و تنگدستی بدون آنکه چشم داشت کمکی از سران توانگر آغاخانیه داشته باشد به تحقیقات خود ادامه می‌داد. تنها دلخوشیش آن بود که کتابهایش به خرج آنان به چاپ می‌رسد، بدون اینکه وی از منافع فروش آنها برخوردار شود. در ضمن تحقیقات خود کتابنامهٔ مهمی دربارهٔ آثار و منابع تحقیق مذهب اسماعیلیه نوشته است.^۱ ایوانف در تحقیقات خویش به مذهب اسماعیلیه دست یافت و غالب نسخ آنها را که در آسیای میانه و بدخشان و هند و پاکستان پیدا کرده به چاپ رسانید.

آخرین خاورشناس معروفی که دربارهٔ اسماعیلیه تحقیقات میدی دارد برنارد لوئیس دانشمند معاصر انگلیسی می‌باشد که تاکنون چند کتاب در پیرامون این مذهب و فرق آن منتشر ساخته است. اولین کتاب اودر بارهٔ اسماعیلیه، رسالهٔ دکترای او در دانشگاه لندن است که دربارهٔ اصول آن مذهب به رشتهٔ تحریر درآورده است.^۲ لوئیس برخلاف دوساسی و دوزی که اصل اسماعیلیه را ایرانی می‌داند، وی ایشان را حزب و فرقه‌ای عربی می‌شمارد که موالی اعم از ابراییان و آرامیان نیز بدان مذهب در آمدند و عقاید مسیحی و ایرانی و بابلی قدیم را در آن داخل کردند. او امامان اسماعیلیه را به دو دسته مستقر و مستودع تقسیم می‌نماید که ایوانف نظری وی را در این مسئله درست نمی‌داند، و ما در صفحات بعد در آن مورد گفتگو خواهیم کرد.^۳

اسماعیل بن جعفر :

چنانکه در پیش گفتیم حضرت امام جعفر صادق نخست پسر مهر خود

1— A Guide to Ismaili Literature. London 1933.

2— Lewis B. The Origins of Ismailism Cambridge 1940 .

۳— دربارهٔ اسماعیلیه به دو کتاب ذیل نیز مراجعه شود،

Ivanow. w: Brief Survey of the Evolution of Ismailism Brill 1952; Henry Corbin: Epiphanie Divine et Naissance Spirituelle dans La Gnose Ismaélienne, Zurich 1955.

اسماعیل را به جانشینی خویش برگزید، ولی چون اطلاع یافت که اسماعیل مردی فاسق و شرابخوار و زن باره است او را از این مقام خلع کرد و مقارن همین زمان اسماعیل زندگی را بدرود گذت. حضرت صادق سپس پسر چهارمش موسی کاظم را جانشین خود ساخت. وفات اسماعیل در سال ۱۲۳ هـ یعنی پنج سال پیش از درگذشت پدرش امام جعفر صادق بود. وی را در گورستان بقیع - الفرقه به خاک سپردند. سال درگذشت اسماعیل در منابع اسلامی به اختلاف ذکر شده است. بعضی آنرا در ۱۲۳ هـ و برخی ۱۲۵ هـ و گروهی در ۱۲۸ هـ نوشته اند.

در منابع اهل تسنن و امامیه اثنی عشریه اسماعیل شخصی بسدکار و شرابخوار معرفی شده است. و از اینجهت وی را شایسته امامت و جانشینی پدرش ندانستند. کشی در رجال خود در باره سوء اخلاق اسماعیل از قول عیسه روایت کرده که گفت من با جعفر بن محمد بر دسرای ابوجعفر منصور در حیره بودیم. در این هنگام بسام صراف کوفی را به درگاه خلیفه آوردند. چیزی نگذشت که بسام را کشتند. در آنگاه اسماعیل بن جعفر از سرای خلیفه بیرون آمد. جعفر صادق (ع) روی به پدرش اسماعیل کرده او را گفت ای فاسق آیا تو این کار را کردی؟ [یعنی تو او را به کشتن دادی؟] ترا به دوزخ مزده می دهم.

علاء ملک جوینی می نویسد «شیعه گفتند امام معصوم جعفر است، و او نص بر سر خود اسماعیل کرد، و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می خورد. جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که فرمود: «بدالله فی امر اسماعیل»، بر پسر دیگر، موسی نص کرد. قوم مذکور که از کسانان بهروافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند اصل نص اول است، و بدو برخدا روانیست و هر که باطن شریعت بدانت اگر به ظاهر تفاقلی کند معاقب باشد، و امام خود آنچه فرماید و کند حق باشد. اسماعیل را از آن شراب خوردن خللی و نقصانی نیست، بشان را اسماعیلی نام نهادند... اسماعیل پیش از جعفر صادق در سن ۱۲۵

وفات کرد. جعفر صادق رضی الله عنه والی مدینه را که از قبل خلفای عباسی حاکم آنجا بود با جمعی انبوه از معارف و مشایخ مدینه حاضر کرد و اسماعیل را بعد از آنکه از ویه عربی که بر چهار فرسنگی شهر است و آنجا ودات کرده بود بردوشهای مردمان به شهر آورده بودند با ایشان نمود و محضری بست بروفات او موشح به خطوط آن جماعت و او را به بیع دفن کرده^۱.

مرحوم علامه قزوینی در حواشی تاریخ جهانگشای جوینی می نویسد : «این روایت مؤلف که وفات اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در سنه ۱۴۵ بوده مطابق است با روایت دستور المنجمین، ولی صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب وفات او را در سنه ۱۳۳ ضبط کرده، و مقربزی در انماط الحفباء، و نیز جوینی از خود اسماعیلیان نقل کرده که ایشان گویند اسماعیل پنج سال دیگر بعد از پدر زنده بوده، این قول اخیر اضعف اقوال و بلکه افسانه به نظر می آید، زیرا اتفاق مورخین است که وفات اسماعیل در حیات پدرش امام جعفر صادق روی داده است»^۲.

مرحوم مجلسی می نویسد که گروهی گفتند که اسماعیل قائم منتظر است و مرگ او فریبی بیش نبود. گروه دیگر فائل به مرگ او در زندگی پدرش شدند و گفتند امر امامت به پسرش محمد بن اسماعیل رسید، و آنان مبارکیه و قرامطه اند. گروه سوم گفتند که امام جعفر صادق پس از مرگ پسرش اسماعیل، محمد پسر او را جانشین خود ساخت^۳.

ابوالخطاب: در منابع اولیه اسماعیلیه غالباً از شخصی به نام ابوالخطاب محمد بن ابی ذئب یا مقلاص بن ابی الخطاب از موالی بنی اسد سخن به میان می آید که در کسار امامت اسماعیل بن جعفر دست داشته است. ابوالخطاب نخست از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بود و چنانکه در باب غلاة به تفصیل بیان کردیم به سبب سخنان غلو آمیزش امام جعفر صادق او را لعنت کرد و از وی بیزاری جست.

۱- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲- ایضاً ج ۳ ص ۳۰۹.

۳- بحار الانوار مجلسی ج ۹ ص ۱۷۵.

نوبختی و ابی‌خلف اشعری و کثی نخستین کسانی هستند که در کتابهای خود درباره گزافه‌گوییهای ابوالخطاب و یارانش سخن گفته‌اند.^۱ حاصل اقوال ایشان این است که ابوالخطاب از دعای امام محمد باقر و جعفر صادق بود و در باره آن دو سخت غلو می‌کرد و می‌پنداشت که جعفر صادق او را پس از خویش قیم و وصی خود قرار داده‌است. سپس از این مرحله گذشته دعوی نبوت و پیغمبری کرد، و محرمات را حلال دانست، و شهادت را مباح شمرد و فائیل به تنقیه بود، و شهادت دروغ را به باطل درباره مخالفان خویش اگرچه از اهل صلاح و دین هم باشد روا می‌دانست. وی می‌گفت که او و پیروانش همان بهشت و دوزخی که در قرآن ذکر شده می‌باشند و بهشت و دوزخ جز در مرد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند.

به قول شهرستانی ابوالخطاب امامان را نخست پیغمبر و سپس خدای می‌پنداشت و به الوهیت جعفر بن محمد و پدران او فائیل بود و می‌گفت انسان پسران خدا و دوستان او هستند و الوهیت نوری در نبوت و نبوت نوری در امامت است، و این جهان از این آثار و احوال خالی نیست. وی می‌گفت که حضرت امام جعفر صادق خدای روزگار خویش است؛ و او آن کسی نیست که او را حس می‌کنند و از وی روایت می‌نمایند. اما چون از عالم بالا به این جهان نزول کرد صورت آدمی پذیرفت و مردم او را بدان صورت دیدند.^۲

چنانکه در ترجمه فرق الشیعة نوبختی آمده گروهی از اهل کوفه بر ابوالخطاب گرد آمدند و به وی بگرویدند. چون خبر ابوالخطاب و یارانش به عبسی بن موسی والی شهر رسید با ایشان بجنگید و هفتاد تن از آنان را در مسجد کوفه کشت و ابوالخطاب را گرفته به قتل رسانید و جسدش را بردار کرد (۸۱۳۸). چون ابوالخطاب در گذشت پیروانش به محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق گرویدند. نوبختی می‌نویسد: «اما اسماعیلیه که آنان را خطایه نیز

۱- ر. ک. ترجمه ص ۶۸-۶۹، ۱۰۲، ۱۰۵، کتاب المقالات والفرق ص ۵۰-۵۶، ۸۱-۸۵، ۱۸۸، اختیار معرمة الرجال کشی (پهرست ص ۲۷۴-۲۷۶)

۲- شهرستانی، الملل والنحل طبع احمد نهمی ج ۱ ص ۳۰۰-۳۰۳.

گویند از بهاران ابوالخطاب هستند که دسته‌ای به پیروان محمد بن اسماعیل پیوسته و به مرگ اسماعیل بن جعفر در روزگار پدرش گواهی دادند^۱.
بعد از کشته شدن ابوالخطاب پیروان او به شرح زیر بر چهار دسته شدند:
ممر به، بزیفیه، عمیریه، و مفضلیه.

عبدالقاهر بغدادی و مقریزی عقیده به امام صامت (خاموش) و امام ناطق (گویا) را که از عقاید ویژه اسماعیلیه است به خطایه نسبت می‌دهند^۲، و نیز ابن حزم و شهرستانی و مقریزی شیوه تأویل اسماعیلیان را مأخوذ از خطایه می‌دانند.

چنانکه پیش از این در باب غلاة تفتیم حضرت امام جعفر صادق، ابوالخطاب و پیروان او را لعنت کرد. در کتب احادیث شیعه مطالب جالب توجهی درباره ابوالخطاب آمده است. کشی روایت کرده که امام جعفر صادق نامه‌ای به ابوالخطاب نوشت که: «شنیده‌ام تو پنداری که زنا مردی، و خمر مردی، و صلاة مردی، و صیام مردی، و هواش مردی است. چیزی را که می‌گویی درست نیست. من اصل حقم و فروع حق طاعت خداوند است و دشمن ما اصل شر است و فروع و شاخه‌های ایشان فواحشند، و چگونه اطاعت کنند کسی را که نشناسند و چگونه می‌توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی‌کنند»^۳، و نیز از عبیده بن مصعب روایت کرده که امام جعفر صادق او را گفت: «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی، گفت از او شنیدم که می‌گفت تو دستت را بر سینه او گذاری و وی را گفتم آنگاه باش و فراموش مکن که من علم غیب می‌دانم، و تو صندوقه علم ما و جایگاه راز ما هستی، و بر مرده و زنده ما امینی، [امام فرمود] بخدا سوگند چیزی از بدن من جز با دست او تماس پیدا نکرد. اما اینکه گویی که من به‌وی گفتم که علم غیب می‌دانم؟ به خدای سوگند که من غیب نمی‌دانم...»^۴.

۱- ر. ک، ترجمه ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- الفرق بین الفرق، طبع محمد زاهد الکوثری ص ۱۵۱، الخطط مقریزی

ص ۳۵۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۱۹.

۴- ایضاً ص ۲۹۱-۲۹۲.

کشی برای محمد بن ابی ذئب در کتبه یکی ابوالخطاب و دبکری ابواسماعیل ذکر کرده است.^۱

لوثی ماسیبون می نویسد سبب اینکه او را ابواسماعیل خوانند برای آنست که ابوالخطاب مرعی و پدر روحانی اسماعیل بن جعفر بود.^۲

کشی در کتاب خود درباره فضل بن عمر الجعفی اخباری آورده است که دلالت بر رابطه بین او و اسماعیل و خطایه می کند، و حضرت امام جعفر صادق از ارتضا و آمیزش پدرش اسماعیل با این مردم غالی و بلد نام ناراحت بوده و رنج می برده است. چنانکه از قول حماد بن عثمان روایت کرده که گفت از ابو عبدالله [جعفر بن محمد] شنیدم که به فضل بن عمر جعفی می گفت ای کافر، ای مشرک با پسر من یعنی اسماعیل بن جعفر چه کار داری؟ و اسماعیل بن جعفر به وی گرایش داشت و با او در عقیده خطایه همداستان بود و سپس از ایشان بازگشت.^۳

همچنین از قول اسماعیل بن جعفر روایت کرده که ابو عبدالله جعفر بن محمد او را گفت مفضل را پیش من بیاور و به او بگو ای کافر، ای مشرک چه می خواهی یا پسر من نکنی، می خواهی که او را نکشی؟^۴

از این اخبار چنین می توان استنباط کرد که اسماعیل با مردی که می خواستند از وجود او استفاده کرده و فرقه تازه ای پدید آورند در رابطه نزدیکی داشته و به همین سبب و جهت دیگر بوده اند حضرت امام جعفر صادق او را از حاشیبه خود خلع کرده است.

محمد بن اسحاق الندیم از قول ابن ردام آورده که میمونیه یا پیروان میمون قداح از شاگردان و پیروان ابوالخطاب بودند. این مسئله را ابن اثیر نیز تأیید کرده است.^۵

۱- ایضاً ص ۲۹۰

۲- سلیمان پاک ص ۱۹

۳- اختیار معرفة الرجال کتبی ص ۳۲۱-۳۲۳

۵- کتاب الفهرست للندیم، طبع تهران، ص ۲۳۸، الکامل ابن اثیر

داعی واطمی ابو حاتم رازی در کتاب الزیة ده از تالیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزء موسسین اسماعیلیه آورده است. در آثار اسماعیلیه در دو کتاب به تفصیل از عقاید ابوالخطاب ذکر شده. نخست کتاب مشهور «ام الکتاب» است که از کتب سری و مقدس اسماعیلیان آسیای میانه می باشد در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است. چنانکه می نویسد: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را بفدای فرزندان جعفر صادق اسماعیل کردند که در دور دوا بر بماند».

دیگر نوشته های نصیری است که در آن قرانی شبیه به این مطلب به نظر می رسد و در آن نوشته ها ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه و بمون قداح پیرو او دانسته شده است^۱.

محمد بن اسماعیل: از زندگانی محمد بن اسماعیل که پس از مرگ پدرش اسماعیلیه او را امام دانستند اطلاعات صحیحی در دست نداریم، و از این زمان دوره امامان مستور اسماعیلیه آغاز می شود. نوبختی می نویسد مبارکه که پیروان مبارک غلام اسماعیل بن جعفر بودند پس از جعفر بن محمد، محمد بن اسماعیل را به امامت برداشتند و گفتند چون اسماعیل در روزگار پدرش امام بود و در گذشت پس از وی امامت به برادرش موسی کاظم رسید، زیرا پس از حسن و حسین امامت از برادری به برادر دیگر نمی رسد و امامت حق محمد پسر اسماعیل است^۲.

مبارک چنانکه در پیش گفتیم از پیروان ابوالخطاب بود. بنا بر این اسماعیلیان محمد مرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شیعه شناختند. چون دولت عباسی و شیعیان امامی در تعقیب او بودند به قول ادیس داعی که از

۱- ام الکتاب، طبع ایوانف ص ۱۱.

Pio Filipani-Ronconi: Ummu'l-Kitab, Napoli 1968.

۲- دائرة المعارف قدیم اسلام، ماده سلمان، و ماده نصیری، مقاله ماسینیون؛

برنارد لوئیس، اصول الاسماعیلیه، طبع مصر ص ۹۸-۱۱۰.

۳- ر. ک، ترجمه ص ۱۰۱-۱۰۲.

مورخان و دعاة اسماعیلیه است محمد بن اسماعیل با برادرش از مدینه به کوفه آمد و در آنجا مدتی پنهان می‌زیست و فرزندی به نام عبدالله پیدا کرد و از کوفه به ری رهسپار شد و در نزد یکی از دعاة سری خود موسوم به اسحاق بن عباس پنهان گشت. و چندی در دماوند بسر می‌برد. سپس از یم تعقیب مأموران خفیه خلیفه به قلعه نهاوند رفت و در نزد مصور بن حوشب پنهان شد، و از آنجا به یسار بور رفت، و سپس به فرغانه آمد. و بعد از آن به عسکر مکرم (درخوزستان) رفت و در آنجا در حضور داعیان خود نص بر امامت پسرش عبدالله کرد و او را حمد الزرفی لقب داد. ولی چنانکه مورخان اسماعیلیه روایت کرده‌اند، خانواده محمد بن اسماعیل به بلاد شام رفته و در شهر سلمیه نزدیک حمص در سوریه ساکن شدند و از یم تعقیب عمال حکومت عباسی در آنجا به صورت بازرگان می‌زیستند و دعاة و مبلغانی به اطراف بلاد اسلام می‌فرستادند و مردم را بشارت می‌دادند که مظهر مهدی آخر الزمان از نسل اسماعیل بن جعفر نزدیک است^۱

محمد بن اسماعیل هفت سال از عمری خود امام موسی کاظم بزرگتر بوده. و ولادت او به تصریح دستور المنجمین در سال ۱۲۱ هـ یعنی هفت سال پیش از ولادت امام موسی کاظم بوده است و ظاهراً تا سنه ۱۷۹ یعنی چهار سال قبل از وفات موسی بن جعفر در حیات بوده. چه در این سال بود که هارون الرشید در سفر عمره خود به حج، امام موسی کاظم را با خود از مدینه به بغداد آورد و در آنجا محوس کرد تا عاقبت در آن زندان وفات یافت و به تصریح روایت عمدة الطالب می‌است آن این طائب توقیف و حبس امام موسی کاظم در نتیجه سعایت محمد بن اسماعیل از او در نزد هارون الرشید بوده است. پس معلوم می‌شود که محمد بن اسماعیل چهل و شش و یا چهل و یک سال و به اقل تقدیرات سی و چهار سال دیگر بعد از وفات پدر خود اسماعیل زنده است^۲.

میهون قداح و پسرش عبدالله : از شخصیت‌های بزرگ دعوت اسماعیلیه در این عصر میهن قداح و پسرش عبدالله بن میهن بودند. میهن قداح اصلاً از مردم

۱- دکتر محمد کامل حسین، طائفه الاسماعیلیه، ص ۱۴-۱۷.

۲- حواشی در علوم قرآنی بر جهانگشای جوینی، ج ۳ ص ۳۱۱، ۳۳۴.

خودستان بود و شغل کحالی و چشم پزشکی داشت و آب مروارید را عمل می کرد و بدان سبب به « القداح » ملقب گشت . ظاهراً وی ایرانی و محتملاً پدرانش زردشتی بودند . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب خود الفهرست از قول ابو عبدالله بن رزام که کتابی در رد اسماعیلیه نوشته مطالب جالبی درباره اسماعیلیه آورده است ، وای می گوید که من عهده دار صدق و کذب این گفته ها نیستم ، و می نویسد که « میمون قداح در آغاز از پیروان ابوالخطاب بشمار می رفت و دعوی بر الوهیت علی بن ابیطالب می کرد و او و پسرش عبدالله دینانی مذهب و از مردم قورح العباس ؟ در نزدیکی شهر احو از بودند ، و پسرش عبدالله مدت درازی دعوی نبوت کرد و شعبده کار و نیرنگ باز بود و می گفت زمین زیر پایم دزمی بیچند و بهر کجا که خواهم در کوتاه ترین زمان می روم و خیر از حوادث شهرهای دور می داد . وی جیره خوانانی داشت که به او یاری می کردند ، و کبوتران نامه بر بن خود داشتند که از جاهای مختلف به اقامتگاه او روان می نمودند ، و اخبار بلاد دور را به او می رسانیدند . پس از مدتی به عسکر مکرم نقل مکان کرد . سپس از آنجا به گریخت و به بصره رفت و برگروهی از فرزندان عقیل بن ابیطالب فرود آمد و در آنجا به سخنی افتاد و بعد از آن به سلمیه نزدیک حمص گریخت ، و کشتزارهایی در آنجا بخرید . در اینجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قره ط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت (۲۶۰ هـ) . سپس عبدالله در گذشت و پسرش محمد جانشین او شد . پس از مرگ محمد میان دخاة اسماعیلی اختلاف افتاد . برخی برادرش احمد بن عبدالله و بعضی پسرش احمد منقب به ابوشلعع را جانشین او دانستند . پس از آن سعید بن حسین بن عبدالله بن میمون به دعوت مردم برخاست . باید دانست که عبدالله (میمون) و پسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب به خاندان عقیل بن ابوطالب را داشتند . سپس سعید بن حسین به مصر روت و ادعا کرد که از علویان و فاطمیان است و خود را عبدالله نامید . این خیره معضد رسید ، فرمان به دستگیری او داد ، وی به مغرب گریخت و دو طایفه از بربریه را

۱ - در نسخه بدل قورح آمده ، ظاهراً هیچکدام صحیح نیست و شاید تصحیف

قورح معروف کورگک یا کوره باشد که به معنی شهرستان و خارج شهر است

به کیش خود در آورد ، چون حس کرد دعوی استمابش به عقیل بن ابوطالب مورد قبول مردم نیست پس بچه کم سنی را نشان داده و انمود کرد که او از فرزندان محمد بن اسماعیل و نامش ابوالقاسم حسن است ، و بعد از عیدالله او قائم به امر می باشد^۱ .

درباره تاریخ حیات عبدالله بن میمون اختلاف است ، سیلوستر دوساسی ر دوخوبه او را از رجال قرن سوم ، و کازانووا و ماسینیون وی را از رجال قرن دوم هجری دانسته اند . نویری از قول امیر عبدالعزیز بن شداد حاکم افریقا در قرن هفتم هجری می نویسد که از یاران ابوالخطاب مردی به نام میمون بن دیهان بن سعید غضبان بود که کتابی به نام «المیزان فی نصره الزندقه» داشت . مرد دیگری به نام ابوسعید از رام هرمز در خوزستان به ایشان پیوست و این سه تن با همفکری یکدیگر عقاید غلو آمیز خویش را منتشر ساختند . چون ابوالخطاب کشته شد در یک از آندو به گمشده ای گریختند . میمون با یارانش به بیت المقدس رفت و به نیرنگ و کیمیا پرداخت و اظهار زهد و پارسایی کرد و پس از او پسرش عبدالله جای پدر گرفت و تظاهر به تشیع می کرد . بدروزگار مامون (۱۹۸-۲۱۸) عبدالله بن میمون شورشهای شیعی در کرج و اصفهان برپا کرد و از پیروان او مردی توانگر بنام محمد بن الحسین ملقب به دندان بود که وی را به مال و ثروت خویش یاری می کرد . چون دندان در گذشت میمون به بعصره رفت و پس از وفاتش اخطاب او جانشین وی گشتند تا نوبت به باطمینان مصر رسید^۲ .

بغدادی می نویسد که میمون بن دیهان معروف به قداح غلام جعفر بن محمد صادق و از مردم اهواز بود و با محمد بن حسین ملقب به دندان در زندان والی عراق آشنا شده با یکدیگر همفکری کرده و کیش باطنیه را بنیاد نهادند^۳ .

قاضی عبدالجبار گوید که مؤسس مذهب باطنیه عبدالله بن میمون بن دیهان بن سعید بن غضبان بود که با دندان نامی این مذهب را بنیاد نهادند^۴ .

۱- الفهرست للندیم، طبع تهران ص ۲۳۸-۲۳۹ .

۲- اصول الاسماعیلیه ص ۱۳۳-۱۳۸ .

۳- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹؛ تاریخ مذاحم اسلام ص ۲۰۲ .

۴- اصول الاسماعیلیه ص ۱۳۸-۱۳۹ .

خواجه نظام الملک در سیاستنامه می نویسد که : «مردی را از شهر اهواز با مبارک (غلام اسماعیل بن جعفر) دوستی بود نام او عبدالله بن میمون قداح. روزی به خلوت نشسته بودند، او را گفت ابن محمد بن اسماعیل بامن دوست بود و اسرار خویش بامن گفته است مبارک فریفته شد و حریص شد بر دانستن آن، پس عبدالله بن میمون را سوگند داد که آنچه من بآ تو بگویم تو با هیچکس نگوئی الا با کسی که اهل باشد. سخنان چند بر او عرض کرد. آنگاه از او مفارقت کرد مبارک سوی کوفه شد و عبدالله سوی کوهستان و عراق شد. در این حال اهل شیمه را طلب می کرد و موسی بن جعفر محبوس بود و مبارک دعوت خویش پنهان میورد زید تا در کوفه پراکنده شد. مردم بعضی از ایشان را مبارک خواندند و بعضی را قرمطی و عبدالله میمون در کوهستان عراق به همین مذهب مردمان را دعوت می کرد پس خلیفتی خویش به مردی داد نام او خلف. او را گفت به جانب ری رو که آنجا در ری و آبه (آوه) و قم و کاشان و ولایت طبرستان و مازندران همه را فاضی باشند و دعوی شیعت کنند، دعوت ترا اجابت کنند. خود به جانب بصره رفت. پس خلف به ری آمد به ناحیت بشابویه (فشافویه) در دیهیی که او را کلین خوانند مقام کرد... سپس خلف از آنجا بگریخت به شهر ری رفت و در آنجا بمرد. پس روی احمد خلف بر جای پدر بنشست تا از کلین مردی به نام غیاث که آداب نیکو دانست بیآمد او را خایفه خویش کرد. این غیاث اصول مذهب ایشان را با آیات قرآن و امثال عرب و ابیات و حکایات بیآراست و کتابی ساخت که کتاب البیان نام کرد. چون بدعت او آشکار شد این غیاث بگریخت و به خراسان رفت. چون سال ۲۸۰ هجری در آمد این مذهب آشکار گشت و هم در آن سال در شام مردی پدید آمد که او را صاحب الخال گفتندی پیشتر شام بگرفت این غیاث که از ری گریخته بود به مرو روذ (مرو رود) شد، و امیر حسین علی مرو روذی را به کیش خود آورد. سپس ابو حاتم رازی پدید آمد. امیر ری احمد بن علی دعوت او قبول کرد و باطنی شد.»

ذهبی می نویسد که عبدالله بن میمون قداح محدث بود و از والی جعفر بن محمد و از نفقات او بشمار می رفت.^۲

۱- سیاستنامه، به تصحیح عباس اقبال، ص ۲۶۰-۲۶۵.

۲- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۸۱.

خواجه رشیدالدین می نویسد که «طایفه کیمانیان خود را بر اسماعیل بستند و از فرقه شیعه جدا شدند و حجت آوردند که جعفر نص بر اسماعیل کرد... چون اسماعیل وفات یافت پسرش محمد بن اسماعیل که به زمان جعفر بزرگ بود و از موسی (الکاظم) به سال مهر بر صوب جبال یرفت و به ری فرود آمد و از آنجا به دماوند شد و به دیه سلمبه (شلمبه در دماوند)، و محمد آباد در ری منسوب به اوست، و او را فرزندان بود متواری به خراسان و حدود قندهار از ناحیت سند و در سال ۲۹۵ عبدالله بن میمون قذاح که به زی صوم و صلاة و طاعات متحلی بود به صکر مکرم مقام کرد به موضع ساباط امیرنوح، و اموال و اتباع او فراوان شد. اعداء قصد او کردند، از آنجا به بصره رفت و به محله بنی عقید فرود آمد و از آنجا به کوهستان عجم اهواز آمد و مردم را دعوت می کرد و خلقای خود را به جانب عراق چون ری و اصفهان و همدان و قم فرستاد... عبدالله بن میمون را پلدرماند به نواحی شام رفت به دیه سلمبه بر چهار فرسنگی حمص نزول کرد و همانجا از دنیا یرفت. پس از او پسرش احمد بن عبدالله قائم مقام پدر شد و ابوالقاسم بن حوشب بن زادن النجار از کوفه و محمد بن فضل الیمنی بامال و عشایر بسیار به قصد زیارت مشهد حسین بن علی مصاحب او می رفتند، چون او بسیار می گریست دعوت او را قبول کردند، او را به نیابت خود به یمین فرستاد تا خلق را دعوت کند و او را فرمود تا داعیان به اطراف فرستد»^۱.

ابن حوشب و ابن الفضل هر دو از شیعیان امامی اثنی عشری بودند که مانند عده ای دیگر بعد از غیبت کبری از آن مذهب روی گردانیده قبول دعوت اسماعیلیه را کردند.^۲

منابع شیعه درباره عبدالله بن میمون قذاح اطلاعات دقیق تری می دهند. کشی می نویسد که عبدالله بن میمون القذاح المکی از اصحاب امام محمد باقر بود. امام از او پرسید ای پسر میمون شما در مکه چند تن هستی گفت ما چهار تیم، امام فرمود که شما نوری در ظلمات زینید.^۳

۱- جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان ص ۹-۱۳.

۲- عبیدالله المهدی، ص ۷۱.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی، ص ۲۳۵-۲۳۶.

نجاشی در رجال خود می‌نویسد که عبدالله بن میمون الاسود القداح برده آزاد کرده بنی مخزوم بود و آب مروارید را درمان می‌کرد، پدرش از ابی جعفر و از ابی عبدالله (امام محمد باقر و امام جعفر صادق) روایت کرده و او از ابو عبدالله روایت می‌کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «بعث النبی» ، و «صفة الجنة والنار» از اوست .

شیخ طوسی در رجال خود میمون قداح را گاهی از اصحاب حضرت سجاد (علی بن حسین) و گاهی از اصحاب امام محمد باقر می‌شمارد و گوید که او مکی و از بندگان آزاد کرده بنی مخزوم بود و از اصحاب امام جعفر صادق و امامی مذهب شمرده است. پسرش عبدالله را نیز علمای رجال شیعه امامی و ثقه دانسته‌اند .^۲

دیگر رجال شیعه مانند علامه حلی و ابن شهر آشوب در رجال خود از او یاد کرده و وی را از اصحاب این دو امام شمرده‌اند، بائنه دانستن آندو روایاتی که از مصادر سنی نقل شده مغرضانه تلقی می‌شود .

هیچیک از علمای شیعه عبدالله بن میمون و پدر او را از فرقه اسماعیلیه و دعاه آن قوم شمرده است ، و در همه رجال مانند رجال کشی و مرست نجاشی و خلاصه علامه حلی و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و نقد الرجال میرمصطفی تفرشی و غیره عبدالله بن میمون را از جمله اصحاب امام جعفر صادق و از زمره رواة حدیث از آن حضرت شمرده‌اند .

رجال شیعه گفته‌اند که قداح به معنی تیرگر و تیر تراش است و به این مناسبت میمون به قداح معروف شده است ، و نسب او را عبدالله بن میمون بن الاسود قداح المکی از اهل مکه و از موالی بنی مخزوم ضبط کرده‌اند، حال آنکه اهل سنت و جماعت قداح را به معنی کحال یعنی طیب امراض چشم تفسیر کرده و نسب او را عبدالله بن میمون دیسان و اصل او را ایرانی از اهل اهواز نگاشته‌اند . اگر چنانچه وی از فرقه اسماعیلیه می‌بود با تئید شدید علمای رجال شیعه به ذکر مذهب رواة که در نزد ایشان عادت بر این جاری است که تصریح به مذهب راوی نمایند

۱- رجال نجاشی ص ۱۴۸ .

۲- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۱۹-۲۲۰ ، ج ۳ ص ۴۶۵ .

و مثلاً گویند فلان نطحی یا زیدی یا بتری یا من الرافضه یا غال می باشد، پس خود سکوت ایشان از ذکر عبدالله بن میمون قداح و عدم اشاره به اینکه وی از غیر شیعه بوده به نحو قطع و یقین کاشف است از اینکه او به طایفه اسماعیلیه بستگی نداشته است.

دلیل دیگر بر اینکه عبدالله و پدرش از آن طایفه به شمار نمی رفته اند سکوت علمای مثل و نحل چون حسن بن موسی توبختی صاحب کتاب فرق الشیعه و ابوالحسن اشعری صاحب کتاب مقالات الاسلامین و مسعودی صاحب مروج الذهب والتیبه والاشراف است.^۱

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که میمون و پدرش عبدالله معاصر امام جعفر صادق بودند و در قرن دوم می زیستند و نه سوم. دیگر اینکه از محدثان موثق شیعه بشمار می رفتند و دیصانی و بت پرست نبودند و نسبت شعبده کاری و نیرنگ بازی به آنان درست نیست. در روایات شیعه میمون و پدرش از مردم مکه اند و این معارض با جمیع منابع سنی است که او را اصلاً اهوازی دانسته اند. ابوالعلاء معری نیز می گوید که عبدالله بن میمون پیش از آنکه مرتد شود شیعه از وی روایت می کردند و به وی وثوق داشتند.^۲ سید مرتضی بن داعی حسنی دازی در تبصره القوام می نویسد: «بدان که عبدالله بن میمون قداح اهوازی که واضع کفر ایشان (باطنیه) بود ملازم صادق علیه السلام بودی و خدمت اسماعیل بن صادق کردی و چون اسماعیل بمرد او را پسری بود نامش محمد خدمت وی می کرد و چون ابوالدین و انبئ (منصور خلیفه) صادق را زهر داد این میمون قداح محمد بن اسماعیل را برگرفت و به مصر شد، و چون محمد اسماعیل وفات یافت او را کنیز کی بود حامله، گویند قداح آن کنیز را بکشت و کنیز خود را به جای او به جای بنشاند، چون کنیز کش بزازید گفت این پسر محمد بن اسماعیل است»^۳.

در کتب دروز آمده است که محمد بن اسماعیل امام ناطق و هفتم و میمون قداح اساس او بود.

۱- حواشی مرحوم قزوینی بر حهانکشی جوبینی ج ۳ ص ۳۱۳ به بعد.
 ۲- رسالة النفران ص ۱۵۶.
 ۳- تبصرة القوام، تصحیح مرحوم عباس اقبال ص ۱۸۳.

در کلام پیر وهفت باب ابواسحاق از کتب اسماعیلیه آمده است که عبدالله این میمون حجت زمان ستر یعنی روزگار امامان مستور و پنهان بوده است. از مجموع این گفتارهای متناقض چنین می توانیم نتیجه بگیریم که میمون و پسرش عبدالله شیعه امامی و از اصحاب امام جعفر صادق، ایرانی و خوزستانی الاصل بوده و به سبب مدتی اقامت در مکه معروف به مکی شدند. سپس میمون بر اثر معاشرت و آمیزش با ابوالخطاب به مذهب غلو گرائیده و طرفدار اسماعیل بن جعفر و امامت پسرش محمد بن اسماعیل گردید، و چون ابوالخطاب در گذشت قیم محمد بن اسماعیل و مریی او شد و مذهب باطنی را به وی تلقین کرد. پس از او پسرش عبدالله جانشین وی شد و به خدمت محمد بن اسماعیل درآمد. وفات عبدالله در آغاز قرن سوم هجری بود. بقیه داستان ظاهراً همان مطالبی است که ابن ندیم از قول ابن رزام یاد کرده است.

اما نسبت یهودیتی که به عبدالله بن میمون قداح داده اند و او را فرزند مردی یهودی به نام شلمع از مردم سلمیه دانسته اند و گویند که او می خواسته یا تظاهر به تشیع شریعت اسلام را فاسد کرده و مشوب به الحاد و یددینی کند اتهامی بیش نیست. این داستان را ظاهراً خلفای عباسی و طرفداران ایشان جعل کرده اند تا اولاد فاطمیان را از اولاد عبدالله بن میمون قداح دانسته و ثاباً ایشان را یهودی الاصل و دشمن اسلام معرفی نمایند.^۱

ظاهراً حدس سیلوستر دوساسی مصاب است که تظهور عبدالله بن میمون قداح فرقه اسماعیلیه صرفاً یکی از فرق عادی شیعه بود و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسماعیل را آخرین امام دانسته و به تأویل در دین قائل بودند.^۲

دندان :

محمد بن اسحاق التدمیم در ضمن نقل اخبار اسماعیلیه می نویسد کسی که با عبدالله بن میمون در این کارزمینه سازی و همراهی داشت مردی بود به نام محمد بن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۴۰-۱۵۶.

۲- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۷۱.

حسین ملقب به دندان (زیدان) از ناحیه کرج و از دیران احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف، مردی فیلسوف مآب بود و در علوم نجوم مهارت داشت و از شعوبیان تندرو و بر ضد دولت اسلام بود و عقیده به اثبات نفس و عقل و زمان و مکان و هیولا داشت. برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود. شخص مورد اعتمادی به من گشت که او به خیالات خود در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام تبدیل به دولت ایرانیان می‌گردد و دینشان که مجوسیت (زردشتیگری) باشد در هشتمین مقارنه انتقال مثله از برج عقرب است به برج قوس که برج عقرب دلالت بر ملت اسلام و برج قوس دلالت بر دینان ایرانیان دارد. به همین جهت می‌گفت امیدوارم که من سبب این تحول باشم و چون توانگر و پاهمت و حیله‌گر بود به زمینه‌سازی برای این دھوت و پشیمانی از پسر قداح پرداخت و از همراهی و کمک مالی به او کوتاهی نداشت. او با عبدالله بن میمون در عمکر مکرم ملاقات کرد زیرا دندان از طرف حمویه و زبر ابودلف برای شرکت در خطه ولایت حرین (مکه و مدینه) بدانجامی رفت، سپس در باب سلطان در گذشت و کارها یکسر به دست عبدالله بن قداح افتاد.^۱

عبدالقاهر بغدادی می‌نویسد: محمد بن الحسین ملقب به دندان در زندان والی عراق با عبدالله بن میمون قداح ملاقات کرد و آن دو طرح دعوت اسماعیلیه را باهم برپا کردند، و گروهی از اکراد کوهستان را به مذهب خود در آوردند.^۲

نام جد دندان در منابع اسلامی به اختلاف آمده است. مقریزی او را جهان بخنار، و توری حیوان‌النجار، و قاضی عبدالجبار چهاربخنار آورده‌اند. ابوالعالی محمد الحسینی العلوی از مردی به نام «عیسی چهارلختان» یاد کرده گوید: مردی بود او را ابو میمون قداح خواندند و دیگر آن را عیسی چهارلختان و دیگر آن فلان دندانی و هر سه کافر و ملحد بودند و با یکدیگر دوستی داشتند... ابو میمون قداح روزی گفت مرا قهرمی آید از دین محمد و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم اما در مکر و حیل چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند دین محمد را زبر و زبر کنم، عیسی چهارلختان گفت من نعمت بسیار دارم در این

۱- الفهرست ابن ندیم ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹.

صرف کنیم...^۱

در این که او مردی ایرانی الاصل بوده شکمی نیست. این ندیم می نویسد که وی دبیری احمد بن عبدالعزیز صاحب کرج ابودلف (در گذشته در ۸۲۸۰) را داشته است. بنابراین قول نمی تواند معاصر عبدالله میمون باشد که قریب یکصد سال پیش از او در گذشته بود. خوشبختانه نام این شخص در کتب رجال شیعه بدین صورت آمده است: ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حمادی بن سعید بن مهرا م (مهران) غلام آزاد کرده علی بن الحسین علیه السلام از مردم اهواز و ملقب به دندان. نجاشی کتابی به نام الاحتجاج به وی نسبت داده و او را خالی و گزافه گوی شمرده است. دیگر علمای رجال او را خالی و متلعون را حدیث وی را صغیف شمرده اند.^۲

شیخ طوسی می نویسد که ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حمادی بن مهرا م (مهران) غلام آزاد کرده علی بن حسین مردی اهوازی و ملقب به دندان بود. یاران فقی ما او را خالی و گزافه گوی دانستند و حدیث وی را معروف و زشت شمرده اند. از کتب او الاحتجاج، و کتاب الانبیاء، و کتاب المثالب است. وی در قم در گذشت و قبرش در آنجا است.^۳

در نتیجه این شخص از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق است و از معاصرین میمون قداح و پدرش عبدالله بن میمون بوده و بین سالهای ۷۰ و ۱۵۰ هجری می زیسته است. لقب او در منابع مختلف دندان، و دندان، و زیدان آمده است. نویری در نهایتاً از اب یکی از دعاة اسماعیلیه را به نام زکریا به دندان آورده و او را از تسل دندان شمرده است. مصدق در بین اجداد داعی مشهور یمانی ابن حوشب نام کسی را به نام زادان یا دادان ذکر کرده اند که به عقیده دوساسی او همان شخص دندان باید باشد.^۴

امامان مستور: تا مدت يك قرن ونیم پس از وفات اسماعیل امامان

۱- بیان الأدیان به تصحیح مرحوم اقبال ص ۳۶

۲- رجال امام قاسم ص ۱ ص ۵۶.

۳- الثهرست شیخ طوسی ص ۲۲

۴- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۷-۱۶۰

اسماعیلی پنهان و مستور بودند و از فعالیتها و تعلیمات داعیان ایشان اطلاعات کمی در دست است. هنگامی که ضعف خلاف عباسی آشکار شد طرفداران اسماعیلی فعالیت سیاسی و مذهبی خود را آغاز کردند. در آن روزگار ناسامان پیام فرقه شیعه که می‌گفت امت اسلام راه غلطی در پیش گرفته است و باید آنرا به جاده صواب باز آورد با توجه به التفات جدیدی مسموع افتاد. هر دو شاخه مذهب شیعه یعنی هم فرقه دوازده امامی و هم اسماعیلی از این فرصت استفاده کردند. ابتدا به نظر می‌رسید که پیروزی با دوازده امامیان باشد. سلسله‌های شیعه دوازده امامی در چند ناحیه بر روی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل بویه، و دست نشانده ساختن خلیفه وهنی عظیم بر اهل تسنن وارد ساختند. در این هنگام شیعه اثنی عشریه ظاهراً امامی نداشت زیرا امام دوازدهم در حدود هشتاد سال قبل غیبت کرده بود. آل بویه بعد از غلبه بر بغداد با آنکه شیعه امامی بودند به فکر آن نیشاندند که خلفای عباسی را بکلی از میان بردارند، بلکه به همین فاعلت کردند که نفوذ سیاسی خود را بر دستگاه خلافت تقویت نمایند یکپارچگی دینی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی اسلام از هم پاشید و به اصل جدیدی برای وحدت و قدرت احتیاج افتادند اسلام را از انهدام نجات بخشند. پیام و تعلیم داعیان اسماعیلی هم برای پیروان آن و هم برای ناراضبان تسلی دهنده و امیدبخش بود.

در پیش گفتیم که محمد بن اسماعیل در حدود سال ۱۶۹ هـ در عسکر مکرّم درگذشت. پسرش عبدالله موسوم به احمد الوفی که محنتی و در پرده بود در نهان از عسکر مکرّم بیرون رفت و به زمهر و از آنجا به دیلم آمد و در آنجا با دختری از خاندان خلوی که پادشاه امیر علی همدانی نام داشت ازدواج کرد و پسر بیوت که او را احمد نام داد و ملاقب به محمدالثقی ساخت. دعوی پنهانی ایشان همچنان در بلاد عرب و ایران منتشر می‌شد. عبدالله از دیلم به معرفه النعمان نزدیک حلب آمد و در آنجا اقامت کرد، سپس از آنجا به شهر سلمیه نزدیک حمص رهسپار شد و برادرش حسین را در معرفه النعمان بایب خود ساخت. در سلمیه

۱- برنارد لويس، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای

پسرش احمد بن عبدالله را در حضور عدای ازدعیان جانشین خود کرد و سپس به شهر مصیاف در سوریه رفت و بدانجا درگذشت و در بالای کوهی اورا به خاک سپردند که از آن پس مشهد خوانده شد (۲۱۲ هـ). پس از مرگش پسرش احمد بن عبدالله ملقب به محمدالتقی به امامت نشست. این امام سفرهای بسیار کرد و دعائی به اطراف فرستاد و گویند در سال ۲۲۹ در قسطنطنیه درگذشت. پس از وی پسرش حسین بن احمد ملقب به عبدالله الراضی به جای وی در سلمیه به امامت نشست و سرانجام در ۲۶۷ هـ درگذشت و او را در مسجد بزرگ آن شهر به خاک سپردند.

اینها همه مطالبی است که از قول مورخ بزرگ اسماعیلی داعی ادویس عمادالدین بن حسن درگذشته در ۸۷۲ هـ در کتاب عیون الاخبار که از کتابهای مهم اسماعیلیه بشمار می رود آمده است، و صحت و سقم آنها معلوم نیست، زیرا امامان اسماعیلی در این عصر از روی تقیه در پرده و ستر بودند و کسی از حقیقت حال ایشان خبر نداشته است. در بین مورخان درباره نام امامان این عصر اختلاف است. ولی اکثر مورخان اسماعیلی نام ائمه مستور را بعد از اسماعیل چنین آورده اند: محمد بن اسماعیل، عبدالله بن محمد، احمد بن عبدالله، حسین بن احمد که آخرین ائمه در پرده و مستور است.

امام مستودع و مستقر:

در اصطلاح اسماعیلیه امام بردونوع است یکی امام مستودع و دیگری امام مستقر. امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگترین فرزندان او ودانای به همه اسرار امامت و نا هنگامی که قائم به امر امامت است بزرگتر اهل زمان خود باشد، جز اینکه او را حقی در تفویض امامت به فرزندانش نیست و امامت در نزد او امانت و ودیعه است. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندان و جانشینان خود واگذار کند.

عطا ملک جوینی می نویسد که «اسماعیلیان گفتند هرگز عالم بی امامی

نبوده است و نباشد و هر کسی که امام باشد امام بوده باشد و پسر پسر او تا به آدم علیه السلام ، و همچنین پسر امام امام باشد و پسر او تا به ابد ، و ممکن نباشد وفات کند الا بعد از آنکه پسر او را که بعد از او امام خواهد بود ولادت کرده باشد، و شیعه چون بر ایشان حجت آوردند به حسن بن علی که امام به اتفاق همه شیعه و فرزندان او امام نبود گفتند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و امامت عربیت داشت اما امامت حسین مستقر بوده^۱.

اسناد نریتون^۲ می نویسد که اصطلاح مستودع و ودیعه بودن امامت در بین فرق غلاة شیعه معمول بوده است. اما مستودع را الامام الحفیظ نیز می گفتند زیرا در هنگام خطر لقب امامت را قبول می کرد تا امام حق مستور در امان باشد .

این تقسیم امامت بر دو نوع مستودع و مستقر این احتمال را برای ما پیش می آورد که شاید ائمه قداحی یا کسانی که از فرزندان عبدالله بن میمون قداح در دوره ستر امام بودند، امامان مستودع یا حفیظ بودند. از این جهت نامهای ائمه ای که در جدول دزور آمده اشاره به امامان مستودع است که از فرزندان او بشمار می رفتند، و از اینجا است که شجره ائمه دروز حاوی نامهای بیشتری از ائمه برجداول اسماعیلیه است، و سعید بن عبدالله که فرجامین امام زمان خطر است، آخرین قداحیان بشمار می رود که بعد از وفات او ابوالقاسم محمد القائم به جای او نشست، و پسر او نبود، و وی مستقر بود که پیش از او سعید مقام امام مستودع را داشت^۳.

اینک شجره امامان مستقر و مستودع اسماعیلی را در دوره ستر ذیلاً می آوریم :

ائمه مستقر از فرزندان اسماعیل :

۱- جهاننگشای جوینی ج ۳ ص ۱۴۹

2- A. S. Tritton, A Theological Miscellany, P. 925.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۴۶-۱۴۷

محمد بن اسماعیل

احمد

الحسین

علی (المعل)

محمد القائم

اثمه مستودع از فرزندان میمون قداح:

میمون

عبدالله

محمد

الحسین

احمد

سمید

شجره اثمه دروز معروف به شجره السماوات السبع:

۱- اسماعیل

۲- محمد

۳- احمد

۴- عبدالله

۵- محمد

۶- الحسین

۷- احمد (پدر سمید)

بجز از سه تن اول بقیه از فرزندان نداح بودند که از امامان مستودع بشمار می‌رفتند. اما دیگر ایشان علوی و ائمه مستقر بودند، و آنان از علی العمل نیاکان خلفای فاطمی هستند.

نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه : نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه بد کشور یمن بود. در سال ۲۶۸ یکی از دعاة اسماعیلی معروف به حسین بن حوشب که ایرانی الاصل بود و همان ابوالمقاسم رستم بن حسین بن فرج بن حوشب بن زادن نجار کوفی است گروهی از قبایل یمن را گرد آورده و دعوت امام اسماعیلی منتظر را ظاهر ساخت وی عده‌ای از قبلاع آن ناحیه را فتح کرد و رونق به تأسیس اولین دولت اسماعیلی که در تاریخ در یمن تشکیل شد گردید. از اینجهت ملقب به منصور الیمن گشت. در این امر علی بن الفضل نامی از مردم یمن مدوی یاری می‌کرد. گویند که صاحب انبهور پدیده‌دهی او این خایفه فاطمی ابن حوشب را به همراهی عنی بن فضل برای نشر دعوت اسماعیلی بدان ناحیه فرستاد. ایشان از قادیسه حرکت کرده در اوایل سال ۲۶۸ بدانجا رسیدند و شهرهای عمده یمن مانند صنعاء و غیره را فتح نمودند. ابن حوشب خود را منصور لقب داد و به تمامی نواحی یمن و بحرین و بعمامه و سند و هند و مصر و عرب داعیان فرستاد. پدز مهدی پس از مدتی ابو عبدالله شعبی را به یمن نزد ابن حوشب گسیل داشت. و به وی توصیه کرد که چندگاهی در یمن در نزد ابن حوشب بسر برد و طبع درمان او باشد و از آن پس به سرزمین مغرب رود. ابو عبدالله چنین نمود و مدتی در یمن در ملازمت ابن حوشب بسر برد و در مجالس او حاضر می‌شد و نکات و دقائق دعوت را از آن استاد آموخته فرا می‌گرفت. سپس به مغرب زمین رفت و در میان قبایل کنامه آمد و آنان را به کیش خود در آورد.

دور ظهور و تأسیس دولت فاطمی:

در دوره ستر امامان اسماعیلیه کاملاً در خفا می‌زیستند و خود را به ذی

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۲-۱۶۳؛ عبیدالله المهدي ص ۳۶-۵۰.

۲- خوانشی مرحوم قزوینی بر جلد سوم تاریخ جهانکشی جوبنی، ص ۳۳۸.

۱۳۴۹ دکتر محمد کامل حسین، المائعة الاسماعیلیه ص ۲۲-۲۳.

تجار در آورده در شهر سلمیه به تجارت می پرداختند تا جنب توجه عمال خلیفه عباسی را ننمایند. هیچک از اسماعیلیان از نام و محل امامان خود آگاه نبودند. ایشان در عین حال دعاة خود را به اطراف بلاد اسلام می فرستادند و مردم را به ظهور قریب الفروع مهدی قائم از اولاد اسماعیل دعوت می کردند. چون قرامطه در بحرین خروج کردند و از نظر حس کنجکاوی خواستند امام خود را بشناسند، ولی به دیدار او توفیق نیافتند، از اینجهت پیشوایان ایشان در باره امام شك کرده و به جنگ امام برخاستند و دعوت به خویشی نمودند. و خود را از اطاعت امام اسماعیلی خارج ساختند. سپس به سلمیه در شام هجوم آورده عده ای را در آنجا بکشتند و مال بسیاری به غارت بردند. امام اسماعیلیه در آن هنگام عبدالله المهدی بود که از بیم قرامطه از سلمیه به رمله در فلسطین گریخت (۲۸۹ هـ). قرامطه از فرار او آگاه شده وی را تا رمله دنبال کردند و قصد کشتن او را داشتند. وی ناچار در ۲۹۱ به فسطاط مصر که شهری در نزدیکی قاهره بود بگریخت و در آنجا چند هفته بماند، و امامت و دعوت خویش را اعلام نمود. خلفای عباسی که تا این زمان از نام و جای امامان اسماعیلیه آگاهی نداشتند پس از دشمنی قرامطه با ایشان از وجود مهدی آگاه گشتند و پیک هایی به اطراف روان ساختند تا فرمانروایان ایشان در هر کجا که امام هست او را دستگیر کرده و به دولت عباسی تسلیم نمایند. مهدی در مصر نزدیک بود که گرفتار شود، ولی به دست یکی از دعاة اسماعیلی نجات یافت. چون مهدی عمال عباسی را در دنبال خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هـ به شهر سجلماسه در آمد. بنی اغلب خداوندان قیروان، که پایشخت افریقیه (تونس) بود او را بگرفتند و وی را با خانواده و همراهانش به زندان افکندند. خبر گرفتاری او به ابو عبدالله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی در مغرب بود رسید. ابو عبدالله که قبیله کنامه را به کیش اسماعیلی آورده بود به نجات مهدی شتافت. مردان آن قبایل لشکریان بنی اغلب را شکست داده و مهدی را از زندان آزاد ساختند و به وی بیعت نمودند (۲۹۶ هـ). سپس ابو عبدالله شیعی امام را بر ستوری نشانیده در میان قبیله کنامه ندا در داد: «هذا امامکم، هذا امام الحق، هذا هو الهدی»، یعنی «این امام شما است، این امام راستین

است. و این همان مهدی است. از این زمان اسماعیلیه ازدوره ستر به دوره ظهور وارد می شود. گویند چون ابو عبدالله شیعی که سابقاً امام را در سلمیه دیده بود به خدمت مهدی رسید او را آن شخص که پیشتر دیده بود یافت. در شخصیت او شك کرد و این مسئله را با برادرش ابوالعباس و بعضی از سران قبیله کتنامه در میان گذاشت. اگر عیدالله المهدی به کشتن وی مبادرت نمی کرد شورش بزرگ روی می داد، ولی تصمیم سریع مهدی کار را تمام کرد، و خود را از خطری بزرگ نجات داد. این امر باعث بدگمانی مخالفان اسماعیلیه در باره نسب عیدالله المهدی گردید. چنانکه حتی بعضی او را فرزند مردی یهودی دانستند که در سلمیه آهنگری داشت. و چون بمرد ریش بیوه گشت، او را یکی از بزرگان شاوی آن شهر به زنی گرفت و عیدالله را که پسر زنیش بود پرورد. چون بیرومد شد به خویشین نسب علوی داد و مردم را به سوی خویش خواند. همچنین گویند که عیدالله مهدی از نسل عبدالله بن میمون قذاح بود. گویند روزی یکی از دعاة سماعیلی از المعز فاطمی از نسبت وی به قذاح پرسید، پاسخ داد: «هو قذاح زنادانکر». یعنی «او چوب آتشگیرانه فکر بوده» و چیزی بر این سخن نینزد.

۱. به منابع اسماعیلی. عیدالله المهدی بعد از چهل روز از سجلماسه به افریقه آمد و دولت بسی رستم را که در ناهرت حکومت داشتند برانداخت. و در رقاده مسکن گزید. سپس لشکری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابوسمید پیشرای ایشان را بکشت و به جای او برادرش ابوطاهر را گذارد. در سال ۳۰۱ هجری لشکری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و بیوم مسلط گشت. پس آنگاه مدیونیس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا و نزدیکی قرطاجنه قدیم در سال ۳۰۳ به ساختن شهری آغاز کرد و در ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آنرا مهدیه نام نهادند. و در سال ۳۰۸ بدانجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد. از مهدیه به سیسیل و ایتالیا لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد. در ۶۳ سالگی

به سال ۳۲۲ در مهدیه درگذشت و او را در همانجا به خاک سپردند.^۱

نسب فاطمیان: اصالت نسب عیدالله المهدی و فاطمیان که خود را از فرزندان اسماعیل دانسته و نسب خود را به فاطمه دخت رسول خدا می‌رسانیدند مورد گفتگوی علمای تاریخ قرار گرفته و بسیاری از ایشان در نسب آمان شك کرده‌اند. دو خویه در کتاب بادی از قرامطه بحرین و فاطمیان دلائل بسیاری بر رد ادعای آمان آورده است. یکی از آن دلائل آنست که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دو مورد يك بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در ۴۴۴ نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند. از این گذشته عضدالدوله دیلمی با وجود تمایلات شدید که به تشیع داشت در سال ۳۷۰ هجری تحقیقاتی در اصل و نسب آنان به عمل آورد. و نسبت به ایشان سخت بدگمان شد و دستور داد تمام کتب و نوشته‌های آنان را بسوزانند. از طرفی دیگر در کتابهای مقدس در تصریحاً آمده که عبدالله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است.^۲

بعضی عبدالله المهدی را ابو محمد سعید بن الحسین بن عبدالله بن القداح نوشته و برخی او را همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند. گروهی معتقدند که میمون و فرزندان او امان مستودع بودند و سعید بن الحسین نیز امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم رسانید. چون امامان حقیقی در سلمیه محصور بودند و از بیم خلیفه معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) در تقیه می‌زیستند از اینجهت حسین که امام مستودع بود و دیعه امامت را به فرزند و حجت خود سعید سپرد تا آن امانت را به صاحب واقعی آن که القائم باشد برساند. گویند سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون قداح حجت امام مستور بود که حسین بن احمد باشد. تا آن ودیعه را پس از وفات او به پسرش القائم برساند.

اسماعیلیه عبدالله المهدی را همان سعید بن الحسین دانسته و نسبش را

چنین ذکر کرده‌اند:

۱- مصطفی غالب: اعلام الاسماعیلیه ص ۳۴۸-۳۵۸.

2- M. J. Degoeje, Mémoire Sur les Carmathes Du Bahrain Et Les Fatimides. Brill. 1886, 4-11.

عبدالله المهدی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل .
 از مجموع این گفته‌ها چنین می‌توان نتیجه گرفت که عبدالله المهدی همان
 امام مستودع سعید الخیر بن حسین بن عبدالله بن میمون قداح است و وی مانند جدش
 عبدالله بن میمون قداح حجت امامان مستور بود که او را به امامت مستودع تعیین
 کردند، برای اینکه امامت را که در نزد او ودیعه بود به جانشین خود ابوالقاسم
 بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل که ملقب به قائم بود برسانند.
 همانطور که در صفحات پیش گفتیم اگر ما قائل به فرق بین امام مستودع و مستقر
 باشیم می‌توانیم مشکل نسب عبدالله مهدی و خلفای فاطمی مصر را بدینصورت
 حل کنیم و بگوئیم که فاطمین علوی نسب بودند و جد ایشان محمد بن اسماعیل
 بود. اما عبدالله المهدی اگرچه از خاندان علوی و فرزندان فاطمه نبود، ولی
 امام مستودع بشمار می‌رفت و وظیفه داشت که ودیعه امامت را به ابوالقاسم بن
 حسین ملقب به قائم که جد خلفای فاطمی است برساند.

شجره نسب خلفای فاطمی مصر^۱: جلوس به خلافت

- ۱- المهدی . ابو محمد عبدالله (در گذشته در ۱۴
 ربیع الاول ۳۲۲)
- ۲- القائم، ابوالقاسم محمد (عبد الرحمن)، (در گذشته
 در ۱۳ شوال ۳۳۴)
- ۳- المنصور . ابوطاهر اسماعیل (در گذشته در ۲۹
 شوال ۳۴۱)
- ۴- المعز ، ابونعیم معد (در گذشته در ۳ ربیع الثانی
 ۳۶۵) فتح مصر در شبان ۳۵۸ و ورود به قاهره
 در رمضان ۳۶۲ هـ
- ۵- العزیز . ابومنصور نزار (در گذشته در ۲۸ رمضان
 ۳۸۶)
- ۵ ربیع الثانی ۳۶۵ هـ

۱- عبدالله المهدی، تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف . طبع
 مصر ۷۷-۱۶۹
 ۲- ذمبادر، معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی، قاهره
 ۱۹۵۱ . ۱- ۱۴۴-۱۴۵

- شجره نسب خلفای باطنی مصر :
- ۶- الحاکم، ابوعلی المنصور (در ۲۷ شوال ۴۱۱ غایب شد) ۲۹ رمضان ۳۸۶ هـ
- ۷- الظاهر، ابوالحسن علی (در گذشته در ۱۵ شعبان ۴۲۷) ۱۰ ذی حجه ۴۱۱ هـ
- ۸- المستنصر، ابونعیم محمد (در گذشته در ۱۸ ذی حجه ۴۸۷) ۱۵ شعبان ۴۲۷ هـ
- ۹- المستملی، ابوالقاسم احمد (در گذشته در ۱۴ صفر ۴۹۵) برادرش نزار، ابومصنوع که امام باطنیه و دروز است (متولد در ربیع اول ۴۳۷ و ۲۸۸ در قاهره کشته شد). ۵ دی حجه ۳۸۷ هـ
- ۱۰- التامر، ابوعلی المنصور (در ۲ ذی قعدة ۵۲۳ کشته شد) ابوالقاسم المنظر (فائز آخر زمان یا المهدی حجت الله علی العالمین، تحت وصایت وزیر ابوعلی احمد بن افضل). ۱۲ صفر ۴۹۵ هـ
- ۱۱- الحافظ، ابوالمیسون عبدالمجید (در گذشته در ۱۵ جمادی الآخر ۵۴۴) ۱۵ محرم ۵۲۵ هـ
- ۱۲- الظافر، ابوالمنصور اسماعیل (در ۳۰ محرم ۵۲۹ کشته شد) ۶ جمادی الآخر ۵۴۴ هـ
- ۱۳- الخائز، ابوالقاسم عیسی (در گذشته در ۱۷ رجب ۵۵۵) ۶ جمادی الآخر ۵۴۴ هـ
- ۱۴- العاصم، ابو محمد عبدالله (در ۳ محرم ۶۰۶ در مدینه کشته شد) در ۱ محرم ۵۵۵ هـ
- قرائت: در این مصلحت به بردی بنام حمدان قرمط هستند. محمد بن اسحاق المدینی می نویسد که چون عبداللہ بن میمون فداح از بصره به سلمیه گریخت، در آنجا مردی بنام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت. قرمط در دهکده ای به نام قس بهرام کشاورزی و گاو داری داشت. چون بسیار باهوش بود سمت ریاست یافت و حمدان را که کتابها و تصانیفات خود را بیشتر از دیگران

دزدیده و به خویش نسبت می‌داد برای نثر دعوت خود برگزید. او داعیانی به اطراف کوفه فرستاد و اقامتگاه خود را در کلوازی قرارداد. عبدالله میمون یکی از پسران خود را معین کرد که از طالقان با وی مکاتبه نماید، و این ماجرا در سال ۲۶۱ هـ بود.

در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان قرمط از طرف رئیس فرقه پنهانی خود که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود، دولتی در بحرین که مرکز آن الاحماء بود تأسیس کردند (۲۸۳ هـ). اینان از قیام زنگیان که به پیشوایی صاحب‌الزنج در عراق سر به شورش برداشته و دولت عباسی را متنازل کرده بود استفاده نمودند. قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد موجب نگرانی بسیار گردید. قرامطه نه تنها در بین‌النهرین و خوزستان بلکه در انقلابات بحرین و یمن و سوریه نیز دست داشتند. رهبران ایشان در این هنگام زکریه و ابوسعید حسن بن بهرام‌الجناهی (اهل بندر گناوه) که ایرانی نژاد بودند سرزمینهای وسیعی را زیر سیطره و نفوذ خود آوردند. قرمطیان بحرین که بیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند خطر بزرگی برای خلافت عباسی بشمار می‌رفتند. پیشوایان ایشان بیشتر ایرانی بودند. در سال ۲۸۸ هـ قرامطه لشکریان خلیفه را در بیرون بصره بکلی درهم شکستند و تنها عباس بن عمرو الغزوی که از سرداران خلیفه بود به بغداد بازگشت و داستان شکست خود را بازگفت. یکی دو سال بعد صاحب‌المنافه و پس از مرگ وی برادرش صاحب‌الشامه یا صاحب‌الخال سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. جالبترین کار زکریه حمله اوست به کاروانی از حاجیان که گویند بیست هزار تن در این فاجعه به هلاکت رسیدند. در سال ۳۱۲ هـ ابوطاهر الجناهی که پسر و جانشین ابوسعید الجناهی بود به بصره تاخت و غنیمتهای فراوان آورد. چند ماه بعد به کاروانی از حاجیان بزد و دوهزار و دوست مرد و سیصد زن کشته شدند و گروهی را به اسارت گرفت. دبری نپایید که قرمطیان کوفه را شش روز غارت کردند. در هشتم ذیحجه سال ۳۱۷ هـ ابوطاهر با لشکری به مکه حمله کرد و آن شهر را متصرف شد و غارت نمود و چند هزار از حاجیان را بکشت و عده‌ای

را به بردگی با خود برد و به این نیز اکتفا نکرده چون قرامطه زیارت کعبه را بت پرستی می‌شمردند فرمان داد که حجر الاسود را از دیوار کعبه کنده به دو نیم کرده و با خود به الاحساء بردند و پس از بیست سال بر اثر و ساطت خلیفه فاطمی القائم یا المنصور آنرا به مکه بازگردانیدند. در طی این مدت که کعبه فاقد حجر الاسود بود مسلمانان سعی فراوان کردند تا با دادن پول زیادی آن سنگ را بازخرند، ولی در هر بار این پیشنهاد از طرف قرامطه رد می‌شد و می‌گفتند که: «ما این سنگ را به فرمان امام برده‌ایم و تنها به فرمان وی بازدهیم».

به قول ابن حوقل در کتاب صورة الارض، حمدان قرمط ابو سعید را به بحرین فرستاد و او را امر به دعوت در آن ناحیه کرد. ابو زکریای طامی نیز یکی از بزرگان دعوت اسماعیلیه در بحرین بود. ثابت بن سنان گوید که اولین داعی اسماعیلی در بحرین یحیی بن المهدی فرستاده امام نام داشت، و ابو سعید از اهل بحرین اول کسی بود که به وی گروید. ابن رزام گوید که ابو سعید يك داعی به بحرین روانه داشت و پیش از او مردی به نام ابو زکریای صمامی (طامی) از طرف عبدان بدانجا رفته بود و ابو سعید او را بکشت.

نوبختی در فرق الشیعه می‌نویسد که قرامطه از فرقه مبارکیه پدید آمده بودند و پیرو مردی به نام قرمطوبه از مردم سواد (عراق) بودند. سپس شرح مفصلی درباره عقاید آنان می‌دهد.^۲

قاضی عبدالجبار می‌گوید امامی را که قرامطه بحرین در راه اومی جنگیدند از فرزندان محمد بن حنفیه بود. کازابوا بر اساس این قول معتقد است که قرامطه در اصل مذهب کیمانیه و حنفیه داشتند و سپس به اسماعیلیه گراییدند.^۳

وضع اجتماعی قرامطه:

بیشتر قرامطیان از میان اعراب بادیه‌نشین گردآوری شده بودند. در تشکیلات خود يك شورای عالی داشتند، و جامعه سپید برتن می‌کردند و آنان را «مقدانیه» می‌گفتند که اختیار حل و عقد امور به دست ایشان بود. قرامطیان کسانی

۱- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۸۲-۵۸۵، دوخویه، بادی از

قرامطه بحرین و فاطمیان ص ۲۶-۳۲، ۴۰-۴۳، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۸۳

۲- د.ک، ترجمه ص ۱۰۵-۱۱۱.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۶۷-۱۷۳.

را که مرقله‌ها و گورها و سنگها را پرستش می کردند و حجر الاسود را می بوسیدند
 نسکوهش می نمودند . زیاده روی در خوردن گوشت را حرام می دانستند .
 ناصر خسرو زندگی ایشان را از نزدیک دیده و وضع اجتماعی ایشان را در سفرنامه
 خویش شرح می دهد . آن حکیم ایرانی در سال ۴۴۳ مدت ۹ ماه در الاحساء بود
 و می نویسد که مردم بحرین به طور کلی مرکب از روستائیان و پیشه‌ورانند .
 شهر الاحساء در حلقه‌ای از اراضی مزروع و نخستانها قرار داشته ، هیچیک از
 شهریان تحت هیچ عنوانی مالیات نمی پردازند . دولت سی هزار بنده زر خریدار
 از ذنگیان و حبشیان داشت و اینان را به رایگان در اختیار کشاورزان قرار می داد تا
 در کارهای زراعی و باغبانی و مرمت ساختمانها و آسیابها یاری کنند . آسیابی
 دولتی نیز وجود داشته که به رایگان برای مردم گندم آرد می کرد . هر یک از
 کشاورزان محتاج می توانست از دولت کمک خرج بگیرد . هرگاه پیشه‌وری
 از جای دیگر به الاحساء می آمد و مقیم آن سرزمین می شد از دولت برای خرید
 وسائل کار و به راه انداختن پیشه خویش کمک هزینه دریافت می داشت ، و هیچ
 سود و ربیعی از وی مطالبه نمی شد . او هرگاه میل داشت آن وجه را مسترد می نمود .
 رباخواری و گرفتن ربح و سود ممنوع بود . پس از ابوطاهر در رأس دولت
 هیئت شش نفری از بزرگان به نام سادات و شش تن نایب ایشان که وزیر نامیده
 می شدند قرار داشت . این هیئت برای اداره امور کشور هر تصمیمی را که لازم
 بود بامشورت بکدیگر اتخاذ می کرد . دولت قرامطه لشکری مرکب از بیست
 هزار تن داشت . مردم آن شهر نماز نمی خواندند روزه نمی گرفتند ، ولی اگر
 کسی نماز می گزارد او را از آن کار باز نمی داشتند . ولی بر پیغمبری محمد اقرار
 داشتند . ناصر خسرو می نویسد که در شهر الاحساء مسجد آدینه (جمعه) نبود و
 خطبه و نماز نمی کردند . در آن شهر خرید و فروش و دادوستد به سرب می کردند
 و سرب در ذنبها بود و در هر ذنبیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند
 ذنبیل شمردندی و همچنان برگرفتندی و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی . هرگز
 شراب نخوردند و پیوسته اسبی بسته با طوق و سرافمار بدر گورخانه بوسعید
 (مقبره ابوسعید الجنابی) به نوبت بدارند و بدارند چون بوسعید برخیزد بر آن
 اسب نشیند . گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته که چون من از مردگان

بازگردم و شما مرا با دانشنا سید نشان آن باشد که مرا باشمشیر من گردن بزنید.
اگر من باشم در حال زنده شوم، آن قاعده بدین سبب نهاده است تا کسی دعوی
بر سعیدی نکند. در شهر الاحساء گوشت همه حیوانات فروشد چون گربه و
سگ و خردگاو و گوسفند و غیره و هر چه فروشد سره پوست آن حیوان نزدیک
گوشش نهاده باشد تا خرابداند که چه می خورد.

شجره نسب قرامطه بحرین^۱:

سال جلوس

در حوالی ۵۲۸۶

۱- ابوسعید الحسن بن بهرام الجنبی

۵۳۰۱

۲- ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید الحسن بن بهرام الحجری

(در گذشته در ۳۳۲)

۵۳۳۲

۳- ساهود بن سلیمان

در حوالی ۵۳۵۰

۴- الحسن بن احمد بن بهرام

۵۳۵۸

۵- ابویعقوب یوسف بن الحسن الجنبی (در گذشته در ۳۶۶)

روابط قرامطه و فاطمیان: خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ تا ۵۶۸ هجری

نیروی نپدید آمیزی را تشکیل می داد. ایشان پس از کامیابی در افریقه در سال
۳۵۹ هـ سرزمین مصر دست یافتند و خلیفه فاطمی المعز در آن سرزمین شهر قاهره -
المعریه را در کنار سطات قدیم بنا کرد و نخستگاه خویش را از معدیه بدانجا
انتقال داد. در پایان قرن چهارم هجری بحس اعظم مغرب و لیبی و مصر و فلسطین
و سوریه و حجاز تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار گرفت. نامان فاطمی
برای توسعه دعوت خود در مکز خلافت، مرکزی تابعاتی در قاهره به نام
«دارالدعاه» تأسیس کردند که از آنجا داعیه‌ی به ۵۵۵ مدرسه‌های اسلام اعزام
می‌داشتند. در فاصله قرونهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران
سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت.

فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام الازهر بنا کردند.

۱- سفرنامه ناصر حسرد، تصحیح دبیرستان قی، بیروت، ۱۳۰۹-۱۱۲.

۲- زامبارد، معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی،

به قول گیارد «Guyard» ایشان عقاید اسماعیلیه را علناً در این دانشگاه تدریس می کردند. در این مدرسه کتابخانه‌های بسیار وجود داشت که طالبان معرفت گروه گروه به قصد استفاده بدانجا روی می آوردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعه مذهب باید بوسیله تبلیغات باشد و نسبت به سایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا می داشتند. المعز چهارمین خلیفه فاطمی به نصرانیان اجازه داد که علناً با علمای اسلام به مباحثه و مناظره پردازند. و حتی اجازه داد کلبسای ویرانه «سن مرکوریوس St. Mercurius» را در فسطاط از محل وجوه خزانه دولت تعمیر نمایند. عکس العمل پیروان سنت و جماعت و خلفای بغداد در آغاز محدود و بی اثر و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان و جنگ سیاسی بر ضد فاطمیان. اما تأسیس دولت سلجوقی به دست طغرل (۴۲۹) و آمدن اقوام ترک اوضاع سیاسی جنوب عربی آسیا را برهم زد و برای مدتی به سرزمینهای تحت خلافت سنیان وحدت و ثباتی را که از دست داده بود بازگردانید.

سلاجقه و فاتحان ترک خود را وظیفه دار خدمت به اسلام احساس می کردند و مسئولیت آنها به عنوان حامیان جدید دستگاه خلافت و دفاع از آن در مقابل خطرات داخلی و خارجی بود.

قرامطه تنها ایمان را مایه تجارت و رفاه می دانستند و طرفدار حکومت مردم بر مردم و غارتگری بودند و چنانکه گفتیم یک نوع جمهوری اولیگارشی Oligarchie تشکیل داده بودند. ولی فاطمیان هم فرعون خدا و حکومت رجالی دین اعتقاد داشتند و سلطت و دولت خود را بر اساس عدل و احسان نهاده بودند. درست معلوم نیست واقعاً چه روابطی بین قرامطه و اسماعیلیان وجود داشته و این نکته اندکی تاریک و مجهول است. دو خویبه در کتاب خود ثابت کرده که این دو گروه همکیش با هم نزدیکترین روابط را داشتند. با اینکه خلفای فاطمی غالباً رابطه خود را با قرامطه بنا بر مشخصاتی انکار می کردند با مستور می داشتند، قرامطیان قدرت خلفای فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی در سمیت می شناختند.^۱

۱- براون، تاریخ ادبی ایران - ج ۱، ص ۵۷۸-۵۸۵؛ فدائیان اسماعیلی

ص ۴۶-۱۳۸، اسلام در ایران ص ۳۰۰-۳۰۱

نخستین دانشمندی که به روابط بین قرامطه و فاطمیان اشاره کرده ثابت بن سنان صابی است. ثابت در حوادث ۳۱۷ در هجوم قرامطه به مکه و کندن حجر الاسود می نویسد که چون حیرت این واقعه به ابو عبیدالله علوی فاطمی به امر یقین رسید به ابوطاهر قرمطی نامه نوشت و او را در این کار سرزنش و ملامت کرد و گفت «با این کاری که تو کردی بر شیعه و دعای دولت ما اسم کفر و الحاد تحقق یافت» و به وی امر کرد که آن سنگ را دیگر باره به جای خود بازگرداند. چنانکه بر اثر اصرار فاطمیان قرامطه حجر الاسود را در ۳۳۹ به محل خود بازگردانیدند. این مسئله را ابن رزام و ابن الاثیر نیز تأیید کرده اند. ابن حوقل می نویسد که قرامطه همه ساله مالیات سنواتی برای امام فاطمی می فرستادند. کتابهای قدیم دروز نیز مؤید این ارتباط حسنه بین قرامطه و فاطمیان است. دلیل دیگر بر روابط قرامطه و فاطمیان آنست که همه جا در کتابهای قدیم قرامطه و فاطمیان را مترادف باهم ذکر کرده اند، و اگر کسی را قرمطی می خواندند منصوص آن بود که او اسماعیلی مذهب است، چنانکه از سلطان محمود غزنوی که مخالف فاطمیان و اسماعیلیان بود نقل کرده اند که انگشت اندر جهان کرده و قرمطی می جست. ابوالفضل بهقی در داستان بردار کردن حسنک و ذیر از قول مخالفان حسن می نویسد: حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان (فاطمیان) است تا امیرالمومنین (الفادربالله) را بیآزارد... و وی را بردار باید کرد^۲.

مستلویه و فرار یه: اسماعیلیان فاطمی در همان حال که رقبای اهل سنت آنان بر روی سیاسی و نظامی و دینی به هم می رسانیدند، در نتیجه نفاق مذهبی روی به ضعف می نهادند. از همان ابتدا میان اسماعیلیان تندرو و محافظه کار، و میان کسانی که خواستار حفظ و یا افشای حقایق باطنی بودند نزاع در گرفت. پیشتر در هنگامی که نخستین خلیفه فاطمی در شمال افریقیه به حکومت می نشست میان داعیان مختلف النظر مشاجراتی در گرفت که منجر به نقض بیعت و روی گردانیدن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۷۴-۱۸۷

۲- تاریخ بهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، طبع مشهد ۱۳۵۰، ص

عده‌ای از آنان از خلیفه فاطمی شد. چهارمین خلیفه فاطمی الممیز با همین مشکلات روبرو گشت، و در هنگامی که مصر درست در لحظه پیروزی بود، وی با چار شد با قرامطیان عربستان شرقی از در جنگ درآمد. زیرا اینان ابتدا به پشتیبانی از فاطمیان برخاستند سپس از آنان روی گردانیده و سپاهیان فاطمی را در شام و مصر مورد حمله قرار دادند. اتفاق و شقاق مذهبی دیگری پس از ناپدید شدن خلیفه ششم فاطمی ابوعلی المنصور الحاکم (در ۲۷ شوال ۴۱۱ هـ) در اوضاع واحوال فاطمیان مصر روی داد. عده‌ای از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم مظهر خدا است و سروده بلکه غایب و پنهان شده است. اینان از قبول اطاعت کسانی که بعد از حاکم بر مسند خلافت فاطمی نشاندند سر باز زدند و توانستند در میان اسماعیلیان شام پشتیبانی درست آورند. هم‌اکنون عده‌ای از آنان در سوریه و لبنان و فلسطین زندگی می‌کنند. یکی از مؤسسان این مرقه محمد بن اسماعیل لشراوژی از داعیان آسیای مرکزی بود و از اینرو این مرقه را به نام او دروز می‌خوانند.

در هنگام مرگ المنصور حربه هشتم هفتاد و یک سال (در ۱۵ شعبان ۴۲۷) شورا به دست اسماعیلیه در نتیجه بزرگترین اتفاق و شقاق داخلی از هم گسیخت. در حوضه قدرت فاطمیان، خلیفه دوم تمام امور را شخصاً در دست داشت و بر قوای سه‌گانه یعنی بر اداره امور مملکت، سلمه مراتب دینی، و سپاه نظارت می‌کرد. در اداره کشور پس از حلیفه شخص وزیر قرار داشت. رئیس سلمه مراتب دینی داعی الداعاه بود که علاوه بر نظارت بر سلسله اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزهای دولت فاطمی فرمان میراند. فرمانده قوای نظامی بر سومین تپروی کشور نظارت داشت. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی فرمانده سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا تمام امور را در دست بگیرد، پس از تیر و نشان شدن شورشهای داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت. و خلیفه عناوین سه‌گانه رؤسای قوای ثلاثه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد و بدر، امیر الجیوش، داعی الداعاه، و

وزیر دولت نظامی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت يك منصب مورد اعتماد و بلند اجرائی در پسر و نوادش جانشین گشتند. در سال ۴۸۷ اتصال پسر امیر الجیوش با پدر شد. چون در هنگام مرگ مستصر که چند ماه بعد اتفاق افتاد امیر الجیوش مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در يك طرف بر این امر مستصر اصرار داشت که جوانی بود برومند و قیلا به ولایت همتی مستصر برگزیده شده بود. در طرف دیگر برادر تزار مسیلمی جای داشت که جوانی بود بوکس و بی پشتیمن در نتیجه اگر به خلافت می رسید. کتباً منکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می گشت. با ملاحظه چنین وضع افضل دختر خود را به عقد ازدواج مستعلی در آورد و چون مستصر مرد، داماد خود را به خلافت برداشت. بر این اساس کندی به تریخت و در آنجا به یاری هواداران خویش قیام کرد. خوش رخسار ولی دولت مستعجل بود و به زودی دستگیر شده به قتل رسید. فرقه اسماعیلیه پس از اتمام مستعلی از هم پاشیده شد. اسماعیلیان مشرق از بهر سبب شایعین فریفته جدیدی سر بر زدند و هوادارانی خود را از یاران و نورددان او اعلام داشتند و از مناطق خویش را با سازمان ضعیف غاطریان در قاهره قطع کردند. در سال ۵۲۵ پس از قتل الامر پسر و جانشین مستعلی به دست طرفداران برادر ائمه عیسیان از قول خلیفه جدید که در قاهره بر مسند خلافت نشست امتناع ورزیدند و بر این عقیده شدند که پسر شیبی حراز امر بهرام طلب که تکم شده بود امام عیسی و منتظر است. پس از وی دیگر امامی نخوانده بود. خلافت نظامی که به عنوان يك فرقه شیبی و مذهبی مرده بود اینک در میان خون سردی و بی تفاوتی مرده رسماً برانداختند. در سال ۵۶۷ یعنی در همان هنگام که العاصی را پسین از زمانده این خلفا در بستر مرگ افتاده بود سردار کرد او صلاح الدین ابوی که در آن زمان فرمانروای واقعی مصر محسوب می شد اجازه داد که خطبه به نام خلفای عباسی بخوانند. کتابهای کفر آمیز و ملحدانه اسماعیلیان جمع آوری و سوزانیده شد، و پس از پسر اردو قرن مصر از دست اهل تسنن افتاد.

با در سر زینبهای دیگر فرقه اسماعیلیه در دو ناحیه همدیه که در هنگام مرگ

مستصر به آن تقسیم شده بودند زنده ماند. یکی مستعلویان که هنوز هم بیشتر

ایشان در یمن و هند باقی هستند و در سرزمین اخیر به نام 'بهره' یا 'بحره' معروف می باشد. عقاید اسماعیلی را بدان صورت که در نزد آنان رایج است به علت آنکه بر شیوة سنی و عقاید کیش اسماعیلی دوران فاطمی است دعوت قدیمه می نامند. پس از شکست دعوت قدیم به «دعوت جدیدی» احتیاج پیدا شد که مؤسس آن بلك نابغه ایرانی، در امام حسن صباح بود.

حسن صباح و دعوت جدید : در زمان خلافت مستنصر فاطمی از کسانی که به دین اسماعیلی درآمد مردی به نام حسن صباح از مردم رن بود. حسن در سال ۴۶۰ از ری به اصفهان آمد و از آنجا به آذربایجان و شام روت و در ۴۷۱ به مصر رسید و یکسال و نیم در آنجا بماند و در زمرة کسانی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند چون به ایران باز آمد در سال ۴۷۳ به دعوت مردم ایران به مذهب نزار به پرداخت و در ششم رجب سال ۴۸۷ بر قلعة الموت که به معنی آشیان عقاب است در نزدیکی رودبار قرزین دست یافت. حسن در شهر قم که پایگاه شیعیان اثنی عشری بود به دنیا آمد. پدرش مذهب اثنی عشری داشت و از شهر کوفه در عراق به قم آمده و گوید اصل از مردم یمن بود. حسن در قرن پنجم هجری زائیده شد و تا هفده سالگی جوین و بویان دانش در مذهب اثنی عشری بود. به دعوت امیر صراب متعایل به اسماعیلیان گشت معلم دیگر اسماعیلی او یکی از داعیان آن مرقه به نام عبد الملك بن عطاش بود. عبد الملك شخصاً به ری آمد و با حسن ملاقات کرد و او دستور داد که به نزد خلیفه به مصر رود. حسن در مصر چون طرفدار نزار بود به دستور بدر الجمالی به زندان افتاد. هنوز اختلاف درباره جانشینی منعنی و برار صورت نگرفته بود. وی از زمان ورودش به قلعة الموت تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زهر نیا آمد. و فقط خاندانی را که در آن می زیست ترك نمت و دوبار به پشت بام خانه رفت. در ابتدا گل حسن دو جنبه داشت، یکی مردم را به کیش اسماعیلی در آورد، و دیگر قلاع بیشتری تسخیر کند. وی به هر دو کار توفیق یافت و قلاعی را از حدود خراسان تا شام تسخیر کرد. حسن در الموت خود را شیخ الجبل یا پیر کوهستان خواند، وی ماوررینی را که فدائی خوانده می شدند. از قلعه به اطراف می فرستاد و قبلا آنان را با خوراندن حبش مست می کرد و

لذات بهش را در نظر آنان مجسم می‌ساخت و ایشان چون از آن حالت نازی می‌آمدند خیالات خود را واقعیانی پنداشته در راه اجرای دستورات او از مرکب نمی‌ترسیدند از اینجهت آنان را «ندایی» می‌خواندند این حشاشین یا حششیان که لقب دیگر اسماعیلیه ایران است عالم اسلام را دچار زلزله و هراس و وحشت کردند و چند بسیار از بزرگان و سرداران را مانند حواجه نظام الملک غفاری، حاکم رومند، پادشاهان سلجوقی و دیگر شاهان مسلمان بارها به فکر تلخ و نزع این طایفه افتادند ولی کاری از پیش نبردند. اسماعیلیه را پیش از سی قلعه بود که شهروز نیز پس آنها قلعه الموت، بیخون دز، درلبه سر، نام داشت. سیراز رود بار الموت اسماعیلیان در ولایت فرمس و قهستان نیز دژهایی داشتند از دژ هر یک از این قلعه‌ها بایک نفر حاکم بود که او را محتشم می‌خواندند. پس از مرگ حسن و - ح در ۵۱۸ بکی از شاگردانش به نام کبایزرگ امید رودبازی در ۵۱۸ هجری او نشاند پس از او پسرش محمد بن بزرگ امید در ۵۳۲ به جای وی امام شد. پس پسرش حسن منتب به خانی دکره السلام دعوی امامت کرد و در ۵۶۱ کشته شد. از نوادگان او جلال الدین حسن معروف به «موسلمان است» که با خلیفه عباسی الناصرالدین المظفر دلاویز دوستی برقرار کرد. پسرش علاءالدین محمد بن حسن بود که در ۶۱۸ هجری را امام خیراند. وی بیشتر اوقات خود را به تبه کاری و مستی می‌گذراند تا در ۶۵۳ هجری ناگهان کشته شد. پس از او زکریا الدین خورشاه در ۶۵۳ جانشین وی شد. در زمان او هولایتوی معول الموت را بر ایران آورد و خاندان اسماعیلیه را در سال ۶۵۴ هجری برانداخت. دعوت حسن و جانشینان او را دعوت جدید خوانده‌اند.

القاب اسماعیلیه: اسماعیلیه را به القاب مختلف: نادویه، قرادیه، تعلیه،

فاطمیه، سیه، ملاحده، حبشیه، نزاریه، معلویه، سفاکین خوانده‌اند

چون آنان عموماً طرفدار اسماعیل بن جعفر بودند ایشان را اسماعیلیه

گفتند و چون می‌تفند هر چیزی را از قرآن و سنت ظاهر و باطنی است، و ظاهر

۱- فدائیان اسماعیلی من ۵۷-۹۳، جامع التواریخ قدمت اسماعیلیان

من ۹۷-۱۳۷، برادر، تاریخ ادبوت ایران از فردوسی تا سده بیستم ترجمه فتح‌الله

محتشائی، جناب سازمان کتابهای حیرت من ۳۹۶-۳۱۴

به منزله پوست، و باطن به مثابه مغز است آنان را باطنیه خواندند. از آنجهت که گروهی از ایشان پیرو حمدان قرمط بودند آنان را قرمطیه نامیدند. وجه تسمیه تعلیه آن است که معتقد بودند تعلیم واقعی را باید فقط از امام زمان فرادست. آنان را از آن نظر باطنی خواندند که امامان ایشان در مصر خود را از فرزندان حضرت فاطمه دختر رسول خدا می دانستند. از آنجهت ایشان را سبیه گفتند که در باب شمار ائمه به هفت دور قائل بودند. و امام هفتم را آخر ادوار می دانستند. اما ملاحظه لقبی است که عموم دشمنان آنان خصوصاً در ایران به اسماعیلیه داده اند، و آن جمع ملحد به معنی بدین است. ایشان را از آنجهت حشیشیه خواندند که حسن صباح و جانشینان او فدائیان اسماعیلی را با خوردن حشیش مامور قتل مخالفان می کردند. از آنجهت آنان را نزاریه گفتند که گروهی از اسماعیلیه نظر به دار امامت نزار پسر مهتر مستنصر فاطمی بودند. ایشان را مستنصریه گفته اند. از آن سبب که گروهی از آن سطره دار امامت مستعلی فرزند کهتر مستنصر فاطمی بودند. سفاکین یا خونریزان لقب دیدار ایشان است که در غرب زمین به این نام خوانده شدند. و آن ترجمه کلمه فرانسوی Assassin به معنی چاقی و آدمکش است.

عقاید کلامی اسماعیلیه : اسماعیلیه گویند ذات باری تعالی برتر از وهم و عقل و فکر است. خداوند بالاتر از حد صفات است. با شیخ صفی و تعین و حدی چه به سلب وجه به ایجاب از وی سخن نتوان گفت. به دلائل همین تریه، در مسئله صدور اشیا از باری تعالی، برای آنکه مشکل صدور کثیر از واحد پیش نیاید اعتقاد دارند که از امر باری تعالی یا کلمه ابداع، عقل کل یا عقل اول در وجود آمد. سپس نفس کلی، از کلمه امر، به توسط عقل وجودیافت از نفس کلی به ناپید عقل کل، طایریع، و از طایریع، امهات. و از امهات به فعل اجرام سماوی، و ایلد هستی پذیرند. صدور عقل کل از کلمه امر به طریق ابداع است. و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی که به توسط عقل و نفس از امر باری تعالی در وجود آمده اند به طریق ابداع و از امهات است. فرق میان ابداع و انعام آن است که انعام چیزی است که نه در مکان باشد و نه در زمان ولی پدید آمده باشد از چیزی

دیگر، اما انداخ بیرون را نگردد و آنکه او را به هر مکانی باشد و آنه در زمان ولادت از چیزی پزید نیا آمده باشد.

اسماعیلیین عقل کل و نفس کل را اصلین یعنی دامن جراثیمه گاهی به معط اول و ثان از آندو نام برند، و آنها را ۱۴ صمام سه روح روحانی می‌دانند و فتح و خیال، پنج حد علوی گویند.

در عقیده ایشان تریبیات عالم جسمانی چون عالم روحانی است. آسمان، در عالم جسمانی مانند عقل کل در عالم روحانی، و زمین و نباتات و حیوانات موالید ثلاثه یعنی جماد و نبات و حیوان همانند جماد است و فتح و خیال، به تعبیر دیگر پنج حد عالم جسمانی یعنی آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان بر این است باز هم روح و اسرار تیل و یک تیل و جراثیم.

و نظریه شرح علوی و روحانی آنست که فیض و نیروی روانه از مسوره بالای خود در نبات می‌دارند که مرتبه زیرین خود برسانند، مثلاً حد، صورت و نیروی امر را از نفس کل می‌پذیرد و به فتح که پائین را از او است می‌رساند. فتح آن فوت را در حد می‌پذیرد و به خیال که فرود او است می‌رساند. خیال امر را در فتح می‌رساند و به ناطق که فرودتر از او است در عالم جسمانی به امر را عقل کل می‌رساند. ناطق (پیغمبر) آن را به روحانی و روحی آفرینده امام، و امام به نبات خویش، و نبات به حجت می‌رساند. پس ناطق و وصی و امام و باب و حجت در عالم جسمانی به مرتبه پنج حد علوی یعنی عقل کل، و نفس کل، و جماد، و فتح، و خیال است در عالم روحانی، از اینرو پنج حد جسمانی نامیده می‌شوند.

مشیر عقل کل در این عالم وجود نامتی است. ناطقان حد پنجمین است. او المزمند و شمار آنان هفت است. هر ناطق (پیغمبر) وصی و جانشینی دارد که در حال حیات او در شهرستان علم او بوده است. پس از هر ناطق هفت امام روی کار می‌آید. دوره هر پیغمبری هزار سال است، و چون دور او بر آید پیغمبر دیگری در شریعتی تازه ظهور می‌کند و شریعت او را نسخ می‌نماید. پیغمبر یا ناطق نخستین حضرت آدم بود که وصی او شیت بود. ناطق دوم حضرت نوح بود که وصی او امام بود. ناطق سوم حضرت ابراهیم بود که وصی او

اسماعیل بود. ناطق چهارم حضرت موسی بود که وصی او هارون (بوشع) بود. ناطق پنجم حضرت عیسی بود که وصی او شمعون الصفا (بطروس) بود. ناطق ششم حضرت محمد بود که وصی او علی بود. ناطق هفتم اسماعیل بود زیرا حضرت محمد، علی را وصی یا اساس و پس از او حسن و حسین و ذین العابدین و محمد باقر و جعفر الصادق بودند. هفتمین ایشان اسماعیل بود که او قائم است و ائمه پس از او را امامان دوره قیام دانند.

ناطق واضح شرع جدید و ناسخ شریعت قدیم می باشد و اساس باوصی عالم به علم تأویل شریعت است و وظیفه او بیان اسرار و بساطن شریعت می باشد.

همه چیزها طاهر و باطنی دارند. اسماعیلیان آیات قرآنی و احادیث و احکام شرع را تأویل می کنند. و ظاهر آنها را درست نمی دانند، بلکه به باطن آنها می گرایند. بیشتر استدلالات آنان مبتنی بر معانی حروف قرآن و احادیث و اسرار و رموز آنها است. گویند به سبب همین مکتوم بودن معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی و وقوف نیست و بشر محتاج به امام است که آن معانی را روشن سازد. گویند مردم به نسبت کمی و زیادی اطلاعشان بر این معانی باطنی بر چند درجه اند، به همین دلیل اسماعیلیان خود را اهل ترتیب می خوانند و مراتب هفتگانه معتقدان به آن مذهب از این قرار است: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و باطن.

کسی را که تازه به کیش آن درآید «مستجیب» می نامیدند. آن که در طریق ایشان راسخ شده و اجازه سخن گفتن می یافت «مأذون» می گفتند. چون به درجه دعوت می رسید «داعی» می خواندند. چون به ریاست داعیان ارتقاء می یافت «حجت» نام می گرفت، به معنی گفتار لوحجت خدا است بر خلائق. چون مرتبت ولایت می یافت و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد. پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت.

مأذون و داعی دو درجه داشتند: محدود و مطلق، گاهی نیز میان مرتبت-

حجت و امام به مرتبه دیگر فائل می شدند که مرتبه باب بود. گاهی مرتبه داعی

را بدست درجه می‌رسانیدند: داعی بلاغ، داعی مطلق، داعی محدود. هر امامی دوازده حجت داشت که چهارتن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند. هفت تن مأمور جزایر سبعه یعنی اقالیم هفتگانه بودند. در زیر حکم هر يك از حجتان سی نفر داعی بودند، و هر يك از داعیان نیز عده‌ای مأذون زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم به کیش اسماعیلی می‌پرداختند. مأذوران و داعیان در تعالیمات خود کلاس و سلسله مراتب را رعایت می‌کردند تا از تعلیم خود در مرتبه پائین‌تر نتیجه مثبت نمی‌گرفتند مرتبه بعد را شروع نمی‌کردند. ابو منصور خداالقاهر بغدادی در انفرق بین الفرق مراتب نویشان را چنین آورده است: فرس، تائیس، نشکیک، تعلیق، ربق، تائیس، تائیس، عهد و پیمان گرفتن، حلیع و سلخ.

ملح و داعی سماهیلی باید آنکه به احوال اصاف مردم باشد و بداند خویش را بر چه کسی عرضه می‌دارد. اگر مدعو کسی است که گرایش به عادت دارد از طریق زهد و عادت با او سخن گوید و سرانجام به او بگوید که شریعت را ظاهری و باطنی است و غرض شارع باطن شریعت است، نه ظاهر آن، و او را با سوگندهای شدید پیمان گیرد که این را از افشا نکند و اگر این اسرار را فاش کند بر او است که زن خود را طلاق دهد و بندگیش را آزاد کند بر اموالش را ببخشد.

اسماهیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند، ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می‌کردند. خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش، و وصی او است در مرتبه خویش، و امام روزگار است در عصر خود، و کلید در بهشت کفایت رسول خدا است. به معاد جسمانی معتقد نیستند و حشر و نشری را قبول ندارند.^۱ چنانکه ناصر خسرو در این معنی گفته است:

مردکی را به دشت گرگ درید	رو بخوردند کسرکس و دالان
آف بکی ریست در بن چاهی	وان دگر روت بر سروبران
این چنین کس محشر زنده شود؟	تیز بر ریش مردم ندادن ^۲

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۷۹-۱۸۸، تاریخ مدهاب اسلام ص ۲۱۳-۲۲۵.

۲- فرقة اسماعیلیه، مقدمه فریدون بدره‌ای، ص ۱۴-۲۴.

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۵۰۷.

در تفسیر این بحث گوئیم که تعالیم باطنیان مرکب از دو قسمت تأویل
 به حقایق بود. تأویل چنانکه گفتیم تعبیر ایهامی قرآن و شریعت است. مثلاً
 در روح را ایهامی از جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌دانستند، و
 بهشت را ایهامی از دانش کامل که بر اثر کسب تعلیمات باطنیه حاصل می‌شود
 می‌شمردند. اما اصل حقایق در مذهب ایشان اصل و نایب نیست بلکه التقاطی
 و سیر آنرا، محور از فلسفه نوافلاطونی یونانی است، و از روایات متأخر آن فلسفه
 که توسط مؤلفان مسیحی یا یهودی در آن تصرفاتی روی داده گرفته شده است.
 و فلسفه طبیعی اسماعیلیه بتنی بر فلسفه عقلی ارسطو است.

دانشندان نوشته‌اند که اسماعیلیه معتقد به تاسخ و حلول و انتقال روح
 در جسمی به جسم دیگر بودند. شاید این فکر غیر مستقیم از یوفشاغورثیان اخذ
 شده باشد. ابوالف می‌نویسد که اسماعیلیه هرگز به تاسخ معتقد نبودند، ولی
 گمان نمی‌رود در این مورد حق با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آثاری از
 محبت و عرفان مسیحی گوناگونی نیز ملاحظه می‌شود. اما نفوذ مانویت
 در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا آنان آدی و هرین را که مبنای اصول
 مانویان است رد می‌کنند. رو به مرتبه معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه
 عقلی و ریاضیاتی است. بر خلاف نوافلاطونیان و صوفیه که روح آدمی را قادر
 به محور در مبدأ اعتلا و وحدت وجود بنا او می‌دانند، اسماعیلیه نایب که غیر مستقیم
 تصور عقاید ماوراء الطبیعه خود را از نوافلاطونیان گرفته‌اند این اصل را قبول
 دارند. اسماعیلیان می‌گویند که انسان کامل همچون ناجی بر نازک بشریت است،
 و به عقیده ایشان پیدایش و ظهور انسان تجلی و گشایش نفس است به سوی
 عدل. انعکاس عقل حق در عالم محسوسات همانا انسان کامل بهی پیغمبر است
 که به اصطلاح اسماعیلیه ناطق (گویا) نامیده می‌شود. انعکاس نفس کل در عالم
 محسوسات ثابت پیغمبر است که به اصطلاح ایشان صامت (حساموش) است و
 نام دیگر او اساس می‌باشد. وظیفه وی آن است که سخنان ناطق یا پیغمبر را
 تأویل نموده و برای مردم روشن سازد. از نظر فلسفی اسماعیلیان تحت تأثیر
 معتزله واقع شدند و بسیاری از مسائل را از جمله مسئله تفویض و اختیار را

از ایشان فراگرفته اند^۱

اسماعیلیه مانند غلاة به حلول و تناسخ ارواح معتقد بودند، چنانکه در روز عقیده به حلول روح خداوند در الحاکم، امرالله خلیفه فاطمی داشتند و وی نیز خود را تجسم روح الهی می دانست، و مرتکب اسرار آمیز او را حمل بر این می کردند که وی نمرده بلکه به اصل خود پیوسته است و به زودی با او خواهد گشت و جهان را پرازدخل و داد خواهد نمود^۲.

تعالیم فقهی اسماعیلیه با معتقدات شیعه امامیه چندان تفاوتی ندارد و همان احکام شرعی اسلام مانند نماز، روزه، خمس و زکات و غیره است. فقیه بزرگ ایشان قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد منصور (درگذشته در ۳۶۳ هـ) است که کتابی به نام دعائم الاسلام فی ذکر الحلال و الحرام و القضا یا و الاحکام^۳، و کتاب مختصر الآثار فی ما روی عن الائمة الاطهاره که اکنون بین طایفه بهره از اسماعیله منداول است، و آن کتاب مورد استناد آن طایفه می باشد.

اسماعیلیه امروز بر دو طایفه آغاخانیه و بهره تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و سغوی هستند. گروه اول قریب یک میلیون نفر و در ایران و آسیای وسطی و افریقا پراکنده اند و رئیس ایشان کریم آغاخان است. گروه دوم که قریب به پنجاه هزار نفر هستند در جزیره العرب و سواحل خلیج فارس و در حماة و لاذقیه از سوره بسر می برند^۴.

فرق اسماعیلیه: مهم ترین فرقه های اسماعیلیه از این قرارند:

۱- آغاخانیه، نام خاندانی نزاریه هستند که چون امام ایشان لقب به آغاخان است آنان را آغاخانیه نامند^۵.

۲- ابوسعیدیه پیروان ابوسعید حسن بن بهرام الجنبی که مردی ایرانی الاصل از مردم بندرگناه بود و پیروان او گروهی از اعراب بدوی و بطنیان و ایرانیان بودند و دولتی در احساء بحرین تشکیل داد که پایتخت آن هجر بود. و

۱- اسلام در ایران ص ۳۰۳-۳۰۷؛ ادوارد براون؛ تاریخ ادبی ایران

۱- ص ۵۷۴؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۴۷-۱۷۹.

۲- گلذاهره: العقیده و الشریعة ص ۲۱۶.

۳- محممانی، فلسفة الشریع ص ۱۵۷؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۱۰-۱۲۹

۴- دائرة المعارف اسلام (مطبوعه فرانسه) ماده آغاخان

سراجم در ۳۰۱ هجری به دست یکی از چاکرانش در حمام رسته شد.
 ۳- اسماعیلیه نام عمومی جمیع فرق که به امامت اسماعیل بن جعفر
 به جای امام موسی نظامی قائلند
 ۴- باطنیه رجوع شود به الثاب اسماعیلیه.

۵- برقمیه از فرق اسماعیلیه پیروان محمد بن علی برقمی که در ۲۵۵ در
 اهواز خروج کرد و خود را منسوب به علویان داشت. حال آنکه خود از
 علویان نبود و بعضی از علویان مادر او را نکاح کرده بودند. وی خود را
 بشودر مادر خویش منسوب داشت و برخوارستان و بصره و اهواز مستولی
 شد. معتقد حلیه عیسی لشکری بر ستاده او را شکست داد و سرانجام در سال
 ۲۶۰ هجری وی را اسیر کرده به بغداد بردند. معتقد او را نکشت و بردار
 کرد.

۶- بهره درتهای از اسماعیلیه که در هند عربی بسر می برند و اکثر
 یکن در اصل هندو هستند که با اغراب بعضی مخلوط شده اند. ایشان بقایای فرقه
 «نعلوبد» می باشند که براربه و انشاخایه مخالفان ایشان آبان رادر هند «خوجه»
 می خوانند. نام بهره کلمه کجراتی است که در آن زبان به معنی تاجر و فروشنده
 است.

۷- «علیمی» نام دیگر اسماعیلیه رجوع شود به الثاب اسماعیلیه.

۸- جنابیه پیروان ابوسعید بن حسن بن بهرام الخنابی رجوع شود
 به نوسه پدیه

۹- حمیر به همان صباحیه پیروان حسن صباح حیدری یعنی یعنی هستند.

۱۰- خطابیه پیروان مخلص بن ابی الخطاب رجوع شود به ابوالخطاب.

۱۱- خلطیه از فرق اسماعیلیه کوبند آنچه در قرآن و احادیث از نماز و
 روزه و زکات و حج و غیره وارد شده است همه محمول بر معانی آنهاست و
 معنی دیگر ندارد و قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند.

۱- اعلام الاسماعیلیه ص ۵۳؛ تلمس انیس ص ۱۰۵.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۳- دائرة المعارف اسلام (خلطیه) ص ۱۰۱، ماده بهره.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۱۲- خنفریه پیروان علی بن فضل الخنفری داعی اسماعیلی در یمن هستند. گوید وی همه محرّمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دھوت نبوت نمود^۱.

۱۳- دروزیه که نام ایشان از کلمه درزی مؤسس آن طایفه است. بیاد- گذار این مذهب حمزة بن علی زوزنی بود که الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی را تجسمی از روح خداوند می دانست. ایشان اکنون در لبنان و سوریه سکونت دارند، و نفوس آمان بالغ بر دویست هزار تن است. آنان خود را در آن نواحی موحدون می خوانند^۲.

۱۴- سبیه به معنی هفت امامیان است و ایشان همان اسماعیلیه اند، رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۱۵- صباحیه پیروان حسن صباح اند، رجوع شود به حسن صباح.
۱۶- عبیداللهیه فائل به الوهیت عیدالله مهدی و مرزندان او بودند^۳.
۱۷- غیاثیه منسوب به غیاث نابی هستند که مردی ادب و شاعر بود و کتابی در اصول اسماعیلیه موسوم به بیان نوشته و معنی وضو و نماز و روزه و دیگر احکام را بر طریق باطنیه بیان کرده و می گوید مراد شارع همین است و آنچه هوام فهمیده اند محض خطا و غلط است^۴.

۱۸- فاطمیه قومی اند که دعوی ملک، مرمرزندان باطنیه را گویند^۵.
۱۹- فدائیان گروهی از اسماعیلیه بودند که از طرف آن ضایفه سرای کشتن مخالفان فرستاده می شدند و جان خود را در این راه فدا می کردند^۶.
۲۰- قرامطه منسوب به حمدان قرامط هستند، رجوع شود به قرامطه.
۲۱- مبارکیه از اسماعیلیه قدیم هستند که پیرو دزدی به نام مبارک غلام آزاد کرده اسماعیل بودند.

۱- الحورالمین ص ۱۹۹-۲۰۰.

۲- دائرةالمعارف اسلام - ماده دروز.

۳- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۵- سواد اعظم ص ۱۸۳.

۶- ایضاً ص ۱۷۷.

- ۲۲- متعلویه پیروان مستعلی پسر پسر المستنصر بالله فاطمی بودند.
- ۲۳- مستطیه لقب دیگر نزاریه است که آنان را مستطیه نیز گویند زیرا که مذهب ایشان آن است که امام مکتب به روح بست و تواند که اعضای یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کند.
- ۲۴- ملاحده لقبی است که دشمنان اسماعیلیه به آن طایفه داده‌اند.
- ۲۵- مهدویه پیروان ابرو عیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی در گذشته در ۳۲۲ که خود را المهدی خواند و پیروان او را مهدویه نامیدند.
- ۲۶- میمونیه پیروان عبدالله بن میمون قلاح بودند.
- ۲۷- ناصریه پیروان دانشمند و شاعر اسماعیلی حمیدالدین ناصر خسرو قادیانی داعی آن طایفه در ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان بودند.
- ۲۸- نزاریه پیروان نزار پسر مهتر المستنصر بالله فاطمی بودند.

۱- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۲- ایضاً ص ۹.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۴۵.

فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام^۱

آدم متر: الحضارة الاسلاميه في القرون الرابعه الهجرى، ۲ ج. نقله الى العربية: محمد عبدالهادى ابوزيد، طبع قاهره ۱۹۵۷.

آل كاشف الغطاء محمد حسين: اصل الشيعة و اصولها، طبع بيروت.

آمدی سیدالدین (درگذشته در ۸۶۳۱هـ): غایة الدرام فی عام الکلام، تحقیق حسن محمود عبداللطیف طبع، قاهره ۱۹۷۱.

حسن ابراهیم حسن وطه احمد شرف: عیدالله المهدی، طبع قاهره ۱۹۲۷.
ابن ابی الحدید عزالدین عبدالحمیدین محمدبن محمدبن الحسین (درگذشته در ۶۵۵هـ): شرح نهج البلاغه، ۲ ج. تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، طبع قاهره.

ابن الاثیر: عزیزالدین ابوالحسن علی بن محمدبن محمد (درگذشته در ۸۶۳هـ): اللباب فی تهذیب الانساب، ۳ ج، طبع قاهره ۱۳۶۹-۱۳۵۳ هـ. ق.
ابن بابویه قمی ابوجعفر محمدبن علی حسین بن موسی (درگذشته ۳۸۱هـ):

۱- در این فهرست تنها از کتب معروف فرق و مذموم و رجال که عالیا در کتابخانه مؤلف موجود است یاد کردیم و از کتب تاریخ و بلدان و ادب اسلامی که در آنها گاهی نیز ذکر فرق اسلام آمده به سبب کثرت آن کتب نامی به میان نیاوردیم.

کمال‌الدین و تمام‌النعمه فی اثبات النبوة، طبع حجر تهران ۱۳۰۱ هـ ق؛
 کتاب الامامة والبعثرة من الحیرة (رسالة حطی از آن دانشمند محترم
 آقای سید محمد علی روضایی استنباطی). در این کتاب ابن بابویه احادیث
 مربوط به امامت در امام را در بابی آورده است و مرحوم مجلسی در بحار
 الانوار از این کتاب استفاده کرده است. ظاهراً این نسخه ارزشمند
 به زودی به طبع خواهد رسید.

ابن تیمیه احمد بن عبدالحلیم (درگذشته در ۷۰۸ هـ) : منهاج السنة النبویة
 فی نقض کلام الشیعة والقدریة ، ۲ ج ، طبع قاهره ۱۲۳۱ هـ . ق ۴
 مجموعه رسائل ، ۲ ج ، طبع قاهره ۱۳۲۳ هـ .

ابن الجوزی جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی بغدادی (درگذشته
 در ۵۹۷ هـ) : تلبیس ابلیس ، طبع مصر ۱۹۲۸ .

ابن حجر احمد بن حجر الهیثمی (درگذشته در ۸۹۷ هـ) : الصواعق المعرقة فی
 الرد علی اهل البدع و الزندقه ، طبع قاهره ۱۳۷۵ هـ . ق.

ابن حجر ابوالفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی (درگذشته در ۸۵۲ هـ) :
 لسان المیزان ، ۶ ج ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هـ . ق.

ابن حزم اندلسی ابومحمد ، علی بن احمد بن سعید بن حزم (درگذشته در
 ۲۵۶ هـ) : الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ، ۵ ج ، و بهامشه
 الملل و الحول للشهرستانی . تحقیق : عبدالرحمن خلیفه ، طبع قاهره
 ۱۳۲۷ هـ . ق.

ابن خلدون : المقدمة ، طبع مصر .

ابن الخیاط ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان الخیاط المعتزلی (از
 دانشمندان قرن چهارم) : کتاب الانتصار ، تحقیق : دکتر نیبرج ، طبع
 قاهره ۱۹۲۵ .

ابن داود نفی‌الدین الحسن بن علی بن داود الحلبي : کتاب الرجال ، و بتقدمه
 کتاب الرجال لابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی . تحقیق : سیدجلال .

الدین محدث ارموی ، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ش

ابن رشد ابوالولید محمد بن احمد اندلسی (درگذشته در ۵۹۵ هـ) : مناہج
 الادله فی عقائد الملة ، تحقیق : دکتر محمود قاسم ، طبع قاهره ۱۹۶۴ .

ابن شهر آشوب رشیدالدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مروی (در گذشته در ۵۸۸ هـ): معالم العتقاء فی شهر رمضان، کتاب الشیعه، تحقیق: خاس اقبال، تهران ۱۳۵۳ هـ ق.

ابن الصباغ علی بن محمد بن احمد بن لکنی (در گذشته در ۸۵۵ هـ): الفصول المجمعه فی معرفة احوال الأئمه، طبع تحف، ۱۹۵۰

ابن طباطبای ابو اسماعیل تراجمی (در گذشته در قرن پنجم هجری): منتقلة الطالبية، تحقیق: السيد مهدي الخراساني، طبع تحف، ۱۹۶۸.

ابن طواون شمس الدین محمد (در گذشته در ۹۵۳ هـ): الزائفة الاثنا عشر، تحقیق: دكتور صلاح الدين المجدد، طبع بیروت ۱۹۵۸

ابن قتیبة الدینوزی ابو محمد عبداللہ بن مسلم (در گذشته در ۲۷۰ هـ): الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجہمیة والمشیئة، تحقیق: محمد بن عبد الکوری، طبع قاہرہ ۱۳۴۹ هـ ق.

ابن المرتضی الیمنی احمد بن یحیی (در گذشته در ۸۳۰ هـ): طبقات المعتزلة، تحقیق: سوسہ دیولڈ ویلز، طبع بیروت ۱۹۶۱: الملل والنحل، تحقیق: دکتر محمد جواد مشکور، طبع تبریز ۱۹۵۹.

ابن زید محمد بن اسحاق زید (در گذشته در ۳۸۵ هـ): کتاب المہرست، تحقیق: رضا تجدد، طبع تهران ۱۳۵۲ ش

ابوربندہ محمد عبدالہادی: ابوالہمید بن سیمار النظام، صبع دہرہ ۱۹۲۶

ابو زہرہ محمد: تاریخ المذاهب الاسلامیہ، ج ۱ فی السیاسة والعقائد، طبع قاہرہ، ج ۲ فی المذاهب الفقہیہ، طبع قاہرہ: الامام زید (حیاتہ و عصرہ - آراؤہ و فقہہ) طبع قاہرہ ۱۹۵۹.

ابوعزیزہ حسن بن عبدالحسن: الروضة البهیة بما بین الأشاعرة والمانریدیہ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۲ هـ ق.

ابوالفرج الاصبہانی، علی بن حسین بن محمد اموی (در گذشته در ۳۵۶ هـ): مقاتل الطالبیین، چاپ سنجی تهران ۱۳۰۷ هـ ق

ابوالمہدی محمد الحیری الخواری، بیان الذیاد، تصحیح: سرالذوالکلیف، سال ۲۸۵ هـ، طبع تهران ۱۳۱۲ ش.

ابونصر البخاري سهل بن عبدالله داود (از دانشمندان قرن چهارم هجری) :

سلسلة العلوية ، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم، طبع نجف

. ١٩٦٣

ازنولد (ت. و): الدعوة الى الاسلام في تاريخ نشر العقيدة الاسلامية ، نقله

الى العربية : حسن ابراهيم حسن و عبدالحميد عابدين ، طبع قاهره

. ١٩٢٧

اسفرايني ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد (درگذشته در ٤٧١ هـ) :

التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكية ، تحقيق: شيخ

محمد زاهد بن الحسن الكوثري، طبع قاهره ١٩٤٠.

اشعري ابي خلف سعد بن عبدالله: كتاب المقالات والفرق ، تحقيق: دكتور محمد جواد

مشكور، طبع تهران ١٩٦٣.

الاشعري امام ابوالحسن علي بن اسماعيل (درگذشته در ٣٣٠ هـ) : مقالات

الاسلاميين واختلاف المصلين ، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد ،

ج ١ قاهره ١٩٥٠ ، و ج ٢ قاهره ١٩٥٢ : كتاب اللمع في الرد على اهل

الزيغ والبدع ، تحقيق: الدكتور حموده غرابه ، طبع مصر ١٩٥٥.

اعضاء السلطنة : مدعيان نبوت ، به اهتمام هاشم رضى ، طبع تهران ١٣٢٣ ش.

اقبال عباس : خاندان نويختي ، طبع تهران ١٣١١ ش.

ام الكتاب ترجمة فارسي كه اصل عربي آن منسوب به ابوالخطاب است ، به تصحيح

ايوانف ، طبع لايبزيك.

امام الحرمين ابوالمعالي عبدالملك الجويني (درگذشته در ٤٧٨ هـ) : لمع الادله

في قواعد عقائد اهل السنة والجماعة ، تحقيق: الدكتور فؤاد حسين

محمد ، طبع قاهره ١٩٦٨.

الامين العاملى السيد محسن: اعيان الشيعة نحو ٥٠ مجلد، طبع بيروت.

امينى - عبدالحميد احمد: الفدير ١١ ج ، طبع بيروت.

ايوانف. و. : مذكرات في حركة المهدي الفاطمي (استاد الامام و بيرة جعفر

الحاجب) ، نقله الى العربية: محمد كامل حسين ، قاهره ١٩٢٧ ، مستخرج

من مجلة كلية الآداب ، المجلد الرابع الجزء الثاني.

الباقلائی ابی بکر محمد بن الطیب (درگذشته در ۴۰۳ هـ): التمهید فی الرد
 علی الملاحدة المعطلة والراضة والخوارج والاعتزلة، تحقیق: محمود
 محمد الخضبری و محمد عبدالهادی ابوزید، طبع قاهره ۱۹۴۷.

بدایع تقار مهندی بن مصطفی متخلص به لاهوتی: بدائع الاناب فی مدفن الاطیاب،
 طبع تهران ۱۳۱۹ ش.

بدوی عبدالرحمن: تاریخ الاحاد فی الاسلام، طبع قاهره ۱۹۲۵:
 شخصیات قلقة فی الاسلام، طبع قاهره ۱۹۴۶؛ مذاهب الاسلامیین ۲ ج،
 طبع بیروت ۷۳-۱۹۷۱.

براون ادوارد: تاریخ ادبی ایران ح ۱ - ترجمه: علی پداسا صاحب، طبع
 تهران ۱۳۳۵ ش.

البرسی، الحافظ رجب (ار حروفیه و منهم به علو ازاهل قریه برص بین کوفه
 وحله بوده و کتاب خود را در سال ۷۶۴ هـ نوشته است): مشارق انوار
 الیقین فی اسرار امیر المؤمنین، طبع بیروت - دارالاندلس.

البشیشی محمود: الفرق الاسلامیه، طبع مصر ۱۹۳۲.

البغدادی عبدالقاهر ابومنصور بن طاهر (درگذشته در ۴۲۹ هـ): الفرق بین العرفی
 و بیان الفرقة الناجیه منهم: تحقیق: شیخ محمد زاهد بن الحسن الکوثری،
 طبع مصر ۱۹۴۸؛ الملل والنحل، تحقیق: الدكتور البیر نصری نادر،
 بیروت ۱۹۷۰؛ اصول الدین، طبع استانبول ۱۹۲۸؛ تاریخ مذاهب
 اسلام، ترجمه الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی، ترجمه و تحشیة:
 دکتر محمد جواد مشکور.

البهبهانی محمد یاقربن محمد اکمل ملقب به آغا (درگذشته در ۱۲۴۳ هـ).

منهج المقال، چاپ سنگی تهران ۱۳۰۶ هـ. ق.

پتروفشکی: اسلام در ایران، ترجمه: کریم کشاورز، طبع تهران ۱۳۵۰ ش.

قاج الدین بن محمد بن حمزة بن ذهرة (درگذشته در ۷۵۳ هـ): غایة الاختصار

فی الیویات العلویة المحفوظة من النبار، تحقیق: السید محمد صادق

بحر العلوم، طبع نجف ۱۹۶۳.

تیرتون ا. س: اخل الذمة في الاسلام، ترجمه و تعليق: حسن حبشي، طبع قاهره
١٩٢٩.

النته-رى الشيخ محمدتقى: قاموس الرجال في حقيق رواة الشيعة و حديثهم
١١ ج، طبع تهران ٩١-١٣٧٩ هـ ق.

تفتازانى سعدالدين مسودين عمر (درگذشته در ٧٩١): الشرح على متن العقائد
للشيخ نجم الدين محمد السفي (سنه ٥٣٧ هـ)، طبع استانبول ١٩٦٦،
وبهاش حاشية كسلى على شرح العقائد

تهرانى شيخ آغا بزرك: الذريعه الى تصانيف الشيعة ٢١٠ ج، طبعهاى محلف؛
طبقات اعلام الشيعة ٧ ج، طبع نجف.

كيمور باشا احمد: اليزيديه و منشأ نحلتهم، طبع قاهره ١٣٥٢ هـ ق
جولد نيهور (گلدزبهر) اجاس: العقيدة و الشريعة فى الاسلام، نقله الى
العريه: محمد يوسف موسى - عبدالعزيز عبدالحق - على حسن
عبدالقادر، طبع قاهره ١٩٢٦: مذهب التفسير الاسلامى، طبع مصر
١٩٥٥.

حسنى رازى سيد مرتضى بن داعى: تبصرة العوام فى معرفة مقالات الانام
(تأليف در نيمه اول قرن هفتم هـ)، به تصحيح عباس اقبال، طبع تهران
١٣١٣ ش.

حكيم سمرقندى ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن زيد:
ترجمه السواد الاعظم، به اهتمام عبدالحى حيسى، طبع بنياد سرهنك
تهران ١٣٢٨ ش.

الحمادى اليمانى محمد بن مالك بن ابي الفضائل (درگذشته در اواسط قرن پنجم):
كشف اسرار الباطنية و احبار القرامطة، تحقيق: الشيخ محمد راهدين
الحسن الكوثرى، طبع قاهره ١٩٣٩.

ثامى حميدالدين الكرمانى (درگذشته در ٨١١ هـ): راحة العقل، تحقيق الدكتور
محمد كامل حسين و الدكتور محمد مصطفى حلى، طبع قاهره ١٩٥٢؛
المصاييح فى اثبات الامامة، طبع بيروت ١٩٦٩.

الغايب البغدادي ابو بكر احمد بن على (درگذشته در ٤٦٣ هـ) تاريخ بغداد

از مکتبۃ الاسلام، ۱۲ ج، طبع بیروت.

خواجہ رشید الدین اصل اللہ ۵۵۳ھ (درگذشته در ۷۱۸ھ) : جامع التواریخ
(محمد بن سعد، غیبی، و المسلمین و برادرین و در تریب و ریفان) و اهتمام

محمد تقی دانش پژوه، و محمد مدرس فی النجف، طبع تهرآن ۱۳۳۸.

الحواری بر راجعاً لعماد القوسوی (درگذشته در ۳۱۳ھ) : بروضات الجنات
میرزا محمد علی الترمذی و السادات، چاپ سنی تهرآن ۱۳۶۷ھ ق.

دارمستر : ابتدای المصادر الاسلام تا قرن ۵۵۰ هجره، ترجمه و تصحیح جواد سوری،
طبع تهرآن ۱۳۱۷.

الدودنی الحسی جمال العین محمد بن علی بن الحسین (درگذشته در ۸۲۸ھ) :
عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، طبع نجف ۱۹۱۸.

دو طلسن دوایب، عقیده الشیعه، نقله الی العربیة، طبع قاهره
دی بور : تاریخ الفلحة فی الاسلام، نقله الی العربیة وحق به، لداکتور

محمد عبدالهادی اموریدو، طبع قاهره ۱۹۵۷.

الدیلدی الیمانی محمد بن الحسن بن راشد اشمنان قرن ۵۳۵ھ) : بیان و مدح
الباطنیة وبتلانه، منقول من کتابه قواعد عقائد آل محمد، تحقیق :

شروطمان، طبع استانبول ۱۹۳۸؛ قواعد عقائد آل محمد (تألیفه)،

تحقیق : محمد زاهد بن العین الکوثری، طبع قاهره ۱۹۵۰.

الذهبی شمس الدین ابوعلی بن محمد بن احمد (درگذشته در ۷۲۸ھ) :
میران الاعتدال فی نقد الرجال - ۳ ج، طبع لکهنو ۱۳۲۲ھ ق.

الزعبی محمد علی : الدروز ظاهرهم و باطنهم، طبع مکتبۃ العرفان ۱۹۵۶
زهدی حسن جارالله : المعتزله، طبع قاهره ۱۹۲۷.

الزین احمد عارف : مختصر تاریخ الشیعه، طبع مبداء ۱۳۳۲ھ ق.

سبط ابن الجوزی ابوالمظفر یوسف شمس الدین (درگذشته ۶۵۴ھ) :
تذکرة الخواص، طبع نجف ۱۳۶۹ھ ق.

ستشچفسکا بوجینا غچانه، Bozenna Gajane Stryzewsk : تاریخ الدوله
الاسلامیه و تشریحها، طبع بیروت ۱۹۶۶.

سجستانی ابویوسف : کشف المعجوب در آئین اسماعیلی الرن چهارم هجری .

- تحقيق: هنري كرين، طبع تهران ١٩٢٩.
- سعد محمد حسن: المهدية في الاسلام . طبع قاهره ١٩٥٣ .
- سليمان الباروني ابورييع: مختصر تاريخ الاباضية، طبع تونس ١٩٣٨ .
- سمعاني ابوسعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور النيمي (درگذشته در ٥٥٦٢هـ):
الانساب، طبع بغداد ١٩١٢
- شبلبي نعماني: تاريخ علم كلام، ترجمه: سيد محمد تقى و خرداعى گيلاني، طبع
تهران ١٣٢٨ ش؛ علم كلام جديد، ترجمه: سيد محمد تقى و خرداعى
گيلاني، طبع تهران ١٣٢٩ ش
- الشريف الجرجاني ميرسيد علي بن محمد بن علي الحلي الاسترآبادي
(درگذشته در ٨١٦هـ): شرح المواقف لفاضل عضد الدين الابدعي في علم
اصول الكلام، ٣ ج، طبع استانبول ١٣١١ هـ. ق. كتاب التعريفات،
طبع مصر ١٣٠٦ هـ ق
- شهرستاني محمد بن عبدالكريم (درگذشته در ٥٢٨ هـ): الملل والنحل . طبع
لايپزيك ١٩٢٣؛ الملل والنحل ٣ ج . تحقيق: احمد فهمي محمد، طبع
قاهره ١٩٤٩-١٩٢٨؛ الملل والنحل . ترجمه: افضل الدين صدرنور كه
اصفهانى، به تصحيح: سيد محمد رضا جلالى نائينى. طبع تهران ١٣٢١ ش:
نهاية الاقدام في علم الكلام ، تحقيق: المرديوم
- الشيبي الدكتور كامل مصطفى: الطريقة الصوفية ورواسبها في العراق المعاصر،
طبع بغداد ١٩٦٧؛ الفكر الشيعي والنزعات الصوفية حتى مطلع القرن
الثاني عشر. طبع بغداد ١٩٦٦
- الصدر السيد حسن: تاسيس الشيعة لعلوم الاسلام. طبع بغداد ١٣٥٤ هـ. و
الصدر سيد صدر الدين: المهدي . طبع تم ١٣٦٠ هـ ق.
- الصراف احمد حامد: الشبك . طبع بغداد ١٩٥٢ .
- الصفار ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ (درگذشته در ٢٩٠ هـ): بصائر الدرجات
الكبرى في فضائل آل محمد. طبع بهرن ١٣٨٠ هـ ق.
- صفائي سيد احمد: علم كلام ، طبع دانشگاه تهران ١٣٣٩ ش؛ هشام بن الحكم،
طبع تهران ١٣٤٢ ش.

طبرسي شيخ عماد الدين حسين بن علي : كتابي «باني» . تأليف در سال ١٠٧٧ هـ .
 جناب - كوفي - سنه ١٣٢٣ هـ في

الطبرسي ابو علي احمد بن حسن بن الحسن الطوسي (در گذشته در ٥٤٨ هـ)
 الاحمدي . جناب - كوفي - شهران ١٣٠٢ هـ في

محمد زيدا الطوسي النجفي : السيف والسرجه - ٢ ج . طبع . جنف ١٩٥٥
 الطوسي الشيخ ابو حمزه محمد بن الحسن (در گذشته در ٥٢٤ هـ) : الفيروز

حقيق : السيد محمد صادق آل بحر العلوم . طبع . جنف ١٩٢٧ هـ .
 رجال الطوسي ، حقيق السيد محمد صادق آل بحر العلوم . طبع . جنف
 ١٩٤١ هـ : كتاب الغيبة . جناب - كوفي - شهران ١٣٢٢ هـ في

القاضي عبد الجبار . والحسن بن احمد . سيد آقاي (در گذشته در ٥٢١ هـ)
 الفتنى فى ابواب التوحيد والعدل - جزء المتمم الفتنى من الفتنى

٢ ج . حقيق : دكتور عبد الحليم محمود و الدكتور سليمان ديبا . طبع
 مشرق : الفتنى فى ابواب التوحيد والعدل - الجزء الخامس الفرق

عبد السلاميد . حقيق : محمود محمد الخضيرى . طبع . قاهره ١٩٥٨ هـ .
 شرح الاصول الخمسه (المجلد ١) . حقيق : الدكتور محمد الكرمي . جناب .

طبع . قاهره ١٩٤٥ هـ .

عبد الجليل ترمذى . الذى . كتاب السنن . له اهتمام سيد جلال الدين محمد
 الرموز . طبع . تهران ١٣٣١ هـ . و تليده ان ١٣٣٥ هـ

دكتور عبد الحكيم بلع . ادب المعزله الى مجابهة القرن الرابع الهجرى .
 طبع . قاهره .

عبد الرزاق الواسعى المقدم . زاد الشيخه . ترجمه . ترجمه . طبع .
 جنف ١٩٢٧ هـ

عبد الرزاق بسفى عبد الرزاق بن رزق الله بن ابوبكر : مختصر كتاب
 الدقى بين الفرق بعداى . حقيق . طبع . مصر ١٩٢٧ هـ

عبد العال دكتور محمد جابر . حركات الشيعة المتطرفين و اثرهم فى الحياة
 الاجتماعية و الادبية لحدن العرافى ابان العصر العباسى الاول . طبع . قاهره

العنلقى عبدالرحمن بن محمد (درگذشته در ٧٩٠ هـ): الرسالة الفارقة والملحة
الفائقة في الفرق الاسلامية . تحقيق : الدكتور محمد جواد مشكور ،
طبع تهران ١٩٦٦ .

العراقي ابو محمد عثمان بن عبدالله بن الحسن : العرق المفترقة بين اهل الزبير
والزيدية ، تحقيق : الدكتور يشارفونلو آي ، طبع آنكارا ١٩٦١ .

العسكري مرتضى : عبدالله بن سبأ المدخل ، طبع دوم فاهره ١٣٨١ هـ . ق .
تقبلي دستمداى حسين : رياض الابرار (دائرة المعارف فارسى و نسخهاى
منحصر به فرد) در كتابخانه آستانه قلمس رضوى به شماره ٢٠٣٣ مربوط
به پايان سده دهم و آغاز سده يازدهم ، روضه يكم در شانزده مقاله در
مال و نحل .

علامه حلى جمال الدين ابو منصور حسن بن يوسف (درگذشته در ٥٧٢٦ هـ) :
منهاج الكرامه في اثبات الامامه ، چاپ سنگى ١٢٩٦ هـ . ق ؛ النافع
يوم الحشر في شرح باب الحادى عشر ، طبع بمبئى ١٣١٩ هـ . ق ؛
انوار الملكوت في شرح الياقوت ، تحقيق : محمد نجمى زنجانى ، طبع
تهران ١٣٣٨ ش ؛ كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، چاپ
سنگى تهران ؛ و نيز ترجمه به فارسى به قلم شيخ ابوالحسن شمرانى ، طبع
تهران ١٣٥١ ش ؛ الالفين في امامة امير المؤمنين ، طبع نجف ١٣٧٢
هـ . ق ؛ شرح باب حادى عشر ، چاپ سنگى تهران ١٣٧٠ هـ . ق .

علم الهدى سيد مرتضى : كنز الانساب معروف به بحر الانساب ، در تحقيق نسب
امامان و امامزادگان ، چاپ سنگى بمبئى ١٣١٦ هـ . ق .

غالب مصطفى : انلام الاسماعيليه ، طبع بيروت ١٩٦٢ .
الغرابى على مصطفى : تاريخ الفرق الاسلاميه و نشأة علم الكلام عند المسلمين ،
طبع مصر ١٩٢٨ .

غرديه و قنوائى : فلسفه الفكر الدينى بين الاسلام و المسيحية ، نقله الى
العربيه : الدكتور صبحى صالح و الدكتور فريد جبر ، ٣ ج ، طبع بيروت
١٩٦٧-٦٩ .

الغزالی ابو حامد محمد (در گذشته در ۵۰۵ هـ) : کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد
 طبع قاهره؛ فضالغ الباطنیه ، تحقیق : عبدالرحمن بدوی ، طبع قاهره
 ۱۹۶۲ ؛ الجام العوام من علم الکلام ، طبع مصر ۱۳۰۶ و ۱۳۰۹
 ۸ . ق ؛ فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة ؛ کتاب الفرق والتواریح
 نسخه آنقره (کتابخانه عاطف اندی) ، و کتابخانه آستانه قدس رضوی
 که به عنوان رساله دکتری به اهتمام آقای غلامرضا دشتی و به راهنمایی
 دکتر مشکور در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تصحیح و تحقیق شده
 است . این کتاب از آثار قرن ششم هجری است ، و مؤلف آن معلوم
 نیست در نسخه مشهد مؤلف آن غزالی ذکر شده است .

غلام حلیم صاحب دهلوی: تحفه الکنی عشریه چاپ سنگی نول کشور ۱۸۹۶ .
 فان فلوقن: السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه ، نقله الی
 العربیة: الدكتور حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم ، طبع مصر
 ۱۹۳۴ .

فانی کشمیری شیخ محسن (در گذشته در ۱۰۸۱ هـ) : دبستان المذاهب، چاپ
 سنگی بمبئی ۱۲۶۷ هـ . ق .

فخرالدین الرازی ابو عبدالله محمد بن عمر (در گذشته در ۶۰۶) : اعتقادات
 فرق المسلمین و المشرکین ، تحقیق: علی سامی النشار، طبع قاهره ۱۹۳۸ ،
 و ترجمه آن در چهارده رساله به اهتمام سید محمد باقر سزواری طبع دانشگاه
 تهران ۱۳۲۰ ؛ البراهین در علم کلام، ۲ ج، ترجمه: سید محمد باقر
 سزواری ، طبع تهران ۱۳۲۱ ش .

فرید عبدالوهاب : اسلام و رجعت طبع تهران ۱۳۵۵ هـ . ق .

فضل بن شاذان الازدی نیشابوری (در گذشته در ۲۶۰ هـ) : الايضاح ، تحقیق:
 سید جلال الدین محدث ارموی، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱ .

قاضی نعمان ابوحنیفه النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور المغربي (در گذشته
 در ۲۶۳ هـ) : کتاب الهمه فی آداب اتباع الائمة ، تحقیق : الدكتور

محمد نائل حسن - طبع قاهره

فاصی نورائیه شوشتری (درگذشته در ۱۱۱۹ هـ) : مصائب التواصب در زندگیا و انصاف
از و انصاف . ترجمه: میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی . به تصحیح :
م. نسی مدرس چهاردهی . طبع تهران ۱۳۲۹ ش .

واحد کهنه‌ای : ترجمه اعتقادات ابن بابویه . طبع تهران ۱۳۷۱ هـ . ق .

القلمای سبیر : ادب الخواج فی العصر الاموی . طبع مصر ۱۹۴۵ .
الذمی الشیخ عاصم بن محمد رضا : سبب انوار الاموار . ۲ ج . طبع نجف
۱۳۵۳ هـ . ق .

الکافی الشریعی محمد مهدی . منیاج الشریعة فی الرد علی ابن تمیمة . طبع
نجف ۱۳۲۸ هـ . ق .

کامل حسن اسکندر محمد : طائفة الاسماعیلیة . طبع قاهره ۱۹۵۹ .

کبری سید احمد : مشعشان یا مذهب ایزد تاریخ خوزستان . چاپ دوم تهران
۱۳۲۲ ش .

الکلی ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبد المعز بن (درگذشته در اوایل قرن چهارم هجری) :
اختصار معرفة الرجال المعروف بحال الکافی . تحقیق : حسن مصطفوی . طبع
دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ ش : و نیز طبع بیروت ۱۳۱۷ هـ . ق .

الکلی ابوالفضل هاشم بن محمد بن الحانین (درگذشته در ۲۶۸ هـ) : کتاب الاصنام
تحقیق : احمد زکری باشا . طبع قاهره ۱۹۱۲

مورخان کتب : الاسلام الصراط المستقیم . طبع قاهره ۱۹۶۱ .

الکلی ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکلی الشافعی (درگذشته در
۵۸ هـ) : البيان فی اخبار صاحب الزمان . چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۳
هـ . ق : ضمیمه کتاب الغیة شیخ طوسی .

لاهیجی ملا عبدالرزاق بن علی (درگذشته در ۱۰۵۱ هـ) : محمود مراد ، چاپ سنگی
تهران ۱۳۷۱ هـ . ق .

سرمایه ایمان . چاپ سنگی تهران ۱۳۰۲ هـ . ق

لویس برنارد : فدائیان اسماعیلی . ترجمه: فریدون بدره‌ای ، طبع بنیاد فرهنگ

ایران ۱۳۲۸ ش.

ماسینیون لوئی : سلمان پاک ، ترجمه : دکتر علی شریعتی ، طبع مشهد
۱۳۴۲ ش؛ قوس زندگمی منصور حلاج ، ترجمه : عبدالغفور روان
فرهادی . طبع بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۲۸ ش.

مجلسی مرحوم ملا محمد باقر : صراط النجاة ، چاپ سنگی تبریز ۱۲۹۵ هـ .
ق ، و چاپ سنگی تهران ۱۲۹۲ هـ ق؛ تذکرة الائمة ، چاپ سنگی تهران
۱۳۰۷ هـ . ق؛ بحار الانوار ، ۲۶ ج ، طبع تهران ۱۳۰۱ هـ ق .
محفوظ الدكتور حسین علی : تاریخ الشيعة ، طبع بغداد ۱۹۵۷ : سيرة الشيخ
احمد احسانی . طبع بغداد ۱۹۵۷ .

محفوظ محمد عمر (العاسی) : امارة بهدينان العباسية ، طبع موصل ۱۹۶۹ .
المراةسی عبدالله مصطفى : التشريع الاسلامی لغير المسلمين ، طبع قاهره .
مرعشی شهرستانی محمد علی بن محمد حسین حسینی (درگذشته در ۱۳۴۲ هـ ق) :
کتاب جامع ترجمه نافع شرح باب حادی عشر ، چاپ سنگی تهران
۱۳۲۵ هـ . ق .

مسعودی ابوالحسن علی بن الحسين بن المسعودی الهذلی (درگذشته در ۲۲۶ هـ) :
اثبات الوصیه ، طبع نجف .
المظفر محمدرضا : عقائد الشيعة ، طبع نجف ۱۹۵۴ : عقائد الامامیه ، طبع
قاهره ۱۳۸۱ هـ . ق .

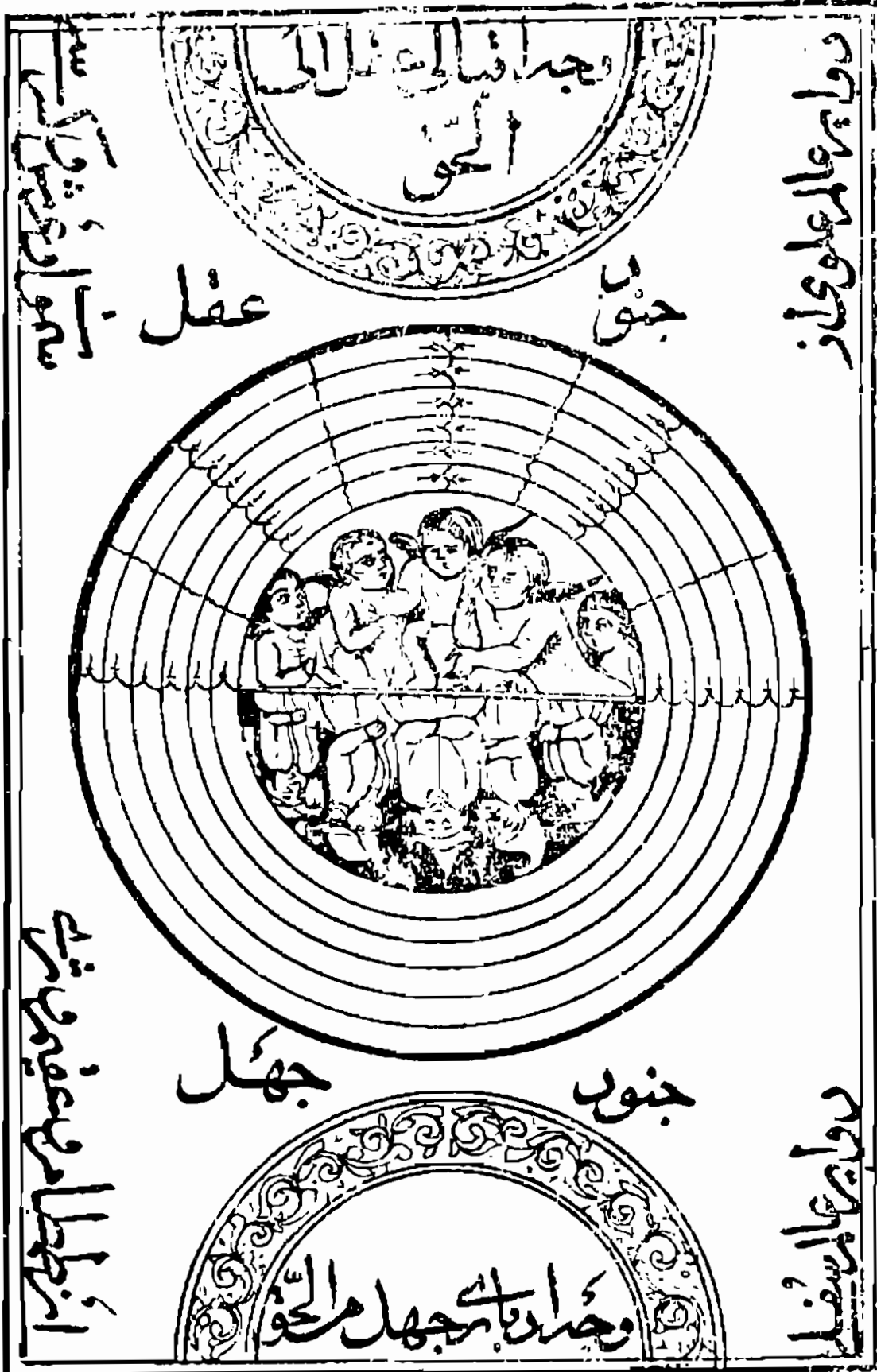
المظفری محمد حسین : تاریخ الشيعة ، طبع نجف ۱۳۵۲ هـ . ق .
معتقد الامامیه از نالیفات سده هفتم هجری به فارسی ، تصحیح : محمد تقی دانش-
پژوه ، طبع تهران ۱۹۶۱ .

معروف الحینی السید هاشم : عقيدة الشيعة الامامية ، طبع بيروت ۱۹۵۶ :
الشيعة بين الاشاعره والمعتزله ، طبع بيروت ۱۹۶۲ .

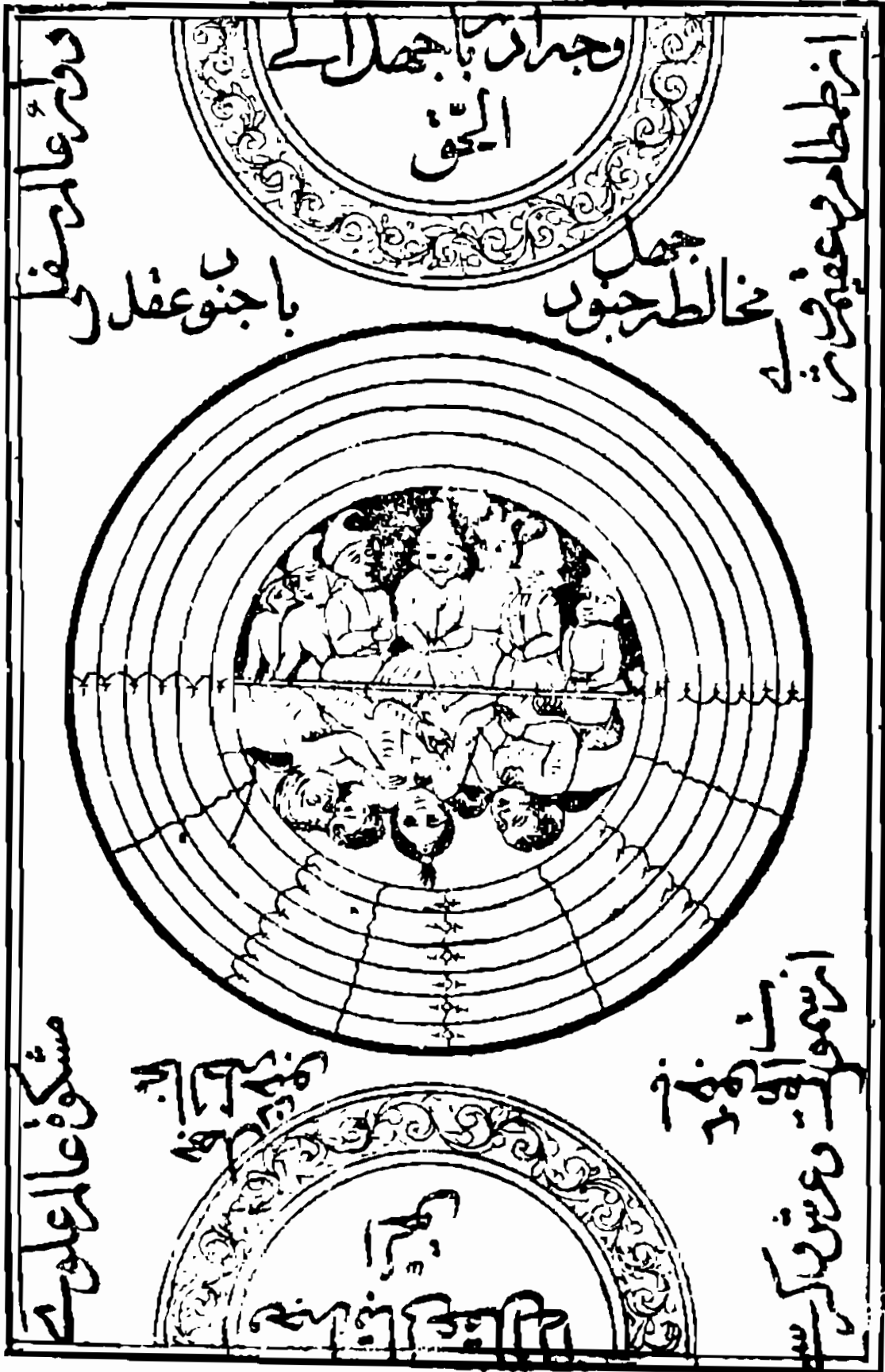
معمّر علی یحیی : الاباضية فی موكب التاريخ ، ۳ ج ، طبع قاهره ۱۹۶۲ .
مفنیة محمد جواد : دول الشيعة فی التاريخ ، طبع نجف ۱۹۶۵ .
مفیدالشیخ محمد بن نعمان ابو عبدالله الحارثی العکبری (درگذشته در
۴۱۳ هـ) : التصول المختارة من كتابه العيون والمحاسن ، ۲ ج طبع

- نصف : الجبل او النصره في حرب البصره . طبع نجف : مجموعه رسائل : المائل الحارودي (في تعيين الخلافة والامامة في ولد الحسين بن علي) ، رسالة النقلان (الكتاب و العثرة) . رسالة في النص على امير المؤمنين (ع) بالخلافة. ورساله في تفضيل امير المؤمنين (ع) على جميع الانبياء تبره محمد (ص) . و رسالة فيما اشكل من خبر مارية القبطية ، و رسالة في تحقيق الخبر عن معاشر الانبياء لانورث ، و رسالة في تحقيق لفظ الهزلي ، طبع نجف : اوائل المقالات ، تحقيق : ميرزا فضل الله شيخ الاسلام دجاى . طبع تيريز : اوائل المقالات : طبع تيريز ١٣٦٢ هـ . ق : تصحيح الاعتقاد . طبع تيريز ١٣٦٢ هـ . ق
- المقريزي تقي الدين ابوالعاس احمد بن علي بن عبدالمقادر (درگذشته در ٨٢٥ هـ) : المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار . ٥ ج ، طبع قاهره ١٩٣٠ - ١٩١١ : كتاب النزاع والتخاصم بين ابي بن هاشم . به ضميمه رساله اي از جاحظ در باره بنى اميه ، طبع مصر ١٩٣٧ : اتعاض العنفاء واخبار الائمة : الفاطميين المخلصين . تحقيق : الدكتور جمال الدين الشبال . طبع قاهره ١٩٤٨ .
- ملاعلي اكبر بن علي اصغر : تقايد الشيعة وفوائد الشريعة ، چاپ سنگي تهران ١٢٩٧ هـ . ٥
- الملطى ابوالحسين محمد بن احمد بن عبدالرحمن (درگذشته در ٨٣٧٧ هـ) : التنبيه والرد على اهل الادواء والدع ، تحقيق : محمد زاهد بن الحسن الكورنى ، طبع قاهره ١٩٤٩
- مورگان كوث : اسلام صراط مستقيم ، طبع تيريز ١٣٤٢ ش .
- موسوى سيد ابراهيم : تذكرة جامع الاسباب در تاريخه بخجته امام زاده ها ، طبع تهران ١٣٧٨ هـ . ق .
- ميرحامد حسين هندى نيشابورى : عبقات الانوار ، ١٢ ج ، طبع لکنهو .
- ميرزا آقاخان كرمابى عبدالحميد (درگذشته در ١٣١٤ هـ) : هفتاد و دو ملت ، طبع برلين از انتشارات ايران شهر ١٣٤٣ هـ . ق .
- نادر البيرتصرى : فلسفة المعتزله فلاسفة الاسلام الاسبقين ، ج ١ - التوحيد ،

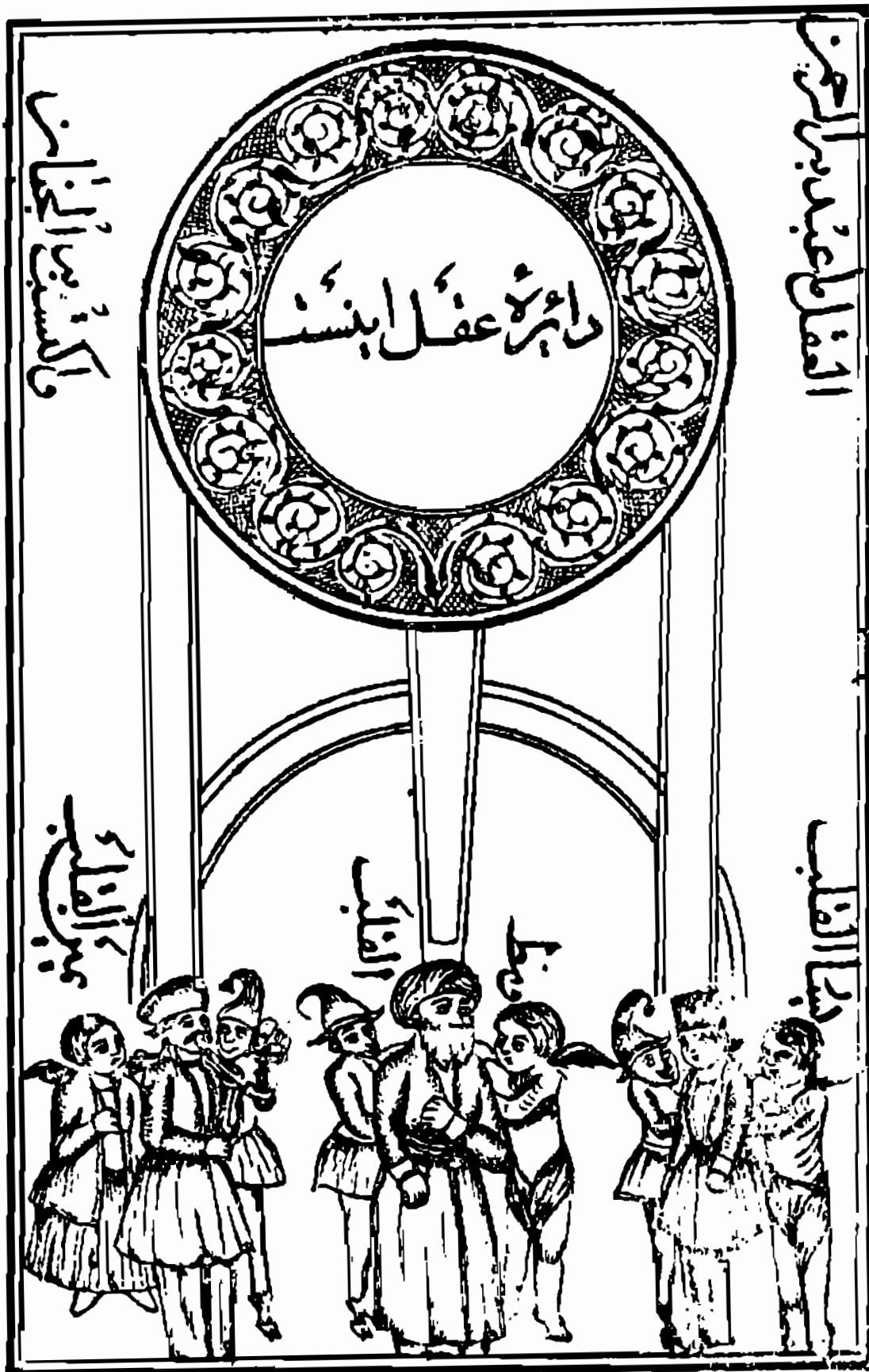
- ج ۲- المدل، طبع مصر ۱۹۵۱؛ اهم الفرق الاسلاميه السياسية والكلامية، طبع بيروت ۱۹۵۸.
- الناسی الاکبر (درگذشته در ۲۹۳ هـ): مسائل الامامة و مقطعات من الكتاب الاوسط فی المقالات، تحقیق: یوسف فان اس، طبع بيروت ۱۹۷۱.
- ناصر خسرو: وجه دین، به تصحیح: تقی ارانی، طبع برلین.
- النجار عبدالله: مذهب الدرروز والتوحید، طبع قاهره ۱۹۶۵.
- نجاشی ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن العباس (درگذشته در ۴۵۰ هـ): کتاب الرجال، طبع بمبئی ۱۳۱۷ هـ. ق.
- نجمی زنجانی محمد: تاریخ فرق اسلامی، ج ۱، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش.
- نشان الحمیری ابوسعید (درگذشته در ۵۷۳ هـ): الحور العين، تحقیق: کمال مصطفی، طبع قاهره ۱۹۴۸.
- نظام محمود طاهر غزالی: رساله معرفة المذاهب، به تصحیح: علی اصغر حکمت، ضمیمه سال اول مجله دانشکده ادبیات.
- النعمانی ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر المعروف به ابن زینب: کتاب الغیبة (نعمانی)، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۸ هـ. ق.
- نوبختی ابو محمد حسن بن موسی: فرق الشیعه، تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم، طبع نجف ۱۹۶۳.
- نوفل افندی نعمه الله نوفل الطرابلسی: سوسنة سليمان فی اصول العقاید والادیان، طبع بيروت ۱۸۷۶.
- ولهوزن یولیوس: الخوارج والشیعه، ترجمه: عبدالرحمن بدوی، طبع قاهره ۱۹۵۸.
- هاجسن: فرقه اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، طبع تبریز ۱۳۲۳ ش.
- هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذاهب، کتابی بی نام مربوط به قرن هفتم، به تصحیح: دکتر محمد جواد مشکور، چاپ دوم تهران ۱۳۲۱ ش.
- الیافعی ابو محمد عبدالله بن اسعد یمسی (درگذشته در ۷۶۸ هـ): کتاب هرهام العلل المعضاه فی دفع المشیبه والرد علی المعتزله: ذکر مذاهب الفرق لاتین والجبین المخالفین للسنه والاتباعیین، طبع کلکته ۱۹۱۰.



جنود عقل و جهل نقل از کتاب عقاید الشیعة و فوائد الشریعة ملا علی اکبر



مخالطہ جنود جہل و طلل نقل از کتاب عقاید الشیعہ



هدایت ملائکه و دسوسه شیاطین نقل از عقاید الشیعه



صورت خیالی دجال و خر او و جنود و پیروانش نقل از عقاید الشیعه

دیگر آثار مؤلف که توسط انتشارات اصفهانی مطبع رسد.

۱- تاریخ مذهب اسلام بر حده التفریق من الفرق بعدادی - تا مقدمه و حواشی و تعلقات.

۲- تاریخ سعد و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری.

۳- تاریخ ارباب زمام روزگار تا سال ۱۰۰۰ خورشیدی حاضر.

۴- زبان آموز فارسی و عربی.

فہرست ہما

- ۱۔ آتاب
- ۲۔ احادیث
- ۳۔ اسعار
- ۴۔ فرق و طوائف
- ۵۔ کتب
- ۶۔ فہرست عمومی (اعلام۔ امکا۔ حفظہ حیات)

«فهرست آيات»

- أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا ... ١٣٩
 ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و...
 ٩٧
 ان الصلاة تسمى عن الفحشاء والمنكر
 ١٦٧
 ... اما اب مدبر ولكل هود هاد ١١٠
 اما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا...
 ١٠٩
 فهل تعالوا يدع انا نا... ١٠٩
 فما اسمعتم به منهن فآبوهن اجوزهن...
 ١٧٠
 قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في
 القربى ١٦٧
 قل يا اهل الكتاب لا تغفلوا في دينكم...
 ٢١٢
 لا يكلف الله نفسا الا وسمها ٦٥
 هل ابينكم على من يزل الباطن...
 ١٦٣
 وادا وقع الفول علينا احرجنا لهم دابة
 من الارض ١٣٤
 واهسوا بالله جهد انفسهم لا يعنف الله من
 يموت... ١١٢
 وان نظاها عليه فان الله هو مولاه... ١٠٩
- وان يروا كسفا من السما سافقتنا تعولوا...
 ١٨١
 وعلى الاعراف رجال ١٢٣
 ولن نجعل الله للكافرين على المؤمنين
 سبيلا ١٦٢
 ومن نخرج من منه مباحرا الى الله و...
 ٣٨
 ومن الناس من سرى نفسه... ٣٧
 وهو الذي في السما والارض الله
 ١٦٣
 يا ايها الرسول بلغ ما ارسل اليك... ٤٩.٦
 يا ايها الناس انا حملناكم من ذكر وانثى
 و... ١٤
 يا اهل الكتاب لا تغفلوا في دينكم...
 ١٥٢
 سحر الله ما يسم ويست وعدة اد الكتاب
 ١٠٩
 انود كتبت لكم دينكم واسمعت عليكم
 نفسي... ٤٩.٦
 «فهرست احاديث»
 احذروا على مساكنكم العباد
 لانهم وشم... ١٥٣
 اريد الناس بعد النبي الا ولاته حتى...

فشرفت السجود على احدى وسعين
شريف... ١٨

انتم من ناحت الخلق انك... ٥٠
الملك اني برى من العلاء كبراه... ١٦٢
الملك انك لا تجلى الارض من حجاب...
١١٢

فشراف من فخر من رزده من الارها...
٨

اهرب شمال الناكس و... ٢٨
ان افسى لا تجسع على عباله... ٩٦
ان من اسرائيل فشرفت على احدى و
سمع من فركه... ١٨

ان يذوقوا النكر بحدود افسا راهدا في...
١٣٥

ان خلا من وانا منه وهو... ٥٠
ان محوس هذه الامة الكذوب نافذ الله
٦٣

انما مدته العلم وعلني نانا... ٥٠
انك الخلة من بعدى و... ٥٠
ان السداس السد احواله
انوالساد... ٨٨

انك في نسرله هارون من موسى... ٥٠
انك الهادي نا على... ٥٠
الائمة من فخر من... ٨٠٧

الانسان يصع و سبعون معه فاصلها... ١٩
انها الناس لا سكونا علنا... ٤
ند الله في امر اسما حل... ١٩٠
بعلوا منه ولا تعلموه... ٥٠

التقية دنى ودين آتاني... ١٠٩
حب على ما كل السات كتاب... ١٠٨
خدا ما حالف العاصه... ٤٤

الحدائق في فخر من و الحكم
في الاصدار... ١٣٠٨

الجليلة من فخر من... ٤٩٠٨
منع في حبصك حرره... ٢١
منعوا غلبه بافرد عروفا... ٥٠
سعى و صدى في... ١٥٣

العماد أكثر من العنقود... ١٥٤
فحسب منسجده المنى و... ٨٨

وعلمه رجا شعلته... ١٢
المدريه محوس هذه... ٦٣
الغران من حانك و... ١٠٩
كالم الساس اهل الناس بعدا... ١٣

كل ما حكمه به السرح حكمه... ٩١
كل ما حكمه به العفل حكمه... ٩١
لا تجسع انبي على الحيفا... ٩٦

لا حروية تنويص ولكن الا فخر من...
٧٢

لا عطف نراه عدا رحا... ٥٠
لا فصل لعربي على انجس... ١٤
لعن الله ابا الحطاب و... ١٦٤

لؤلؤ يع من الدنيا لا يد نيل... ١٢٦
لياتبين علس من... ١٨
بي اسرائيل... ١٨

فان الله في من كذبت له... ١٠٩
ما حانك اعاد... ٤٤
نيل اهل من كحس... ٥٠
المرحبه... ٤٣
المعروف... ١١٣

الملك في فريس والصلوة في الانتصار

و... ٨

من كتب مولا... ٥٠ . ٦

من لا يقية له لا دين له ١٠٩

نحن معاصر الانسا لانورب ما... ١٥

هلك في رحلان محب عال و... ١٦٢

ولاب علي بن ابطال حصي... ١٠٧

والله ما قلعت باب حبر نفود حمدانه...

١٥٧

ونعم التراكبان هما وانوهنا... ٥٠

تاليتها تاليس في سارك شكك الفليس...

٦

ساحلي فسلك في امي ميل التسبح...

١٥٣

سلا الارض عنده وفقطنا بعدنا... ١٢٦

«فريست اسعار»

صلمناكم رندا علي حياح بخلد ٦٠

فلوينا الذي ارحوه في الود اوعد ٤١

فادل سلك لا تمام كاسا ١٢٥

مردكي زان دمب كرك درند ٢٢٩

هدت با دتهما ان السيدتي ٥٦

واحد كتاب الله من ند عصمه ١٥٦

وكان وبي العيد بعد محمد ٤١

والله ما فعلت امه فيهم ٨٢

تاليت حوزسي مروان دام لنا ٩١

اصح واحد الرمان فدصحكا ١٦

ادا اشملت وحاد ابي حسن ٤١

ادا السرحي سرك ان ترا ٤٣

انونا انواسحاق جمع سا ١٢٥

ام الام المهديي نس لنا ١٢٦

اسيد ان زاله الا ١٧٢

ان عند اهل قم ١٦٠

انس اد انصيرب امر اسكرا ١٦١

سلك اسارك فدعلمه ١٢٦

«فہرست فرق و طوائف»

(أ)

آرامیان: ۱۸۹	آزارفہ: ۶۴.۳۸
آغا خانیہ: ۲۳۲.۲۳۱.۱۸۹.۱۸۸	آردریہ: ۱۶۹
آل نوبہ: ۲۰۵.۱۰۹	آریہ: ۱۶۹
آل عباس: ۸۴.۸۳	اسحاقیہ: ۱۸۵.۱۶۹.۸۴.۸۲.۵۹
آل علی: ۱۷۳.۷۹.۷۷.۷۶	اسکافیہ: ۷۲
آل قراب: ۱۴۰	اسماعیلیہ: ۱۲. ۴۹. ۸۹. ۱۲۲. ۱۲۹.
آل نوبخت: ۱۴۱	۱۵۱. ۱۷۵. ۱۸۷. ۱۸۸. ۱۸۹.
اباحیہ: ۱۷۳.۸۴.۸۲	۱۹۱. ۱۹۲. ۱۹۳. ۱۹۵. ۱۹۶.
اناصیہ: ۳۸	۱۹۷. ۲۰۰. ۲۰۱. ۲۰۲. ۲۰۳. ۲۰۴.
ابراہیمیہ: ۱۶۸.۸۲	۲۰۵. ۲۰۶. ۲۰۷. ۲۰۸. ۲۱۰.
ارقیہ: ۶۱	۲۱۲. ۲۱۳. ۲۱۷. ۲۲۰. ۲۲۱.
ابوسعدیہ: ۲۳۲.۲۳۱	۲۲۲. ۲۲۳. ۲۱۷. ۲۱۳. ۲۲۱.
ابومسلمہ: ۸۲	۲۲۲. ۲۲۳. ۲۲۴. ۲۲۵. ۲۲۶.
ابحادیہ: ۱۱۶	۲۲۷. ۲۲۸. ۲۲۹. ۲۳۰. ۲۳۳.
اسی عشریہ = سیمہ	۲۳۴. ۲۴۱
اتبیہ: ۱۶۸	اسماعیلیہ خالص (ویزہ): ۱۲۸
احدیہ: ۱۶۹	اساغریہ: ۱۱۵. ۱۱۴. ۶۹. ۶۸. ۳۷.
احمدیہ: ۱۶۹. ۱۴۷	۱۱۶. ۱۱۷. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۲۰.
احباریوں سیمہ: ۱۰۶	۱۲۱.
ادارہ (ادریان): ۶۱. ۶۰	اصحاب ادوار: ۱۱۳
ادیان برہمانی: ۱۱۱	اصحاب الانظار: ۱۴۷
ادیان ہندی: ۱۱۱	اصحاب ابوحسبہ: ۷۱

اهل ذمہ: ۱۲۳
 اهل ردہ: ۲۱، ۲۰
 اهل سب و جماعت: ۴۴، ۵۱، ۵۹
 ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۱۰۶، ۱۱۹
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸
 ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
 ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۱
 اهل طبایع: ۱۱۳
 اهل فترت: ۱۴۷
 اهل قبلہ: ۱۲۱
 اهل نجوم: ۱۱۳
 اوس (فلسفہ): ۷
 ابرابان: ۲۱۴، ۲۶۱، ۴۰
 انوریدہ: ۱۷۰

(ب)

بانکبہ: ۱۸۳، ۱۷۰
 باجوان: ۱۷۰
 باطیب: ۱۱۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۵
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳
 باقریدہ: ۱۴۸
 بتربہ (بتربید): ۶۱
 بدائیبہ: ۱۷۰
 بدعیہ: ۷۱
 براہمنہ (دین برہمائی): ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۹
 برقعہ: ۲۳۲
 برکوکیدہ: ۸۲
 بزیمبہ (بزیمبہ): ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹
 ۱۹۳
 سلمیہ (خلالیہ): ۸۴
 سارہ: ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۹
 بتربہ: ۶۶

اصحاب تاسخ: ۱۲۳
 اصحاب حبل: ۲۸، ۲۶
 اصحاب حدیث و سب: ۶۸، ۶۹، ۹۷
 ۱۰۰، ۱۵۰
 اصحاب رائی: ۱۰۰
 اصحاب الریف: ۱۶۹
 اصحاب صحیفہ ملعونہ: ۱۴۷
 اصحاب طبایع: ۱۱۷
 اصحاب الکسا: ۱۶۹، ۱۷۵
 اصحاب کتیب: ۱۱۱، ۱۳۶
 اصحاب و عدلہ و عدلہ
 اصولیون: ۱۰۶
 اعضائہ: ۱۶۹
 اطفال: ۱۴۷
 اوس و سبہ امانہ
 اقریب: ۱۷۰، ۱۷۸
 اقربان: ۳۶، ۴۳
 انارولہ: ۱۷۰
 انصار: ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴
 ۱۵، ۱۹، ۵۲
 انصاریہ (بصیریہ): ۱۸۵
 اهل احتیاج: ۴۴
 اهل افراط: ۱۷۰
 اهل اسان: ۱۴۷
 اهل تربیت: ۲۲۸
 اهل تصوف: ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۳
 اهل تفریط: ۱۷۰
 اهل تقصیر: ۱۷۰
 اهل تاسخ: ۱۷۹
 اهل حدیث: ۹۹، ۱۰۲
 اهل حق - علی اللہیان
 اهل خطا: ۱۱۶، ۱۲۰

بهریه: ۳۸	بهریه: ۱۷۱
(ت)	نقلیه: ۱۸۶
تعلیمی: ۲۳۲.۲۲۶.۲۲۵	دلالت: ۱۷۱
تفضیلیه: ۱۵۱	بناسه: ۱۷۱
نقویضیه: ۱۷۲	بنی اسد: ۱۹۱.۱۷۱.۱۶۶.۱۳۸
نیمه: ۱۷۶.۱۷۲	سی اغلب: ۲۱۱
نناسحیان: ۱۵۱	سی امه: ۰۳۲.۰۲۱.۰۱۵.۰۱۴.۰۹.۰۳.۰۲
نوابین: ۵۴.۵۳	۰۳۳.۰۳۴.۰۳۸.۰۴۰.۰۴۲.۰۴۳.۰۴۷
نوبه: ۴۳	۰۵۲.۰۵۳.۰۵۴.۰۵۹.۰۶۳.۰۷۶.۰۷۷
(ت)	۰۷۸.۰۷۹.۰۸۰.۰۸۱.۰۸۹.۰۱۰۵.۰۱۰۹
نمامیه: ۶۶	۲۴۸
نویان: ۱۱۶	بنی رستم: ۲۱۲
(ج)	بنی زهره: ۹
جارودیه: ۶۱	بنی تسار: ۲۵
جاحظیه: ۶۶	بنی طی: ۳۰
حیائیه: ۶۴	بنی عباس: ۰۲.۰۱۴.۰۲۰.۰۴۷.۰۵۱
جریده - مجیره	۰۷۶.۰۷۷.۰۸۰.۰۸۱.۰۱۸۹.۰۱۹۱
جلیله: ۱۷۲	۰۱۰۵.۰۱۰۹.۰۱۳۵
جریریه: ۶۱	بنی عبد شمس: ۰۲.۰۳۱.۰۴۰
جعفریه: ۱۷۲.۱۴۸.۱۰۵.۹۶.۹۰	بنی غنیمه: ۲۹
جمل = اصحاب جمل	بنی قضاعه: ۲
جنابیه: ۲۳۲	بنی مخزوم: ۲۰۱
جناحیه: ۱۷۳	بنی مروان: ۶۰
جهال صوفیه: ۱۱۵	بنی هاشم: ۰۲.۰۳.۰۹.۰۱۰.۰۱۱.۰۱۶
حواریه: ۱۷۳	۰۲۱.۰۳۱.۰۴۰.۰۴۱.۰۴۷.۰۷۶.۲۴۸
حوالیقه: ۱۷۳	نهره (بحره): ۰۱۲۴.۰۲۳۱.۲۳۲
(ح)	بهمنیه: ۶۶
حارتیه: ۱۷۳.۵۸	بهمنیه (بهمنیه): ۱۷۱
حاصریه: ۱۷۳	بوتویانیه: ۴۳
حریه: ۵۸	بودایی: ۱۲۴
حروریه: ۱۶۷.۲۷	بومسلمیه (مسلمیه): ۰۸۴.۰۸۵.۸۶
حروفیه: ۲۳۹.۱۷۳	بیانیه: ۰۵۸.۰۱۷۱.۱۷۲

حسبه: ۱۷۵
حسریه: ۲۳۳
حوازیج: ۱۴. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱.
۳۷. ۳۸. ۴۰. ۴۲. ۴۷. ۵۵. ۶۴.
۷۳. ۷۹. ۱۱۹. ۱۲۱. ۱۲۲
حاضنه: ۱۲۳. ۶۶

(د)

دابقه: ۱۷۵
درورسه (درون): ۱۸۵. ۲۰۲. ۲۰۸.
۲۰۹. ۲۱۳. ۲۱۵. ۲۲۱. ۲۴۲. ۲۳۳
دهریه (دهریان): ۸۹. ۱۱۳. ۱۱۷
دوکیه (دکیه): ۶۱
دبصانه: ۷۱. ۱۹۷. ۲۰۴

(د)

ذنايه: ۱۷۵
دوقوليه (دافوليه): ۱۵۲. ۱۷۵. ۱۸۱
دکریه: ۶۲
دمامبه (دمبه): ۱۶۸. ۱۶۹. ۱۷۵

(ن)

راحیه: ۱۷۶
رافصه (رافصیان): ۲۰. ۵۹. ۱۱۲.
۱۴۸. ۱۹۰
راوندیه (راوندیان): ۸۲. ۸۴. ۸۵. ۸۶.
۱۴۹
رسمه: ۱۷۶. ۱۸۰
رحعید - راحعید
ررامه: ۸۵
روافص = رافصه
رناحیه: ۸۵

(ن)

رزاریه: ۱۷۶
ردسیان: ۶۳. ۷۱. ۱۱۱. ۱۲۴.

حریانه: ۵۸
حسبه: ۱۴۸. ۶۱
حس: ۱۷۳. ۶۲
حویله: ۱۳. ۱۱۵. ۱۱۶. ۱۲۱. ۱۲۲.
حیه: ۱۲۶. ۱۲۵
حلاجیه: ۱۷۴
حلمايه: ۱۷۴

حلولیه: ۱۷۴. ۱۷۷. ۱۷۸. ۱۸۲
حلویه: ۱۷۴

حمبریه: ۲۳۲. ۷۸
حمرویه: ۱۷۴

حمیه: ۱۸۸. ۲۱۷
حنابله: ۱۱۴. ۱۱۸

حنابله بغداد: ۱۱۵
حوازیون: ۱۵۳. ۱۸۶

حایه: ۵۹

(خ)

خایطه: ۶۶

خاصه: ۴. ۴۴

خاندان عباسی = عباسیان
خندانیه: ۱۸۶

خرمدینان (خرمیه): ۵۸. ۷۹. ۸۲. ۸۶.
۱۵۲. ۱۷۰. ۱۷۴

خراعیان: ۳

خروج (قبیله): ۷

خسته: ۶۲

خسییه: ۱۷۴

خطابیه: ۱۷۱. ۱۷۵. ۱۷۹. ۱۸۰.
۱۹۲. ۱۹۳. ۱۹۴. ۲۳۲

خلطه: ۲۳۲

خلفیه: ۶۲

خماریه: ۱۷۵

سیابیه: ۱۴۹	۱۲۹
(س)	زط: ۱۶۱
شاعید: ۱۷۷	زنداقه (زندبقان و زندقه): ۱۹ . ۲۰ . ۶۷
سافعی (مذهب): ۱۰۶	۷۱ . ۷۴ . ۷۵ . ۸۹ . ۱۷۶ . ۱۷۹
ساکه: ۱۷۷	زنگیان: ۲۱۶
سامان: ۲۶	زندبیه: ۱۲ . ۴۵ . ۴۶ . ۵۹ . ۶۰ . ۶۱
سیاید: ۱۷۷	۶۲ . ۶۳ . ۷۱ . ۷۳ . ۸۹ . ۹۷ . ۱۰۷
سبک: ۱۶۸ . ۱۷۰ . ۱۷۷ . ۱۸۱	۱۰۹ . ۱۲۱ . ۱۲۲ . ۱۳۱ . ۱۵۱
سبیه: ۴۷ . ۳۸	(س)
سراه = خوارج	ساره: ۱۷۴
شریعیه: ۱۷۷	سبائید: ۱۲۷ . ۱۵۹ . ۱۷۶ . ۱۸۰
شربکیه: ۱۶۹ . ۱۷۸	۱۸۵
تلمغانید: ۱۷۸	سعیه: ۲۲۵ . ۲۲۶ . ۲۳۳
شیطانیه (نعمانیه): ۱۴۹ . ۱۵۰	سحابیه = غمامیه
سید امامیه اتنی عربیه (شیعیان علوی):	سرحوییه (جارودیه): ۶۱
۲ . ۴ . ۱۲ . ۱۳ . ۲۰ . ۲۷ . ۳۰ . ۳۲	سرخابید: ۶۲
۳۴ . ۳۵ . ۳۷ . ۳۹ . ۴۰ . ۴۱ . ۴۲	سریعیه: ۱۷۶
۴۳ . ۴۴ . ۴۷ . ۴۸ . ۴۹ . ۶۰ . ۶۱	سریه: ۲۰۶
۶۴ . ۷۰ . ۷۱ . ۷۲ . ۷۳ . ۷۴ . ۷۵	سفاکیس: ۲۲۵ . ۲۲۶
۷۶ . ۸۰ . ۸۸ . ۸۹ . ۹۰ . ۹۴ . ۹۵	سکاکیه: ۱۴۸
۹۶ . ۹۷ . ۹۸ . ۹۹ . ۱۰۳ . ۱۰۵	سلاجقه (سلجوقیان): ۲۲۰ . ۲۲۵
۱۰۶ . ۱۰۷ . ۱۰۸ . ۱۰۹ . ۱۱۰	سلمانیه: ۱۷۷
۱۱۲ . ۱۱۳ . ۱۱۴ . ۱۱۵ . ۱۱۶	سلوکبان: ۱۲۴
۱۱۷ . ۱۱۸ . ۱۱۹ . ۱۲۰ . ۱۲۱	سلیمایه (جریریه): ۶۱
۱۲۲ . ۱۲۳ . ۱۲۴ . ۱۲۶ . ۱۲۷ . ۱۲۸	سماعیه: ۱۷۷
۱۲۹ . ۱۳۰ . ۱۳۱ . ۱۳۲ . ۱۳۵ . ۱۳۷	سمعیه: ۶۷
۱۳۹ . ۱۴۰ . ۱۴۱ . ۱۴۲ . ۱۴۳ . ۱۴۴	سمیطه (سمیطه): ۱۴۸
۱۴۶ . ۱۴۷ . ۱۴۸ . ۱۴۹ . ۱۵۰ . ۱۵۱	سبادید: ۸۵ . ۱۵۲
۱۵۲ . ۱۶۷ . ۱۶۸ . ۱۷۰ . ۱۷۳ . ۱۷۴	سنت و جماعت: ۱۸ . ۳۰ . ۹۹ . ۱۰۰
۱۷۵ . ۱۸۳ . ۱۸۵ . ۱۸۸ . ۱۹۰ . ۱۹۵	۱۰۱ . ۱۰۳ . ۱۰۴ . ۱۰۵ . ۱۰۷
۱۹۹ . ۲۰۰ . ۲۰۱ . ۲۰۲ . ۲۰۳ . ۲۰۵	۱۲۱ . ۱۵۵ . ۱۶۸ . ۲۲۰
۲۰۶ . ۲۰۸ . ۲۲۱ . ۲۲۴ . ۲۳۱ . ۲۳۴	سوفطائید: ۱۱۳ . ۱۱۴ . ۱۱۷

عشریه: ۱۷۸	تبعه آل عباس (عباسیه): ۷۶، ۷۸، ۷۹،
عقدانیه: ۲۱۷	۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۹
علیاویه: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸	شیعیان حسنی: ۵۹
علیائیه: ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱	شیعیان حبشی: ۵۹
علی اللهیان (اهل حق): ۱۵۷، ۱۷۰،	(ص)
۱۷۸، ۱۸۶	صائس: ۱۱۶، ۱۸۷
علویه (علویان): ۳۲، ۱۲۸، ۱۴۹،	صائده: ۱۷۸
۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۳۲	صاحبه: ۶۲، ۲۳۲، ۲۳۳
عماریه: ۸۶، ۱۴۹	صفویه: ۱۰۹
عمریه: ۱۷۹	صوفیه (صوفیان): ۶۷، ۱۰۸، ۱۱۵،
عمرویه: ۱۷۹	۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۳۰
عملیه: ۱۷۹	(ط)
عمیریه: ۱۹۳	طاظریه: ۱۴۹
عمیریه: ۱۷۹	طالیه: ۱۷۸
عوجائیه: ۱۷۹	طبری (مذهب): ۱۰۵
عیویان (ملل عیسوی): ۷۱	طبیعیون: ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷
عینه: ۱۷۹، ۱۸۴	طیاریه: ۱۷۸
(ع)	(ظ)
عاله = علاه	ظاهری (مذهب): ۱۰۵، ۱۴۳
غرابیه: ۱۸۰	(ع)
غسانیه: ۴۳	عاقه: ۶، ۴۴
غلاه سبغ (غالیه): ۴۳، ۶۴، ۷۵، ۸۹،	عباسیان = تبعه آل عباس
۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲،	عباسیه خلص (هریریه): ۸۶
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،	عبید اللهی: ۲۳۳
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،	عبیده: ۴۳
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،	عتمایه: ۲۵، ۲۶، ۳۷
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،	عجاردده: ۳۸
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،	عجلیه: ۶۲، ۱۷۹
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،	عراقیان: ۲۶
۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۳۱	عرفیه: ۱۷۸
غمامیه (سحابیه): ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶،	عزاقریه: ۱۷۸
غنائیه: ۲۳۳	عسکریه: ۱۲۸

غیربہ: ۱۸۰

(ظ)

فارسیہ: ۱۸۰

فاطمہ: (فاطمیہ مصر): ۱۸۶، ۱۲۷۔

۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۲۔

۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲۔

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۱۔

فدائیان: ۲۳۳

فطحہ (افطحیہ): ۱۴۹

فطحہ خالص: ۱۴۹

فلاسفہ: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶۔

فیسقان (فنیقیان): ۱۵۹

فوانہ: ۱۸۰

فیناغورنیان: ۲۳۰

(ق)

قاسطہ (قاسطین): ۲۸

قاسمیہ: ۶۲

قتیبہ: ۱۸۰

قحطانی (قبیلہ): ۷۷

قدریہ: ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۱۶۷۔

قرامطہ (قرمطیان): ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۹۱۔

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸۔

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵۔

۲۳۳، ۲۲۶

قرمطیان بحرین: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹۔

قرمطیان کوفہ: ۲۱۶

قریس (قبیلہ): ۲، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۴۔

۳۸، ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۱۹۱۔

قزلباسیہ: ۱۸۰

قطعیہ: ۱۵۰، ۱۵۱

قمیہ: ۱۸۱

قولیہ: ۱۷۵، ۱۸۱

(ک)

کاکائید: ۱۸۱

کاملیہ: ۱۸۱

کنامہ (قبیلہ): ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲۔

کرامیہ: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷۔

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴۔

کربیہ: ۵۸، ۱۲۷۔

کسفیہ: ۱۸۴

کفارقریس: ۱۱۴

کلامیون: ۶۷

کناسہ: ۱۸۱

کودیہ: ۱۸۲

کودکہ - کودکہ

کودکہ: ۸۶، ۱۵۲۔

کوزکہ - کودکہ

کسالہ: ۱۸۲

کیسابیہ: ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۶، ۷۹۔

۱۱۸، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۷۔

(گ)

گیران: ۱۱۴

(ل)

لاعسہ: ۱۸۲

(م)

مارقہ (مارقیس): ۲۸

مارباریہ: ۱۸۲

مانویہ (مانویان): ۷۵، ۱۷۰، ۱۷۶۔

۱۸۷، ۲۳۰۔

ماہانہ: ۴۴

مبارکیہ: ۱۲۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹۔

۲۱۷، ۲۳۳۔

میضہ (سیدجامگان): ۸۵، ۸۶، ۱۵۲۔

۱۸۴

مسنوده (سياه جامگان): ٧٩	منوالى: ٨٧
محيان حينه: ١٢٧	مجره (حبره): ١١٤.١١٣.٦٣.٣٧
مسيه (مسيه سبه): ١١٣.٧٣.٧١	١١٥.١١٦.١١٨.١٢٠.١٢١
١١٤.١١٧.١٧٠.١٧٢.١٧٣	١٢٤.١٢٢
١٨٤.١٨٣.١٧٩.١٧٨.١٧٧	مجره حراسان: ١١٨
منعيه: ١٨٣	مجمه: ١٠٨.١١٤.١١٣.٢٠
مضري (اعراب): ٧٩.٧٨	مجوس (مجوسان): ١١٦.١١٤.٦٣
معترله: ٥٩.٤٧.٣٩.٣٧.٢٥.١٢	١١٧.١٢٠.١٢١.١٢٣.١٥٣
٦٣.٦٤.٦٥.٦٦.٦٨.٦٩.٧١	١٦٧.١٧٠
٧٢.٧٣.٧٤.٧٥.٧٦.٧٧.١١٦.١١٩	محدثان (محدثه): ١٥٠.٦٧
١١٧.١١٩.١٢٠.١٢١.١٢٢	محدثيه: ١٧٩.١٧٨.١٥٠.١٢٨
١٢٣.٢٣٠.٢٤٣	١٨٢
معتزله بصره: ١١٥	مختاريد: ٥٨.٥٧
معتزله بغداد: ١١٥	مخزوم = بني مخزوم
معمريه: ١٩٣.١٨٤.٦٦	مخطئه: ١٨٣
مفولان: ١٢٧	مخمه: ١٨٣.١٧٩.١٤٥
مغيريه: ١٨٤.١٨٣.١٤٨.١٢٨	مرداريد: ٦٦
مفضلبيه: ١٧٩.١٧٦.١٥١.١٥٠	مزنكيه = مزدكيه
١٩٣.١٨٤	مزيه: ٦٣
مفوضه (مفوضيه): ١٨٤	مرجه: ١٠١.٧٣.٦٤.٤٣.٤٢.٣٧
مقاتليه: ١٨٤	١١٧.١٥٠
مقصره: ١٨٥.١٥٩	مرجه جبريد: ٤٣
مقنيه (ميصه): ١٨٤.١٨٦.١٨٥	مرجه حالص: ٤٣
ملاحده: ١١٣.١٢٠.١٢٣.٢٢٥	مرجه حوارج: ٤٣
٢٢٦.٢٣٤	مرجه قدريد: ٤٣
ملاحده اسماعيليه: ١١٥	مرفيون: ٦٧
ملاصيه: ١٧٧	مردكيه (مزدكيان): ١٧٦.١٥٢.٥٨
ممتوره: ١٥٠	١٨٣
منصوريه: ١٨٤.١٨١	منتيه: ١٨٣
منهاليه: ١٨٤	منعلويه (منعلويان): ٢٢٣.٢٢١
منوالى: ٦٤.٥٢.٤٠	٢٢٥.٢٢٦.٢٣١.٢٣٢.٢٣٤
موحدون (سلسله موحدون): ٢٣٣.١٢٧	مقطيه (مقطيه): ٢٣٤

- موسوبه: ۱۵۰
 مؤلفه: ۱۵۰
 مهاجران: ۷-۸-۱۳-۲۴-۲۹
 مهدویه: ۲۳۴
 مینا ولی: ۱۸۷
 میمونیه: ۱۹۴-۲۳۴
 میمیه: ۱۷۹-۱۸۴
 (ن)
 ناصریه: ۲۳۴
 ناکتین (ناکته): ۲۸
 ناووسیه: ۱۲۸-۱۵۰
 نجاریه: ۱۱۷-۱۲۳-۱۸۴-۱۸۵
 نخلیه: ۱۵۰
 نراریان (نراریه): ۲۲۱-۲۲۵-۲۲۶
 ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴
 نصاری: ۱۸-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۸
 ۱۲۰-۱۲۳-۱۳۶-۱۵۱-۱۵۳
 ۱۵۶-۱۶۰-۱۶۲-۱۶۷-۲۲۰
 نصیریه: ۱۵۸-۱۵۹-۱۷۲-۱۸۰
 ۱۸۵-۱۸۶-۱۹۵
 نظامیه: ۶۶
 نعمانیه: ۱۵۰
 نعمیه: ۶۳
 نفیسه: ۱۵۰
 نفیسه خالص: ۱۵۰
 نمیریه: ۱۸۵-۱۸۶
 نواولاطویان: ۲۳۰
- نورساعیه: ۱۸۶
 نواصب (نواصب سیان): ۱۱۹-۱۲۱
 ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴
 (ه)
 هاتمییه: ۵۸
 هدبلیه: ۶۶
 هریرییه: ۸۶
 هریرییه (تاریخ): ۱۲۰
 هسامیه: ۶۶-۷۴-۱۵۰
 هلالیه: ۱۸۶
 هدوان: ۱۱۳-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۷
 هیولاتییه: ۱۱۷
 (و)
 وافیه: ۱۲۲-۱۲۸-۱۴۹-۱۵۰
 ۱۶۶-۱۷۲
 واصلیه: ۶۶
 وعیدییه (اصحاب وعیدییه): ۱۱۹
 وهابی (مذهب وهابی): ۱۰۴
 (ی)
 یغفوریه: ۱۵۱
 یغوبیه: ۶۳-۱۸۶
 یسود: ۱۸-۱۹-۷۱-۱۱۱-۱۱۴
 ۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳
 ۱۲۴-۱۳۶-۱۵۱-۱۵۳-۱۶۷-۱۷۰
 یونانیان: ۱۱۳
 یونیه: ۴۳-۷۴-۱۵۱

«فهرست كتابها»

(١)

- الاركان في دعائم الدين: ٧١
الاستنصار في ما احتلف من الاحبار: ٩٥
اسد العابد: ١٢٥
اسفار نوزاد: ١٣٦
اسلام در ايران: ٣٩ . ٤٠ . ٤٤ . ٤٨
١٨٦ . ٢٢٠ . ٢٣١ . ٢٣٩
الاسلام الصراط المستقيم: ٢٤٦ . ٢٤٨
اسلام و رجعت: ١١١ . ٢٤٥
الاصنام: ٢٤٦
اصول اربعانة: ٨٩
اصول الاسماعيل: ١٩٥ . ١٩٨ . ٢٠٣
٢٠٥ . ٢٠٨ . ٢١٠ . ٢١٧ . ٢٢١
اصول الدين (بعدادي): ٢٣٩
اصل السعة واصولها: ١٠٩ . ١١٠
٢٣٥
اصول فقه (سافعي): ٩٨
اصول (كافي): ٤٦ . ٩٧
اعتقادات صدوق (ترجمة اعتقادات ابن
بابويه): ٩٤ . ١٠٨ . ١٠٩ . ١١١ . ١٦٧
١٦٨ . ٢٤٦
الاعتقادات (فخر رازي): ١٤٧ . ١٦٩
١٨٢
اعتقادات فرق المسلمين والمركبي:
- آثار البلاذ (فرويني): ١٦٠
آراء ائمة السعة الامامية في العلاء: ١٥٣ .
١٥٤ . ١٦١ . ١٦٢ . ١٦٣
ابراهيم بن سيار النظام: ٢٤٧
ابو مسلم سردار حراسان: ٨٦
انعاط الحنفا با حمار الائمة العاطمين
الحلفا: ١٩١ . ٢٤٨
انباي الوصي: ٢٤٧
الاحجاج (دندان): ٢٠٥
الاحجاج (طبري): ١٧١ . ٢٤٣
اخبار الظوال (دينوري): ٣٧ . ٥٣
الاختلاف في اللفظ والزّد على الجتمية
والمسيهة: ٢٣٧
اختيار معرفة الرجال كسي: ١٥١ . ١٦١
١٦٣ . ١٦٤ . ١٦٥ . ١٦٦ . ١٦٧
١٧٢ . ١٧٣ . ١٧٤ . ١٧٦ . ١٧٨
١٧٩ . ١٨٦ . ١٩٠ . ١٩٢ . ١٩٣
١٩٤ . ٢٠٠ . ٢٤٦
ادب الحوارح في العصر الاموي: ٢٤٦
ادب المعرلة الى نهاي القرن الرابع
الهجري: ٢٤٣
الارصاد (مهدي): ٤٥

- ٢٤٥
اعلام الاسماعيليه: ٢١٣. ٢٣٢. ٢٤٤
الاعلام (رر كلى): ١٢٧
اغيان النبعة: ١٦. ١٧. ٢٣٨
الاعانى: ٨١. ١٥٩
الاقتصاد فى الاعتقاد: ٢٤٥
الالفين فى امامة امير المؤمنين: ٢٤٤
ام الكتاب: ١٧٨. ١٩٥. ٢٣٨
امارة بهديتان العباسية: ٢٤٧
الامام ريد: ٦١. ٢٣٧
الامامة (الوعسى واروق): ٧٥
الامامة والساد: ٩. ١٢
الامامة والتصرف من الحيد: ٢٣٦
الانبا: ٢٠٥
الانصار (انى حاط): ٦٢. ٦٦. ٧٣.
٧٤. ٧٥. ٢٣٦
انحل: ١٩. ٤٥. ١٣٦
الاساب (سماعى): ٢٤٢
الانصاف (فد رازى): ٧٦
انوار الملكوت شى سرح النافور: ٦١.
٨٥. ١٥٢. ٢٤٤
اهل حق: ١٧٠
اهل الدمه فى الاسلام: ٢٤٠
اهم الفرق الاسلاميه السياسية والكلامه:
٢٤٩
الايضاح: ١٢. ٢٤. ٣٩. ٤٤. ٦٦.
١٠٠. ١١٠. ١١١. ٢٤٥
اوائل المقالات: ٢٤٨
الائمة الانى عن: ٨٧. ٢٣٧
(ب)
بحر الانساب - كثر الانساب
بحار الانوار (مجلسى): ٩٧. ١٠٣.
١١١. ١٣٣. ١٣٥. ١٣٦. ١٣٧.
١٣٩. ١٤٠. ١٤١. ١٤٢. ١٤٤.
١٤٦. ١٧١. ١٩١. ٢٣٦. ٢٤٧
البيخلا: ٥١
بدائع الانساب فى مدفن الاطياب: ٢٣٩
البراهين در علم كلام: ٢٤٥
نصائر الدرجات الكرى فى فصائل آل
محمد: ٢٤٢
البيان عجائب: ٢٣٢
بيان الادبيات: ٥٩. ٦٢. ١٤٧. ١٦٩.
١٧١. ١٨٦. ٢٠٥. ٢٣٧
البيان فى احار صاحب الرمان: ١٣٢.
٢٤٣
سان مذهب الناطه ونطلانه: ٢٤١
(ب)
تاريخ ابن اثير - الكامل ابن اثير
تاريخ ادنى ايران: ٣٤. ٣٨. ٨٢. ٨٥.
٢٠٣. ٢١٧. ٢٢٠. ٢٢٥. ٢٢٦.
٢٣١. ٢٣٩
تاريخ افعاسيان بعد از اسلام: ٧٥. ٨٢.
١٠١. ١١٢. ١٢٧
تاريخ الالحداد فى الاسلام: ٢٣٩
تاريخ بغداد (اومدييه السلام): ٨٥.
١٤٤. ٢٤٠
تاريخ سيمى: ٢٢١
تاريخ بربره: ١٧٣
تاريخ الحلما: ٨. ٢٠. ٢٤. ٣١
تاريخ الدولة الاسلاميه وسريعتها: ٢٤١
تاريخ الرسل والملوك: ٣. ٤. ٩. ١٢.
٦١. ١٢٦
تاريخ السعد: ٣٥. ٤٠. ٢٤٧
تاريخ طبرى - تاريخ الرسل والملوك

تاريخ علم كلام: ٢٤٢
تاريخ فرق اسلامي: ٢٤٩
تاريخ الفرق الاسلاميه ونساة علم الكلام
عبدالمسلمين: ٢٤٤
تاريخ الفلسفه في الاسلام: ٢٤١
تاريخ مذاهب اسلام (برحة الفرق من
الفرق): ٣٩. ٥١. ٥٧. ٦٣. ٦٦. ٨٤.
٨٦. ٩٩. ١٠٢. ١٥٠. ١٥١. ١٧٤.
١٧٥. ١٧٦. ١٧٨. ١٧٩. ١٨١.
١٨٢. ١٨٣. ١٨٤. ١٩٨. ٢٢٩. ٢٣٩.
تاريخ المذاهب الاسلاميه: ٢٣٧
تاريخ نصيريه وديانت ايشان: ١٥٨
تاريخ يعقوبى: ٦. ١٢. ١٣. ٣١. ٣٢.
٣٦. ٥٣. ٥٤. ٩٠. ٩٢. ١٥٥. ١٥٦.
نصرد العوام في معرفة مقالات الانام:
٨٧. ١٧٨. ١٨١. ٢٠٢. ٢٠٤.
البصير في الدين ونسب الفرقه التاجيه عن
الفرق النبالكين: ١٧٥. ١٧٦. ١٧٩.
١٨٢. ٢٣٨.
حفظه اتى عريده: ١٤٨. ١٥٠. ١٦٨.
١٧١. ١٧٢. ١٧٣. ١٧٥. ١٧٦.
١٨٠. ٢٣٢. ٢٣٣. ٢٣٤. ٢٤٥.
الندير (ابوالحسن كوفى): ٧٤
تذكرة الاثماء (مجلس): ٤٦. ١٣٥.
١٣٨. ٢٤٧.
تذكرة جامع الانساب: ٢٤٨
تذكرة حواص الامم في معرفة الاند:
٨٧. ٢٤١.
ترجمه اعتقادات ابن بابويه - اعتقادات
صدوق
ترجمه السواد الاعظم: ٢٤٠
السريع الاسلامي لغير المسلمين: ٢٤٧

تاريخ علم كلام: ٢٤٢

تاريخ فرق اسلامي: ٢٤٩

تاريخ الفرق الاسلاميه ونساة علم الكلام

عبدالمسلمين: ٢٤٤

تاريخ الفلسفه في الاسلام: ٢٤١

تاريخ مذاهب اسلام (برحة الفرق من

الفرق): ٣٩. ٥١. ٥٧. ٦٣. ٦٦. ٨٤.

٨٦. ٩٩. ١٠٢. ١٥٠. ١٥١. ١٧٤.

١٧٥. ١٧٦. ١٧٨. ١٧٩. ١٨١.

١٨٢

تاريخ المذاهب الاسلاميه: ٢٣٧

تاريخ نصيريه وديانت ايشان: ١٥٨

تاريخ يعقوبى: ٦. ١٢. ١٣. ٣١. ٣٢.

٣٦. ٥٣. ٥٤. ٩٠. ٩٢. ١٥٥. ١٥٦.

نصرد العوام في معرفة مقالات الانام:

٨٧. ١٧٨. ١٨١. ٢٠٢. ٢٠٤.

(ج)

كتاب جامع ترجمه نافع: ٢٤٧

جامع الواريع: ٢٠٠. ٢٢٥. ٢٤١

جامع السن (تأليف مؤلفين مختلف): ٩٥

كتاب الجامعه: ٤٥. ٤٦

الحام العوام من علم الكلام: ٢٤٥

الجمال او النصره في حرب النصره: ٢٤٨.

جمهوريت (افلاطون): ١١٠

تاريخ حيانگاي جويى: ١٩١. ١٩٦.

٢٠٢. ٢٠٨. ٢١٠

(ح)

جهارده رساله: ٢٤٥

(ح)

حاشية الكسلى برسرح عقائد النصارى:

٧٠

حركات الشيعة المنظرين: ٢٤٣

القضايا والاحكام: ٢٣١
الدعوة الى الاسلام في تاريخ نثر العبيد
الاسلامية: ٢٣٨
دوفرد سكوت: ٨٥
دول السبعه في التاريخ: ٢٤٧
ديوان ابن التعاويدي: ١٢٦
ديوان حسام بن ثابت: ١٢٥
ديوان ناصر خسرو: ٢٢٩
(ذ)
الذريعة الى تصانيف الشيعة: ٢٤٠
(و)
راحة العقل: ٢٤٠
رجال ابن داود: ٢٣٦
رجال ابوعلى: ٢٣٦.٩٠
رجال سيع طوسي: ٢٤٣.٢٠١
رجال كسي: ١٦٤.١٦١.١٤٨.٩٧
١٦٥.١٧٨.١٩٠.٢٠١.٢٤٦
رجال مامقاني - تنقيح المثال في علم
احوال الرجال
كتاب الرجال محمد طه آخف = اتفاق
المثال في احوال الرجال
رجال نجاسي: ١٤٤.١٤٥.١٤٩
١٧٢.٢٠١.٢٤٩
رسائل ابن بيمية: ١٥٠
رسالة امام سافعي: ١٠٣
رسالة الغفران: ٢٠٢
الرسالة الفارقة والملحة الفائقة في الفرق
الاسلامية: ٢٤٤
رسالة معرفة المذاهب: ١٧٦.١٨٠
٢٤٩
روصات الجناب في احوال العلما و
السادات: ٩٧.٢٤١

حسن در فلسفة تاريخ: ١٥٩
الحضارة الاسلامية في القرن الرابع
الهجري: ١٦٠.٢٢٦
الحوزة العن: ١٧٤.١٨٤.٢٣٣.٢٤٩
جياه القلوب (مجلسي): ٤٦
(ح)
حانداك بويختي: ٤٠.٤٤.٤٥.٤٧
٤٨.٤٩.٦١.٦٢.٦٣.٧٠.٧٣.٧٦
٨٢.٨٤.٨٥.٨٦.٩٠.١٣١.١٣٨
١٤١.١٤٤.١٤٥.١٤٦.١٤٧.١٤٨
١٤٩.١٥٠.١٦٩.١٧٠.١٧١
١٧٣.١٧٦.١٧٨.١٨٠.١٨١
١٨٢.١٨٣.١٨٤.١٨٥.٢٢٦
٢٣٤.٢٣٨
الحطط (مقريزي): ٦٠.٦٢.١٧١
١٧٤.١٧٥.١٧٧.١٧٨.١٧٩
١٨٢.١٨٣.١٨٤.١٩٣
خلاصة علامة حلي: ٢٠١
الحوارج والسعة: ٢٤٩
(د)
دائرة المعارف اسلام: ١٧.٦١.٧٣
٩٦.١٥٢.١٧٤.١٨٨.٢٣١.٢٣٢
٢٣٣
دائرة المعارف الاسلامية: ٤١.١٣٤
١٥٢
دائرة المعارف بريتاسكا: ٤٢
دائرة المعارف قديم اسلام: ١٩٥
ديسان المذاهب: ٢٤٥
الدرجات الرفيعة: ١٢.١٣.٣٤.٣٥
الدور وظاهرهم وباطنهم: ٢٤١
دعائم الاسلام في ذكر الحلال والحرام و

الروضة البهية فيما بين الاتاعرة و
الماتريديّة: ٢٣٧

تاريخ روضة الصفا: ٢١

رياض الاثر: ٢٤٤

ريحانة الادب: ١٤٧

(ن)

زبور: ٤٥

زيد النهيد: ٢٤٣

كتاب الزينة: ١٩٥

(س)

سر الحيات: ١٣١

سر السلسلة العلوية: ٢٣٨

سرماية ايمان: ٢٤٦

سفرنامه ناصر خسرو: ٢١٩

سفينة بحار الانوار: ١٣، ٣١، ٢٤٦

السقيفة: ٧٥

سلمان باك: ١٩٤، ٢٤٧

السلوك (مقبري): ١٧٧

السواد الاعظم: ١٧٠، ١٧٥، ٢٣٣

سوسنة سلمان في اصول العقائد والادبان:

١٨٦، ٢٤٩

السيادة العربية والسيعة والاسرائيليات في

عهد بني امية: ٢٤٥

سياسنامه: ١٩٩

سيرة ابن همام: ٤

سيرة الشيخ احمد احائي: ٢٤٧

(س)

كتاب النافي (سيد مريض): ٧٦

النبيك: ١٦٨، ١٧٧، ١٨١، ٢٤٢

نخصيات قلقة في الاسلام: ١٢، ٢٣٩

نرائع الاسلام: ١١٠

شرح الاصول الخمسة (للمعتزلة): ٢٤٣

شرح حال حلاج: ١٧٤

الشرح على متن العقائد: ٢٤٠

شرح المواقف: ٦٤، ٦٦، ٧٠، ٢٤٢

شرح المقاصد: ٦٧

شرح بهج البلاغة: ٤٧، ٧٦، ٢٣٥

الشيعة بين الاساعرة والمعتزلة: ٢٤٧

الشيعة في التاريخ: ٦١

الشيعة والرحمة: ١١١، ٢٤٣

(ص)

صحيح بخاري: ١٩، ١٢٧، ١٣١

صحيح برمدي: ١٢٧

صحيح مسلم: ١٢٧

صراط النجاة: ١١٢، ١٢٤، ٢٤٧

صفة الجنة والنار: ٢٠١

الصلة بين التصوف والشميع: ٣٤

الصواعق المحرقة في الرد على اهل

البدع والزندقة: ١٣٢، ٢٣٦

(ص)

صحي الاسلام: ٨١

(ط)

طاسين الارل: ١٤٤

طائفة الاسماعلية: ١٩٦، ٢٠٧، ٢١٠،

٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٤٦

طبقات ابن سعد: ٢٤، ٣٧، ٥٧

طبقات اعلام الشيعة: ٢٤٠

طبقات السلفية: ١٥٥

طبقات المعتزلة: ٦٦، ٢٣٧

الطريقة الصوفية ورواسيها في العراق

المعاصر: ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ٢٤٢

(ع)

عبدالله بن سأل المدخل: ٢٤٤

عقبات الانوار: ٢٤٨

- عبدالله المهدي: ٢٠٠، ٢١٠، ٢١٤، ٢٣٥
 عرجة الاحوية: ١٥٨
 عصر المأمون: ٩٨
 عقائد الامامية: ٢٤٧
 عقايد الشيعة وفوائد الشريعة: ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣
 عقايد الشيعة: ٩٩، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩، ١١١
 عقيدة الشيعة: ٢٤، ٣٧، ٥١، ٨٢، ٨٩، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٢
 ١٥٨، ٢٤١
 عقيدة الشيعة الامامية: ٤٦، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨
 ١٠٦، ٢٤٧، ١٠٨، ١٠٩
 العقيدة والشيعة: ١٩، ٤٠، ٤٤، ٤٥، ٥١، ٧٣، ٨٧، ٩٤، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١٢٦
 ١٢٧، ١٢٩، ١٦٠، ١٨٥، ٢٣١، ٢٤٠
 كتاب علامات المهدي: ١٣٢
 كتاب العلل (ابن بابويه): ١٦٠
 علم كلام: ٢٤٢
 علم كلام جديد: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢
 عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب: ١٩١، ١٩٦، ٢٤١
 عيون اخبار الرضا: ٩٢، ١٦٢، ٢٠٧
 العيون والمحاسن والمجالس: ٢٤٧
 (غ)
 غاية الاختصار في البيوتات العلوية
 المحفوظة في الفبا: ٢٣٩
 غاية المرام في علم الكلام: ٢٣٥
 كتاب الفقيه شيخ طوسي: ١٣١، ١٣٩
- ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥
 ١٤٦، ١٤٧، ١٧١، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٩
 الغدير في الكتاب والسنة والادب: ٦
 ٥١، ٢٣٨
 (ث)
 فخر الاسلام: ٦١
 فدائبان اسماعيلية: ٢٠٦، ٢٢٠، ٢٢٤
 ٢٢٥، ٢٤٦
 الفرق الاسلامية: ٢٣٩
 فرق اسماعيلية: ٢٢٩، ٢٤٩
 الفرق بين الفرق: ١٨، ٢٠، ٣١، ٥٧، ٦٦، ١٤٥، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٢٩
 ٢٣٩
 كتاب فرق الشيعة (ازمؤلفين مختلف): ٤٠، ٤٢، ٧٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٤٩
 فرق (فخر راري): ١٦٩، ١٧٠
 الفرق المعتبرة بين اهل الربيع والزندقة: ٢٤٤
 الفرق والتواريخ: ٢٤٥
 الفصل في الملل والاهوا والنحل
 (الفصل ابن حرم): ١٨، ٨٤، ١٧٧، ٢٣٦
 فصل الخطاب: ٤٩، ٧٢، ١٠٧، ١٠٨
 ١٠٩، ١٣٨
 الفصول المختارة في العيون والمحاسن و
 المجالس: ١٤٧
 الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة: ٨٧، ٢٣٧
 فضائح الباطنية: ٢٤٥
 الفقه الاكبر: ١٠٢
 الفكر الشيعي والتزعات الصوفية حتى
 مطلع القرن الثاني عشر: ٢٤٢

٢٤٠
كشف المحجوب در آئين اسماعيلى:

٢٤١
كشف الحق و بهج الصدق: ٨٨
كشف المراد و سرح بجريد الاعتقاد:
٢٤٤.١٠٨.٥١

كلام پير: ٢٠٣
كمال الدين و تمام النعمه: ١٣١.٧٦.
٢٣٦.١٣٢

كنز الانساب (بحر الانساب): ٢٤٤
كنز العرفان فى فقه القرآن: ١١٠
(گ)

گوهر مراد: ٢٤٦
(ل)

اللباب فى تهذيب الانساب: ٢٣٥
لسان الميزان: ٢٣٦
سمع الادلة فى قواعد عقائد اهل السنة و
الجماعة: ٢٣٨

كتاب اللمع فى الزد على اهل الزيغ و
البدع: ٢٣٨.١٧٤
(هـ)

كتاب نعم النبي: ٢٠١
كتاب المتالب: ٢٠٥
مجالس المؤمنين (نور الله سوسترى): ٢٠١
محلله تاريخ ادبناك: ١٩

مجموع الحديث: ١٠٧
مجموع فى الفقه: ١٠٧.٦
مجموع الكبير: ١٠٧
مجموعه رسائل: ٢٤٨.٢٣٦

مجموعه صحاح (سابورى): ٩٥
مخصر الآثار فى ماروى عن الأئمة
الاطيبار: ٢٣١

فلسفه التشريع فى الاسلام: ٩٥، ٩٦.
٢٣١

فلسفه الفكر الدينى: ٢٤٤
الفهرست للنديم (فهرست ابن نديم):
١٩٤.١٨٧.١٣١.٨٤.٨٢.٣٩
٢٣٧.٢١٦.٢٠٤.١٩٨.١٩٧

فلسفه المعتزلة (فلاسفة الاسلام
الاسبقين): ٢٤٨
الفهرست شيخ طوسى: ١٤٥.٩٠.

١٤٩.٢٠٥.٢٤٣
فهرست نحاسى: ٢٠١
فصل التفرقة بين الاسلام و الزيدية: ١٩.

٢٤٥
(و)

قاموس الرجال فى تحقيق رواد الشيعة و
محدثيهم: ٢٤٠
قرآن القرآن: ١٤٤
القسطاس: ١٨٢

قواعد عقائد آل محمد (الناطبة): ٢٤١
قوس رندگى حلاج: ٢٤٧.١٤٤
(ك)

الكافى (كلينى): ٩٥.٤٥.٤٤
الكاكاويه فى التاريخ: ١٨١.١٧٢
الكامل فى التاريخ (الكامل ابن اتبى): ٠٣.
٠٣٦.٣٤.٣٢.٣١.٢٤.٢١.٢٠

٠٥٣.٥٤.٥٥.٥٧.٥٨.٩٢.١٤٥.
١٩٤.١٤٧
الكامل ابن تمار: ٧٤
كامل بهائى: ٢٤٣.١٧

الكامل فى علوم الدين: ٧١
الكبرى الاحمر: ١٤٤
كشف اسرار الباطنية و اخبار اللقراطيه:

معجم الادبا: ١٤٥، ٧٨
 معجم ما استعجم: ٥٧
 معجم الانساب والاسرات الحاكمة في
 التاريخ الاسلامي: ٢١٩، ٢١٤
 معجم البلدان: ١٥، ١٧، ٥٣، ٥٧،
 ١٤٥
 المعجم المفهرس لالفاظ الحديث
 النبوي: ١٤، ١٨، ١٩، ٦٣، ٩٦
 معرفة المذاهب: ١٦٩
 مع الشيعة الامامية: ٩٦
 المغنى فى ابواب التوحيد والعدل: ٢٤٣
 مفاتيح العلوم (خوارزمي): ٥٩، ٦٢،
 ١٧٨، ١٨٤
 مفاتيح الغيب (رازي): ١٩
 مقاتل الطالبين: ٦١، ٦٢، ١٨٦، ٢٣٧
 مقاصد الاصول: ٩٨، ٩٩
 كتاب المقالات (ابوعيسى وراق): ٧٥
 مقالات الاسلاميين واختلاف المصلمين:
 ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٧٢، ١٤٧، ١٤٨،
 ١٤٩، ١٥١، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤
 ١٧٧، ٢٠٢، ٢٣٨
 المقالات فى اصول الديانات: ١٣١
 المقالات والفرق: ٣٩، ٤٤، ٦٢، ٦٣،
 ٨٤، ٨٥، ١٥٢، ١٧١، ١٧٦، ١٧٩
 ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٢، ٢٣٨
 مقدمة ابن خلدون: ٣٩، ٥٩، ١٢٦،
 ٢٣٦
 الملل والنحل (ابن المرتضى): ٢٣٧
 الملل والنحل (بغدادى): ٢٣٩
 الملل والنحل: ٢١، ٢٤، ٣١، ٣٩،
 ٤٤، ٥٩، ٦١، ٦٦، ١٠٠، ١٤٨، ١٥٢،
 ١٧٣، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ٢٣٦، ٢٤٢

مختصر تاريخ الاباضية: ٢٤٢
 مختصر تاريخ الشيعة: ٢٤١
 مختصر كتاب الفرق بين الفرق: ٢٤٣
 مدعيان نبوت: ٢٣٨
 مذاهب الاسلاميين: ٢٣٩
 مذاهب التفسير الاسلامي: ٥٠، ١١٢،
 ١٥٦، ٢٤٠
 مذهب الدرور ووحيد: ٢٤٩
 مرآة الجنان (ياقنى): ١٧٢
 المراجعات: ٤١
 مرهم العمل المعظلة: ٢٤٩
 مروج الذهب: ١٧، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٦،
 ٤١، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٧٥، ٨٢، ١٣١،
 ٢٠٢
 مسائل الامامة ومقططات من الكتاب
 الاوسط فى المقالات: ٢٤٩
 مند ابن حنبل: ١٠٤، ١٢٧، ١٣١
 مند امام رضا: ٩٢
 مشارق انوار اليقين فى اسرار امير المؤمنين:
 ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥
 ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١
 ١٨٢، ١٨٥، ٢٣٩
 مشعشعيان بابخشي ازتاريخ خوزستان:
 ١٨٣، ٢٤٦
 المصايح فى اثبات الامامة: ٢٤٠
 مصالح مرسله: ١٠٢
 مصحف فاطمة: ٤٥، ٤٦
 المعارف ابن فتيه: ٣
 معالم العلما فى فهرس كتب الشيعة:
 ٢٣٧
 المعتزلة: ٦٦، ٢٤١
 معتقد الامامية: ٢٤٧

نجم ناقب در احوالات امام غائب:

١٣٧.١٢٩

النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية وبني

هاشم: ٢٤٨.٤٠

نرية دانسامه: ١٧٦

نعم المهدي: ١٣١

نقد الرجال (تفرسى): ٢٠١

كتاب النفض: ٢٤٣

النك الاعتقادي: ٥١

نهاية الادب: ٢٠٥.١٨٧

نهاية الاقدام في علم الكلام: ٢٤٢

نهج البلاغة: ١٦٢.٢٩

(هـ)

هسام بن الحكم: ٢٤٢.٧٤

هفت باب ابواسحاق: ٢٠٣

هفتاد ودوملت: ٢٤٨

هفتاد وسه ملت: ٢٤٩.١٨٢

كتاب الهمد وآداب اتباع الائمة: ٢٤٥

(و)

وجه دين: ٢٤٩

(ي)

يادى از قرامطه بحرین و فاطمیان: ١٨٨.

٢١٧.٢١٣

بنیمة الدهر (عالي): ١٦٠

البريدية ومنتأ نحلتهم: ٢٤٠

بنايع الموده: ١٣٢.٥١

كتاب المناقب: ١٧٧

مناقب (كسى): ١٦١

مناقب المهدي: ١٣١

مناهج الادله فى عقائد الملة: ٢٣٦

من لا يحضره الفقيه: ٩٥

المنتخب من كتابات الادبا: ١١٠

منتقلة العائنه: ٢٣٧

منهاج السنة النبوية فى نفض كلام

السعد والفدرية: ٢٣٦.١٤٦

منهاج السريعة فى الرد على من ساء:

٢٤٦

منهاج الكرامة فى اثبات الامامة: ٢٤٤

منهج المقال فى علم الرجال: ٢٣٩

المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار:

٢٤٨

الموطأ: ١٠٣.٩٥

المهدي: ١٣٢.١٣٣.١٣٥.١٣٧

٢٤٢.١٣٨

مهدي از صدر اسلام تا قرن سيزدهم

هجرى: ٢٤٢.١٢٨

ميران الاعمال فى نقد الرجال: ١٩٩.

٢٤١

الميران فى نصره الريدة: ١٩٨

(ط)

النافع يوم الحرفى شرح باب الحادى

عشر: ٢٤٤

فهرست عمومی

(اعلام - اماکن - اصطلاحات)

	(أ)
ابراهیم بن سارنظام: ۶۶ - ۹۳	آبادان: ۱۵
ابراهیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس (امام): ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳	آبہ (آوہ): ۱۹۹
ابراهیم بن مالک اشتر نخعی: ۳۴	آدم: ۴۶، ۸۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱
ابراهیم بن محمد المہدی خلیفہ: ۸۳	۱۲۹، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۲۷
۹۱	آدم منز: ۱۶۰، ۲۳۵
ابراهیم بن ولید: ۳۳	آذربایجان: ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۸۱
ابراهیم موسوی (سید): ۲۴۸	۲۲۴
ابراهیم نوبختی (ابواسحاق): ۱۵۲	آذربایجان شوروی: ۴۲
ابلیس = شیطان	آسیا: ۲۲۰
ابنا السبیل: ۱۶، ۱۷	آسیای مرکزی: ۱۰۱، ۱۱۲، ۲۲۲
ابن اسی الحدید (عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن الحسن): ۴۷، ۷۶	آسیای میانه: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۱
۲۳۵	آصف برخیا: ۴۶
ابن اسی سمیط (سمیط) = یحیی بن سمیط	شیخ آغا بزرگ تہران: ۲۴۰
ابن اسی المزافر (سلمعاسی): ۱۴۱، ۱۴۴	الامر ابوعلی المنصور (حلیفہ فاطمی):
۱۷۸، ۱۴۶، ۱۴۵	۲۲۳، ۲۱۵
ابن اسی العوھا: ۱۱۳	آناطولی: ۱۸۰
ابن اتیر (عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد): ۳، ۱۱، ۱۲، ۲۰	آنقرہ: ۲۴۵
۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶	ابن= حسن بن صالح بن حی
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۱۸۲، ۹۲	ابراهیم نبی: ۴۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۳۵	۲۲۷
	ابراهیم بن اسی عون: ۱۴۵
	ابراهیم بن خالد بغدادی: ۱۰۵

ابن رزام (ابوعبدالله): ١٨٧، ١٩٤،
١٩٧، ٢١٧، ٢٢١

ابن ريب - محمد بن ابراهيم بن جعفر
ابن رشد (ابوالوليد محمد بن احمد
اندلسي): ٢٣٦

ابن سعد: ٥٧
ابن سكر: ١٦٠
ابن السودا = عبدالله بن سا

ابن شهر آشوب (رتيد الدين ابى جعفر
محمد بن على بن شهر آشوب السروي):
٢٠١، ٢٣٧

ابن الصباغ (على بن محمد بن احمد
المالكي): ١٨٧، ٢٣٨

ابن طباطبا (ابواسماعيل ابراهيم بن
ناصر): ٢٣٧

ابن طولون (شمس الدين محمد): ٨٧،
٢٣٧

ابن عامر: ٢٣
ابن عباس = عبدالله بن عباس بن
عبدالمطلب ابن غورك: ١٢٠

ابن قنسه دينوري (ابومحمد عبد لله بن
سلم): ٩، ١٠، ١١، ١٢، ٢٣٧
ابن قيم: ١٠٤

ابن ماجه فزويني: ٩٥، ١٢٧، ١٣١
ابن المرتضى (احمد بن يحيى بن
المرتضى اليماني): ٦٦، ٢٣٧

ابن مرجانه = زياد بن اوسميان
المقنع (عبدالله المقنع خراساني): ١١٦،
١٢١

ابن مقله: ١٤٥
ابن ملجم - عبدالرحمن بن ملجم مرادي
ابن نديم - محمد بن اسحاق النديم

ابن ناوريد شبي (شيخ ابو جعفر محمد بن
على بن حسن بن موسى صدوق): ٤٥،
٨٦، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ١١١، ١٣٢،

١٤١، ١٦٠، ١٦٧، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٦
ابن بطوطه: ٣٦
ابن التوازيدي: ١٢٦

ابن سينا (احمد بن عبدالحليم): ١٠٤،
١٤٨، ١٥٠، ٢٣٦

ابن الجوزي (جمال الدين ابوالمرج
عبدالرحمن بن جوزي بغدادي): ٢٣٦
ابن حجر: ١١٥، ١٣٢، ٢٣٦

ابن حرد اندلسي (ابومحمد على بن
احمد بن سعيد بن حرم): ١٨، ٣٩، ٨٤،
١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٥، ١٩٣،

٢٣٦، ٢٣٣
ابن حنبل - احمد بن حنبل
ابن حوسب (ابوالقاسم رستم بن حسين بن
فرج بن حوسب بن زاذان بخار كوفي):

١١٧، ١٨٤، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢١٠
ابن حوقل: ٢٢١

ابن حلكان: ٣٦، ٨٥
ابن خلدون: ٣٩، ١٠١، ١٢٦، ٢٣٦
ابن حوله = محمد بن حنيفه

ابن الحياط (ابوالحسين عبدالرحيم بن
محمد بن عثمان الحياط): ٦١، ٦٦،
٧٣، ٧٥، ١١٧، ٢٣٦

ابن داود (نفي الدين حسن بن على بن
داود حلي): ٢٣٦
ابن ديسان (برديسان): ٦٧

ابن راوندی (احمد بن يحيى بن محمد بن
اسحاق): ٧٢، ٧٥، ٨٤، ١١٤، ١١٥،
١٢١

- ابن نصر: ۱۸۵
ابن هیره: ۱۰۱
ابوالاسود دؤلی: ۴۱
ابوالاعور سلمی: ۱۴۷
ابواکرمی سراج (ابومحمد صادق): ۷۷
ابوبکر (عبداللہ بن ابی قحافہ): ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۷۶
ابویہس = ہبسم بن جابر
ابونراب: ۳۲
ابونویان مرجی: ۴۳
ابوجارود - زیاد بن مندر عبدی
ابوجعفر عمری: ۱۷۱
ابوجعفر مرادی: ۱۰۷
ابوجندل - سہیل بن عمرو بن عبد
ابوحاتم رازی: ۱۹۵، ۱۹۹
ابوالحسن سمرانی (سیخ): ۵۱، ۲۴۴
ابوحسان دمتقی: ۱۷۴
ابوحنیفہ (نعمان بن ثابت بن روطی بن
مادہ): ۶۰، ۷۳، ۱۸۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰
ابوحنیفہ (نعمان بن محمد مصون):
۲۳۱، ۲۴۵
ابوخالد عمرو بن خالد واسطی (یزید):
۶۰، ۱۰۷
ابوالخطاب (محمد بن ابی زینب یا
مقلاص بن ابی الخطاب اجدع اسدی):
۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
- ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۸
ابوداؤد سلیمان بن داؤد سجانی: ۷۵،
۱۲۷، ۱۳۱
ابوذر غفاری (حندب بن حمادہ بن
سفیان): ۱۳، ۲۲، ۴۰، ۱۱۳، ۱۸۳
ابورباح: عمر بن رباح
ابوزکریای ظمامی (صمامی): ۲۱۷
ابوسفیان بن حرب: ۲، ۳، ۹، ۳۳، ۱۴۷
ابوسلمہ حلال (حفص بن سلمان): ۷۸،
۷۹، ۸۰، ۸۴
ابوسہل نوبختی (ابوسہل اساعل بن
علی نوبختی): ۷۳، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۹
ابوالسودا: ۱۷۶
ابوسعون: ۱۵۶
ابوسلمعلع (احمد بن محمد بن عبداللہ،
میمون فداح): ۲۴۷
ابوطالب بن عبدالسطلب: ۳، ۵، ۱۶
ابوطاھر الجنانی (سلیمان بن ابی سعید بن
بہرام): ۲۱۶، ۲۱۹
ابوطاھر فرمطی: ۲۲۱
ابوطاھر محمّد بن علی بن بلال: ۱۴۶،
۱۷۱
ابوالعاص بن امید: ۳۳
ابوالعباس الجرجانی: ۱۱۰
ابوالعباس عبداللہ سناح: ۱۵، ۸۰، ۸۱،
۸۳، ۸۴، ۸۹
ابوعبداللہ حلیمی: ۱۳۱
ابوعبداللہ سعی: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
ابوعبداللہ الکنجی: ۱۳۱
ابوعبیداللہ مہدی فاطمی: ۲۲۱، ۲۳۴
ابوعبیدہ بن الجراح: ۷، ۸، ۱۰
ابوالعلاء المعری: ۲۰۲

- ابوعلى حبانى (محمد بن عبدالواهاب):
١٢٠.١١٩.١٠٤.٦٩.٦٨.٦٦
ابوعمره - كيسان
ابوعمر و عبدالرحمن عمرو اوزاعى: ١٠٥
ابوعبسى وراق: ٧٢
ابوالصرح اصفهانى اعلى بن حسين بن
محمد اموى): ١٥٩.٨١
ابوالفضل بيهقى: ٢٢١
ابوالقاسم بلخى: ٨٢
ابوالقاسم بن حسين بن احمد بن عبدالله
بن محمد بن اسماعيل: ٢١٤
ابوكامل: ١٨١
ابو (ابن) كرب ضرير: ١٢٧.٥٨
ابومحمد شريمى (حسن): ١٧٧.١٤٥
ابومسلم خراسانى (عبدالرحمن بن مسلم):
٥٨٤.٨٢.٨١.٨٠.٧٩.٧٨.٦٠
١٧٣.١٣٥.٨٦.٨٥
ابوالمظفر اسفرائينى = اسفراينى
ابومعاذ نومنى: ٤٣
ابوالمعالى عبدالملك الجوينى: ٢٣٨
ابوالمعالى محمد الحسين العلوى: ٢٠٤
٢٣٧
ابومصور عجلى: ١٦٤.١٦٥.١٨١
١٨٣.١٨٢
ابوالميمون عبدالمجيد (الحافظ): ٢١٥
ابوالنجم = زياد بن منذر عدى
ابوعيم اصفهانى (الحافظ): ١٣٢.١٣١
ابوهارون المكفوف: ١٦٥
ابوهانم عبدالله بن محمد حنيفه: ٥٨
١٧١.١٢٨.١١٩.٨٤
ابوالهديل العلاف (محمد بن هديل
العلاف): ١٢٣.٦٦

- احمد صفابى (سيد): ٢٤٢.٧٤
احمد بن عبدالعزيز: ٢٠٥.٢٠٤
احمد بن عبداللہ بن محمد بن اسماعيل بن
جعفر: ٢٠٧.٢٠٦
احمد بن عبداللہ بن ميمون قداح: ١٩٧.
٢٠٠
احمد بن على (اميرى): ١٩٩
احمد بن على بن احمد بن العباس
نجاسى = نجاسى
احمد بن على الخطيب البعدادى: ٢٤٠
احمد بن على بن الحسين الداودى
الحسنى: ٢٤١
احمد بن على بن عبدالقادر مقربرى -
مقربرى
احمد سمورياسا: ٢٤٠
احمد ركى ناسا: ٢٤٦
احمد غارف الرين: ٢٤١
احمد فهسى محمد: ٢٤٢.٣٩
احمد كسروى: ٢٤٦.١٨٣
احمد بن كبال: ١٨٢
احمد بن محمد بن اسماعيل: ٢٠٩
احمد بن موسى بن جعفر: ١٤٧
احمد نسائى: ٩٥
احمد بن هلال بمرتابى: ١٨٤.١٤٦
احمد بن يحيى راوندى ابن راوندى
احمد بن يحيى بن المرصى - ابن
المرضى
احنف بن قيسى نيمى: ٢٥
اخو محسن بن غاند علوى دمشقى: ١٨٧
ادريس بن عبداللہ بن حسن بن حسن بن
على: ٢٠٧.١٩٥.٦١.٦٠.٤٦
ادوارد براون: ٣٤.٣٨.١٨٢.١٨٥.
- ٢٠٣.٢١٧.٢٢٠.٢٢٥.٢٢٦.
٢٣٩.٢٣١
ادوبس (حدائى فيفى): ١٥٩
ازبيل: ١٨١
اردن هاسمى: ١٠٣.٧٦
اردسر: ٨١
ارسطو: ٢٣٠
ارقط = محمد هس الزكيه
ارنولد: ٢٣٨
ارويا: ٥٧.٨٢.٩٠.١٨٢.١٨٣.
١٨٤
حاه اريس: ٢٢
اساس: ٢٢٨
اسامه بن زيد بن حارثه كلبي: ٢٥.٢٤
اسابا: ١٠٣.١٨٧
اسيهد حورسد: ٨٥
اسانبول: ٢٢٩.٢٤٠.٢٤١.٢٤٢
اسحاق نرك: ٨٢
اسحاق بن حنين بن اسحاق عبدى: ١٦٩
اسحاق بن راهويه: ١٠٥
اسحاق بن زيد بن حارث انصارى: ٥٨.
١٦٩
اسحاق بن عباس: ١٩٦
اسحاق بن عمر: ٥٩
اسد بن عبداللہ (برادر خالد بن عبداللہ
القرى): ٧٧.٨٢.٨٤
اسرافيل: ٢٢٧
اسمرايسى (ابو حامد نا ابوالمظفر ساهفور بن
طاهر بن محمد): ١٥٥.١٧٩.١٨٢.
٢٣٨
اسكافى محمد بن احمد بن جنيد
اسكافى اسكندر

افضل بسر بدر الجمالی: ۲۲۳
 افضل اللّٰبن صدر ترکه اصفهانی: ۲۴۲
 افطح = عبداللّٰه افطح
 افطس = عبداللّٰه افطح
 افغانستان: ۱۰۱، ۴۲
 افلاطون: ۱۱۷، ۱۱۰
 افیق (نل): ۱۳۳
 اقبال آشتیانی = عباس اقبال آشتیانی
 اقنوم ثلثه: ۱۱۴
 ام ایمن (کنیز آزاد کرد پیغمبر): ۱۶
 ام حبیب دخت مأمون: ۱۹۱
 ام درمان: ۱۲۸
 ام سلمه دخت موسی بن جعفر: ۹۰
 ام الفضل = سمانه
 ام کلثوم دخت علی بن ابیطالب: ۳۶
 ام کلثوم دخت پیغمبر: ۲۲، ۵
 ام کلثوم دخت محمد بن عثمان بن سعید
 عمری: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
 ام المؤمنین = عایشه
 ام هاشم (مادر مروان بن حکم): ۱۸۱
 امام زمان = محمد بن حسن عسکری
 امام الاصف: ۴۷
 امام الاکبر: ۴۷
 الامام الحفیظ = امام مستودع
 امام صامت: ۲۲۸، ۱۹۳، ۴۸
 امام مستقر: ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷
 امام مستودع: ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۱۰
 ۲۱۴، ۲۱۳
 امام ناطق: ۲۲۸، ۲۰۲، ۱۹۳، ۴۸
 امامان دوره قیام: ۲۲۸
 امامان مستور: ۲۱۴، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۵
 امامت: ۱۰۷، ۴۴

اسکندر: ۸۱
 اسکندریه: ۲۲۳، ۲۱۲
 اسما ذات النطاقین: ۵۳
 اسماعیل وصی ابراهیم (ع): ۲۲۸
 اسماعیل بن جابر: ۱۹۴
 اسماعیل بن جعفر صادق: ۱۲۸، ۱۰۹، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱
 ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳
 اسماعیل صفوی: ۱۰۶، ۱۸۰
 اسماعیل قمی: ۱۸۱
 اسماعیل بن علی نوبختی = ابوسهل
 نوبختی
 اسید بن حضیر: ۷
 اشکانین شنیدرز: ۱۹
 اسمع بن قیس: ۲۶، ۲۸
 اشعری (ابی خلف سعد بن عبداللّٰه):
 ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۳۸
 اشعری (ابوموسی): ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۸۲
 اصفهان: ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۴
 الاصلع البطین: ۳۰
 اصم: ۱۱۷
 اصمعی: ۳۵
 اعتضاد السلطنه: ۲۳۸
 افریقا: ۲۳۱، ۱۹۸، ۱۲۸، ۲۲
 افریقای شمالی و مرکزی: ۶۰، ۱۵۰
 افریقیه: ۱۰۳، ۱۲۵، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۷
 افشین: ۲۰۴

باقر (امام) = محمد بن علی بن حسین
 باقلانی (ابی بکر محمد بن الطیب):
 ۲۳۹، ۱۲۱
 بحر احمر: ۵۷
 بحرین: ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶،
 ۲۳۱، ۲۱۸، ۲۱۷
 بخارا: ۱۸۱
 بخاری (امام): ۱۲۷، ۱۳۱
 بدا: ۵۷، ۷۲، ۱۰۹
 بدایع نگار (مهدی بن مصطفی لاهوتی):
 ۲۳۹
 بدخشان: ۱۸۹
 بدر (جنگ): ۲۴، ۲۶
 بدر الجمالی: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 براون = ادوارد براون
 براء بن عازب: ۱۳
 برس: ۲۳۹
 البرسی (الحافظ رجب): ۱۶۹، ۱۷۴،
 ۲۳۹
 برلین: ۲۴۸، ۲۴۹
 برنارد کویس: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۴۶
 برونو: ۳۷
 بزیع بن ابی ربیع: ۱۶۳، ۱۷۱
 بزیع المؤذن = بزیع بن ابی ربیع
 بزیع بن موسی الحانک = بزیع بن ابی ربیع
 بزیع بن یونس = بزیع بن ابی ربیع
 بسام صراف کوفی: ۱۹۰
 بشابویه (فشافویه): ۱۹۹
 بشار بن برد: ۱۸۱
 بشار شعیری: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱
 بشر بن سعد: ۱۴۷
 بشر بن معتمر بغدادی: ۶۶

امامة الصفری = امام الاصفر
 امامة الكبرى = امام الاکبر
 امامت مفضل: ۱۲۲
 امیر الجیوش: ۲۲۲، ۲۲۳
 امیر خزاعی: ۲
 امیر علی همدانی: ۲۰۶
 امیر المؤمنین = علی بن ابیطالب
 امین (سر هارون الرشید): ۱۸۳، ۱۹۱
 امیة بن عبد شمس: ۳، ۵، ۳۳
 انبیه اولوالعزم: ۲۲۷
 اندلس = اسپانیا
 اندوزی: ۱۰۳، ۱۲۸
 الانزع البطین: ۳۰
 انطاکیه: ۱۳۶
 اهریمن: ۶۳
 اهواز: ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۲
 اوزبک: ۱۱۸
 اولوالعزم = انبیای اولوالعزم
 ایتالیا: ۲۱۲
 ایران: ۴۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۲۴، ۲۲۵،
 ۲۳۱، ۲۲۶
 ایرانشهر: ۲۴۸
 ائمة رسی: ۶۰
 ائمة مستقر = امامان مستقر
 ایلای نبی: ۱۱۱
 ایله: ۵۷
 ولادیمیر ایوانف: ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۸
 (ب)
 بابک خرمدین: ۱۷۴، ۱۸۳
 بابل: ۳۶

بہزادان پسروداد هرمز = ابومسلم خراسانی

البہنکی: ۱۸۲

بوصیر: ۸۰

بیان بن سمعان نهدی: ۵۸، ۱۶۳، ۱۷۱،

۱۷۲

بیلوس: ۱۵۹

بیت المقدس: ۱۹۸

البیر نصری نادر (الدکتور): ۲۳۹، ۲۴۸

بیروت: ۶، ۳۲، ۴۶، ۶۶، ۱۸۷، ۱۸۸،

۱۰۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۳۵، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴،

۲۴۷، ۲۴۹

بیضا فارس: ۱۴۳، ۱۴۴

بین النهرین: ۲۱۶

(ب)

بادشاہ حسین: ۱۵۹

پارس = فارس

پاریس: ۱۵۸

پاکستان: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۸،

۱۸۹

پالگراو: ۱۹

بطروشفسکی: ۳۹، ۱۸۶، ۲۳۹

پنجاب: ۱۲۸

(ت)

تابوت سکنہ حضرت موسیٰ: ۱۳۶

تاج الدین بن محمد بن حمزہ بن زہرہ:

۲۳۹

ناہرت: ۲۱۲

تبت: ۱۱۶

تبری: ۱۰۷، ۱۰۸

تبریز: ۱۳۹، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷،

۲۴۸، ۲۴۹

بشر بن سعد: ۷، ۸، ۱۱

بصرہ: ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۵۵، ۶۴،

۱۹۱، ۱۹۶، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۷۷،

۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۵،

۲۳۲، ۲۱۶

بعلبک: ۱۸۷

بغداد: ۲۷، ۳۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵،

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۸،

۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۶،

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۷،

بغدادی (ابومصور عبدالقاهر): ۱۸، ۲۰،

۳۱، ۱۴۵، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۹،

۲۳۹

بغراج: ۱۵۹

بغلی: ۱۸۶

بغیع الفرقد (گورستان): ۲۳، ۳۲، ۱۸۹،

۹۰، ۱۹۰، ۱۹۱

بکیر بن ماہان: ۷۷، ۷۸

بلادین سلیم: ۵۷

بلاد شام = شام

بلال حبشی: ۸

بلخ: ۶۰

بلقاع شام: ۷۶

بمبئی: ۱۷، ۴۱، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۷۸،

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹،

بنان تیان: ۱۶۳، ۱۷۱

بندر گناوہ: ۲۱۶، ۲۳۱

بنیاد فرهنگ ایران: ۱۴۴، ۲۴۰، ۲۴۶،

۲۴۷

بنی عقید (محلہ): ۲۰۰

بہا الدین عاملی (شیخ): ۱۵۶

تیودور: ۱۲۷
 نئولوژی: ۶۷
 (ث)
 ثابت بن سنان صائبی: ۲۱۷، ۲۲۱
 نعالی: ۱۶۰
 نقلین: ۶
 ثمامة بن اشرس: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۷
 (ج)
 جابر بن صیان: ۱۰۵
 جابر بن عبداللہ انصاری: ۱۸۸
 جالوت قمی: ۱۷۰
 جامع الحسین (درقاہرہ): ۳۶
 جبابی = ابوعلی جبابی
 جبرائیل: ۴۸، ۴۹، ۱۸۴، ۱۱۳، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۷
 جبل لبنان: ۱۷۲
 جدیع بن علی ازدی کرمانی: ۷۸
 جراح بن قیسمہ: ۳۱
 جرجان: ۶۱
 جریر شاعر: ۱۲۵، ۱۲۶
 جریر بن عبداللہ: ۱۰۰
 جزیرة الخلفاء: ۲۱۲
 جزیرة العرب: ۲۰، ۴۱، ۱۰۴، ۲۲۲،
 ۲۳۱
 جزایر سبعہ: ۲۲۹
 جسر بغداد: ۱۴۳
 جعد بن درهم: ۶۴
 جعدہ دخت اشعث بن قیس: ۳۲
 جعفر طیار: ۱۷۸
 جعفر بن علی کذاب (برادر امام حسن
 عسکری): ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۴۹
 جعفر بن محمد الصادق (امام): ۱۴

تدلیس: ۲۲۹
 ترکستان: ۱۰۱
 ترکیبہ: ۶۶، ۷۰، ۱۰۱
 ترمذی: ۱۲۷، ۱۳۱
 تربتون: ۲۰۸، ۲۴۰
 تکیک: ۲۲۹
 تعلیق: ۲۲۹
 تفتازانی (سعدالدین معود بن عمر): ۶۷،
 ۲۴۰
 تفرش: ۲۲۹
 تفرشی (میرمصطفی): ۲۰۱
 نقی ارانی: ۲۴۹
 تقیہ: ۷۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۸،
 ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۳
 تکلیف مالایطاق: ۱۰۶، ۷۰
 تل شوک: ۲۴۱
 تلغفر: ۱۶۸
 تناسخ: ۱۴۶
 نہامہ: ۱۳۴
 تہران: ۴۶، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۸۲،
 ۹۲، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۳
 ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴
 ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
 تولی: ۱۰۷
 تونس = افریقیہ
 تیسفون (مدائن کسری): ۳۱
 تائیس: ۲۲۹
 تیم بن مرہ: ۵
 تائیس: ۲۲۹

چين: ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۶	۰۸۹، ۰۸۶، ۰۷۹، ۰۷۴، ۰۷۳، ۰۷۲، ۰۷۱
(ح)	۰۹۴، ۰۹۷، ۰۱۰۵، ۰۱۰۹، ۰۱۲۸، ۰۱۴۸
حارث تامی: ۱۶۳، ۱۷۳	۰۱۴۹، ۰۱۵۰، ۰۱۵۳، ۰۱۵۵، ۰۱۵۸
حاصر (کوه): ۱۷۳	۰۱۶۲، ۰۱۶۳، ۰۱۶۴، ۰۱۶۵، ۰۱۶۶
الحاکم بامر اللہ، فاطمی (ابوعلی)	۰۱۷۱، ۰۱۷۲، ۰۱۷۸، ۰۱۷۹، ۰۱۸۴
المنصور: ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳	۰۱۸۹، ۰۱۹۰، ۰۱۹۲، ۰۱۹۳، ۰۱۹۴
حامد بن العباس: ۱۴۰، ۱۴۳	۰۱۹۵، ۰۱۹۸، ۰۲۰۱، ۰۲۰۲، ۰۲۰۳
حباب بن سدير = حباب بن سدير	۰۲۰۵، ۲۲۸
حبر الامه = جعفر بن محمد الصادق	جعفر بن محمد بن ہارون الرشيد
حبشہ: ۱۲۷	(المتوکل): ۱۷، ۱۸۳، ۱۹۲
حجاج بن عبداللہ صريمی برک: ۲۹	جعفر بن واقد (ابوالعمر): ۱۶۷
حجاج بن يوسف ستمی: ۳۴، ۳۵، ۵۷	جعفر ابيض: ۴۵، ۴۶
حجاز: ۵۳، ۵۷، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۲	جعفر احمر: ۴۵، ۴۶
۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۹	جلال الدين حسن نوملمان: ۲۲۵
حجت بن الحسن المهدي = محمد بن	جلال الدين سيوطي: ۸، ۲۰، ۲۴، ۳۰
حسن عسکری	۱۳۲، ۳۱
حجة الوداع: ۴، ۶، ۱۳	جلال الدين محدث ارموي (سيد): ۱۲
حجره الاسود: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱	۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵
حديثه: ۶	جمال الدين التيال (الدكتور): ۲۴۸
حديث = عفان	جمال الدين المقداد: ۱۱۰
حديث (مادر صاحب الزمان): ۱۳۰،	جمال (جنگ): ۲۵، ۴۰، ۵۴، ۵۸
۱۳۲	۱۶۱
حديث نفرقه: ۱۷	جهان بختار (حيان النجان): ۲۰۴
حديث غدیر: ۴، ۶، ۱۳، ۴۹	جهم بن صفوان: ۷۳، ۱۱۴
حران: ۳۲	جوروان = نهروان
حرب بن يزيد الرياحي: ۳۵	جوزجان (گوزکانان): ۶۰
حرب بن امیه: ۳۳	حوف الرحان: ۲۶
حرورا: ۲۷	جولد تسهر (اجناس) = گلدزهر
حرقوص بن زهير السعدی بجلی	حوینی - عظاملك جوینی
(ذوالثديہ): ۲۷	(ح)
حرمين (مکه ومدینہ): ۵۵، ۲۰۴	جنگير حان: ۱۲۷
حره واقم: ۵۲	جهار بختار = جهان بختار

۲۲۸.۲۰۸.۱۹۵.۱۸۱.۱۷۵.۱۶۹
 حسن بن علي بن علي: ۱۵۰
 حسن علي ذكره السلام: ۲۲۵
 حسن بن فضل حاط: ۱۸۵
 حنك وزر: ۲۲۱
 حسن بن حازم: ۱۸۵
 حسن بن محمد حنم: ۵۸
 حسن بن محمد (ابن نانان نسي): ۱۶۷
 حسن محمود بن عبدالمطلب: ۲۳۵
 حسن المصنفون (سج): ۲۴۶.۱۶۱
 حسن بن مكب (ابومحمد): ۱۴۱
 حسن بن موسى بن يحيى نوبختي
 حسن بن يسار بصري: ۶۴.۵۱
 حسي: ۱۲۷
 حسين: ۵۹
 حسين بن ابي منصور: ۱۷۴
 حسين بن احمد بن عبد الله (عبدالله
 الرضي): ۲۰۷
 الحسين بن احمد بن محمد بن اسماعيل:
 ۲۰۹
 حسين بن روح: ۱۳۸.۱۳۹.۱۴۰
 ۱۴۱.۱۴۳.۱۴۴.۱۴۵.۱۴۶
 حسين بن دراة بن اعين: ۱۰۶
 حسن غنلي رسداری: ۲۴۴
 حسن علي محفوظ (الدكتور): ۴۰.۲۴۷
 حسين علي مرورودي (امير): ۱۹۹
 حميد بن علي بن حسن بن حسن
 (صاحب الفخ): ۶۲
 حسين بن علي بن ابطالب (امام): ۱۴
 ۲۳.۲۹.۳۱.۳۴.۳۵.۳۶.۳۷
 ۴۱.۴۵.۵۱.۵۲.۵۳.۵۴.۵۶
 ۵۷.۵۸.۵۹.۶۰.۶۲.۸۴.۸۶

حسان بن ثابت: ۱۲۵
 حسن ابراهيم حسن: ۲۱۴.۲۳۵
 ۲۳۸.۲۴۵
 الحسن بن احمد بن بهرام: ۲۱۹
 حسن بن بهرام الجنابي (ابوسعيد): ۲۱۶
 ۲۱۷.۲۱۸.۲۱۹.۲۳۱.۲۳۲
 حسن بن دانيق: ۱۷۵
 حسن بن جعفر كاتب نوبختي: ۱۳۰
 حسن بن زرارة بن اعين: ۱۰۶
 حسن بن زيد بن محمد (الداعي الي
 الحق): ۱۰۶
 حسن بن زيد بن الحسن بن علي: ۶۱
 حسن بن سهل برمكي: ۹۱
 حسن حسي: ۲۴۰
 حسن بن حسن بن علي بن ابطالب
 (حسن مثنى): ۱۴۸.۱۵
 حسن شريعي (ابومحمد) = ابومحمد
 شريعي
 حسن بن بهالغ بن حن (ابن): ۱۰۶.۶۱
 حسن صباح حميري: ۲۲۴.۲۲۵
 ۲۲۶.۲۳۲.۲۳۳
 حسن الصدر (السيد): ۲۴۲
 حسن بن عبدالمحسن (ابوعذبه): ۲۳۷
 حسن بن عقيل عماني: ۱۹۷
 حسن بن علي عسكري (امام): ۸۷.۹۳
 ۱۲۸.۱۳۰.۱۳۱.۱۳۲.۱۳۷
 ۱۳۸.۱۳۹.۱۴۴.۱۴۵.۱۴۶
 ۱۴۸.۱۵۰.۱۵۸.۱۶۷.۱۷۷
 حسن بن علي مجنبي (امام): ۱۴.۲۳
 ۲۵.۲۹.۳۱.۳۲.۴۵.۵۱.۵۷
 ۵۸.۶۰.۸۴.۸۶.۸۸.۹۰.۱۲۲
 ۱۴۸.۱۵۸.۱۵۹.۱۶۳.۱۶۵

- ۸۸، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۴۸
- حسین بن علی حوابمی: ۱۶۷
- حسین بن منصور حلاج بیضاوی (ابوالمفیت): ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۴
- الحسین بن محمد بن عبداللہ بن احمد بن محمد اسماعیل: ۲۰۹
- الحسین بن محمد بن عبداللہ بن میمون: ۲۰۹
- حسین بن محمد تقی نوری طبرسی (حاج میرزا): ۱۲۹، ۱۳۷
- حسین ہندی نیشاپور (میر حامد): ۲۴۸
- حسینی: ۱۲۸
- حصین بن نمیر سکونی: ۵۲، ۵۳
- حفص بن عمرو نخعی: ۱۶۴
- حکم بن ابوالعاص: ۳۳
- حکیم (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲
- حکیم بن حزام: ۱۴۷
- حکیم سمرقندی (ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم بن زید): ۲۴۰
- حلب: ۲۰۶
- حله: ۲۳۹
- حماة: ۲۳۱
- حماد بن ابی سلیمان: ۱۰۱
- حمدان بن اشعث قرمط: ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۳
- حمزہ بن علی زوزنی: ۲۳۳
- حمزہ بن عمارہ بربری: ۱۶۳، ۱۷۴
- ۳۹۰
- حمص: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶
- حمود عرابہ (الدکون): ۲۳۸
- حمویہ وریر ابودلف: ۲۰۴
- حمید الدین کرمانی (فاضی): ۲۴۰
- حمد بن فحطہ طائی: ۹۲
- حمیمہ: ۷۶، ۷۹، ۸۹
- حماہ بن سدید (حاب بن سدید): ۱۳، ۱۶۴
- حوا: ۱۲۰
- حوران: ۹
- حیان سراج: ۵۹
- حیان عطار: ۷۷
- حیدر (سلطان): ۱۸۰
- حیدر آباد دکن: ۲۳۶، ۲۳۷
- حیرہ: ۱۹۰
- (ح)
- خالد بن سعید: ۱۳
- خالد بن عبداللہ القسری: ۸۴، ۱۸۴
- خالد بن ولید: ۲۰، ۲۱، ۱۴۷
- خالد بن یزید بن معاویہ: ۸۱
- خانہ کعبہ = کعبہ
- خدا س = عمار بن یزید
- خراسان: ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۹۱، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳
- ۱۳۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۳۴
- خرطوبہ: ۱۲۸
- حسرو پرویز: ۲۵
- خطا: ۱۱۳
- خطاب بن یسبل: ۵
- خطیب بغدادی = احمد بن علی الخطیب البغدادی
- خلع: ۲۲۹

- خلیفه اموی - بنی امیه
- حلفای راشدین: ۱۴ - ۳۵ - ۴۴ - ۵۱ - ۷۰
- حلفای فاطمی مصر: ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۱۵
- حلف بن عبدالصمد: ۶۲
- حلیج فارس: ۱۴۱ - ۲۳۱
- خمیس: ۱۱۳
- خوارزمی: ۵۹ - ۱۸۴
- خوارزمی: ۱۸۷
- خوردسان: ۱۸۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۱۶ - ۲۳۲
- حوجا: ۲۳۲
- خیر(قلعه): ۱۵ - ۱۶ - ۱۵۷
- (د)
- دا. الارض: ۱۳۴ - ۱۳۵
- دارالاندلس: ۲۳۹
- دارانگرد: ۳۱
- دار الدعاه: ۲۱۹
- دار مستر: ۱۲۸ - ۲۴۱
- دار الندوة: ۳
- دانسکده ادبیات: ۲۴۹
- دانسکده الیباب: ۲۴۵
- دانسگاه الارهر: ۲۱۹
- دانسگاه نهران: ۱۲ - ۲۴ - ۶۱ - ۷۴ - ۱۵۲ - ۲۳۶ - ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۹
- دانسگاه لندن: ۲۸۹
- دانسگاه مهد: ۲۴۶
- داعی: ۲۲۸
- داعی بلاغ: ۲۲۹
- داعی محدود: ۲۲۹
- داعی مطلق: ۲۲۹
- داود نبی: ۴۵ - ۱۲۰ - ۱۸۱
- داود بن اسد بصری (ابوالاحوص): ۷۴
- داود بن علی اصفهانی: ۱۰۰ - ۱۰۵
- داود الجواربی: ۱۷۳
- دبیر ساقی: ۲۱۹
- دجال: ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶
- دجله: ۱۴۵
- در: ۵۷
- دره علی (ابوطالب): ۵۶ - ۵۷
- در واره جلد (بعداد): ۱۳۹
- در واره محول: ۱۴۲
- در لسه سر: ۲۲۵
- دعبل خراعی (ساع): ۱۶ - ۴۱
- دعوت جدید: ۲۲۴
- دعوت قدیم: ۲۲۴
- دکان (بردنک لکنی): ۴۱
- دماوند: ۱۹۶ - ۲۰۰
- دمشق (مسجد دمشق): ۲۴ - ۳۶ - ۸۰
- ۱۳۳ - ۱۷۴
- دیدان - ابو جعفر احمد بن حسن بن حسن
- دهر (رروان): ۴۴
- دوناسی (گایس): ۱۵۴
- دحوبه: ۱۲۶ - ۱۸۸ - ۱۹۸ - ۲۱۳
- ۲۱۷ - ۲۲۰
- دوری: ۳۲ - ۱۸۹ - ۱۹۸ - ۲۰۳
- دوسو: ۱۵۸
- دومه الجدل: ۲۶ - ۲۷
- دوبالسن (دوایس): ۲۴ - ۳۷ - ۵۱
- ۸۲ - ۸۹ - ۱۰۶ - ۱۳۴ - ۲۴۱
- دبلم: ۲۰۶
- دی بور: ۲۴۱
- دیودمه: ۱۱۶

رود بارالموت: ۲۲۵
 رود قران = قران
 روزبه بن دادویه = عبدالله مفتح
 دوم: ۱۱۸
 رومگان (رومقان) - رومیه
 رومیه: ۸۱
 ری: ۳۶ . ۷۹ . ۸۵ . ۹۱ . ۹۵ . ۱۳۸
 ۱۵۲ . ۱۹۶ . ۱۹۹ . ۲۰۰ . ۲۲۴
 رباح بن عبدالله: ۵

ز

زاب (رود): ۵۴ . ۸۰
 زاماور: ۲۱۴ . ۲۱۹
 زاویه: ۲۹
 زبیر بن عوام بن حویلد اسدی: ۱۰ . ۱۳
 ۲۱ . ۲۴ . ۲۵ . ۲۶ . ۴۰ . ۱۸۲
 زرارۀ بن اعین تمیمی: ۱۰۶ . ۱۷۲
 زردست: ۸۲
 زرعه دحت مسرح (سریح): ۴۷
 زرکلی (حیرالدین): ۱۲۷
 زکریا بن امام باقر: ۱۷۳
 زکرو: ۲۱۶
 زرم: ۵۵ . ۵۶
 زمهر: ۲۰۶
 زهدی حس حارالله: ۶۹ . ۲۴۱
 الزهرا فاطمه دخت پیغمبر
 زهره بن کلاب: ۵
 زیاد بن ابیه (زیاد بن ابوسفیان): ۳۴ . ۸۰
 زیاد بن اصغر: ۳۸
 زیاد بن مندر عبیدی (ابوجارود یا
 ابوالنجم): ۶۱
 زید بن حصین طائی: ۲۸

دینوری: ۳۷ . ۵۳
 دکا (حاده ابو جعفر محمد بن عثمان
 عمری): ۱۴۰
 ذکیر بن صفوان: ۶۲
 دهسی سمس الدین ابو عبدالله محمد بن
 احمد): ۱۹۹ . ۲۴۱
 ذوالتندید = حرفوص بن زهر
 ذوالجناحین = عبدالله معاویه
 ذوالنورین = عثمان بن عثمان
 ذی قار: ۲۵

(ر)

الرضی بالله خلیفه: ۱۴۱ . ۱۴۵
 رام هرمز: ۱۹۸
 راینهارب دوزی = دوزی
 رأی: ۹۷ . ۹۹ . ۱۰۱
 ربط: ۲۲۹
 رجا بن ابی صحاک جرجاری: ۱۹۷
 رجعت: ۱۱۰ . ۱۱۱ . ۱۱۲
 رجب: ۳۰
 رراج بن عدی: ۵
 رزام بن سابق (رزام بن سابق): ۸۵
 رشید الدین فضل الله همدانی (حواحد):
 ۲۰۰ . ۲۴۱
 رضا تجدد: ۲۳۷
 رضا (امام) = علی بن موسی الرضا
 رضوی (کود): ۵۷ . ۵۸ . ۱۸۲
 رفاعه بن سداد: ۳۴ . ۵۳
 رقاده: ۲۱۲
 رقه: ۲۶
 رقیه دخت پیغمبر: ۵ . ۲۲
 رمله: ۲۱۱
 روح القدس: ۱۱۴

سعد بن عبدالله اشعري = ابي خلف اشعري

سعد محمد حسن = ٢٤٢، ١٢٨

سعيد بن احمد بن الحسين بن محمد بن

عبدالله ميمون: ٢٠٩

سعيد بن جبيرة: ٥٠، ٤٣

سعيد بن حسين بن احمد بن عبدالله بن

محمد بن اسماعيل: ٢١٣

سعيد بن حسين بن عبدالله بن ميمون:

٢١٤، ٢١٣، ١٩٧

سعيد خديته: ٧٧

سعيد بن العاص: ١٤٧، ٢٤

سفيان بن عيينه: ١٠٥

سفيان ثوري (سفيان بن سعيد): ١٠٠،

١٠٥

سفياني (ابو محمد زياد بن عبدالله

سفياني): ١٤٢، ١٣٥، ١٣٣، ٨١

سفيد نج: ٧٩

سقيفة بني ساعدة: ٧، ٢

سكنة (سكينة) = سكن

سكينة دحب امام حسين: ٣٦

سلخ: ٢٢٩

سلطان حيدر = حيدر

سلطان محمود غزنوي = محمود غزنوي

سلم بن اخوز مازني: ٦٠

سلمان فارسي: ١١٣، ٤٠، ١٣، ١٢

١٩٥، ١٨٥، ١٨٣، ١٧٧، ١٦٦، ١٥٨

سلمان فارسي عصر = يونس بن

عبدالرحمن قمي

سلمية (سلمية): ٢٠٠

سلمة بن سلامة بن وقش: ٢٤

سلمية: ٢٠٦، ٢٠٣، ٢٠٠، ١٩٦

زيد بن علي بن حسين: ٦٠، ٥٩، ١٤

١٤٨، ١٣١، ١٠٧، ٨٨، ٧١، ٦٢

١٥٩

زينب بنت علي (حضرت زينب): ٣٦

زين العابدين = علي بن حسين

س

ساباط امير نوح: ٢٠٠

سابور بن سليمان: ٢١٩

سام: ٢٢٧

سامرا (سمرن راي): ١٣٠، ١٩٣، ١٩٢

١٣٨، ١٣٢

ساوه: ٧٩

سبط ابن الجوزي (ابوالمظفر يوسف شمس

الدين): ٢٤١، ٨٧

ستروطمان: ٢٤١

ستيجفسكا (بوجينا غيانه): ٢٤١

سجاد (امام) = علي بن حسين

سجاد = علي بن عبدالله بن عباس

سجاج: ٢٠

سجلماسه: ٢١٢، ٢١١

سرانديب: ١٢٠، ١١٦

سرحوب: زياد بن منذر عبيدي

سرخاب طبري: ٦٢ -

سرخس: ١٩١

سمرن راي = سامرا

سري اقصم: ١٧٦، ١٦٣

سريع: ١٧٦

سعدا: ٦٠

سعد بن ابي وقاص (سعد بن مالك):

٢٥، ٢١

سعد بن نيم: ٥

سعد بن عباد خزر جي: ٩، ٨، ٧

سهر القلماوى: ٢٤٦
سهيل بن عمرو (عمر) بن عبد الشمس
فرسى (ابو جندل): ١٤٧
سواد عراق: ٢١٧
سوتر: ١٢٤
سودان: ١٠٣، ١٢٨
سوريه: ٤١، ١٠١، ١٠٣، ١٨٥، ١٩٦،
٢٠٧، ٢١٦، ٢١٩، ٢٣١، ٢٣٣
سوسن = سمانه (مادر امام على النقى)
سوسن يا سليل (مادر صاحب الزمان):
١٣٢
سوسنه و بولد و بلرز: ٢٣٧
سويانس: ١٢٩
سيل: ٢١٢
سيف الدين آمدى: ٢٣٥
سيوطى = جلال الدين سيوطى
١٣٢

ش

شارع الخلنجى: ١٤٢
شارع الميدان (در بغداد): ١٣٩
شافعى (امام محمد بن ادريس شافعى):
١٠٣، ١٠٠، ٦٩
شاه چراغ: ١٤٧
شاهرخ تيمورى: ١٨٣
شاه زنان: غزاله
شاه زند: ١١٢
شام: ٢، ٣، ٩، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦،
٢٨، ٣٦، ٥٣، ٥٦، ٥٧، ٧٩، ٨٧،
٨٩، ١٠٤، ١٣٣، ١٣٦، ١٩٦، ١٩٩،
٢٠٠، ٢١١، ٢٢٢، ٢٢٤
شباس المقيم: ١٧٧
شب غفران: ١٧٧

٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥
سليمان نبى: ١٣٤، ١٣٥
سليمان الاقطع: ١٥١
سليمان بن ابراهيم القندوزى: ٥١
سليمان البارونى (ابو ربيع): ٢٤٢
سليم بصرى: ١٧٤
سليم بن قيس هلالى: ١٣١
سليمان بن جرير جذرى: ٦١
سليمان بن جرير رقى: ٦١
سليمان بن صرد خزاعى: ٣٤، ٥٣، ٥٤،
١٢٦
سليمان بن عبد الملك: ١٦، ٣٣، ٦١،
١٢٦
سليمان بن على بن عبد الله: ٨٣
سليمان دنيا (الدكتور): ٢٤٣
سماعة اسدى: ١٧٧
سمرقند: ١١٢
سمعانى (ابو سعيد عبد الكريم بن محمد
بن منصور النيمى): ٢٤٢
سميع بن محمد بن بشير: ١٦٦
سميه (مادر زياد): ٣٢
سنا باد طوس: ١٩٢
سنان الجعفى = جراح بن سنان
سياد مجوسى: ٨٥
سنويه: ٦٤
سند تقريرى: ١٩٤
سند فعلى: ١٩٤
سند قولى: ١٩٤
سند: ٧٧، ٢٠٠، ٢١٠
سندى بن ساهك: ٩٠
سهل بن عبد الله بن داود (ابونصر
البخارى): ٢٣٨

العسكري
صاحب الشامه = صاحب الخال
صاحب الظهور: ٢١٦، ٢١٠
صاحب الفخ = حسين بن علي بن حسن
بن حسن
صاحب الناقه: ٢١٦
الصادق = جعفر بن محمد الصادق صالح
بن عمرو صالح: ٤٣
صالح بن وصيف: ١٢٥
صائد نهدي: ١٧٨، ١٦٣
صائف بن صائد (صائدين سعيد): ١٣٣
صائف بن صيد = صائف بن صائد
صايم الدهر: ١١٩
صباح المزني: ٦٢
صبحي صالح (الدكتور): ٢٤٤
صبحي محمضاني: ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥
٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦
١٠٧، ١١٥، ٢٣١
صدر الدين صدر (السيد): ١٣٢، ١٣٣
١٣٨
صدوق (شيخ) = ابن بايويه
صراط (بل): ٧٠
صفا: ١٣٤
صفد: ٧٨
صفوان بن اميه: ١٤٧
صفوه: ١٨٥
سفين: ٢
صفين (جنگ): ٢٦، ٢٨، ٤٠، ٤١
٥٤
صلاح الدين ابوي: ٨٧، ٢٢٣
صلاح الدين المنجد (الدكتور): ٢٣٧
صناديد قرش: ١١٨

شبل بن تهمان هروي: ٧٧
شبلي نعماني: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢
شبيب بن يزيد شيباني: ٣٨
شداد: ١١٨
شراة: ٧٦
شيرج (قاضي علي): ٣٠
الشريف اجاني (سيد علي بن محمد بن
علي الحسيني الحنفي الاسترآبادي): ١٨،
٦٤، ٦٦، ٦٧، ٢٤٢
شريك بن شيخ المهري: ٨١
شريك بن عبدالله بن حارث
نخعي كوفي: ١٠٥
شعراني = ابوالحسن شعراني
تلمغاني = ابن ابي العزافر
شمر بن ذي الجوشن: ٥٤
شمعون الصفا (بطروس): ٢٢٨
شهرستاني (محمد بن عبدالكريم): ٢١،
٢٤، ٣١، ٣٧، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٥٩
٦١، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٩٩، ١٠٠، ١٤٨
١٥١، ١٥٢، ١٧٣، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٢
١٩٣، ٢٣٦، ٢٤٢
شوشتر: ١٤٣
شيث: ٤٦، ١٢٠، ٢٢٧
شيخ الانبيا: ابراهيم نبي
شيخ الجبل: ٢٢٤
شيراز: ١٤٣، ١٤٧
شيطان (ابليس): ١٦١، ١٦٥، ١٦٦
شيطان الطاق = محمد بن نعمان احول
ص
صاحب الخال: ١٩٩، ٢١٦
صاحب الزنج: ٢١٦
صاحب الزمان = محمد بن حسن

- صنعا: ٢١٠، ٦٠
صهيب بن سنان: ١٤٧، ٢٤
صيدا: ٢٤١، ٤١
صيغه (متعه): ١١٠
صيفل (مادر صاحب الزمان): ١٣٢
ض
ضحاک حصرمی (ابومالك): ٧٤
ضرار بن عمرو: ١١٥، ١٢١
ط
طالب بن عبدالله بن صباح: ١٧٨
طالقان: ٢١٦
طامة الكبرى: ١٣٤
طائف: ٥٧
طبرستان: ١٩٩، ١٠٦، ٨٥، ٦١، ٦٠، ٢٣٤
طبرسى = عماد الدين طبرسى
الطبرسى = فضل بن حسن بن الفضل
الطبرسى
طبرى محمد بن جريرة: ٣، ٤، ٩، ١٢، ١٣، ٥٠، ٦١، ٨٤، ١٠٤، ١٠٥، ١٦٢، ١٢٦
طرابلس: ١٧٢
طريد رسول آله: ٢٢
طغرل: ٢٢٠
طلحة بن عبدالله عثمان: ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٤٠، ١٨٢
طليحة: ٢٠
طه احمد شرف: ٢١٤، ٢٣٥
طهران = نهران
طور (قرية): ١٤٣
طوسى (شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن): ٨٩، ٩٠، ٩٥، ١٣١، ١٣٩
- ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٩، ١٦٢، ١٧١، ١٧٤، ٢٠١، ٢٤٦، ٢٠٥
طوس: ١٩١، ١٩٢
طوس (بسر عم اسپهبد خورشيد): ٨٥
طيب بر الامر خليفه فاطمى: ٢٢٣
ظ
الظافر ابوالمنصور اسماعيل: ٢١٥
الظاهر ابوالحسن على: ٢١٥
ظبيان بن عماره: ٥٥
ع
العاقد ابومحمد عبدالله (خليفة فاطمى): ٢٢٣، ٢١٥
عالم مطلق = جعفر الصادق (امام)
عامر بن عمرو: ٥
عامر بن وائل كنانى: ١٨١
عايشه دخت ابوبكر دام المؤمنين: ٢٣، ٢٥، ٢٦، ١٨٢
عباس اقبال آشتيانى: ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٠
عباس بن عبدالمطلب: ٥، ١٣، ١٥، ٧٦، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦
عباس الغزاوى: ٧٢، ١٨١
عباس بن محمد رضا القمى (الشيخ): ٢٤٦
عبدالدارين قصى: ٥
عبدان: ٢١٥، ٢١٧
عبدالجبار ابوالحسن بن احمد همدانى
اسد آبادى (القاضى): ١٩٨، ٢٠٤، ٢١٧، ٢٤٣
عبدالجليل قزوينى رازى: ٢٤٣

عبدالحسين احمد اميني: ٢٣٨-٦
 عبدالحسين شرف الدين: ٤١
 عبدالحكيم بلع (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالحليم محمود (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالحليم نجار (الدكتور): ٥٠
 عبدالحميد عابدين: ٢٣٨
 عبدالحى حبيبي: ٢٤٠، ١٠١، ٨٢
 عبدالرزاق بن رزق الله بن ابوبكر
 رسغنى: ٢٤٣
 عبدالرزاق الموسوى المقرم: ٢٤٣
 عبدالرزاق بن على لاهيجى (ملا): ٢٤٦
 عبدالرحمن بدوى: ١٢، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٩
 عبدالرحمن بن ابى بكر: ٣٥
 عبدالرحمن خليفه: ٢٣٦
 عبدالرحمن بن سيابه: ١٤٩
 عبدالرحمن بن عوف: ٢١، ٩
 عبدالرحمن بن محمد حريان (ابومسلم):
 ٥٨
 عبدالرحمن بن محمد العتاقى: ١٤٨،
 ٢٤٤، ١٧٣
 عبدالرحمن بن ملجم مرادى: ٢٩، ٣٠،
 ١٧٠
 عبدالرحيم بن محمد بن عثمان الخياط
 (ابوالحسين): ٦٦
 عبدالسلام بن ابى على جبائى
 (ابوهاشم): ٦٦
 عبدالشمس بن عبد مناف: ٣، ٥، ٣٣
 عبدالعال = محمد جابر
 عبدالعزيز بن رباح: ٥
 عبدالعزيز بن قصى: ٥
 عبدالعزيز بن شداد (امير): ١٩٨

عبدالعزيز عبدالحق: ٢٤٠
 عبدالعزيز بن مروان: ١٦، ٣٣
 عبدالغفور روان فرهادى: ١٤٤، ١٤٧
 عبدالقاهر بغدادى = بغدادى
 عبدالكريم عثمان (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالكريم بن عجرد: ٣٨
 عبدالكريم بن ابى العوجا: ١٧٩
 عبدالله بن اباض: ٣٨
 عبدالله بن احمد بن محمد بن اسماعيل:
 ٢٠٩
 عبدالله بن اسعد اليافعى يمنى
 (ابومحمد): ٢٤٩
 عبدالله بن جعفر افطح: ٢٩
 عبدالله بن حارث: ١٦٣، ١٧٣
 عبدالله بن حسن بن حسن بن على
 (عبدالله محض): ٧٩
 عبدالله بن حسن مثنى: ١٣٨
 عبدالله سفاح = ابوالعباس عبدالله سفاح
 عبدالله بن محمد بن حنفيد (ابوهاشم):
 ٧٦
 عبدالله رواندى: ١٨٤
 عبدالله بن زبير: ٢٣، ٣٥، ٥٢، ٥٣،
 ٥٥، ٥٦، ٥٧
 عبدالله بن سبا (ابن السوداء): ٢٣، ١٢٧،
 ١٦١، ١٦٢، ١٧٦
 عبدالله بن سعد بن ابى سرخ: ٢٢، ٢٣
 عبدالله بن سعد بن تقييل: ٥٣
 عبدالله بن سعد بن تقييل: ٥٣
 عبدالله بن سهل فرسى: ١٢٣
 عبدالله بن بصره: ١٠٥
 عبدالله بن على بن عبدالله بن
 عباس (عموى سفاح): ٨٠، ١٨٣

٥٣، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٧٦
 عبد مناف بن قصي: ٥٣، ٩
 عبد الوهاب فريد: ١١١، ٢٤٥
 عبقي = عبد قيس
 عبيد الله بن ابي رافع: ٣٠
 عبد الله بن زياد: ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٥٤
 عبيد الله محمد (المهدي مؤسس دولت
 فاطمي مغرب): ١٢٧، ٢١٠
 عبيد الله المهدي بن حسين بن احمد بن
 عبد الله بن محمد بن اسماعيل: ٢١١،
 ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢٣٣
 عبيد مكتب: ٣٤
 عثمان بن حنيف: ٢٥
 عثمان بن سعيد عمري (ابوعمر): ١٣٧،
 ١٣٨، ١٣٩
 عثمان بن عامر: ٥
 عثمان بن عفان (ذوالنورين): ٢، ٤، ٩،
 ١٤، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩،
 ٣٢، ٣٣، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٧، ٥٩،
 ٧٠، ٩٣، ١٠٧، ١٥٤، ١٨٢
 عثمان بن عبد الله بن الحسن العراقي
 (ابومحمد): ٢٤٤
 عثمان بن نهيك: ٨٤
 عدي بن قصي: ٥
 عدي بن كعب: ٥
 عراق: ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣٢، ٣٤، ٤٠،
 ٤١، ٥٣، ٥٨، ٧٧، ٨٧، ١٠٠، ٢٠١،
 ١٠٣، ١١١، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧،
 ١٧٩، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٤،
 ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٤٣
 عرافين: ٣٦، ٥٧
 العرب (جزيرة) = جزيرة العرب

عبد الله بن عباس عبد المطلب (ابن
 عباس): ٥، ٧، ٩، ١٣، ٢٦، ٢٧، ٥٠،
 ٥٧، ٨٣، ١١٠، ١١١، ١١٢
 عبد الله بن عبدالعزيز بكرى: ٥٧
 عبد الله بن عبد المطلب: ٥
 عبد الله بن عمر بن الخطاب: ١٢، ٢٥،
 ٣٥
 عبد الله بن عمرو بن حرب كندی: ٥٨
 عبد الله بن عمرو بن عاص: ١٨
 عبد الله بن قرط: ٥
 عبد الله بن كوايتكري: ٢٧
 عبد الله مامقاني = مامقاني
 عبد الله بن محمد بن اسماعيل (احمد
 الوفي): ١٩٦، ٢٠٦
 عبد الله بن محمد المنصور = منصور خليفه
 عباسي
 عبد الله بن مسعود: ١٥٥
 عبد الله مصطفى الغرابي: ٢٤٧
 عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن
 ابوطالب (ذوالجناحين): ٥٨، ١٦٩،
 ١٧٣، ١٨٦
 عبد الله بن ميمون قداح: ١٨٧، ١٨٨،
 ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١،
 ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨،
 ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥،
 ٢٣٤، ٢١٦
 عبد الله التجار: ٢٤٩
 عبد الله بن وال تميمي: ٥٣
 عبد الله بن وهب راسبي: ٢٧
 عبد المطلب بن هاشم: ٥، ١٨٣
 عبد الملك بن عطاش: ٢٢٤
 عبد الملك بن مروان: ١٦، ٣٣، ٣٤،

علي بن ابيطالب (امير المؤمنين (ع)):

١٤ . ١٣ . ١١ . ١٠ . ٩ . ٧ . ٦ . ٥ . ٤

١٥ . ١٦ . ١٧ . ٢١ . ٢٣ . ٢٤ . ٢٥ .

٢٦ . ٢٧ . ٢٨ . ٢٩ . ٣٠ . ٣١ . ٣٢ .

٣٥ . ٣٧ . ٣٨ . ٣٩ . ٤٠ . ٤١ . ٤٢ .

٤٣ . ٤٥ . ٤٦ . ٤٨ . ٤٩ . ٥٠ . ٥١ .

٥٣ . ٥٤ . ٥٦ . ٥٨ . ٥٩ . ٦٠ . ٦٢ .

٧٠ . ٧١ . ٧٢ . ٧٣ . ٧٦ . ٧٧ . ٨٢ . ٨٦ .

٨٧ . ٨٨ . ٨٩ . ١٠٣ . ١٠٤ . ١٠٥ .

١٠٧ . ١٠٨ . ١١١ . ١١٢ . ١١٣ .

١٢١ . ١٢٢ . ١٢٣ . ١٢٥ . ١٢٧ .

١٢٩ . ١٣١ . ١٣٤ . ١٣٦ . ١٤٦ .

١٤٧ . ١٤٨ . ١٤٩ . ١٥٠ . ١٥٢ .

١٥٣ . ١٥٤ . ١٥٥ . ١٥٦ . ١٥٧ .

١٥٨ . ١٥٩ . ١٦١ . ١٦٢ . ١٦٣ .

١٦٥ . ١٦٦ . ١٦٨ . ١٦٩ . ١٧٠ .

١٧١ . ١٧٢ . ١٧٤ . ١٧٥ . ١٧٦ .

١٧٨ . ١٧٩ . ١٨٠ . ١٨١ . ١٨٣ .

١٨٤ . ١٨٥ . ١٨٦ . ١٩٧ . ٢٢٨ . ٢٤٨

علي بن احمد نويختي: ١٤١

علي بن اسماعيل ابوالحسن اشعري =

اشعري ابوالحسن

علي بن اسماعيل بن شعيب بن ميثم تمار =

٧٤

علي بن حكيم: ١٦٧

علي بن حسين بن علي بن ابيطالب امام

سجاد (زين العابدين): ٣٦ . ٤٥ . ٥٢ .

٥٤ . ٥٨ . ٥٩ . ٨٦ . ٨٨ . ٨٩ . ٩٠ .

١٥٨ . ١٦٣ . ١٨٤ . ٢٠١ . ٢٠٥ . ٢٢٨

علي بن الحسين بن المسمودي

الهدلي (ابوالحسن): ٢٤٧

عرف بن الاحمر: ١٧٨

عروه بن حدير: ٢٧

عريض (د): ١٩١

عريز: ١١٤

عزيز الله المطاردي (سيح): ٩٢

العزير ابومنصور نزار = نزار

عقاف - سوسن مادر صاحب الزمان

عقلان: ٣٦

عسكر: ١٣٨

عسكر مكرم: ١٩٦ . ١٩٧ . ٢٠٠ . ٢٠٤ .

٢٠٦

عضدالدوله ديلمى: ٢١٣

عضدالدين ايجى (قاضي): ٦٧ . ٢٤٢

عطوي: ١١٨

عظاملك جوينى: ١٩٠ . ١٩١ . ٢٠٧

عقاف بن ابوالعاص: ٣٣

عقيل بن ابوطالب: ١٩٧ . ١٩٨

عكا: ٢٢٢

عكرمه: ١٤٧

علامه حلي (جمال الدين ابومصنر حس

بن يوسف): ٨٨ . ٩٦ . ١٠٨ . ١٥٢ .

٢٠١ . ٢٤٤

علامه مجلisy = محمد باقر مجلisy

علبا بن ذراع دوسى اسدى: ١٧٨

علبان بن ذراع دوسى = علبا بن ذراع

دوسى اسدى

علي الازدرى: ١٦٩

علي اسفراينى = اسفراينى

علي اصغر حكمت: ٢٤٩

علي اكبر فباض = ٢٢١

علي اكبر بن علي اصغر (ملا): ٢٤٨ .

عمار خدائش (عمار بن يزيد): ١٧٧، ٨٤
 عمار بن موسى ساباطي (ابو يقظان) يا
 ابوالفضل: ١٤٩
 عمار عبادي: ٧٧
 عمار بن ياسر (ابن عامر الكناني): ١٣،
 ٢٥، ٤٠، ١١٣، ١٨٣
 عمان: ١٢٠
 عمراشرف بن زين العابدين: ٧٩، ٨٠
 عمر بن الخطاب (ابو حفص): ٥، ٦، ٨٠،
 ٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٥، ١٧، ٢١، ٢٢،
 ٢٩، ٤٧، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٧٠، ١٠٧،
 ١١٠، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٠، ١٦٩، ١٧٦
 عمر بن حسين بن علي بن ابيطالب: ٣٦
 عمر بن سعد بن ابي وقاص: ٣٥، ٥٢،
 ٥٤
 عمر بن عبدالعزيز: ١٤، ١٥، ١٦، ١٧،
 ٣٢، ٣٣
 عمرو بن اميه ضمرى: ١٣، ١١٣، ١٨٣
 عمرو بن بحر الجاحظ: ٦٦
 عمرو بن جرموز: ٢٥
 عمرو بن زبير: ٥٢
 عمرو بن سعيد: ٥٧
 عمرو بن سلمة صوفي نيشابوري
 (ابو حفص): ٧٤
 عمرو بن العاص: ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨،
 ٢٩
 عمرو بن عبيد بن ثاب = ابو عثمان البصري
 عمرو بن كعب: ٥
 عمرو مكي: ١٤٤
 عمرو بنطي: ١٦٥، ١٧٩
 عمرو بن يزيد بن خالد قرشي = ابو خالد
 واسطي

علي بن طاحي حرز = طاحية بن سود بن
 حجر خزار
 علي بن عبدالله بن عباس (سجاد): ١٨٣
 علي بن فراب (ابو الحسن): ١٤٣
 علي بن فضل الخنقري: ٢١٠، ٢٣٣
 علي بن محمد احمد السالكي: ابن
 الصباغ
 علي بن محمد بن حنيفة: ٥٨
 علي بن محمد السمرى (ابو الحسين):
 ١٣٨، ١٤١، ١٤٢
 عاص بن محمد طائى كوفي
 طايطري (ابو الحسن): ١٤٩
 علي بن محمد الهادي (امام علي النقي):
 ٨٧، ٩٢، ٩٣، ١١٤، ١٣٧، ١٣٨،
 ١٣٩، ١٤٥، ١٥٨، ١٦٧
 علي بن منصور كوفي (ابو الحسن): ٧٤
 علي المصل بن الحسين بن احمد: ٢٠٩،
 ٢١٠
 علي بن هشام: ١٩٢
 علي بن موسى الرضا (امام): ٧١، ٧٤،
 ٨٧، ٩١، ٩٢، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٤
 ١٥٨، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧
 علي باشا صالح: ٣٤، ٢٣٩
 علي حسن عبدالقادر: ٢٤٠
 علي خان المدني الشيرازي (سيد): ١٢،
 ١٣
 علي سامي النشار: ٢٤٥
 علي شريعتي (دكتور): ٢٤٧
 علي مصطفى الغرابي: ٢٤٤
 علي يحيى معمر: ٢٤٧
 عماد الدين حسن بن علي
 الطبرسي (شيخ): ١٧١، ٢٤٣

غلامرضا دشتی: ۲۴۵
 غیاث (شاعر): ۲۳۳، ۱۹۹
 غیبت صفری: ۳۷، ۱۳۲، ۱۳۱
 ۱۴۴
 غیث کبری ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۰۰
 غیلان بن مسلم دمشقی (غیلان بن
 مروان): ۶۴

ف

فارس: ۳۱
 فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی: ۱۶۷
 فاطمه دخت ابومسلم: ۱۸۶
 فاطمه دخت پیغمبر (فاطمه الزهرا): ۵،
 ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۵۱، ۸۸،
 ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۶،
 ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۱۳، ۲۱۴،
 ۲۳۳، ۲۲۶
 فان فلوتین: ۲۴۵
 الفائز ابوالقاسم عیسی: ۲۱۵
 فتح الله مجتائی: ۲۲۵
 فح: ۶۲
 فخرالدین رازی (ابوعبدالله محمد بن
 عمر): ۱۹، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۰،
 ۱۸۲، ۲۴۵
 الفخری: ۳۶
 فدک: ۱۵، ۱۶، ۱۷
 فرات (رود): ۳۶، ۶۰
 فرانه: ۲۳۱، ۲۳۲
 الفرد جیوم: ۲۴۲
 فرعون: ۱۱۸، ۱۶۴
 فرغانه: ۱۹۶
 فرید جبر (الدکتون): ۲۴۴

عمس: ۱۸۵
 عمیر بن بیان عجلی: ۱۷۹
 عنبته بن مصعب: ۱۹، ۱۹۳
 عباس بن ابی ربیعہ: ۱۴۷
 عیسی بن روضه: ۷۲
 عیسی بن زید بن علی: ۶۲
 عیسی بن صبیح ابوموسی مردان: ۶۶
 عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس: ۱۸۳
 عیسی بن مریم (ع): ۱۹، ۴۵، ۴۶، ۸۲،
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۸
 عیسی بن موسی بن عیسی بن علی بن
 عبدالله: ۸۳
 عیسی بن موسی بن محمد عباسی (برادر
 خلیفه): ۶۲، ۱۹۲
 عیسی چهاربختان = جهان بختار
 عین الوردہ: ۵۴

(غ)

غالب: ۵
 غدیر خم: ۴۵
 گردیه: ۲۴۴
 الغری: ۳۰
 غزاله: ۳۹
 غزالی (ابوحامد محمد): ۱۹، ۱۱۵،
 ۱۲۱، ۲۴۵
 غزه: ۱۰۳
 غسان کوفی: ۴۳
 غلام احمد قادیانی (میرزا): ۱۲۸
 غلام حلیم دهلوی: ۱۶۸، ۱۷۱، ۳۴۵
 غلامحسین یوسفی (دکتر): ۱۸۲

۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷
 ۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۳-۲۴۲
 ۲۴۹-۲۴۸
 قاهر المعزیه: ۲۱۹
 قائم آل محمد = محمد بن حسن
 العسکری
 قائم آخر الزمان = محمد بن حسن
 العسکری
 قبه رازی (ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن):
 ۷۶
 قبه: ۱۸۶
 قناده بن مالک بن نصر: ۱۱۱-۱۸
 قضم بن جعفر: ۱۷
 قضم بن عباس: ۱۱۲
 قحطبه بن سيب: ۷۹
 قرآن: ۱۹۳
 قرطاجنه: ۲۱۲
 قرط بن رراج: ۵
 قرطبه: ۲۱۳
 فرمطويه: ۲۱۷
 فرميس (کرمانشاه): ۱۹۱
 قريش (گورستان): ۹۲-۹۰
 قزوينی: ۱۶۰-۱۵۹-۱۹۴-۲۰۲
 ۲۱۰
 قس بهرام: ۲۱۵
 قسطنطنیه: ۲۰۷
 قصر الاماره كوفه: ۵۴
 قطام (دختر عموی ابن ملجم): ۲۹
 قلعه كعدای: ۲۴۶
 قلعه الموت: ۲۲۴-۲۲۵
 قلم: ۲۲۷
 قم: ۱۳۲-۱۳۳-۱۶۷-۱۹۹-۲۰۰

فریدون بدره‌ای: ۲۰۶-۲۲۹-۲۴۶
 ۲۴۹
 فسطاط: ۲۲۰-۱۱۹-۲۱۱
 فضل الله حروفی بیریزی اسرآبادی:
 ۱۷۳
 فضل الله شيخ الاسلام زنجانی: ۲۴۸
 فضل بن دوکین: ۶۲
 فضل بن سهل: ۹۱
 فضل بن ساذان النابوری: ۱۲-۲۴
 ۳۹-۴۴-۶۶-۱۰۰-۱۱۰-۱۱۱
 ۲۴۵
 فضل بن عباس: ۴۱-۱۳
 فلسطين: ۲۲۲-۲۱۹-۲۱۱-۱۰۳
 قوات بن الاحنف: ۱۸۰
 قوفیه حسین محمد (الدکوره): ۲۳۸
 قياض بن علی: ۸۲
 قلب حتى: ۲۴۳
 قیوم: ۲۱۲

ق

القادر بالله، عباسی: ۲۲۱
 قادیسیه: ۲۱۰
 قادیان: ۱۲۸
 قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرسی علوی:
 ۱۰۶-۶۲
 قاسم بن عبدالله بن سليمان بن وهب:
 ۱۸۲
 قاسم بن محمد بن جعفر: ۹۰
 قاسم شعرانی بقطینی: ۱۶۷
 قاهره: ۱۲-۳۶-۳۹-۵۷-۶۶-۱۱۰
 ۱۲۶-۱۲۸-۱۶۰-۲۱۱-۲۱۴
 ۲۱۵-۲۱۹-۲۲۳-۲۳۵-۲۳۶

کرسی: ۱۵۸
 کرعہ: ۱۳۶
 کرکوک: ۱۸۱
 کرمان: ۷۸
 کریم آغا خان: ۲۳۱
 کستلی: ۲۴۰
 کسی ابو عمر و محمد بن عسر بن
 عبدالعزیز: ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶،
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰،
 ۲۴۶، ۲۰۱
 کناورز کریم: ۳۹، ۲۳۹
 کعب الاخبار: ۱۵۶
 کعبی بلخی (ابوالقاسم عبداللہ بن احمد
 بن محمود کعبی): ۷۶، ۱۱۷، ۱۲۳
 کعب بن سعد: ۵
 کعب بن لؤی: ۵
 کعبہ (خانہ کعبہ): ۲، ۳، ۴، ۲۵، ۳۵،
 ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۷۶، ۱۴۴، ۲۱۷
 کلاب بن مرہ: ۵
 کلکنہ: ۲۴۹
 کلوازی: ۲۱۶
 کلیرسدال: ۱۵۵
 کلیسای سن مرکوریوس: ۲۲۰
 کلین: ۱۹۹
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۳۴، ۳۶،
 ۹۵، ۱۸۶
 کمال مصطفیٰ: ۲۴۹
 کناسڈ کوفہ: ۱۷۹
 کنبت مورغان: ۲۴۶
 کنجی (ابو عبداللہ محمد بن یوسف بن

۲۰۵، ۲۲۴، ۲۴۲
 قنبر (دربان علی): ۳۰
 قندھار: ۲۰۰
 قنبرین: ۸۰
 قنواتی: ۲۴۴
 قہستان: ۲۲۵
 قورح العباس: ۱۹۷
 قومس: ۲۲۵
 قیاس: ۱۹۶
 قبروان: ۲۱۱
 قس بن سعد انصاری: ۳۱
 ک

کابل: ۱۰۱
 کارانوا: ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۷
 کاسان: ۱۹۹
 کاسف الغطا: ۱۰۹
 کاظم بیک (میرزا): ۱۵۴
 کاظمین: ۱۹۰، ۱۹۲
 کامل مصطفیٰ الشیبی (الدکور): ۳۴،
 ۱۶۸، ۲۴۲
 کانیشکانی (ابوالوفا): ۹۸، ۹۹، ۱۰۲،
 ۱۰۳
 کتابخانہ آستانہ قدس رضوی: ۲۴۴،
 ۲۴۵
 کتابخانہ عاطف اقدی: ۲۴۵
 کتابخانہ مدرسہ عالی سہالار قدیم
 (اسناد سہید مرنضی مظہری): ۱۲۴
 کبیر بن عبدالرحمن (کبیر غرہ): ۵۶
 کبیر التوا ابو اسماعیل: ۶۱
 کربلا: ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۱۵۹، ۲۰۰
 کرج: ۱۹۸، ۲۰۴
 کردید و نکردید: ۱۲

محمد الکنجی الشافعی): ۲۴۶

کوفہ (مسجد کوفہ): ۲۳، ۲۵، ۲۶،

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵،

۵۹، ۷۷، ۷۸، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۲،

۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۹،

کویب: ۱۰۳

کیا بزرگ امید رودباری: ۲۲۵

کیسان = مختار نقضی

کیومرث: ۱۲۰

گ

گلدربهر (اجناس): ۹، ۴۰، ۴۴، ۵۰،

۷۳، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،

۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۵، ۲۳۱، ۲۴۰،

گیارد: ۲۲۰

ل

لاذقیه: ۲۳۱

لاهوئی = بدایع نگار

لاهور: ۱۲۸

لاپزیک: ۳۲۸، ۲۴۲

لبنان: ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۲۲۲، ۲۳۳،

لدنی (علم لدنی): ۴۸، ۱۲۹

لکنهو: ۴۱، ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۴۸،

لوا احمدی: ۱۲۳

لوی بن غالب: ۵

لوی ماسینون = ماسینون

لوح: ۲۲۷

لیبی: ۱۰۳، ۲۱۹

لیت بن سعد: ۱۰۵

لیدن: ۳۲، ۳۶، ۵۱، ۵۴

لله الكف: ۱۷۷

م

ما بین الدفتین: ۹۴

مأذون: ۲۲۸

مارجولیوت (مارگلیوت): ۱۲۶

مارزدران: ۱۹۹

ماریار: ۱۸۲

ماسینون لوتی: ۱۴۴، ۱۷۴، ۱۸۸،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۴۷

مالک بن اشتر نحفی: ۲۳، ۲۶، ۲۸،

مالک بن انس اصبحی (امام): ۹۵،

۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۵،

مأمون خلیفه (عبدالله بن هارون الرشید):

۱۶، ۱۷، ۶۸، ۸۱، ۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲،

۱۹۸

ماه نخشب: ۸۴

مانی: ۶۷

ماورا النهر: ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۱۵۲، ۲۳۴،

مبارک غلام اسماعیل بن جعفر: ۱۹۹،

۲۳۳

مباهله: ۴۹

متعه = صیغه

المتوکل = جعفر بن محمد بن هارون

الرشید

مجتی = حسن بن علی بن ابیطالب

مجلس یزید = ۳۶

مجلسی = محمد باقر مجلسی

محدث ارموی = سید جلال الدین محدث

ارموی

محسن امین العاملی (سید): ۶، ۲۳۸،

محسن جهانسوز: ۱۲۸، ۲۴۱

محمد بن ادریس شافعی = شافعی
 محمد بن اسحاق الندیم: ۳۹، ۸۲، ۸۴،
 ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
 محمد بن اسماعیل بن جعفر: ۱۲۸،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴،
 محمد بن اسماعیل بحاری: ۱۸۵،
 محمد بن اسماعیل الدراویزی: ۲۲۲،
 محمد بن بزرگ امید: ۲۲۵،
 محمد بن بشیر کوفی: ۱۶۶، ۱۷۱،
 محمد التقی (امام ابو جعفر محمد بن علی
 بن موسی الجواد): ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۷،
 ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۷،
 محمد تقی التستری: ۲۴۰،
 محمد تقی دانش پژوه: ۲۴۱، ۲۴۲،
 ۲۴۷،
 محمد بن تومرت (ابو عبد اللہ): ۱۲۷،
 محمد بن جابر عبدالعال (دکتر): ۲۴۳،
 محمد بن جریر طبری = طبری
 محمد بن جعفر دیباج: ۱۴۸،
 محمد جعفر (شیخ): ۱۵۸،
 محمد جواد مشکور (دکتر): ۳۹، ۵۱،
 ۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹،
 محمد جواد مفید: ۱۹۶، ۲۴۷،
 محمد بن حسن (علا الدین): ۲۲۵،
 محمد بن الحسن الدیلمی الیمانی: ۲۴۱،
 محمد بن حسن شیبانی: ۱۰۰، ۱۰۱،
 محمد بن فروخ الصفار (ابو جعفر): ۲۴۲،
 محمد بن الحسن قائم آل محمد = مهدی

محسن بن ابوالحسن علی بن محمد
 الفرات: ۱۴۴،
 محسن فانی کشمیری (شیخ): ۲۴۵،
 محکمہ اولی: ۲۷،
 محمد آباد: ۲۰۰،
 محمد ابوزهره: ۶۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴،
 ۱۰۷، ۲۳۷،
 محمد الباقر (امام ابو جعفر محمد بن
 علی): ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۴۵، ۵۹،
 ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵،
 ۲۲۸،
 محمد باقر سبزواری (سید): ۲۳۵،
 محمد باقر مجلسی: ۱۳، ۴۶، ۱۱۱،
 ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۹۱، ۲۳۶،
 ۲۴۷، ۲۳۷،
 محمد باقر بن محمد اکمل البهبانی
 (آغا): ۱۳۹،
 محمد باقر موسوی خوانساری: ۲۴۱،
 محمد بن ابراهیم بن اسماعیل: ۱۴۷،
 محمد بن ابراهیم جعفر (ابو عبد اللہ بن
 زینب): ۲۴۹،
 محمد بن ابوبکر: ۲۳، ۲۶، ۲۸،
 محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی =
 ابوالخطاب
 محمد بن ابوالفضل ابراهیم: ۲۳۵،
 محمد بن احمد بن عبدالرحمن الملطی
 (ابوالحسین): ۲۴۸،
 محمد بن احمد بن جنید اسکافی (ابو
 علی): ۱۹۷،

قائم

محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن

اسماعيل: ٢٠٩

محمد بن عبدالله بن اسكافي (ابوجعفر):

٧٢

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن

الزكي، (ارقط): ١٣٣، ١٢٨، ٦٢،

١٣٥، ١٨٢، ١٤٨، ١٨٤

محمد بن عبدالله بن حسين بن علي بن

حسين بن علي: ١٧

محمد بن عبدالله المنصور = مهدي خليفه

عباسي

محمد بن عبدالله بن ميمون قداح: ١٩٧،

٢٠٩

محمد عبده: ٢٩

محمد عبدالهادي ابوريد: ١٦٠، ٢٣٥،

٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤١

محمد بن عبدالوهاب جبايي = ابو علي

جبايي

محمد بن عبيدالله المهدي (القائم اولين

خليفه فاطمي): ٢١٠، ٢١٤

محمد بن عثمان سعيد عمري (ابوجعفر):

١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦

محمد بن علي بن بابويه قمي = ابن بابويه

محمد بن علي برقي: ٢٣٢

محمد بن علي شلمغاني = ابن ابي العزاقر

محمد بن علي بن عبدالله بن عباس بن

عبدالمطلب: ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٣

محمد بن علي بن محمد بن علي بن موسى

الرضا (برادر امام حسن عسكري): ١٥٠،

١٦٧

محمد بن عمر بن عبدالعزيز = كشي

محمد بن عمر الخماري البغدادي: ٧٥،

محمد بن حسين بن زيد بن علي: ١٧

محمد حسين كاشف القضا = كاشف

القطا

محمد حسين المظفري: ٣٥، ٢٤٧

محمد بن حنفيه (ابن خوله): ٢١، ٥٤،

٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٨٤، ١٧٢،

١٢٨، ١٨١، ٢١٧

محمد بن خليل سكاك (ابوجعفر): ٧٤،

١٤٨

محمد بن خنيس: ٧٧

محمد بن داود اصفهاني (ابوبكر): ١٤٣

محمد رضا جلالى نائيني (سيد): ٢٤٢

محمد رضا الطيبي النجفي: ١١١،

٢٤٣

محمد بن زاهد بن الحسن الكوثري:

١٩٣، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠،

٢٤١، ٢٤٨

محمد زكي ابراهيم: ٢٤٥

محمد بن زيد بن الحسن بن علي: ٦١

محمد بن سليمان: ١٧٩

محمد سنگلجي (شيخ): ٩٨

محمد شيباني: ١٠٣

محمد صادق آل بحر العلوم (سيد): ٢٣٨،

٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٩

محمد بن طلحه: ٢٣

محمد بن طولون = ابن طولون

محمد بن عبدالرحمن بن ابي ليلي: ١٠٥

محمد بن عبدالرحمن قبه رازي = قبه رازي

محمد بن عبدالكريم = شهرستاني

محمد بن عبدالله (برادر ادريس داعي):

٦١

محمد المهدي بن ابو جعفر منصور = مهدي
خليفه
محمد مهدي الكاظمي قزويني: ٢٤٦
محمد بن نجمي زنجاني: ٢٤٤، ٢٤٩
محمد بن نصير نميري: ١٤٦، ١٦٧،
١٨٦
محمد بن نعمان احوول (ابو جعفر مومن
الطاق يا شيطان الطاق): ٧٣، ١٤٩
محمد بن هارون وراق (ابوعيسى): ٧٥
محمد بن هذيل بن عبدالله = ابوالهذيل
الغلاف
محمد بن يعقوب كليني = كليني
محمد يوسف موسى: ٢٤٠
محمد مصاني = صبحي محمد مصاني
محمود البشبيشي: ٢٣٩
محمود طاهر نظام غزالي: ٢٤٩
محمود غزنوي (سلطان): ٢٢١
محمود قاسم (الدكتور): ٢٣٦
محمود محمد الخضير: ٢٣٩، ٢٤٣
محنه: ٦٨
مختار بن ابي عبيد ثقفى (كيان-
ابوعمره): ٣٤، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧،
٥٨، ٦٢
مدائن = تيفون
مدین: ٥٧
مدینه: ٤، ٧، ١٥، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٣،
٢٤، ٢٥، ٢٦، ٣٠، ٣٢، ٣٥، ٣٦،
٥٢، ٥٤، ٥٥، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١،
٩٢، ٩٣، ٩٦، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥،
١٣٦، ١٩١، ١٩٦، ٢٠٤
مذار (از نواحى ميان): ٥٥
مراكش: ٦٠، ١٠٣

محمد بن عيسى ترمذى: ٩٥
محمد على بن محمد حسين حسيني
شهرستاني مرعشى: ٢٤٧
محمد على روضاني اصفهاني (سيد):
٢٣٦
محمد على الزعبي: ٢٤١
محمد على مدرسي رشتي چهاردهي
(ميرزا): ٢٤٦
محمد عمر محفوظ العباسي: ٢٤٧
محمد غزالي = غزالي
محمد بن فرات = ١٦٧
محمد بن فضل اليمنى: ٢٠٠
محمد القائم بن علي المعلى بن الحسين:
٢٠٩
محمد بن قولويه: ١٦٢
محمد كامل حسين (الدكتور): ١٩٦،
٢٠٧، ٢١٠، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٦
محمد كريمخان کرمانى (حاج): ٤٩
محمد بن مالك بن ابي الفضائل الحمادى
اليمانى: ٢٤٠
محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد):
٤٥، ٥١، ٧١، ٨٩، ١٩٧
محمد بن مروان: ٣٣
محمد بن مسلمه انصارى: ٢٥
محمد بن المعتصم: ٨٣
محمد بن مقلاص = ابوالخطاب
محمد بن موسى بن حسن بن فرات =
محمد بن فرات
محمد محيى الدين عبدالحميد: ٢٣٨
محمد مدرسي زنجاني: ٢٤١
محمد مشعشع (سيد): ١٨٣
محمد مصطفى حلمي (الدكتور): ٢٤٠

مرتضى علم الهدى (سيد): ۷۶، ۷۵، ۲۴۴
 مرة بن كعب: ۵
 مرتضى بن داعی حسنی رازی: ۲۰۲، ۲۴۰
 مرتضى العکری: ۲۴۴
 مرتضى مدرسی چهاردهی: ۲۴۶
 مرو: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۹۱
 مروان بن حکم: ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۸۱
 مروان بن محمد (الحماني): ۳۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 مرورود (مروروذ): ۶۰، ۷۵، ۷۸، ۱۹۹
 مروه: ۱۳۴
 مریم: ۱۱۸، ۱۶۰
 مزدک پسر بامداد: ۸۵
 منجیب: ۲۲۸
 المستعصم بالله عباسی: ۱۴
 المستعین بالله عباسی: ۱۴۷
 المستعلی بن مستنصر (احمد خلیفه فاطمی): ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴
 المستنصر بالله خلیفه فاطمی: ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴
 مسجد الحرام = کعبه
 مسجد دمشق = دمشق
 مسجد کوفه = کوفه
 مع بر خفین: ۹۸
 معود بن فدکی تیمی: ۲۸
 معودی: ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۷۵، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۰۲
 مسلم: ۱۲۷، ۱۳۱

مسلم بن حجاج نیشابوری: ۹۵
 مسلم بن عقبه: ۵۲
 مسلم بن عقیل: ۳۴، ۳۵
 مسیب بن بخیه فزاری: ۳۴، ۵۳
 مسیح بن مریم = عیسی بن مریم
 مسیح کاذب = دجال
 مسیح موعود: ۱۲۸
 مسیلمه کذاب (ابونمامه بن کیرین حبیب الحنفی الوائلی): ۲۰، ۱۱۶
 مشکور = محمد جواد مشکور (دکتر) مشهد: ۲۲۱، ۲۴۷
 مشهد حسین بن علی = کربلا
 مصر: ۸، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۹۵
 ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹
 مصعب بن زبیر: ۵۳، ۵۵
 مصطفی تفرشی (میر) = تفرشی
 مصطفی غالب: ۲۱۳، ۲۴۴
 مصطفوی = حن المصطفوی
 مصیاف: ۲۰۸
 مطلب بن عبد مناف: ۵
 مطیع بن اسود: ۱۴۷
 مظلم ساباط: ۳۱
 معاویة بن ابی سفیان: ۴، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۰۴، ۱۸۲
 معاویة بن یزید (معاویة دوم): ۳۳، ۵۳

مرتضى علم الهدى (سيد): ۷۶، ۷۵، ۲۴۴
 مرة بن كعب: ۵
 مرتضى بن داعی حسنی رازی: ۲۰۲، ۲۴۰
 مرتضى العکری: ۲۴۴
 مرتضى مدرسی چهاردهی: ۲۴۶
 مرو: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۹۱
 مروان بن حکم: ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۸۱
 مروان بن محمد (الحماني): ۳۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 مرورود (مروروذ): ۶۰، ۷۵، ۷۸، ۱۹۹
 مروه: ۱۳۴
 مریم: ۱۱۸، ۱۶۰
 مزدک پسر بامداد: ۸۵
 منجیب: ۲۲۸
 المستعصم بالله عباسی: ۱۴
 المستعین بالله عباسی: ۱۴۷
 المستعلی بن مستنصر (احمد خلیفه فاطمی): ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴
 المستنصر بالله خلیفه فاطمی: ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴
 مسجد الحرام = کعبه
 مسجد دمشق = دمشق
 مسجد کوفه = کوفه
 مع بر خفین: ۹۸
 معود بن فدکی تیمی: ۲۸
 معودی: ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۷۵، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۰۲
 مسلم: ۱۲۷، ۱۳۱

۳۰۸

مكتبة العراق: ٢٤١
 مكة: ٣، ٢، ٤، ٧، ٤، ٢٥، ٢٩، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٦٢، ٧٧، ٨٤،
 ١٣٣، ١٣٥، ١٤٤، ٢٠٠، ٢٠١،
 ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١
 مکت الموت: ١٥٧
 المنتصر خليفه عباسى: ١٧
 المنزلة بين المنزلتين: ٦٤، ٦٥
 منصور خليفه عباسى (ابوجعفر
 عبد الله بن محمد المنصور): ١٥، ٧٢،
 ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٩، ١٠١، ١٣٥،
 ١٨٦، ١٩٠، ٢٠٢
 المنصور الحاكم بامر الله = الحاكم بامر
 الله فاطمى
 منصور اليمن = ابن حوشب
 منصور بن حوشب: ١٩٦
 المنصور ابوطاهر اسماعيل: ١٩٤
 منهال بن ميمون: ١٨٤
 مورگان كنت = كنت مورگان
 مهدى: ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧،
 ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٨٤
 مهدى الخراسان (السيد): ٢٣٧
 مهدى خليفه عباسى (محمد بن عبد الله
 المنصور): ١٦، ٨٣، ٨٦، ٩٠، ١٧٩
 مهدى قائم آل محمد (صاحب الزمان
 محمد بن حسن عسكري امام حجت):
 ٤٥، ٨٧، ٩٣، ١١١، ١١٢، ١٢٢،
 ١٢٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٥، ١٣٧،
 ١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٦،
 ١٥٨، ١٧٢، ١٩٦، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٨
 مهدى سودانى: ١٢٧
 مهديه: ١٢٧، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٩

معبد بن عبد الله بن عويم جهنى بصرى:
 ٦٤
 المعز بالله خليفه عباسى: ٩٢، ٩٣
 المعتصم بالله هارون الرشيد: ٦٨، ٨٣،
 ١٠٢، ١٧٤
 المعتضد بالله خليفه عباسى: ١٣٠،
 ١٨٢، ١٩٧، ٢١٣، ٢٣٢
 المعتمد بالله عباسى: ٩٣، ١٣٠
 معرة النعمان: ٢٠٦
 المعز ابونيم معد (خليفه فاطمى): ٢١٢،
 ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢
 معمر بن خيثم: ١٢١، ١٨٤
 معمر بن عباد سلمى: ٦٦
 معن بن زياده (زائده) شيبانى: ٨٥، ١٧٩
 مغرب: ٦١، ١٠٣، ١٢٧، ١٩٧، ٢١٠،
 ٢١١، ٢١٩
 مغيرة بن سعيد عجلى: ٤٣، ٩٤، ١٤٨،
 ١٦٣، ١٨٤
 مغيرة بن شعبه: ٢٤
 مفضل صيرفى: ١٨٤
 مفضل بن عمرو جعفى كوفى: ١٥٠،
 ١٦٥، ١٩٤
 مقابر قريش = قريش (گورستان)
 مقاتل بن سليمان: ١١٧، ١٨٤
 المتدر بالله خليفه: ١٣٠، ١٤١، ١٤٣
 مقداد بن عمرو الكندى (ابن الاسودى):
 ١٣، ٤٠، ١١٣، ١٧٣
 مقرئى (تقى الدين ابوالعباس احمد بن
 على بن عبد القادر): ١٨، ٤٠، ٦٠،
 ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٤،
 ١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٤٨
 مقلص بن ابى الخطاب = ابوالخطاب

ن

الناسي الاكبر: ٢٤٩
 ناصر خسرو قبادياني (حمد الدين): ٢٤٩. ٢٣٤. ٢٢٩. ٢١٨
 ناصر الدين بنصاوي اشعري: ١١٥
 الناصر لدين الله خليفه عباسي: ١٢٦. ٢٢٥
 ناطق - امام ناطق
 نافع بن ازيق حنفي (ابو اسد): ٣٨
 نحاسي (ابوالعباس احمد بن علي ابن احمد بن) العباسي: ١٣١. ١٤٤. ١٤٥. ١٤٩. ١٧٢. ٢٠١. ٢٠٥. ٢٥٩
 نجد: ٥٧
 نجدات: ٣٨
 نجاد بن عامر حنفي: ٣٨
 نحم: ٦. ١٢. ٥١. ٧٥. ٨٧. ٩٩. ١١١. ١٤٥. ١٨٣. ٢٣٧. ٢٣٨
 ٢٣٩. ٢٤٠. ٢٤١. ٢٤٣. ٢٤٤
 ٢٤٧. ٢٤٨. ٢٤٩
 نجم الدين محمد النسي (سج): ٢٤٠
 نرحس (مادر صاحب الرمان): ١٣٢
 نزار بن النضر حنفي فاطمي (العربي ابو منصور نزار بن احمد): ٢١٤. ٢١٥. ٢٢٣. ٢٢٤. ٢٢٦. ٢٣٤
 نثاني: ١٣١
 نوان الحميري (ابوسعبد): ٢٤٩
 نص حلي (نص صريح): ٣٩. ٤٥. ٤٨. ٤٩. ٧٢. ٨٧. ١٠٦. ١٠٧
 نص حنفي: ٣٩. ٤٥
 نصر بن سائر: ٦٠. ٧٨. ٧٩

مهدي اولين حنفي فاطمي = عبد الله محمد
 موسى بن جعفر (امام): ٧٤. ٨٦. ٩٠. ١٢٢. ١٢٨. ١٤٩. ١٥٠. ١٥٨
 ١٦٦. ١٩٠. ١٩٥. ١٩٦. ١٩٩
 ٢٠٠. ٢٣٢
 موسى نبي (موسى بن عمران): ١٩. ٤٥. ٤٦. ١٢٩. ١٣٤. ١٣٥. ١٥٢. ١٨١. ٢٢٨
 موسى السواق: ١٦٧
 موسى بن عيسى بن علي: ٨٣
 موسى بن محمد (النهادي بن المهدي بن حليفا عباسي): ١٦. ٨٣. ٩٥
 موصل: ٣١. ٥٥. ١٤٥. ١٦٨. ٢٤٧
 مؤلف الطاق محمد بن يعقوب احوال
 سم نزار: ٣٤
 محافل بان دوحون. دوحون.
 صر خواند: ٢١
 ميرزا آقا خان كرماني (عبدالحسن): ٢٤٨
 ٢٤٨
 مرزا خليل كبردي (حاج): ١٥٣
 ميبان: ٥٥
 مبرن باغ زطي: ١٦٤
 مسرد: ٧٧
 مكنان: ٢٢٧
 مسعود بن ديسان بن سعد بن عصان: ١٩٨
 مسعود فداح: ١٩٤. ١٩٥. ١٩٦. ١٩٧. ١٩٨. ٢٠١. ٢٠٢. ٢٠٣. ٢٠٥
 ٢١٣. ٢٠٩
 مسودر: ٢٢٥

۷۱، ۶۶، ۶۴، ۵۹
 ورامین: ۹۵
 وزیر ابوعلی احمد بن افضل: ۲۱۵
 وستفلد: ۱۶۰
 وعدو وعید: ۷۰، ۶۵
 وکیع بن الجراح: ۱۰۰
 ولادیمیر ابوانف = ابوانف
 ولایت: ۱۰۸، ۱۰۷
 ولهوزن یولیوس: ۲۴۹
 ولید بن عبدالملک: ۶۰، ۳۳، ۱۶
 ولید بن عقبه: ۴۱، ۲۴
 ولید بن یزید (ولید دوم): ۳۳
 ولی عصر (عج) = مهدی قائم آل محمد
 (ع-)
 ونسینگ: ۱۸
 (ه-)
 هاجسن: ۲۴۹
 هادی (امام) = محمد تقی
 الهادی یحیی (نوه قاسم بن ابراهیم
 علوی): ۱۰۷
 الهادی خلیفه عباسی = موسی بن محمد
 هارون بن سعید عجللی: ۶۲
 هارون الرشید (خلفه عباسی): ۸۳، ۶۱،
 ۱۹۶، ۹۱، ۹۰
 هارون (یوشع): ۲۲۸
 هاشم بن ابی هاشم: ۱۶۷
 هاشم بن حکیم مقنع: ۸۶، ۸۴
 هاشم بن عبد مناف: ۸۳، ۵، ۳
 هاشم رضی: ۲۳۸
 هاشم معروف (السید): ۲۴۷، ۸۸، ۴۶
 هانی بن عروه: ۳۵
 هبة الله محمد کاتب (ابونصر): ۱۳۱
 هجر: ۲۳۱

نصیر: ۱۸۵
 نظام الملک (خواجه): ۲۲۵، ۱۹۹
 نظام معتزلی: ۱۲۱، ۱۱۴
 نعمان بن بشیر بن سعد: ۲۴
 نعمه الله نوفل افتدی الطرابلسی: ۲۴۹
 نعیم بن یمان: ۶۳
 نفس زکیه = محمد بن عبداللہ بن
 حسن بن حسن نفس (غلام ابو جعفر محمد
 بن علی النقی): ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰
 نقیل بن عبدالعزی: ۵
 نمرود: ۱۱۸
 نهاوند (قلعه): ۱۹۶
 نهروان (جوروان): ۲۸، ۲۷
 نهروان (جنگ): ۲۹، ۲۸
 نویخت: ۱۴۱
 نوبختی (ابو محمد حسن بن موسی): ۷۵،
 ۲۴۹، ۲۱۷، ۲۰۲، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۰۱
 نوح نبی: ۲۲۷، ۱۲۹، ۴۶
 نورالله شوشری (قاضی): ۲۴۶، ۲۰۱
 نوفل بن عبد مناف: ۴۵
 نول کشور: ۲۴۹، ۱۷۱، ۱۶۸
 نویری (شهاب الدین احمد بن
 عبدالوهاب): ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۷،
 ۲۰۵، ۲۰۴
 نیبرج (دکن): ۲۳۶
 نیشابور: ۱۹۶، ۱۳۸
 و
 الوانی بن معتصم (خلیفه عباسی): ۶۸،
 ۹۲، ۸۳
 وادی سام - نام
 واسط: ۱۴۴، ۵۵، ۲۷
 واصل بن عطا غرالی (ابوحذیفه): ۳۹،

يحيى بن المهدي: ٢١٧
 يزيد بن الخصيب: ١٧٤
 يزيد بن عاصم محاربي: ٢٧
 يزيد بن عبد الملك (يزيد دوم): ٢٣، ١٥
 يزيد بن عمر بن هيرة: ١٧٩
 يزيد (عمر) = ابو خالد واسطي
 يزيد بن معاوية بن ابي سفيان: ٣٣، ٣٥
 ١٣٥، ٨٠، ٥٣، ٥٢
 يزيد بن هارون: ١٠٠
 يزيد بن وليد بن عبد الملك (يزيد سوم):
 ٣٣
 يسار قولواي: ٢٤٤
 يعقوب بن عدى كوفي: ٦٣
 يعقوب بن: ٦، ١٢، ١٣، ٣١، ٣٢، ٣٦،
 ٥٣، ٥٤، ٩٠، ٩٢
 يمامه: ٢١٠
 يمانه: ٢١
 يمن: ٤، ٢٣، ٤١، ٦٠، ١٠٣، ١٠٤،
 ١٨٥، ٢٠٠، ٢١٠، ٢١٦، ٢٢٤، ٢٣٣
 يهوديه: ١٣٣
 يوحنا معداني: ١٠٢
 يوسف نبي: ١٢٠
 يوسف بن عمر ثقفى: ٥٩
 يوسف نان اس: ٢٤٨
 يوسع بن نون (هونس): ١١
 يونان: ٦٧، ١٨٧
 يونس اسواري: ٦٤
 يونس بن طيبان: ١٦٤، ١٦٦
 يونس بن عبد الرحمن فمي (سلمان فارسي
 عص): ٧٤، ١٥١
 يونس بن عبد الرحمن يونس: ٩٠
 يونس نصيري: ٤٣

هر مزد: ٦٣
 هشام بن حكم (ابو محمد): ٢٠، ٧٢،
 ٧٣، ٧٤، ١٥٠، ١٥١
 هشام بن الحكيم - حاشم، احكم منيع
 هشام بن سالم جوالقي (ابو الحكم): ٧٤،
 ١٦٦، ١٧٣
 هشام بن عبد الملك: ٣٣، ٥٩، ٨٨
 هشام بن عمرو الفوطي: ٦٦
 هشام بن محمد بن السائب الكلبي (ابو
 المذن): ٢٤٦
 هلموب رينر = رينر
 همدان: ٩١، ١٣٨، ٢٠٠
 همد: ٤١، ١٠١، ١٠٣، ١١٨، ١٢٨،
 ١٥٤، ١٥٩، ١٦٨، ١٧١، ٢١٠،
 ٢٢٤، ٢٣٢
 همد عربي: ٢٣٢
 هنري كرين: ٢٤٢
 هونسا: ٥٣، ١٥٥
 هوسدر: ١٢٩
 هوسدر ماد: ١٢٩
 هولانگوي معول: ٢٢٥
 هومع يوسع بن نون
 هوسم بن معاوية: ٨٤
 هوسم بن حانر (انزيبس): ٣٨

ي

يافعي: ١٧٢
 ياقوب حموي: ١٥، ١٦، ٥٣، ٥٧، ٧٨،
 ١٤٤، ١٤٥
 يحيى بن ابي السميط: ١٤٨
 يحيى بن اصرم: ١٧١
 يحيى بن خالد برمكي: ٩٠
 يحيى بن زيدا: ٦٠، ٦٢، ٨٢، ١٥٩

